السلطان احمد شاه قاجار

در عهد دولت مهین آیت سلطان السلاطین و

خاقان الخواقین شهریار ممالک عجم وارث تاج و

تخت جم شاهنشاه اسلامیان پناه جوان بخت

(عدل خواه) ابد الله عیشه و اید جیشه در مطبعهٔ

عالیجناب معلی القاب آقا اسمعیل خونساری

واقعه در طهران صین عن الحدثان انطباع پذیرفت

فی شهر ذیحجة الحرام سنه ۱۳۳۸

بسم الله الهادی الی سبیل الرشاد و الصلوة علی اشرف خلیفته محمد و آله الامجاد

این کتاب مستطاب بشارة المؤمنین که از تصانیف حضرت مولانا المعظم و سیدنا
الاجل الاکرم جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول العالم الربانی
و الحائز لحقایق الظواهر و المعانی الداعی باقواله و افعاله الی الله الحاج ملا سلطان محمد
سلطانعلی شاه الجنابذی الخراسانی طاب ثراه است و تقریباً دو سال قبل از
شهادت خود نگاشته و بدون تکلف و تعمیه معنی مؤمن واقعی و شیعه حقیقی را واضح
و مبرهن داشته اند چنانکه میتوان گفت از صدر اسلام الی یومنا هذا بزرگان دین و
پیروان ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بواسطه تقیه و قوت اجانب و غیرها باین
وضوح شیعه واقعی را از متشیعه و شیعه علی و ناجی را از غیر ناجی ممتاز نفرموده اند و مراتب
هر یک از فرق اسلامی را موافق اخبار پیغمبر مختار و ائمه اطهار علیهم سلام الله الی یوم القرار
معین ننموده اند تا اشخاصی که از روی صدق در طلب حق و بروز آثار عاجله آن بوده اند
بدون زحمت و تحمل مشقت بحقیقت آن پی برده و سالها در کشف آن معطل نمانند و اکنون که
سالکان مسالک دین و طالبان طریق یقین از مطالعه این کتاب شاهد مقصود را بدون
پرده و حجاب مشاهده میکنند امید است که جناب مستطاب علام فهام آقا شیخ محمد حسین
شیخ الاسلام زنجانی دام افضاله را که جزو مؤسسین و مباشر طبع کتابند بدعائی یاد و شاد
نمایند حرره تراب اقدام الفقراء و الملتمس منهم الدعاء سیما عند حضور الاولیاء ارواحی
لهم الفداء العبد الخمولی اسمعیل بن محمد تقی الدزفولی فی ثانی شهر محرم الحرام من سنه ۱۳۳۹

فهرست ما فی هذا الکتاب المستطاب المسمّی ببشارة المؤمنین

مقدمه

خاتمه

بشارة المؤمنين

بسم الله الرحمن الرحيم وهو الملهم للصواب بمنه

سپاس بیقیاس خداوندی راسزا است که نوربخش دلهای اولیا است وبشارت ده پیروان آنها است ودرود نامحدود برروان پاک حضرت رسول و اوصیاء طاهرین واصحاب کاملین انجاب باد وبعد چنین گوید این ریزه خوار خوان نعمة اللهی الرضوی المرتضوی المصطفوی سلطان محمد بن حیدر محمد که چون اخبار بشارت آمیز وآثار غرور انگیز درباره شیعه ومؤمنین در کتب معتبرهٔ شیعه ملحوظ شده بود واخبار بسیار در نومیدی متشیعه وشیعهٔ غیر کامل نظر رسیده بود بخاطر آمد که جمع بین اخبار نماید وتحقیق معنی مؤمن وشیعه نماید تا مؤمنین نومید وغیر مؤمنین مغرور نشوند وچون عمدهٔ مقصود بشارت مؤمنین بود این مجموعه را به بشارة المؤمنین نامید والله الموفق المعین وترتیب دادم این مجموعه را بر مقدمهٔ ودوازده باب وخاتمهٔ مقدمه در بیان معنی شیعه ومؤمن وتحقیق تشیع وایمان بدانکه شیعه اسمست از برای اتباع وانصار شخص ودر عرف اسم شده از برای کسانیکه در زمان خلفاء رفض پیروی خلفاء نمودند وبا علی بخلافت وامامت بیعت کردند وپیروی آنحضرت را اختیار نمودند

دمشق

ومشتق از شاع بمعنی تبع ومنه المشایعه یا اینکه مشتق از شعاع است چنانکه در خبر
اشاره شده است که در اصل شععه بدو عین بوده وقبل از ادغام عین اول را بیا
بدل کردند چنانکه در اخست اخیت میگویند بدانکه هر کس با علی بیعت میکرد
ببیعت خاصه ولویه باینکه دست بدست آنحضرت میداد وبیعت مقرره در نزد خود
آنها بواسطه این بیعت واین اتصال جسمانی صورت روحانی از آن حضرت داخل دل
بایع میشد که همان صورت منشأ انتزاع ابوت وبنوت میانه آن حضرت وبایع بود و
موجب اخوت میانه بایعین میشد وهمان صورت ایمانیست که داخل دل میشود که
فرمود خداوند ودود وَلَمَّا یَدْخُلِ الْاِیمَانُ فِی قُلُوبِکُمْ یعنی بواسطه بیعت
عامه اسلام حاصل میشود وبواسطه اسلام مشرف میشود انسان بر ایمان ومستعد
میشود از برای جوند ایمان وباین واسطه جمله مسلمین را مؤمن خوانند مجازا واز این
جهت سلب ایمان از مسلمانان که مدعی ایمان شدند فرمود بقوله قَالَتِ الْاَعْرَابُ
اٰمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰکِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا وَلَمَّا یَدْخُلِ الْاِیمَانُ فِی
قُلُوبِکُمْ یعنی ببیعت نبویه وقبول دعوت ظاهره مستعد میشوید از برای اتصال لطیفه
ملکوتیه نوریه بدل شما وهنوز باین بیعت آن لطیفه داخل دل شما نشده وباید
بیعت ثانیه ولویه نمائید بقبول دعوت باطنه تا آن لطیفه متصل بدل شما شود و
بآن اتصال برای شما ایمان حاصل شود وایمان بمعنی اذعان وتصدیق است ومؤمن
اطلاق میشود بر مسلم یعنی برکسانیکه بیعت عامه بقبول احکام ظاهره کرده باشند که

مقدمه

گفتیم اطلاق مؤمن بر مسلم مجاز میشماید چونکه مشرف بر ایمانست و اطلاق مؤمن
بر کسانیکه بیعت ثانیه مینمودند بقبول دعوت باطنه و انقیاد در تحت احکام قلبیه
و این حقیقت است در عرف چنانکه اشاره شد و چون در اول امر اسم شیعه را
بر بیعت کنندگان با علی ع اطلاق میکردند و بر کسانیکه بیعت با مشایخ آن بزرگوار
میکردند ببیعت خاصهٔ ولویه و قبول دعوت باطنه پس بتدریج هر کس که ادعای
محبت و پیروی آن بزرگوار میکرد باسم شیعه نامیدند چه بیعت کرده بود ببیعت
صحیح مثل آنها که با خود آن حضرت بیعت کرده بودند یا با مشایخ آنحضرت در زمان خود
آن بزرگوار یا در زمانهای بعد مثل سلسلهٔ کمیلیه و نصیریه تا بر حق بودند و حق از میان
آنها برداشته نشده بود و مثل اتباع حسنین ع و مثل پیروان ائمهٔ هدی و مشایخ آن
بزرگواران و چه بیعت کرده بودند ببیعت فاسده مثل سلسلهٔ کیسانیه بعد از آن
که حق از میانهٔ ایشان برداشته شد که خلفای بنی عباسی باشند و مثل آنها که
آنها در
اسمعیلیه که بیعت میگرفتند لکن بیعت آنها صحیح نبود و مثل فطحیه و واقفیه و مثل
آنها که بمشابهت سلاسل صحیحه در آمده و بیعت میگرفتند بدون اذن و اجازهٔ از صاحبان
اجازه و چه بیعت نکرده بمحض اظهار محبت و پیروی حضرت امیر ع در ظاهر و رفض محبت
خلفاء چون این زمانها که تشیع ملت و دولت شده که هر که قبول احکام قالبی مذهبی را
نموده باسم شیعه و مؤمن و رافضی مینامند لکن اسم شیعه در اول امر بر کسانی
اطلاق میشد که دست بدست امام یا مجاز از امام میدادند ببیعت خاصهٔ ولویه و

بواسطهٔ

بواسطهٔ این اتصال صورت ملکوتی از امام یا مجاز از امام بدل آنها متصل میشد کما
قیل اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس و چون
این صورت از شجرهٔ نوریهٔ طوبی است از آن تعبیر بنور کرده اند در آیهٔ مبارکهٔ نُورُهُمْ
یَسْعٰی بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَبِاَیْمَانِهِمْ که نورهم در اخبار با امامهم تفسیر شده است
و چون این صورت ملکوتی امام متحد با امام است در وقت ظهور این صورت بواسطه
زدودن زنگار دل بصیقل ذکر معرفت امام بنورانیت حاصل میشود و چون تمام
اجزاء ملکوت مظهر حقند تعالی شانه چنان مظهریتی که ظاهر را از مظهر نتوان فرق گذاشت
حضرت امیر صلوات الله وسلامه علیه فرمود معرفتی بالنورانیة معرفة الله
ومعرفة الله معرفتی بالنورانیة و چون شناسائی حقتعالی شانه برای بشر
بدون شناسائی در مظهر ممکن نیست بطریق حصر فرمود که معرفت من بنورانیت
منحصر است بمعرفت خدا و معرفت خدا منحصر است بمعرفت من بنورانیت و
چون این صورت شاخهٔ شجرهٔ طوبی است صحیح است که شجرهٔ طوبی اصل او در خانهٔ
محمد است و شاخهای او اوصیای آنحضرت و اوراق او شیعیان آن بزرگوارانند
یعنی کسانیکه این صورت با آنها متصل شده است چون بقا و زیست آنها و جذب
مادهٔ حیوة که علم و وجدان و شهود باشد از این صورت میکنند بمنزلهٔ اوراق شجره هستند
که جذب مایهٔ زیست خود از شاخهٔ شجره میکنند و چون این صورت شعاعی است که
از منیر حقیقی که امام باشد کشیده میشود و متصل میشود بدل بایع تعبیر از او فرمود بعروهٔ

وثقی که فرمود ومن یؤمن بالله یعنی من بایع خلفاء الله واتصل صورة
الامام بواسطة البیعة بقلب المبایع فقد استمسك بالعروة
الوثقی واز همین جهت در آیهٔ مبارکهٔ دیگر تعبیر بحبل فرمود که فرمود ضربت
علیهم الذلة اینما ثقفوا الا بحبل من الله وحبل من الناس
که مراد از حبل خدائی ولایت تکوینی است که قرآن صورت اوست واز این جهت
بقرآن تفسیر شده است ومراد بحبل من الناس ولایت تکلیفی است که بواسطهٔ
اتصال بصورت بشری امام آن نور متصل میشود بدل بایع وچون این صورت نور است
واز عالم نور وارد شده در خبر که شما میبوسید پیشانی برادر خود را وچون این صورت
ملکوتی است ومظهریت تام دارد برای حقتعالی شانه وبعد از اتصال بدل بایع
فعلیت اخیرهٔ بایع میشود وهر حکم که برشیئی وارد آید آن حکم بر فعلیت اخیرهٔ آن شیئی است
در اخبار بسیار وارد شده است که هرکس زیارت برادر ایمانی خود کند مثل این است که
زیارت خدا کرده است در فوق عرشش ودر اخبار بسیار دیگر وارد شده است که
چون دو مؤمن با هم مصافحه میکنند دست خدا در میان دست آنها داخل میشود
یا دست خدا در روی دست آنکسی است که دوستی او بیشتر است بصاحبش واز این
جهت رسیده است در بعض اخبار که امام چیزی که بکسی میداد او را میگرفت ومیبوئید و
میگفت بدست خدا رسیده است وچون این صورت مظهر تام الله است در اخبار بسیار
رسیده است که کسیکه اهانت بمؤمنی رساند خدا بمحاربهٔ او میشتابد وکسیکه اذیت کند

مؤمنی را امام را اذیت کرده و رسول خدا و خدا را اذیت کرده است وکسی که مسرور
گرداند مؤمنی را خدا را مسرور کرده و رسول خدا و ائمه هدی را و بالجمله اخباری که دلالت
دارد براینکه آنچه نسبت بمومن بجا آورده شود از خیر وشر آن نسبت بخدا و رسول
و ائمه بجا آورده شده است بسیار است وجهت آن همان است که ذکر شد که آن
صورت امام که بواسطه بیعت خاصه متصل بدل بایع میشود آن با امام یا شیخ مجاز
از امام متحد است وهمان صورت مظهر تام خدا است ومظهر رسول است و
همان صورت بعد از اتصال بدل بایع فعلیت اخیره بایع میشود وهر حکم که
بر چیزی وارد آید فی الحقیقه بر فعلیت اخیره است که سایر فعلیات در تحت
فعلیت اخیره هیچ حکم ندارند نظر کن که انسان مشتمل است بر فعلیات عدیده
که عبارت از جسمیت وعنصریت وجمادیت وحیوانیت وانسانیت باشد وآنچه
نسبت بانسان بجا آورده شود تمام بر انسانیت انسان است نه بر سایر فعلیات
که گویا سایر فعلیات هیچ اسم وهیچ حکم ندارند وچون اینصورت از شجره
نوریه طوبی است اگر بواسطه صیقل ذکر زنگار دل زدوده شود واین صورت
ظاهر گردد آنوقت صادق آید أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وصادق آید
تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ ومتخالفات متوافق شوند ومتضادات مجتمع
گردند که گرگ ومیش باهم آب خورند در عالم صغیر وپست وبلندی برداشته
شود زیرا که ظهور این صورت ظهور حضرت قائم است عجل الله فرجه در عالم

صغیر و امارات ظهور آن حضرت در این ظهور نیز جاری است بلکه بیشتر علامات ظهور در
این ظهور ظاهرتر است و اخباریکه در آنها تصریح و تلویح شده است براینکه همهٔ ما قائم
آل محمدیم اشاره دارد باین ظهور و اخبار بسیار که بتصریح و اشاره در آنها اظهار شده
است که هرکس شناسای این امر شد مثل کیست که در میان فسطاط قائم باشد یا مثل
کسی است که در پیش روی امام کشته شود یا مثل کسی است که شمشیرش بر دوشش
گرفته و در لشکر قائم است و اخبار دیگر که بیان شده است در آنها که کسیکه شناسای
این امر شد انتظار او برداشته شد همهٔ اینها دلالت دارد براینکه آنکس که بیعت خاصّهٔ
ولویه با امام یا مشایخ امام کرد و صورت ملکوتیهٔ نورانیهٔ امام بدل او متصل شد همان
صورت قائم وجود او است و تمام جنود وجود او بحکم اینکه آن صورت فعلیت اخیره
است جنود آن صورت و شخص انسانیت انسان در میان آن جنود است و در
پیش روی امام است و در مجاهده و مقاتله در پیشروی امام یا رسول است و بحکم
اِنَّ اللهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ
یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ در مجاهده با کفار وجود خود است
در پیشروی امام وگاهی بکشد وگاهی از بعض اوصاف کشته شود و خفا و غیبت او در
وجود بایع خفا و غیبت قائم آل محمد است در وجود او و ظهور او بر انسان ظهور قائم آل
محمد است در عالم او پس تو ای عزیز من اگر خواهی که راه بملکوت جوئی و از نور ملکوت
مستنیر شوی و در تحت لوای حضرت قائم داخل شوی و مجاهد فی سبیل الله باشی از

رقیت نفس بیرون شو وخود را بر فتراک ولایت بند و دست بدست شیخ مجاز
ده وآنصورت ملکوتیرا بدل خود وصل کن اگر نه هرچه کنی رهین او خواهی بود چه صورت
خوب باشد باید که فرمود مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ
وحضرت حق فرمود كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِينِ
یعنی هرکس هرچه کند چه خوب وچه زشت بندپای او خواهد بود مگر اصحاب یمین که
بشیعیان علی ع تفسیر کرده اند وفرمود وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ اِلَّا
الَّذِينَ آمَنُوا یعنی همه درزیان کارند مگر آنها که دست بدست امام یا شیخ مجاز
داده اند که آنها اگر بد کنند بحکم يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ خداوند متعال به
نیکی بپذیرد چنانکه باید پس چون از جانب خود خاری که در پای عزیزان میخلی وناری که
دامن خود ودیگرانرا میسوزی وظلمتی که نه خود توانی راه بجائی بری ونه دیگریرا راه بری
زود بجوی شیخ راه را ودست بدست او ده وآن صورت ملکوتیرا دریاب تا خار تو
گلزار ونار تو نور وتاریکی تو بروشنائی برداشته شود نعم ما قال المولوی

خاربن دان هر یکی خوی بدت	بارها درپای خار آخر زدت	بارها از فعل بد نادم شدی
برسر راه ندامت آمدی	یا تبر بردار ومردانه بزن	تو علی وار این درخیبر بکن
یا بگلبن وصل کن این خار را	وصل کن با نار نور یار را	تا که نور او کشد نار ترا
وصل آن گلبن کند خار ترا	تو مثال دوزخی او مؤمن است	کشتن آتش بمؤمن ممکن است

پس شیعه در اول امر اسم بود از برای آنها که دست بدست حضرت امیر المؤمنین ع

میدادند و پیروی آنحضرت نموده رفض خلفا میکردند و آن صورت امام بدل آنها متصل
میشد و همچنین بعد از آن حضرت اطلاق میکردند بر هر کس که دست بدست امام یا مشایخ
آنها میداد و آن صورت بدل آنها متصل میشد تا اینکه در این فرق حق و باطل بهم
آمیخته شد که آنها را که باطل بودند بواسطه اسم پیروی علی ع در رفض پیروی خلفا باسم
شیعه نامیدند چه دست بدست امام یا مشایخ امام داده بودند و چه نداده بودند و چه بیعت
باطله کرده بودند و چه نکرده بودند مثل کیسانیه بعد از آنکه حق از میان آنها برداشته میشد
چنانکه از تواریخ معروف که تا ابرهیم امام که برادر احمد سفاح بود شیخوخیت در میان آنها
برحق بود و در کشته شدن ابرهیم احمد سفاح بود و بعد مدعی خلافت شد و مثل
زیدیه که بیعت باطله با زید بن علی بن الحسین ع کردند و مثل اسمعیلیه که بعد از رحلت اسمعیل
بن جعفر بن محمد الصادق ع مدعی شدند که حضرت صادق ع تفویض امامت باسمعیل
کرد و بعد از اسمعیل نعش بجعفری برنیکردد و پسر اسمعیل را امام دانستند بیعت
باطل میکردند و چون فطحیه که عبدالله افطح را امام دانستند و بیعت باطل با او
میکردند و مثل واقفیه که انکار جناب رضا نمودند و بعضی گفتند پدرت نمرده
و امام غائب است و بعضی گفتند پدرت مرده و امامت بر بعث قطع شده
است و بیعت میگرفتند بیعت باطله و مثل آنها که بتقلید پدر و مادر خود را شیعه میخواندند
و نه دست بیعت بکسی میدادند و نه تقلید صحیح از عالم وقت خود می نمودند و آنها
ایمان و اسم مومن پس در اول امر رسالت اطلاق میشد بر هر کسی که بیعت [illegible] نبوی

میکرد و قبول دعوت ظاهره مینمود زیرا که باین بیعت و قبول احکام قالبیه آتش
دعوت ظاهره گذاشتند بایع مشرف میشد بر ایمان یعنی بر قبول دعوت باطنه و بیعت
خاصه ولویه و قبول احکام قلبی و چون اطلاق مؤمن مجازاً بر مسلم میشد و مردم
بگمان افتادند که این اطلاق حقیقت است حقتعالی شانه حکایت قول آنها نموده
سلب ایمان از این بیعت نموده و اثبات اسلام کرد که بسلب ایمان از آنها اشاره نمود که
اطلاق مؤمن بر آنها مجاز بوده و آیه مبارکه یَمُنُّونَ عَلَیْکَ اَنْ اَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا
عَلَیَّ اِسْلَامَکُمْ بَلِ اللّٰهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ اَنْ هَدٰیکُمْ لِلْاِیْمَانِ اشاره دارد باینکه
اسلام غیر از ایمان است و راه نمائی بسوی ایمانست یعنی باسلام شاخهای زیادتی
هواهای نفسانی زده میشود که مستعد شود از برای بیعت ایمانی و دخول ایمان که پیوند
شجرهٔ ملکوتیهٔ الٰهیه است که صورت امام باشد و مؤمن را هم مثل شیعه بر هر کس که اقرار کرد
بتوحید و رسالت اطلاق میکردند بدون التفات بمعنی آن چه بیعت عامه کرده بود صحیحاً یا فاسداً
مثل صدر اول و چه نکرده بود مثل زمانهای بعد که عامه عمیا همه را مؤمن میخواندند لکن شرافت
باسم مؤمن نیست بلکه بآن لطیفه نوریه است که بواسطهٔ بیعت بدل مؤمن وصل میشود میم
و واو و میم و نون تشریف نیست و از این جهت است که تمام مسلمین که رو از حضرت امیر
المؤمنین گردانیدند گمراه بودند و اسم مؤمن و مسلم هیچ فائده برای آنها نداشت زیرا که
شاخهٔ طوبی بدل هیچیک وصل نشده بود چرا که ترک بیعت با حضرت امیر و مشایخ آن بزرگوار
کردند و آن امانت نوریه که باید بواسطهٔ بیعت بدل آنها میرسید نرسید و نعم ما قال المولوی

مریم دل نشود حامله ز انوار مسیح　　تا امانت ز نهانی بنهانی نرسد

و اخبار بسیار که در فرق بین اسلام و ایمان و در تفسیر ایمان و در تعیین ایمان وارد
شده است که ایمان دخول در امر ما است یا ایمان قبول دعوت باطنه است یا
ایمان معرفت این امر است یا ایمان شناختن ما است همه دلالت دارند بر اینکه
ایمان همان اتصال شاخهٔ طوبی است بدل مؤمن بواسطهٔ بیعت کردن لکن
ذکر بیعت در اخبار ولویه کمتر شده است چونکه ارادات خلفاء جور بر ائمهٔ ما ع
از این بود که حاسدین سعایت میکردند که اینها بیعت میگیرند و خیال خروج دارند
و میخواهند جماعت مسلمین را متفرق سازند لکن شیعه که اسم شده برای
کسی که پیوند ولایت بوجود او رسیده باشد که بعضی شعاع آن بزرگواران شده
که پیوند ولایت در وجود آنها نمایان شده و از خودیت آنها هیچ نمانده و بعضی دیگر آن
پیوند نمایان نشده لکن پیروی بکمال دارند و بعضی در پیروی کوتاهی مینمایند
بتفاوت مراتب در پیروی کردن و پیروی نکردن باین اعتبار اقسام آنها زیاد که بعضی را
اسم شیعه بر آنها نگذاشته و حکم شیعه نداده اند چنانکه در بیان اصناف شیعه بیاید انشاء الله
و این ضعیف بجهة تیمن و تبرک رساله را که جناب صادق ع برای اصحاب نوشتند و امر
فرمودند که همه تعاهد مضامین آنرا مینموده باشند در مقدمه درج میکند شیخ کلینی رضوان الله
علیه صاحب کافی در روضهٔ کافی در اول کتاب از حفص مؤذن نقل کرد که جناب صادق ع
نوشتند این رساله را برای بعض اصحاب خود و امر فرمودند آنها را ابدا رسته [illegible]

آن

آن
و تعاهد آن و عمل کردن بآن اصحاب هم بوصیت آن حضرت رفتار میکردند
و آنرا در مساجد خانهای خود میگذاشتند و فارغ از نماز که میشدند نظر میکردند در
آن و آن اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ فَاسْئَلُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ
و بر شما باد بسکون و نرم رفتاری و قار که حفظ دل باشد از مضطرب شدن بواسطه ناملایم
و سکینه که ترک عجله در گفتار و کردار باشد ﴿۱۱﴾ پاکداشتن خود از آنچه مردمان صالح پیش از
شما خود را از آن پاکداشتند و بر شما باد بنیکی کردن با اهل باطل یا بارکشیدن از آنها بنا بر اختلاف
نتیجها ظلم آنها را متحمل شوید و بر حذر باشید از اینکه برانگیزانید خشم آنها را و از منازعه کردن
با آنها هرگاه مجالست و مخالطت و منازعه با آنها نمودید چراکه ناچارید از مجالست و
مخالطت و گفتگو کردن رفتار کنید بتقیه که مامورید بآن تقیه در بین خود و آنها که
هرگاه مبتلا شدید بگفتگو با آنها شما را اذیت میکنند و میشناسید انکار آنها را از آنها
و اگر خداوند دفع نکند آنها را از شما بر شما غالب میشوند و آنچه در دل دارند از عداوت
و بغض شما بیشتر است از آنچه ظاهر میکنند مجالس شما و آنها یکی است لکن ارواح شما
مختلف است که هیچ الفت باهم نمیگیرند شما آنها را نتوانید دوست دارید و آنها هم شما را
دوست ندارند و در هیچ چیز فرقی میانه شما نیست غیر اینکه خداوند شما را گرامی
داشته است بعطا کردن حق و بینا کرده است شما را بحق و آنها را از اهل حق قرار
نداده است پس شما متحمل میشوید از آنها بدرفتاری آنها را و صبر میکنید و آنها هیچ تحمل از شما
نمیتوانند داشته باشند و هیچ صبر نتوانند بر خلاف شما نمایند حیلهٔ آنها و سواس

کردن بعضی بسوی بعضی که اعداء الله اگر توانند شمارا از حق بازدارند خداوند شمارا
حفظ کند از برگشتن از حق پس بپرهیزید از خداوند و بازدارید زبان خودرا مگر از خوبی و
برحذر باشید از اینکه تند کنید زبانهای خودرا بگفتنهای خلاف و دروغ و گناه و دشمنی
چراکه اگر بازدارید زبانهای خودرا از آنچه مکروه خدا است که نهی کرده است شمارا بهتر شما
خواهد بود برای شما در پیش خدا از اینکه زبانهارا تند کنید بآنچه ذکر شد چراکه تند زبانی
کردن در آنچه خداوند متعال خوشش ندارد و آنچه نهی از آن کرده است باعث
هلاکت بنده است و دشمنی خدا است و کری و گنگی و کوری بارث میدهند بنده خدا
باو در روز قیامت پس خواهید گشت چنانکه فرمود صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ
لَا یَرْجِعُونَ یعنی لَا یَنْطِقُونَ وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ و
برحذر باشید از ارتکاب منهیات و بر شما باد بسکوت داشتن مگر در چیزی که نفع شما
در آن باشد در آخرت و اجر دهد خداوند شمارا برا و و بسیار تهلیل و تقدیس و تسبیح و
ثنای بر خدا میکرده باشید و بسیار کنید تضرع بسوی خدا و رغبت داشتن در آنچه
در پیش اوست از خوبیهائی که باندازه نیاید و هیچکس کنهش را نداند پس مشغول کنید
زبانهای خودرا بآن و بازدارید از آنچه نهی شده است از گفتنهای باطلی که عاقبت
آنها خلود در آتش است برای آنها که بران بمیرند و توبه نکنند و دست از آنها برندارند
و بر شما باد بدعا کردن که مسلمین نیابند نجح مطالب خودرا در نزد پروردگار خود بچیزی که
بهتر از دعا و رغبت بسوی خدا و تضرع کردن و سؤال کردن از خدا باشد پس راغب

شوید در آنچه خداوند شمارا ترغیب کرده و اجابت کنید خدا را در آنچه شمارا بسوی آن خوانده
است که رستگار شوید و از عذاب نجات یابید و بر حذر باشید از اینکه بکشاند شمارا نفسهای
شما بسوی محرمات الهی چراکه کسیکه بتک محرمات الهی نماید خداوند حایل شود
میانهٔ او و بهشت و نعیم و لذات بهشت و کرامت ثابتهٔ دائمهٔ او برای اهل بهشت
تا ابد الآبدین بدانید که بد لذتی است لذتی که سبب شود از برای هلاکت کسیکه خود را
در معرض اهلاک الهی در آورد بترک طاعت و ارتکاب معصیت و پس اختیار
کند هتک محارم الهی را بجهت لذات دنیای منقطعهٔ زایله از اهلش بر خلود و نعیم
در بهشت و لذات او و کرامت اهلش چقدر نا امیدند از حظ خود و بازیان است
برگشت انها و بد است حال آنها در نزد پروردگارشان روز قیامت پناه برید
بخدا از اینکه جاری کند شمارا در آنچه آنهارا جاری کرده است و از اینکه مبتلا کند
شمارا بآنچه مبتلا کرده است ایشانرا و هیچ قدرت برای ما و شما نیست مگر
بخدا پس بپرهیزید ای فرقهٔ ناجیه برای اینکه تمام کند خداوند برای شما این نعمتی را که
عطا کرده است بشما چراکه امر سلوک شما تمام نمیشود مگر اینکه داخل شود بر شما
آنچه بر صالحین پیش از شما داخل شده است و مگر اینکه مبتلا شوید در اموال و
انفس خود و مگر اینکه بشنوید از اعداء خدا اذیت بسیار پس خوب صبر کنید و تحمل
اذیت آنها کنید و مگر اینکه ذلیل کنند شمارا و دشمن دارند شمارا و حتی اینکه متحمل
شوید ظلم آنهارا پس متحمل شوید از آنها بجهت درخواست وجه الله و دار آخرت و

مگر اینکه پنهان دارید غیظ شدید را در راه خدا که آنها بر شما بار کنند آن غیظ را و مگر
اینکه تکذیب کنند شما را بسبب حق و دشمنی کنند با شما در بارهٔ حق پس خوب
صبر کنید بر آنچه از آنها بشما برسد و مصداق همهٔ اینها در کتاب خدا است شنیده اید
قول خدا را برای نبی شما که صبر کن چنانکه صبر کردند اولوا العزم از رسل و شتاب
مکن در بارهٔ آنها و فرمود اگر ترا تکذیب کردند دلتنگ مشو که پیغمبرهای پیش را
تکذیب کردند پس صبر کردند بر تکذیب و اذیت آنها پس اگر خوش دارید که با پیغمبر
خدا باشید و با پیغمبران پیش پس تدبر کنید حکایاتی را که خداوند برای شما ذکر کرده است
در کتاب خود از بلاهای انبیاء و مؤمنین پس بخواهید از خدا که بشما صبر عطا کند بر بلا
در خوبی و بدی و سختی و خوبی چنانکه بآنها عطا فرمود و بر حذر باشید از مماطله کردن
در دادن دَین و ادای حقوق و وفاء وعدهای خود با اهل باطل و بر شما باد بسیرهٔ
صالحین و وقار آنها و سکینه و تحمل آنها و تخشع و ورع آنها از محارم الله و صدق و وفا
و کوشش آنها در طاعت که اگر نکنید بمنزلهٔ صالحین پیش در نزد خدا نرسید و بدانید
که چون خدا خیری حواله کرد برای بنده شرح صدر برای اسلام باو عطا کند و هرگاه
عطا کند زبان او را بحق گویا کند و دل او معتقد شود بر آن پس عمل کند بحق پس اگر
خدا اینها را برای او جمع کند اسلام او تمام خواهد بود و اگر بر این حال بمیرد از مسلمین
محسوب شود و هرگاه خیری نخواهد برای بنده او را بخود واگذارد پس سینهٔ او تنگ
شود تنگی زیادی از حق اگر بر زبان او حقی جاری شود بدل اعتقاد نداشته باشد و

چون بدل اعتقاد ندارد و توفیق عمل نیابد پس اگر در این حال بمیرد در نزد خدا از منافقین
باشد و آنچه بر زبان او جاری شده است بدون اعتقاد و عمل حجت بر او خواهد بود پس
بپرهیزید و بخواهید از خدا که شرح صدر برای اسلام بشما عطا کند و زبانهای شما
بحق گویا شود تا بر آن بمیرید و منقلب شما را منقلب صالحین قرار دهد ولا قوة الا بالله
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و کسیکه خوشنود باشد باینکه بداند که خدا او را دوست
میدارد عمل کند بطاعت خدا عز و جل و پیروی ما کند نشنیده اید که فرمود قُلْ اِنْ
كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
قسم بخدا که اطاعت خدا نکند هیچ بنده مگر آنکه داخل کند در طاعت او پیروی ما را
و قسم بخدا که پیروی نکند ما را هیچ بنده مگر اینکه خدا او را دوست دارد و قسم بخدا که وا نگذارد
هیچکس پیروی ما را مگر اینکه ما را دشمن دارد و قسم بخدا که دشمن ندارد ما را احدی مگر
اینکه معصیت خدا کند و کسی که بمیرد عاصیاً لله خداوند او را بخزی اندازد و برو او را
در آتش اندازد وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و روا نیست شما را که مطلع کنید آنها را
بر اصول دین خدا چرا که اگر از شما چیزی بشنوند شما را دشمن دارند و فاش کنند
و جد کنند که شما را هلاک کنند و با شما بدی سخن گویند و کسی نباشد که انصاف دهد
میانه شما در دولت فجار پس شما مرتبه خود را در بین خود و اهل باطل بشناسید
که سزاوار نیست اهل حق را که خود را بمنزله اهل باطل قرار دهند که فرمود خداوند که
آیا ما مؤمنین را که عمل صالح کنند مثل مفسدین روی زمین قرار دهیم یا متقین را چون

فجار خود را گرامی تر دانید از اهل باطل و خدا و امام خود را و دین خود را در معرض
بدگوئی اهل باطل قرار ندهید که خدا را بر خود بغضب آورید پس هلاک شوید آهسته
باشید و ترک نکنید امر خدا را و امر کسیکه مأمورید از جانب خدا بطاعت او که خداوند
بتغییر نعمت خود بدهد دوست دارید بجهت خدا هر کس را که بصفت شما باشد و دشمن
دارید مخالفین خود را اینست ادب ما که ادب الله است پس بگیرید و بفهمید و پشت سر
خود نیندازید و آنچه موافق دینداری شماست خواهید گرفت و آنچه موافق هوای شما است
خواهید انداخت و بدانکه هرگاه خلق کرد خداوند بنده را در اصل خلقت مؤمن
نمیرد تا اینکه شر را مبغوض او کند و دور کند خداوند او را از شر و کسیکه خدا مکروه کند
شر را و دور دارد او را از شر معاف دارد او را از اینکه کبر داخل او شود پس طبیعت
او نرم شود و خلق او نیک و گشاده روی شود و وقار اسلام و سکینه و خشوع او بر
او ظاهر شود و بپرهیزد از محارم و دوری کند از اسباب سخط الهی و روزی کند او را
دوستی مردم و نیکی رفتار کردن با مردم و ترک قطع کردن و خصومت داشتن
با مردم و بنده را چون در اصل خلقت کافر خلق کند نمیرد تا آنکه شر را محبوب او کند و
نزدیک کند او را بشر و چون چنین شود مبتلا شود بکبر پس دل او سخت شود و خلق
او بد شود و بی حیا شود و ظاهر شود فحش او و پرده از او بردارد و محارم را مرتکب شود
و مرتدع نشود و دشمن دارد طاعت خدا را و اهل طاعت را پس دور است حال مؤمن
از حال کافر و بصبر وادارید نفوس خود را بر بلاء در دنیا که تتابع بلاء در دنیا و سختی در

طاعت خدا و ولایت او و ولایت کسی که مامور به بولایت او بهتر است عاقبت او

در نزد خدا در آخرت از ملک دنیا با دو داد او و کثرت نعم و خوبی عیش او در معصیت

خدا و ولایت کسانیکه نهی شده است از ولایت او که ائمهٔ ضلالت باشند که خداوند

مقدر فرموده است که در دنیا غالب باشند بر اولیاء الله که عمل کنند در دولت خود

بمعصیت خدا و معصیت رسول تا ثابت شود کلمهٔ عذاب بر آنها پس تدبر کنید

این را و تعقل کنید و نادان مباشید که کسیکه نادان باشد اینرا و اشباه اینرا که ادام

الهی و نواهی او باشد ترک دین خدا کرده است و مرتکب معاصی شده است و مستوجب

غضب خدا گردیده و او را برو در آتش اندازد ای فرقهٔ مرحومهٔ رستگار خداوند تمام کرده

است برای شما آنچه از خوبی بشما عطا کرده است و بدانید که از علم خدا نیست و نه از

امر او که کسی در دین او بهوی و رای و قیاس اخذ کند و جهت فرمایش آن بزرگوار اینست

که خداوند متعال از بندگان خود خواسته است که تبری از نفس جویند و از رای خود بی‌تکلفی

بیرون آیند و تسلیم امر او و صاحبان امر او شوند و بهوی و رای و مقاییس رفتار

کردن از تحت امر الهی و تسلیم صاحبان امر الهی بیرون رفتن است و چنانکه

علم یعنی دست بباب علم زدن و تسلیم صاحبان علم شدن خشوع آور است و

خشیت بخش است توسل بهوی و رای و قیاس جستن انانیت آورد و غرور

بخشد فالحذر عباد الله من الانانیة والرای والقیاس که شیوه عامه

عمیا بود و فرمود که خداوند نازل فرمود قرآن را و بیان هر چیز در آن قرار داد و برای قرآن

وعلم قرآن اہلی قرار داد و در روایتست اہل قرآن راکه اخذ کنند بهوی ورای وقیاس پس
که خداوند بینیاز فرموده است آنهارا از اینها بعلم لدنی که بانها داده است و انهاٰیند (کرده)
اہل ذکرکه امت مأمورند بسؤال ازآنها و انهایند که ہرکس سؤال کند ازآنها وحال
اینکه گذشته باشد درعلم خداکه تصدیق کند و پیروی آثار انها کند ارشاد خواہند
کرد اورا و عطا خواہند کرد ازعلم قرآن چیزی که باو راه یابد بسوی خدا و بجمیع راہهای
حق ورو گردان نشود ازسؤال آنها و ازعلم آنها علی که گرامی داشته است آنهارا بآن
و در نزد ایشان گذاشته است مگرانکس که درعلم حق شقاوت او در اصل خلقت
گذشته است پس اینها روگردان میشوند ازسؤال اہل ذکری که علم قرآن در نزد
آنها است پس اینجایند که اخذ میکنند دین را بهوا ورای وقیاس تا اینکه شیطان
در وجود انها داخل شود چراکه قرار داد ندا ہل ایمان در علم قرآنرا در نزد خدا کافر
و قرار دادند اہل ضلالت درعلم قرآنرا در نزد خدا مؤمن و قرار دادند حلال خدارا در
بسیاری امور حرام و حرام را حلال اینست اصل ثمرهٔ ہوای آنها و بتحقیق که عهد
بست بسوی آنها رسول خدا صلعم پیش از فوت خود پس گفتند بعد از فوت رسول
که بعد از رحلت انحضرت رواست ماراکه اخذ کنیم بآنچه مجتمع شود رای مردم بر
آن بعد از عهد رسول خدا صلعم که باما عهد بست و امر کرده است مارا بآن اگرچه مخالف
خدا و رسول باشد پس با جرأت تر و با گمراہی تر احدی نیست از کسی که چنگ
زند باین دکان بر وکه او را این رواست قسم بخدا که از برای خداست بر خلق

که اطاعت

که اطاعت کنند اورا و پیروی امر او کنند در حیوة محمدؐ و بعد از موت او و پس
این اعداء خدا قدرت دارند که گمان برند که یکنفر از مسلمانان اخذ کرد بقول خود
و رای و قیاس خود در حیوة حضرت محمدؐ با مخالفت با محمدؐ اگر بگوید نعم دروغ
بر خدا بست و گمراه شد گمراهی بعید و اگر بگوید روا نبود نخواهد رسید احدیرا که اخذ
برای و هوا و قیاس نماید چراکه اقرار بحجة کرد بر خود و حال اینکه او از کسانی بود که
گمان میبرد که خداوند اطاعت کرده میشود و پیروی امر او میشود در حیوة محمدؐ و نیست
برای خدا که اطاعت شود و پیروی امر او شود بعد از فوت رسولؐ و حال اینکه
فرمود و قول او حقست که نیست محمدؐ مگر رسولی که پیش از آن رسل بوده اند پس اما
اگر بمیرد یا کشته شود بپشت سر بر خواهید گردید و کسی که بپشت سر برگردد بخدا ضرر
نرساند و شاکرین را خدا جزا دهد و اینرا فرمود برای اینکه بدانند که خداوند اطاعت
میشود و پیروی میشود امر او در حیوة محمدؐ و بعد از فوت محمدؐ و بدانند چنانکه نمیرسید احدیرا
که در حیوة محمدؐ بهوای خود و رای و قیاس خود رفتار کند که خلاف امر محمدؐ باشد همچنین
احدیرا نمیرسید بعد از آن حضرت که بهوی و رای و قیاس رفتار کند و فرمود که
بلند کردن دستهای خود را در نماز ترک کنید مگر در تکبیر افتتاح چراکه مردم شمارا همین
مشهور میکنند بتشیع واللّٰه المستعان ولا حول ولا قوة الا باللّٰه و فرمود
که دعا بسیار کنید که خداوند دوست میدارد از مؤمنین که او را بخوانند و وعدهٔ اجابت هم
فرموده آنهارا و خداوند میگرداند دعای مؤمنین را در قیامت عملی که زیادتی اجر دهد

آنها را در بهشت و ذکر خدا بسیار کنید بقدری که توانید در هر ساعت از ساعات شب
و روز که خداوند امر فرموده بکثرت ذکر و خداوند یاد میکند کسی را که او را یاد کند از
مؤمنین و بر حذر باشید از اینکه فحش دهید اعداء خدا را در جائی که بشنوند پس
آنها فحش دهند خدا را بدون علم و سزاوار است که بدانید حد سب آنها خدا را
که چگونه است کسیکه سب اولیاء خدا کند پس مبالغه کرده است در سب خدا
و ظالم تر نیست از کسی که سبب شود فحش خدا و اولیاء خدا را پس آرام باشید و
پیروی کنید امر خدا را و لا قوة الا بالله و فرمود ای فرقه که خدا حافظ است امر
شما را بر شما باد آثار رسول و سنت او و آثار ائمه از اهل بیت او بعد از آنحضرت
و سنت آنها که هر که اخذ کند آنها را راه یافته است و کسیکه ترک کند و روگردان شود
از آنها گمراه شده است و فرمود پدرم رسول خدا که مداومت بر عمل در پیروی آثار
و سنن اگرچه کم باشد خوشنود کننده تر است خدا را و نفع دهنده تر است در
آخرت از کوشش زیاد کردن در بدعتها و پیروی هوا و بدانید که ایمان نخواهد آورد
بخدا بنده تا اینکه راضی شود از خدا در آنچه نسبت باو بجا آورد چه خوب و چه بد و
کسی که صبر کند و راضی باشد از خدا نخواهد کرد خداوند نسبت باو مگر آنچیزیکه خیر او
در آن باشد چه خوب و چه بد و بر شما باد بمحافظت کردن بر نمازها و نماز وسطی که
نماز قلبی باشد و با خضوع در خدمت خدا باشید و بر شما باد بدوست داشتن
مساکین مسلمین که کسیکه حقیر شمارد آنها را و تکبر ورزد بر آنها لغزیده است از دین

خدا و خداوند حقیر شمارنده او است و دشمن دارنده او است پدر ما حضرت
رسول (ص) فرموده امر کرده است مرا پروردگار من بدوستی مساکین و بدانید که کسی که
حقیر شمارد یکی را از مسلمین خداوند دشمنی خود را و حقارت را براو اندازد تا اینکه مردم
او را دشمن دارند و خداوند اشد مقتا خواهد بود پس بسر مبرید در باره برادران مسلمین
مساکین خود چرا که حق آنها بر شما اینست که دوست دارید آنها را که خداوند رسول (ع)
خود را امر فرموده بدوستی آنها پس کسیکه دوست ندارد کسانی را که خداوند بدوستی
آنها امر کرده است معصیت خدا و رسول (ص) کرده است و معصیت کن خدا و رسول (ص)
اگر بمیرد براین حال از غاوین خواهد بود و برحذر باشید از ظلم و تعدی بر یکدیگر که تعدی
از خصال صالحین نیست که کسیکه بر دیگری ظلم کند ظلم او را راجع بخود او خواهد کرد و
یاری خواهد کرد خدا او را و ظفر خواهد یافت و حسد بر هم مبرید که اصل کفر حسد است و اعانت
نکنید بر ضرر مسلم مظلوم که آن نفرین کند و خدا اجابت کند که حضرت رسول (ص) فرمود که دعای مسلم
مظلوم مستجابست و اعانت کنید یکدیگر را که پدر ما رسول خدا (ص) فرمود که اعانت مسلم
بهتر است و اجرش بیشتر از روزه یکماه و اعتکاف یکماه در مسجد الحرام و طلب خود را
از برادر ایمانی خود مطالبه نکنید در حالت شدت او و ناداری او و کسی که مهلت دهد
ناداری را خداوند او را در سایه خود جا دهد روزی که سایه نباشد و برحذر باشید ای
فرقه مرحومه که تفضیل داده شده اید بر دیگران از حبس کردن حقوق خدا زیرا که در پیش
شما باشد یکروز و یکساعت که کسیکه تعجیل کند در ادای حقوق الله خداوند قادر است

بر تعجیل

برتعجیل برای او وچندان برابر خیر باد دادن در دنیا و آخرت وکسیکه تاخیر اندازد حقی
که در پیش او باشد خداوند قادر تر است بر تاخیر رزق او وکسیکه خدا حبس رزق او
کند نتواند بخود روزی رساند پس ادا کنید ای بندگان خدا حق آنچیز را که بشما
داده است که طیب گرداند بقیهٔ او را برای شما و وفا کند بوعدهٔ مضاعف کردن
درباره شما باضعاف کثیره که حساب او را نداند و نه کنه فضل آنها را مگر خداوند
و بپرهیزید و تا بتوانید ناچار نکنید امام را که ناچار کنندهٔ امام کسی است که
سعایت کند برای مرد صالحی که تابع امام باشد وشناسای حق امام باشد که الوقت
ناچار شود امام که لعن کند آن مرد صالح را که تهمت پیروی امام از او برداشته شود
و چون لعن کند امام بجهت ناچار کردن اعداء خدا امام را آن لعنت رحمت شود
بر آن صالح ولعنت خدا و ملائکه و رسول بر این فرقه وکسیکه خوش داشته باشد که
ملاقات کند خدا را و مؤمن باشد حقاً حقاً پس قبول ولایت خدا و رسول و مؤمنین
نماید و تبری جوید از دشمنهای آنها و تسلیم داشته باشد آنچه از فضل ائمه و مؤمنین
باو رسد بجهت اینکه فضل آنها را نتواند بداند نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه غیر اینها
نشنیده آنچه را خدا از فضل اتباع ائمه که مؤمنین باشند ذکر کرده است که فرمود
اُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقًا پس این نکو جا است از فضل پیروان
ائمه پس چگونه خواهند بود خود آنها و فضل آنها وکسی که خوش داشته باشد که کمال برسد

ایمان او

ایمان او پس وفا کند برای خدای عز و جل بشروطی که شرط کرده است بر مومنین
چرا که شرط کرده است با ولایت خود ولایت رسول و ائمه و اقامه نماز و دادن
حقوق ما را و قرض دادن بخدا بقرض حسن و پرهیز کردن از فواحش ظاهری و باطنی پس
کسی که دین بخدا آورد بخلوص لله و ترخیص نکند نفس خود را در ترک هیچ چیز از اینها پس او نزد خدا
از حزب غالب او است و بر حذر باشید از اصرار بر حرام الٰهی در ظاهر قرآن و باطن او
و بتحقیق که فرمود خداوند وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا یعنی مومنین پیش از شما
هرگاه فراموش میکردند چیزی را از آنچه شرط کرده است خداوند در کتاب خود ملتفت
میشدند که معصیت کردند پس استغفار میکردند و عود نمیکردند بسوی ترک او این است
معنی وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا و بدانید که امر و نهی کرده است که اطاعت شود
پس کسیکه پیروی امر او کند اطاعت کرده است او را و درک کرده است تمام خیر را
در نزد خدا و کسیکه باز نایستد از مناهی عصیان کرده است و اگر بر این حال بمیرد برد
خدا او را در آتش اندازد و بدانید که بین خدا و هیچکس از خلق ملک مقرب و نبی مرسل
و بیست ترا از آنها واسطه نیست مگر طاعت او پس کوشش کنید در طاعت خدا اگر
خوشدارید که مومن باشید حقاً حقاً و لا قوة الا بالله و تا بتوانید ترک طاعت نکنید زیرا
که خداوند متعال پروردگار شما است و بدانید که اسلام تسلیم داشتن امر امام است
و تسلیم اسلام است و کسی که خوش داشته باشد که در حال نیکی کردن اثر آن نیکی را
بجان خود رساند پس اطاعت کند خدا را که هر کس اطاعت خدا کرد اثر نیکی کردن خود را

بجانش

بجانش رسانید و بدون اطاعت از نیکی او از ظاهر بدن تجاوز نخواهد کرد و بر حذر
باشید از معاصی که کسیکه مرتکب معاصی شود اثر او را بجان خود خواهد رسانید و
در میانهٔ احسان و اسائه واسطهٔ نیست اهل احسان را بهشت است و اهل اسائه را
نار است و بدانید که بی‌نیاز نخواهد کرد از سخط خدا احدی نه ملک مقرب و نه نبی
مرسل و نه غیر آنها پس کسیکه خوشنود باشد که شفاعت شافعین نفع بخشد او را در
نزد خدا پس بخواهد از خدا که از او راضی باشد و رضای خدا برای هیچکس نیست مگر
بطاعت خدا و رسول و ولاة امر از آل محمد و معصیت آنها جز معصیت خدا است
و هیچ انکار فضل آنها نباید کرد که منکرین فضل آنها مکذبند و مکذبها منافقند
و منافقین بفرمایش حضرت حق در درک اسفل از آتشند و هیچ یاری کننده نخواهی
یافت برای آنها و باید بترسد هر یک از شما که دل او را لازم گردانید خدا از خشیت
طاعت خود و خشیت خود را از هیچکس از کسانیکه بیرون برده است خدا آنها را
از صفت حق و آنها را از اهل صفت حق قرار نداده است که اینها اند شیاطین
جن و انس و برای شیاطین انس حیله و مکر است و خدعها و وسوسه بعض
آنها بسوی بعض میخواهند اگر توانند برگردانند اهل حق را از کرامتی که خدا بآنها عطا
کرده است که نظر کردن در دین خدا باشد دینی که خداوند شیاطین انسی را از اهل
آن قرار نداده است بخواهش اینکه مساوی باشند اعداء خدا با اهل حق در شک
و انکار و تکذیب چنانکه خدا فرمود وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ فَتَكُونُونَ سَوَاءً پس

نهی فرمود

نهی فرمود خداوند بینا با آن حق را که قرار دهند از اعداء خدا ولی و نصیری پس بخوف
نانیند و شما را از بینائی حق برنگردانند از جهت حیله و مکر خود ترجمهٔ رسالهٔ آن بزرگوار
تمام شد و این ضعیف بعض فقرات را ترجمه نکرد که در بعض انظار مکرر مینمود و بعض
دیگر محل حاجت چندان نبود برای برادران ایمانی و نسخها هم مختلف بود بتقدیم و تاخیر
بترتیب بعض نسخها ترجمه نمود از برادران ایمانی و اخلاء روحانی مسئلت مینمایم که
این رساله را چنانکه خود آنحضرت وصیت نمود پیوسته متذکر باشند و بفقرات
این رساله عمل نمایند که انشاء الله راحت و وسعت دنیا و گشایش و رفعت عقبی
یابند و چون منظور این ضعیف از تالیف این مختصر اینست که اخبار بشارت آمیز را
برای ارباب وفا و اصحاب صفا ترجمه نماید تا قدر و مرتبهٔ پیروان حضرت امیر
المؤمنین ع معلوم شود و قدر خود را بدانند و دامنی را که بآب ولایت آنحضرت
از لوث معاصی شست و شوی داده اند ثانیاً آلوده ندارند بلوث معاصی و
چرکینی غفلت اگرچه این اخبار گرفتاران چنگال نفس را غرور بخشد و پیروان
هوا را فریب دهد چنانکه بعضی از آنها اخباری که وارد شده است در اینکه
اسلام را خداوند بر پنج پایه بنا نهاده و در چهار پایه از آن ترخیص نموده که خواهی
بکن و خواهی مکن و در یک پایه ترخیص نفرموده است که آن یکپایه ولایت است
در دست گرفته اند و در طرح شریعت مطهره مبالغه نموده و در پیروی هواهای
نفسانی زیاده روی میکنند غافل از اینکه اینها نه برای اینست که بعد از آنکه دست

در بیان معنی [illegible]

بدست صاحب ولایت برسد طرح شریعت نمایند. و در عقب خواهشهای نفسانی
خود برایند بلکه این اخبار از باب مبالغهٔ در حفظ ولایت و قبول ولایت نه برای
جری کردن در طرح شریعت وعمدهٔ مقصود از این اخبار طعن زدن بر عامه است
که ترک ولایت کرده در صورت اعمال شرعیه مجاهدهٔ بسیار و مبالغهٔ زیاد مینمودند
در حالیکه قبل از قبول ولایت هیچیک از اعمال شرعیه مقبول نیست بلکه خداوند این
شخص را با اینکه شب در نماز و روز در روزه باشد برو در آتش اندازد پس مقصود این است
که بدون ولایت چه عبادت کنی و چه نکنی یکسان است زیرا که باید تمام اعمال بتقلید عالم
مجاز باشد که اگر اذن عالم مجاز نباشد مطابق هم باشد صحیح نیست چنانکه در اخبار بسیار
تصریح شده و بتلویح فرمودند که والی دلیلست بر اعمال شرعیه که اگر بدون دلالت
والی باشد مقبول نیست و همچنین بهانه کرده اند اخبار را که فرمودند خداوند
حیا میکند از اینکه عذاب کند امتی را که راه بخدا بجویند بامامت امام عادلی اگرچه آن
امت در اعمال خود فجره باشند و همچنین اخباریکه دلالت دارد بر اینکه حب علی ع
هیچ سیئه با او ضرر نمیرساند و همچنین اخباریکه سیئه با ولایت بهتر است از حسنه با
غیر ولایت که سیئه با ولایت مغفور است و حسنه بدون ولایت غیر مقبولست
و مثل وَلِيُّ عَلِيٍّ لَا يَأْكُلُ اِلَّا الْحَلَالَ وغیر ذلک از اخباریکه تمام برای تاکید در
ولایتست نه ترخیص در معصیت و ترک شریعت بلی اگر شخص پیوند ولایت که شاخهٔ
شجرهٔ نورهٔ طوبی است نخشکاند و بدم مرگ رساند البته اگر گناه جن و انس را با خود ببرد

همه را بپاشاند یا بپوشاند یا مبدل کند بحسنات لکن با ترک شریعت و ارتکاب
معصیت میشود که آن شاخهٔ طوبی قطع شود که انسان مرتد فطری شود که در دنیا مهدور
الدم و در آخرت مخلد در نار باشد و بیشتری از قلندریه که ترک شرایع کرده و از ارتکاب
مناهی هیچ پروا ندارند امثال این اخبار را در دست گرفته بهانهٔ آسودگی نفس و پیروی
هواهای خود قرار داده اند که خلیع العذار در مرتع خواهشهای حیوانی میچریده باشند از بعضی
شنیده شده که میگویند نمازی هستی یا نیازی و بعضی دیگر گویند مناجاتی هستی یا خراباتی
و غافلند از اینکه شریعت بمنزلهٔ پوستست و طریقت و حقیقت بمنزلهٔ مغز که اگر پوست
محفوظ نماند البته مغز هم فاسد شود و در فساد مغز استحقاق آتش است چنانکه فرموده اند
که چون تن بمعصیتی بستی آن معصیت را مکن که میشود خداوند متعال ترا بر آن معصیت ببیند
و بگوید که بعد از این هرچه خواهی بکن که ترا نخواهم آمرزید که اشاره باینست که مرتد فطری
خواهی شد که دیگر آمرزش برای تو نباشد رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ شِيعَتِي فرمود لکن
مراد شیعه از شعاع است که آن پیوند نوری طوبی در وجود او نمایان باشد و چون
آن شاخهٔ طوبی نمایان شود آن سالک یا مجذوب و دیوانه شود که بر او حکمی نباشد
یا با هوش باشد لکن حکم بر او و هوش او نباشد بلکه کارکن در وجود او همان پیوند
باشد و آن پیوند خود آمر و مامور و عابد و معبود باشد خود عابد و معبودی خود ساجد و مسجودی
درباره او هست و در این وقت مقام احسان از برای او حاصل شود که غیر احسان
از او کاری نیاید و این فرقه غافلند از اینکه دست بدست صاحب که رسانیده باشد

بآن عهدی که بستند عمل کنند و شروطی که در عهد آنها با آنها شده بجا آورند اگر نه داخل
شوند در زمرهٔ کسانیکه یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ چون نقض شرط عهد مثل نقض خود عهد است
بلی اگر نقض شرط بسهو و نسیان و لمه و خطا باشد که زود بتوبه تدارک کند مغفور و مثل
نقض عهد نخواهد بود و غافلند از اینکه خداوند نفی جناح نمود از کسانیکه اسفار اربعهٔ
سلاک را طی کرده و سفر خود را بآخر رسانیده جمع بین حق و خلق نموده صورت و معنی را
هر یک در جای خود ملاحظه مینماید و از این کس غیر از نیکوکاری هیچ نه آید که هر چه کند
نیک باشد اگر چه در انظار بد نماید و در بارهٔ این کس است کفر گیرد ملتی ملت شود
چنانکه در بارهٔ ناقص است این مصراع دیگر هر چه گیرد علتی علت شود
چنانکه آیهٔ مبارکه اشاره دارد بآنها که فرمود لَیْسَ عَلَى الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِیمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا که آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ در فقرهٔ اولی اشاره دارد بسفر اول که سفر کردن از خلق بسوی
حق باشد زیرا که اسلام حقیقی که قبول دعوت عامهٔ اسلامیه باشد که آمَنُوا در
اول اشاره بآن است راه جستن بسوی طریق و حق است که ایمان باشد چنانکه
فرمود بَلِ اللّٰهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَدَاکُمْ بِالْإِسْلَامِ إِلَى الْإِیمَانِ و
راه جستن بسوی حق پشت از خلق کردن و رو بحق آوردن است وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
اشاره دارد بعمل کردن موافق شروطی که در عهد او شرط شده است که تقید باعمال

شرعیهٔ قالبیه باشد که در عهد او براو اخذ شده است ودراین فقره ذکر تقوی نشده
است که پیش از اسلام تقوی ممکن ومتصور نیست وتقوی در فقرهٔ ثانیه اشاره دارد
بپرهیزکاری از منافیات شریعت مطهره وایمان دراین فقره اشاره دارد بایمان
وبیعت خاصهٔ ولویه زیرا که چون بیعت با امام نمود درسرحد غیب واقع شود وببرجهد
حق رسد واز این جهت سفر اولرا سفر از خلق بسوی حق نامند واین سفررا سفر از حق
بسوی حق نامند چونکه بعد از دست دادن بدست امام یا مجاز از امام آن پیوند شجرهٔ
ملکوتیهٔ حقه بدل او وصل میشود وآن چون شاخهٔ شجرهٔ الٰهیه است چه نمایان باشد
برابع که ظهور قائم در عالم او شده باشد وچه مختفی باشد وهنوز در انتظار ظهور قائم
باشد بوجهی بحق رسیده است چنانکه فرمود مَعْرِفَتِی بِالنُّورَانِیَّةِ مَعْرِفَةُ
اللهِ وحضرت رسول فرمود مَنْ رَآنِی فَقَدْ رَأَی الْحَقَّ وچون فرمود اَنَا
الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیمُ براه رسیده است وچون فرمود اَنَا الصَّلٰوةُ بنماز
رسیده است ومصلی بصلوهٔ وسطی شده است وبراو صادق آید اَلَّذِینَ
هُمْ عَلٰی صَلٰوتِهِمْ دَائِمُونَ واین سفررا منازل بسیار وعقبات ومراحل ودرجات
بسیار است وتقوی وایمان در فقرهٔ ثالثه اشاره بسفر ثالث است که مراد تقوای
از نسبت فعل وصفت است بخود ومراد از ایمان ایمان شهودی وتحققی است چه
شاعر باشد باندازهٔ نسبت وجود بخود ونسبت ایمان بخود یا شاعر نباشد ودراین سفر
هم مسافت بی مسافتی بیپایان است که حد وانتها ندارد وتقوی در فقرهٔ

رابعه اشاره دارد بسفر رابع که پرهیز کردن از نسبت وجود است بخود که فنای ذاتی باشد وفنای از فنا ودراین سفر اسم ورسمی برای سالک باقی نمیماند وذات وصفت وفعلی برای او نیست واز این سفر اگر او را رجوع بکثرات وجود خود او دکثرات خارج وجود او ندادند که آسوده غنوده واگر رجوع دادند او را بسوی کثرات رجوع او بشهود حق خواهد بود در کثرات اگر غالب نشود بر او هواهای نفسانی چون بلعم باعورا وچون رجوع او باشهود حق باشد در کثرات فعلیت اخیرهٔ او دراین شهود بعد از رجوع لطیفهٔ نوریهٔ حق خواهد بود وتمام اعضا وجوارح او آلت آن لطیفه خواهد بود وهرچه از او صادر شود نسبت آن بآن لطیفه خواهد بود وچون آن لطیفه لطیفهٔ الهیه است از آن غیر از نیکی هیچ صادر نخواهد شد زیراکه از خیر محض جز نکوئی نآید) واین فرقهٔ اباحیه در جهنام نفس مانده گرفتار چنگال طبع شده هواهای نفسانی را معبود خود قرار داده اند وبعضی امثال این اخبار را بهانهٔ راحت خود قرار داده ومیگویند که چون دست بدست ولی امر رسید هرچه خواهی بکن که بر تو گرفتی نیست وبعضی دیگر وحدت وجود ممنوعه را سبب آسودگی نفس نموده وگویند چون وجود واحد است هرچه خواهی بکن که چون مردی مثل قطرهٔ آب که بدریا ملحق شود تو هم بوجود حق ملحق شوی وبکلی ترک شرایع الٓهی نموده وگویند شرایع انبیاء برای نظام دنیا قرار داده اند والا آخرت را حاجت بعمل نیست فرقهٔ اولی غافلند از اینکه دست بدست ولی امر رسید اگر شروطی

که در عهد او با او شده است عمل نکند نقض عهد آن ولی امر کرده است که نقض
عهد خدا است و در نقض عهد خدا وبال اَلَّذِیْنَ یَنْقُضُوْنَ عَهْدَ اللّٰهِ برای
آنها است و فرقهٔ ثانیه غافلند از اینکه آن وحدت که شهود بعضی از سلاک میشود
آن منزلیست از منازل و مقامی است از مقامات که حضرت حق در حین مجاهدات
سلاک گاهی بر بعضی باسم واحد تجلی کند و آن وحدت بدون اعتبارات و باسقوط
کثرات وحدود ظاهر شود لکن چون سالک از آن مقام بازگشت و رجوع
بکثرات نمود و زید و عمر را غیر هم و خود را غیر همه دید تفوه بآن وحدت حرام
و از برای گرفتاران کثرات اظهار نمودن ممنوع و اگر تفوه کند خونش ریختنی است
و عرفا قائلند بوحدت وجود نه آن وحدت ممنوعه که اباحه آورد و عابد و معبود را
از هم فرق نگذارد بلکه بوحدتی قائلند که کثرات را در مقام خود نگهداری کنند و
شرایع را خوب بینند و عبادات و معاملات و سیاسات و عقود و ایقاعات را
درست دانند و دقیقه از دقایق شرع انور را اگر بسهو و نسیان یا بخطا و لغزش
واگذارد خود را مقصر بیند و بتضرع و زاری آید و توبه و انابه آورد و چون انسانرا
آیینه سراپانمای خود قرار داده است و مثل اعلای خود گردانیده باید نظر کنند اینها
که بوحدت منوهه قائلند که انسان یک حقیقت است و در عین وحدت چندین
هزار وجود او هست که هر یک حکمی و حقی دارند دست و پا و گوش و چشم و دل
و زبان و جگر و شش و مراره و طحال هر یک حقی دارند و حکمی دارند که هیچ دخل

بحو دیگری حکم دیگری ندارد و تمام اعضا و جوارح و قوی و مدارک در اطاعت
جان و اطاعت انسانند که اگر از طریق اطاعت منحرف شوند که باید طبیب
آنها را از انحراف بیرون آورد و اگر قابل بیرون آوردن از انحراف نباشد
ناچار بتیغ او را قطع کند همچنین وجود تحقیق است و آن تحقیق حقیقت
حق است تعالی شانه ولی چندین هزار هزار از کثرات در آن موجود که هر یک
حکمی و حقی و رزقی دارند و از اطاعت حق بیرون نیستند که اگر از اطاعت بیرون
شوند خشکیده و قطع کردنی شوند در غیر انسان و جن و در اینها که اطاعت با شعور
هم باید داشته باشند اگر از اطاعت بیرون شوند بحسب شعور و تکلیف مریض
باشند و طبیب حاذق میخواهند که آنها را از انحراف بیرون آورد و در جادهٔ مستقیمهٔ
مزاج انسانی آورد و اگر قابل استقامت مزاج انسانی نباشند آنها را قطع کند که
سایر اعضاء انسان کبیر را فاسد نسازند و آن اطبا انبیایند و اولیا که خداوند
بحکمت بالغهٔ خود آنها را مبعوث ساخته که ملاحظهٔ مزاج انسانی بحسب روح نمایند
و آنرا که قابل استقامت مزاج انسانی روحانی یابند از انحراف برگردانند و آنرا که قابل
نیابند از اعضاء انسان کبیر قطع نمایند چنانکه شغل حضرت رسول ص و جناب امیر
المؤمنین ع این بود که آنرا که بلطف و مرحمت توانستند براه آورند آوردند و آنکس که
اینها او را سودی نبخشید بتیغ قطع میکردند لکن اینها را غرور نفس از دیدن آیات
کور میکند که آیات نمایان مشهود آنها میشود و هیچ ملتفت نمیشوند. تمیز

در بیان معنی استقامت و انحراف مزاج

تو یکچیزی ولی چندین هزاری   دلیل از خویش روشنتر نداری   وکاین
من آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون
براخلاء روحانی وبرادران ایمانی عرضه میدارم که زنهار بترهات قلندریه و
متصوفه فریب نخورند وبعد از انکه شاخه طاهره مطهره نوریه طوبی بدل آنها وصل
شد مغرور نشوند وآنچه را سبب طهارت وجود آنهااست سبب تلوث بلوث
هواهای نفسانی قرار ندهند بلکه تا توانند از لذاید مباحه دوری گزینند که به
شبهات نیفتند که اگر ترخیص نفس کنند آخر بشبهات گرفتار وبتدریج بحرام گرفتار
شوند ودر گرفتاری نفس بحرام آخر الامر نفس خود را آسوده کند وحرام بر خود
حلال کند بامثال این ترهات که نفوس هواپرست تسهیل ارتکاب هواها نمایند
وآخر الامر چون طایفه جدیده انکار آیات عظمی ونبوت انبیاء کند وانبیاء را چون
خود قرار دهند چنانکه فرمود ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوءی
ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزءون فالحذر الحذر بصرکم
الله کما هدانی از فریب نفس وترخیص در محرمات شرعیه وشبهات بلکه
از ترخیص در مباحات زیاده از قدر ضرورت بقاء

باب اول

در مناقب مؤمن وشیعه مؤمن چنانکه گذشت در لغت بمعنی مصدق وباوثوق و
اظهار کننده خشوع وقبول کننده شریعت است وبمعنی ایمن گرداننده واین قرار
دهنده است ودر عرف عام کسیست که قبول شریعت کند واز این جهت اعراب

می گفتند

میکنند آمَنّا که حضرت حقتعالی شانه نفی فرمود ایمانرا از آنها و در عرف متشرعین مؤمن کسیست که شاخهٔ طوبی بدل او وصل شده باشد بواسطهٔ بیعت خاصهٔ ولویه که ایمان داخل دل او شده باشد که در کلام مجید اشاره شده است همانست. و بواسطهٔ همان وصل شاخهٔ طوبی است که دل انسان مغز میگیرد که فرمودند شیعیان ما هستند صاحبان لبّ و بواسطهٔ این پیوند تقوی ممکن میشود چنانکه فرمودند شیعیان ما هستند متقین و بدون این پیوند علم ممکن نیست چنانکه فرمود اَنَا مَدِینَةُ العِلمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا و فرمودند که شیعیان ما عالمند و شیعیان ما متعلمند و باین پیوند توحید و معرفت و عبادت میسّر است که فرمودند بِنَا عُرِفَ اللهُ و بِنَا وُحِّدَ اللهُ و بِنَا عُبِدَ اللهُ و غیر اینها از صفات عبودیت و ربوبیت بدون این پیوند حاصل نگردد و شیعه در لغت بمعنی پیرو و یاری کننده است و در عرف بکثرت استعمال نقل شد بسوی کسانیکه اعتقاد بخلافت حضرت امیرالمؤمنین ع داشتند بلا فصل و اعتقاد بولایت آن بزرگوار نموده بودند چه برحق بودند و چه بر باطل مثل کیسانیه پیش از بطلان سلسلهٔ آنها و بعد از بطلان سلسلهٔ آنها و غیر آنها چنانکه این زمانها هر کس اعتقاد بولایت بلا فصل آنحضرت داشت شیعه میگویند مثل بسیار فرق غیر اثنی عشریه و مثل بعض فرقهای اثنی عشریه که بولایت ائمهٔ اثنی عشر قائلند و برحق نیستند و در عرف خاص متشرعین در صدر اول اسم بود از برای کسانیکه این شاخهٔ طوبای نوریه بدل آنها

متصل میشد و بواسطه این شاخه که فعلیت اخیره شیعه میشد انوار اشعاع امام نامیده
بشیعه را از شعاع شمس گرفته نحن من الله کالشعاع من الشمس وشیعتنا
کالضیاء من الشعاع بجهة اتصال بهمین شاخه نوریه است و اگر چنین نبودی
که این شاخه طوبی که صورت ملکوتی امام یا مجاز از امام باشد بدل بایع وصل شود
انا و علی ابوا هذه الامة جزاف بودی و هیچ حقیقت و مابه الامتیاز
از سایر خلق نداشتی و همچنین انما المؤمنون اخوة حقیقتی نداشت
و حال اینکه نه چنین بود زیرا که مؤمنین که بیعت کرده بودند مابه الاخوة میانه
آنها و مابه الابوة والبنوة میانه آنها و امام بود که بآن ممتاز بودند از سایر خلق که نه با
سایر خلق اخوت بود آنهارا و نه سایر خلق را با امام بنوت و ابوت بود و چون
معلوم شد که مؤمن و شیعه کیست که این شاخه طوبی که صورت امام است و
مظهر تام حق است تعالی شانه العزیز چنانکه فرمود حضرت امیر المؤمنین ع که معرفتی
بالنورانیة معرفة الله و این شاخه طوبی فعلیت اخیره مؤمن و شیعه است
معلوم میشود که شرافتی بالاتر از این نیست که مؤمن مظهر تام امام ع و رسول ص بلکه خدا
باشد و از جهت این شهرت تامه است که گفتند ای بسا کس را که صورت راه زد
قصد صورت کرد و بر الله زد که مضمون حدیث قدسی است که کسیکه اذیت
کند مؤمنی را بمحاربه من کمین کرده است چون کسانیکه از صدر اول با انبیاء و
اولیاء و مؤمنین بنای همسری گذاشتند و بر آنها حسد میبردند و حسد آنها آنهارا مضطر

میکرد

میکرد که خاصان خدا را مثل خود بشر پندارند و دعوت آنها و سیره آنها را بدعت شمارند و خون آنها را حلال دانند و بعد از این شرافت مؤمن این بس که فرمود حضرت حقتعالی شانه العزیز که اولیاء الله هیچ خوف بر آنها نیست و هیچ حزن نخواهند داشت یعنی آنها که قبول ولایت کرده اند چه بمقام امامت جزئیه یا کلیه رسیده باشند و چه در مقام عبودیت مانده باشند بر هیچیک خوف نفس و حزن نفس نیست از حیثیت ولایت بلکه از این حیثیت خشیت و حزن قلب او را است اگرچه بعد از تنزل بدار نفس خوف و حزن نفس برای او خواهد بود و منقبت مؤمن را این بس است که بشارت خدائی برای او باشد که فرمود لَهُمُ الْبُشْرٰی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ که بشارت دنیا برای مؤمن رؤیای نیک است که بیند خود او یا دیگری برای او و بشارت ملائکه است برای او در دم مرگ که آنوقت که بشارت دهند او را خواهد گفت که برا مژدگی بوده ام و بشارت آخرت باین است که آن صورت ملکوتی در پیش روی او باشد در همه جا او را بشارت دهد بنیکی که فرمودند در بیان آیه مبارکه نُوْرُهُمْ یَسْعٰی بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ وَبِاَیْمَانِهِمْ که امام آنها است که در پیشروی آنها میرود و از برای امام جزء یا امام کل بشارت دنیا علاوه بر آنچه برای مؤمن است بشارت ملائکه است در دنیا و در حالت احتضار و شرافت دیگر برای مؤمن اینکه فرمود وَمَنْ یُّؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰی

لا انفصام لها یعنی آنکس که دست بدست ولی امر داد دست بریسمان محکمی زده است که هیچ گسیختگی ندارد که تشبیه کرده است آن شعاعی را که منفصل بدل مؤمن میشود که همان صورت ملکوتی امام باشد بریسمان محکمی که گسیختگی در آن راه نیابد شرافت دیگر آنکه فرمود مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی مؤمن اگر اندک عمل صالحی بجا آورد که آن عمل صالح همان است که از جهت ولایت بجا آورده شود که معلوم شود که آن لطیفهٔ ملکوتیه کارکن در وجود او شده است او را ما بواسطهٔ آن لطیفه که الهی است و ملکوتی زندگانی دهیم بزندگانی خوشی و جزا دهیم او را در ازاء جمیع اعمال آنها باجر آن عملی که از جهت ولایت بجا آورده شود و وجه آن اینست که هرگاه که لطیفهٔ ولایت در وجود او بواسطهٔ تکمیل جزئی که از انسان صادر شود ثبات پذیرد و چون ثبات پذیرفت که تا دم مرگ از دست نرود در دم مرگ آن لطیفه نمایان شود و فعلیت اخیرهٔ انسان شود که جمیع فعلیات در تصرف آن لطیفه آیند خوب و زشت آنها را در ازاء آن فعلیتی که بواسطهٔ آن لطیفه حاصل شود جزا دهد ثَبَّتَنَا اللّٰهُ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ عَلٰى مَا نَحْنُ عَلَيْهِ شرافت دیگر اینکه فرمود اِلَّا مَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحاً فَاُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَاِنَّهُ يَتُوبُ اِلَى

اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و چون تصرف آن لطیفه انهم

الله

اللّه متاباً که من تاب اشاره است بآن کس که رجوع کند بامام و امام
برای او استغفار کند و آمن اشاره است باینکه بعد از رجوع بسوی امام دست
بدست امام بدهد و قبول ولایت او کرده شروط و عهود او را بپذیرد وعمل
صالحاً اشاره باینست که بعد از قبول ولایت اندک عملی از جهت همان
ولایت بجا آورد که آن لطیفه را در وجود خود بواسطه ظهور اثر آن لطیفه ثبات
دهد که این فرقه فعلیت اخیره در وجود آنها همان لطیفه خواهد بود و چنانکه
گذشت فعلیات نیک و بد همه در تصرف آن لطیفه آید و چون آن لطیفه
الهی است همه الهی شود و مَن تابَ وَعَمِلَ صالحاً فانّه یَتوبُ اِلَی
اللّهِ مَتاباً اشاره باینست که آنکس که توبه او و بازگشت او بسوی امام
باشد از روی واقع و ثبات دهد آن لطیفه را رجوع او بخدا است چون مظهر خداست
یا رجوع او بخدا است بدون مظهر که آن مظهر طریق است بسوی خدا شرافت
دیگر اینکه فرمود وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَستَخلِفَنَّهُم
فِی الاَرضِ کَما استَخلَفَ الَّذینَ مِن قَبلِهِم وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُم
دینَهُمُ الَّذِی ارتَضی لَهُم وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِن بَعدِ خَوفِهِم اَمناً
یَعبُدونَنی لا یُشرِکونَ بی شَیئاً یعنی فرمود حضرت حقتعالی شانه آن
کسانی را که ایمان آورده اند و اعمال صالحه بجا آورده اند انها را خلیفه خود
قرار دهد در روی زمین عالم صغیر یا عالم کبیر بنحوی که تمام اهل روی زمین آنها

کنند او را یا جتایفه کنند او را در زمین بهشت که تمام اهل زمین بهشت اطاعت ایشان کنند
چنانکه اطاعت خدا را دارند مثل کسانیکه خدا و نه آنها را بخلافت خود برگزیده است در دنیا
مثل انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مثل کسانیکه حضرت قائم ع در عالم آنها ظهور
کرده و در دنیا در عالم آنها گرگ و میش باهم آب میخورند و اما دیگران که بخلافت
سرافراز نشده اند و بدولت ظهور قائم ع نرسیده اند در بهشت باین دولت
سرافراز شوند چنانکه از حضرت سید سجاد ماثور که در حین احتضار چشم گشودند و این
آیه مبارکه را تلاوت فرمودند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ صَدَقَنَا وَعْدَهٗ وَاَوْرَثَنَا الْاَرْضَ
نَتَبَوَّءُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشَآءُ و از برای آنها است تمکین در دین و تبدیل
خوف بامن که هیچ شرکت برای هیچ چیز در آنها نماند در عبادت پروردگار چه در
دنیا و چه در آخرت شرافت دیگر آنکه فرمود وَسِیْقَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ
اِلَی الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتّٰی اِذَا جَآءُوْهَا وَفُتِحَتْ اَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا
طِبْتُمْ فَادْخُلُوْهَا خٰلِدِیْنَ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ صَدَقَنَا وَعْدَهٗ وَ
اَوْرَثَنَا الْاَرْضَ نَتَبَوَّءُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشَآءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِیْنَ
یعنی پرهیزگاران را که بشیعیان خود تفسیر فرموده اند ملائکه آنها را ببرند بهشت
تا آنکه برسند بدر بهشت و درها گشوده باشد و خزنه بر آنها سلام کنند و بگویند خوش
باشید و داخل بهشت شوید که همیشه در بهشت باشید پس آنها آنوقت حمد خدای
بجا آورند که وعده که فرموده بود راست نموده و زمین بهشت را بارث بما داد

که هرجا

که هرجا بخواهیم گردش کنیم شرافت دیگر اینکه فرمود حضرت معبود الَّذِینَ
یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَ
وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا
فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیمِ
رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ
وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ وَقِهِمُ
السَّیِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّیِّئَاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِکَ
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ یعنی ملائکه که حملهٔ عرش‌اند وآنها که در اطراف حملهٔ عرش‌اند
از آنرو که بخدا دارند تنزیه حقتعالی شانه میکنند نه تنزیهی که سعه واحاطهٔ حق را بکثرات
در نظر نیاورند بلکه تنزیهی که حق را در همه چیز مشاهده کنند وحسن همه چیز را از آن حضرت
بینند واز آنرو که بخلق دارند وخدا را در همه چیز مشاهده میکنند از برای مؤمنین
دعا واستغفار میکنند ودعای آنها چون پاک از دواعی نفسانی است اجابت میشود
چونکه آنها هیکل توحیدند ومظهر خدا وزبان آنها زبان خدا است وچون خدا از خود
سؤال وگدائی کند پس سؤال خویش را کی رد کند وچون مؤمنین بواسطهٔ گرفتاری
تن ونفس از آلایش تن که موجب دخول جحیم است خالی نمیباشند اوّل سؤال
میکنند که آن آلایش را که سبب دخول جحیم است بپوشاند که آنها را از دخول
نار محفوظ دارد وبعد مسئلت میکنند که آنها را داخل بهشت کند وهرکس را که افعال

ولایت را باطل نکرده از آباء و ازواج و ذریات آنها بواسطهٔ انها داخل
بهشت کند و از بدبهار در دنیا و آخرت نگاهداری کند آنها را که نور عظیم در روز
قیامت حفظ از بدیها است و مراد به اَلَّذِیْنَ تَابُوْا وَ اتَّبَعُوْا سَبِیْلَكَ
الَّذِیْنَ آمَنُوْا است و تفصیل ایمان آنها است که ایمان همان است که
بر دست صاحب وقت توبه جاری کند و پیروی کند صاحب و قترا که سبیل الله
است و چون تمام کلا نکه متاع خود را که آن شاخهٔ نوریهٔ الٰهیه باشد در نزد مؤمن
میبابند در کارند که آن مؤمن را از مقام پست که زندان مؤمنست بمقام عالی
که مقام خود آنها است برسانند که آنها عاشقند مؤمن را بواسطهٔ همان شاخهٔ
نوریه که همرنگ و جنس آنها است پس خداوند براین ضعیف و جملهٔ برادران
و خواهران ایمانی تفضّل فرماید و حالتی عطا کند که چنانکه حملهٔ عرش عاشق و
جذابند مارا ماهم تعشق ورزیم بآنها و جذاب شویم آنها را کما قیل

عاشق آن عاشقان غیب باش | عاشقان پنجسه روزه کم تراش
حیف می آید که پشت بایستند | بر تو میخندند و عاشق نیستند

شرافت دیگر اینکه فرمود اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و فرمود اِنَّمَا وَلِیُّكُمُ
اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهٗ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ یُؤْتُوْنَ
الزَّکٰوةَ وَ هُمْ رَاکِعُوْنَ که مراد به الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صاحبان ولایتند
نه مطلق مؤمنین چنانکه از قید استنباط میشود و صاحبان قرآن تفسیر کرده اند

وشرافت بالاتر از این نیست که خدا و رسولؐ و صاحب ولایتؑ در وجود انسانی تصرف داشته باشند وکارکن در وجود او باشند وہمچنین آیاتی که دلالت دارد بر ولایت وتصرف خدا و رسول مثل مَن یَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ که عبارت از قبول ولایت آنها است شرافت دیگر اینکه فرمود وَمَن یُؤمِن بِاللهِ وَیَعمَل صَالِحاً یُدخِلهُ جَنّٰتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الاَنهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهَا اَبَداً قَد اَحسَنَ اللهُ لَهُ رِزقاً و امثال این آیه بسیار که اشاره دارد باینکه کسیکه آن صورت ولی امر بدل او متصل شد همینکه اندک عمل صالحی بجا آورد که مورث ثبات آن پیوند شود که از زوال و زایل نشود لامحاله خداوند منان او را داخل بہشت کند و رزق نیک برای آنها مہیا دارد شرافت دیگر آنکه فرمود کُلُّ نَفسٍ بِمَا کَسَبَت رَهِینَةٌ اِلَّا اَصحٰابَ الیَمِینِ و فرمود وَالعَصرِ اِنَّ الاِنسٰانَ لَفِی خُسرٍ اِلَّا الَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ یعنی ہرکس ہرچہ کند قید پای او باشد چہ نیک کند وچہ بد مگر اصحاب یمین که بشیعه تفسیر شده است وہمچنین ہرکس ہرچہ کند زیان او خواہد بود مگر مؤمنین چہ قید حیثیت را اعتبار کنیم که معنی آیه این باشد که ہرکس ہرچہ کند قید و زیان او باشد مگر مؤمن که آنچه کند از حیثیت ایمان قید و خسران او نباشد وچه خواهی قید حیثیت را اعتبار نکنی که معنی این باشد که ہرکس ہرچہ کند قید وخسران او باشد سوای مؤمن که ہرچہ کند برای او نافع باشد وسبب رہائی او باشد نه سبب گرفتاری او اگرچه کرده او از حیثیت ایمان نباشد باینکه چه [illegible] وچه غیر

مؤمن

مؤمن اگر کرده او از حیثیت ایمان نباشد قید و خسران او باشد چنانکه آیهٔ مبارکه

یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من

یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون که اشاره دارد که هرچه مؤمن را غفلت

و اشتغال از ذکر خدا و لطیفهٔ ولایت کند خسرانست برای مؤمن لکن مؤمن همان

لطیفهٔ ایمان قید او را برهائی و خسران او را بسود مبدل گرداند بحکم اولئک یبدل الله

سیئاتهم حسنات شرافت دیگر آنکه فرمود هل یستوی الذین یعلمون

والذین لا یعلمون و فرمود ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان

نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم

ساء ما یحکمون و فرمود انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون فاما

الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیدخلهم ربهم فی رحمته

ذلک هو الفوز العظیم و امثال اینها که نفی مساوات میانهٔ مؤمن و

غیر مؤمن فرمود بتصریح یا بکنایه و تعریض مثل آن آیاتی که نفی تسویه میانهٔ ظل و

حرور و میانهٔ کور و بینا و میانهٔ مرده و زنده نموده است بسیار است بلکه

بسیاری از آیات قرآنی در مدح مؤمنین و مذمت غیر مؤمنین است یا بصراحه

یا بتعریض و کنایه و بهمین قدر که نقل کردیم اکتفا نمودیم از مابقی لکن همهٔ اینها

برای کیست که آن شاخهٔ طوبی را در وجود خود باقی گذارد تا حال احتضار که

اگر العیاذ بالله بنافرمانی و نقض عهدی که با او شده است در بیعت و آن

شاخه را خشکاند مرتد فطری شود که اگر تمام مشایخ عالم جمع شوند و خواهند
او را اصلاح کنند نتوانند تأمل کن در حال خوارج که دوازده هزار بودند واز
استدلالات آنها بر رد کردن جناب امیر المؤمنین معلوم میشود که اغلب آنها
بیعت خاصه کرده بودند و علی را علیه السلام بامامت آلهیه قبول کرده بودند
نه بامامت اجماعیه چون خلیفهٔ اول و بواسطهٔ نافرمانی نقض بیعت کرده تیغ بر روی
آن حضرت کشیدند و چون در حین معصیت کردن مشهود میشود که آلت قتاله
در دست گرفته و بقصد قتل صاحب خود برآمده اگر معصیت بتدریج زیاد شود آن
قصد و همت او در قتل صاحبش شدید گردد تا بجائی برسد که آخر کار صاحب خود را
که در وجود او بوده بقتل رساند که خشکانیدن آن شاخهٔ طوبی است که بدل
او متصل شده است آخرت نسیه بود نقد بود مال یزید نقد حال کیست از
سلاک که در صدد معصیت خدا برآید چون در صدد معصیت برآمدن حظوظ عاجله را
بر قتل صاحب خود اختیار میکند و حظوظ عاجله ملک بنی امیه و مال یزید است
پس این اگر لعن یزید و بنی امیه کند چون خود در ملک بنی امیه وطن گزیده و نسبت
خود را بیزید و بنی امیه مستحکم ساخته فی الحقیقه خود را لعن میکند و اگر استبعاد از
یزید و شمر و ابن زیاد میکند باید استبعاد از خود کند که بلطیفهٔ یزیدی در صدد
قتل لطیفهٔ حسینی برآمده است و از این جهت است که فرمودند همّت معصیتی
که بستی آنرا مکن که شاید ترا خداوند بر آن معصیت ببیند و بگوید بعد از این هر چه

بکن که ترا نخواهم آمرزید یعنی میشود باندک معصیتی که آلت صورت قتاله است که در دست گرفته تیغ خودرا فرود آوری و لطیفهٔ علوی و حسینی را بکشی که بعد ترا آمرزش نباشد و مناقب مؤمن و شیعه در اخبار بسیار و بیشمار است از انجمله است اخبار بسیاری که دلالت دارد براینکه قدر خدا یا معرفت خدا یا صفت خدارا هیچ کس نتواند و نداند و همچنین قدر رسول ص و ائمهٔ هدی را احدی نتواند و نداند و چنین قدر مؤمن و شیعه و صفت او و معرفت اورا هیچ کس نداند و نتواند که مؤمن را در بلندی مرتبه و ناشناسائی در مرتبهٔ خدا و رسول ص و ائمهٔ هدی قرار داده اند و سبب آن مرتبه و جلالت قدر همانست که در مقدمه ذکر شد که این شاخه که متصل بدل بایع میشود از شجرهٔ طوبی است که حقیقت او مشیت است که اسم اعظم حق است تعالی شانه العزیز و اصل او در خانهٔ محمد است و شاخهای او ائمهٔ هدی میباشند و اوراق او شیعیان آنهایند که بعد از انکه این شاخه که صورت ملکوتی امام است بدل سالک متصل شد آن فعلیت اخیره سالک میشود و وجود سالک مثل برگ که از شاخه و شاخه از اصل و اصل از ریشه آب میکشد سایر فعلیات سالک از آن شاخه آب بقا میکشند و چنانکه اسم اعظم الهی را کسی نتواند بشناسد و وصف کند و قدرش نداند این شاخه را هم کسی نتواند بشناسد و وصف کند و قدرش را بداند منقبت دیگر اینکه اخبار کثیره و اثار و فیره در مدح و اجر مصافحهٔ مومنین و معانقه و تقبیل از آنها که بکرار رسیده است مثل اینکه دو مومن

که باهم مصافحه میکنند دست خدا درمیانهٔ دست آنها است یا دست خدا در روی
دست آنست که دوستی او بیشتر باشد بصاحبش یا خدا نظر رحمت برآنها میکند یا
بوجه خود رو میاورد برآنکه دوستی او بیشتر باشد از صاحبش یا فرو میگیرد آنهارا
رحمت الهی و نود و نه جزو از آن رحمت برای آنست که دوستی او بیشتر باشد
از صاحبش یا ذنوب از آنها میپاشد چنانکه برگ از درخت در زمستان میپاشد
و از هم جدا نشوند مگر با ذنوب پاشیده وجهت اینها این اینست که در ملاقات
مؤمنین یکدیگر را آن شاخهٔ طوبی که صورت ملکوتی ولی امر است باهتزاز آید و اندک
از حجاب هواها بیرون آید و در اهتزاز و نمایان شدن آن لطیفه و باندازهٔ نمایان
شدنِ آن لطیفه نفس و مَسادی نفس مضمحل میشود و معنی پاشیدن گناه همین است
که نفس و مَسادی نفس مضمحل شده از پوشش آن لطیفه بازمانند و چون آن لطیفه
مظهر خدا است بحکم مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللهِ پس در اهتزاز آن لطیفه
و توجه آن لطیفه توجه خدا است و چون همان لطیفه رحمت خدا است بوجهی در
اهتزاز آن ریزش رحمت خدا است برآنها و چون مظهر خدا است و فعلیت
اخیرهٔ مؤمن است پس اعضا و جوارح مؤمن در آن وقت اعضا و جوارح حقند
بوجهی و آلت اعضاء حقند بوجهی پس درست است که دست خدا درمیان دست
آنها است چون دست آنها آستین دست آن لطیفه است منقبت دیگر
اینکه اخبار کثیره در منقبت زیارت مؤمن وارد شده است مثل اخبار اخیاری

بوجهی و دون وجهی خدا است

که در کتب

که در کتب معتبره مثل کافی و وافی و بحار ذکر شده است که چون مؤمن قصد
زیارت برادر ایمانی نماید بدون غرض نفسانی بلکه بمحض محبت ایمانی که حب فی
الله یا حب لله داعی شود بر زیارت از وقتی که از خانهٔ خود بیرون میاید هفتاد
هزار ملک او را مشایعت میکنند و در همهٔ راه او را تهنیت میکنند که خوشا حال تو
و خوش باشد بهشت برای تو و با او باشند تا بخانهٔ خود مراجعت کند و در خبری است
که کسی سؤال کرد که اگر مسافت دور باشد فرمودند اگر چه یکسال راه باشد و جهت
این همانست که ذکر شد که درصورتیکه داعی بر زیارت محبت ایمانی باشد آن لطیفهٔ
ایمان که صورت ملکوتی امام باشد بهیجان آید و از تحت هواهای نفسانی و زندان
نفس بیرون آید و چون آن لطیفه ملکوتیست در هیجان خود ملکوتیین را بهیجان
آورد و بجانب خود جذب کند کما قیل ذرّه ذرّه کاندرین ارض و سما است
جنس خود را همچو کاه و کهربا است و از همین جهتست که در قرآن هرجا ذکر
سکینه شده است که همین صورت ملکوتی باشد قرین نصر و ظفر یا نزول ملائکه یا
قرین چیزی ذکر شده است که این معنی را میفهماند و منقبت دیگر اینکه اخبار زیاد
در کتب معتبره نقل شده است که چون مؤمن بزیارت برادر ایمانی خود میرود چون
وارد شود خداوند ندا میکند که تو زیارت من کردهٔ یا تو وَفْد منی و مهمانی تو بر من است
یا کسی که زیارت برادر ایمانی کند مثل اینست که خدا را در بالای عرش زیارت کرده است
وجهت همان است که ذکر شد که لطیفهٔ طوبای الهیّه فعلیت اخیرهٔ مؤمن است و

زیارت مؤمن زیارت آن لطیفه است و آن لطیفه مظہر حق است و زیارت
مظہر زیارت ظاہر است پس زیارت مؤمن زیارت خدا است یا مثل زیارت
خدا است در فوق عرش یا زایر مؤمن وفد خدا است منقبت دیگر اینکہ
اخبار کثیرہ وارد شدہ است در اینکہ اکرام مؤمن اکرام خدا است یا اکرام
رسول و امام است یا اکرام ہمہ است و ہمچنین ادخال سرور بر مؤمن
ادخال سرور بر امام است یا ہر کسی سرور گرداند مؤمنی را امام و رسول و
خدا را مسرور گردانیدہ است و اخبار زیاد در اکرام مؤمن رسیدہ است کہ
اکرام مؤمن اکرام خدا و رسول و امام است و انقدر اجر در ادخال سرور
بر مؤمن و اکرام مؤمن ذکر شدہ است در اخبار کہ بحدید نتوان نمود منقبت
دیگر اینکہ روایات عدیدہ از مصادر عصمت نقل شدہ است در اجر اطعام مؤمن
بحیثیتی کہ لَا یَعْلَمُ اَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللّٰہِ مَا لَہٗ مِنَ الْاَجْرِ فِی الْاٰخِرَۃِ لَا مَلَکٌ
مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اِلَّا اللّٰہُ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ و از جناب باقرؑ نقل
شدہ است کہ فرمود اطعام یکنفر از شیعیانم دوست تر است بسوی من
از اینکہ طعام دہم افقی از مردم را راوی عرض کرد کہ افق چقدر است فرمود
صد ہزار و در خبر دیگر صد ہزار یا زیادہ و در خبر دیگر از این بزرگوار نقل شدہ است
طعام دہم یکنفر مسلم را دوست تر است بسوی من از اینکہ آزاد کنم افقی از مردم
دیگر را راوی در این خبر عرض کرد کہ افق چقدر است فرمود دہ ہزار و در خبری

صحیح است کہ

برادر ایمانی را سیر کنی بهتر است از آزاد کردن بنده از اولاد اسمعیل و در بعضی اخبار
مِنْ مُوجِبَاتِ دُخُولِ الْجَنَّةِ اِطْعَامُ الْمُسْلِمِ و اخبار در خصوص اجر اطعام
باختلاف وارد شده است و در بعضی اجر زیاد ذکر شده است در بعضی معادل است
با آزاد کردن یک بنده و در بعضی معادل است با آزاد کردن هزار بنده و در بعضی معادل
ده هزار و در بعضی معادل صد هزار یا زیادتر و غیر از اینها هم اخبار بسیار به اختلاف
رسیده و جملهٔ اینها دلالت دارد بر زیادتی شأن و مرتبهٔ مؤمن در نزد خدا و سبب
این همه اجر همانست که ذکر شد که فعلیت اخیرهٔ مؤمن همان شاخهٔ طوبی است
که بدل مؤمن وصل شد، و آن شاخه چنانکه فعلیت اخیرهٔ مؤمن است از جهت نسبتش
بحقتعالی شأنه مظهر حقست و مظهر رسول و امام است بلکه متحد با آنها است
و سبب اختلاف اخبار در اجر بتفاوت احوال اطعام کننده است بتفاوت شدّت
و ضعف اطعام در مَحَبَّةِ اللهِ و مَحَبَّتِ فِی اللهِ و محبّت الله و بتفاوت مداخلهٔ نفس و
اغراض نفس و بتفاوت قلّت تأنی الیه و کثرتِ او و بتفاوت بهترین طعام
و محبوبتر آن نزد دهنده یا خورنده و بتفاوت حال خورنده است در استحقاق
و عدمه و در قرب نزد خدا و عدمه و در توجه در آن وقت بخدا و عدمه و در توجه بجانب
دهنده و دعا کردن برای او و عدمه منقبت دیگر اینکه اجر بسیار در اخبار رسیده است
برای آب دادن مؤمن و برای پوشانیدن مؤمن و برای خدمت کردن
مؤمن با اختلاف زیاد در تفاوت اجر و سبب اجر همانست که ذکر شد و سبب

اختلاف اجر اختلاف حال طرفین است چنانکه گذشت و انواع مناقب مؤمن از امثال اینها در اخبار بسیار که ذکر جملهٔ آنها موجب تطویل دَفِی القلیل غُنیَةٌ عَنِ الکثیر

بَابِ دوّم در بیان بشارات مؤمن و شیعه

اگرچه جملهٔ مناقب مؤمن که ذکر شد بشارت را لازم دارد چنانکه تمامی بشارات منقبت را نیز لازم دارد بدانکه آیات بشرات که بتصریح و تلویح بشارت مؤمنین را دارد بسیار و اخبار بشارت آمیز و آثار عزور انگیز از حد و حصر بیرون است قلیلی از آنها نقل میکنیم که باعث روشنی دل و دیدهٔ برادران ایمانی شود و قدر خود را بدانند و بشکرانهٔ این نعمت دامان خود را آلوده بلوث معصیت نکنند و قدر پیشوایان خود را بدانند و از آنها شرم کنند و در حضور آنها خود را گرفتارِ هواهای نفسانی نکنند و آنها را در پیش خدا و رسول شرمنده و سرافکنده نخواهند و بمعصیت خود تیغ بر روی صاحب خود نکشند و خود را مشرف بر هلاکت نکنند اَعَاذَنَا اللهُ وَجَمِیعَ المُؤمِنِینَ عَن غَوَائِلِ الشَّیطَانِ در کتاب کریم در چندین جا بشارت داده است حضرت حقتعالی شانه مؤمنین را از آن جمله در سورهٔ بقره فرمود وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اَنَّ لَهُم جَنَّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الاَنهَارُ و در سورة التوبة فرمود اَلَّذِینَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللهِ بِاَموَالِهِم وَاَنفُسِهِم اَعظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللهِ وَاُولٰئِکَ هُمُ الفَائِزُونَ یُبَشِّرُهُم رَبُّهُم بِرَحمَةٍ مِنهُ وَرِضوَانٍ

وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ و در سورهٔ بنی اسرائیل إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا وفي سورة الكهف وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ
الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا مَاكِثِينَ فِيهِ
أَبَدًا وغير ذلك من الآيات الدالة على بشارة المؤمنين بالتصريح
و بالاشارة وتقیید مؤمنین در این بشارات بعمل کردن صالحات یا بهجرت
و مجاهده فی سبیل الله بجهت اشاره باینست که آن چوند ایمان بدون ظهور او بر ظاهر
بواسطهٔ اعمال صالحه یا بدون هجرت از دار الشرک نفس و از سیئات و بدون
مجاهده کردن با نفس بمنع او از خواهشهای او ثبات نپذیرد پس آنکس که خود را بر اقرار بن
ولایت بست باید نیک مراقب باشد که نفس جلو از او نگیرد و او را بترک واجبات
یا ارتکاب محرمات نیندازد که داخل معارین الایمان شود و در زمرهٔ خوارج
محسوب گردد اعاذنا الله وجمیع المؤمنین من ذلک در بحار باسناده
از رسول خدا که فرمود بعلی ع یا علی شیعیان تو فائزند روز قیامت پس کسیکه
اهانت رساند بیکی از آنها بتو اهانت رسانیده و اهانت تو اهانت من است و
اهانت من سبب دخول آتش است و در همین خبر فرمود که شیعیان تو خلق شدند
از فضل طینت ما پس هر کس دوست دارد شیعهٔ تو را ما را دوست داشته است
و کسیکه آنها را دشمن دارد ما را دشمن داشته است یا علی بتحقیق که شیعهٔ تو آمرزیده

شده اند

شده اند هر چند که گناه انها زیاد باشد وعیوب انها زیاد باشد یا علی منم شفیع
انها روز قیامت پس بشارت ده انها را بآنچه گفتم یا علی شیعه تو شیعه خدایند
ویاری کنندای تو انصار خدایند وحزب تو حزب خدایند سعید است هر کس
قبول ولایت تو کند وشقی است هر کس ترا دشمن دارد . وبمضمون این فقرات
هم اخبار بسیار از حضرت رسولؐ وائمه اطهارؑ رسیده است وبعض فقرات
حدیث را ترجمه کردیم که در ما نحن فیه محل حاجت بود وفی خبرٍ آخر عن الرسولؐ
که فرمود بشارت دهم ترا یا علی عرض کرد بلی یا رسول اللهؐ فرمود این جبرئیل است
خبر داد از جانب خدا که خداوند عطا فرمود بدوستداران وشیعیان تو هفت
خصلت نرمی در نزد مرگ وانس در وقت وحشت ونور در نزد ظلمت ودایمنی
در وقت فزع مردم وقسط در نزد میزان وگذشتن بر صراط ودخول بهشت
پیش از مردم بهشتاد سال وباین مضمون اخبار دیگر هم هست وفی خبرٍ فی
شیعة ولد فاطمةؑ انزل الله هذه الآیة خاصّاً یا عبادی الذین اسرفوا علی
انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه
هو الغفور الرحیم ودر خبری از جناب صادقؑ فرمود که فرمود رسول خداؐ
عن یمین العرش قوم علی وجوههم نور ولباسهم نور بر کرسیهای نور
نشسته اند حضرت امیرؑ عرض کرد که کیانند اینها فرمود شیعیان ما و تو امام انها
وباین مضمون هم اخبار بسیار است ودر بحار از جناب باقرؑ که خدا انم

و اولیاء تو اولیاء خدایند

بمؤمن سه خصلت عطا کرده است عزت در دنیا و رستگاری در آخرت
و مهابت در سینهای عالمیان و در خبری در سینهای ظالمان و فی البحار
عن امیر المؤمنین فرمود شیعیان ما بمنزله زنبور عسلند که اگر مردم بدانند که چه
چیز در درون خود دارند میخورند آنها را که اشاره است بهمان شاخه طوبی که بدل
آنها وصل شده است و فرمود برای محبین ما فوجها نیست از رحمت خدا
برای دشمنان ما فوجهائی است از غضب خدا و منازل شیعیان ما در بهشت مثل
ستارهای آسمانند و در خبری جمعی در خدمت حضرت صادقؑ نشسته بودند شب
صافی بود که کواکب میدرخشیدند عرض کردند چقدر صافست آسمان و چقدر
تلألؤ دارند ستارها حضرت فرمودند شما چنین میگوئید و جبرائیل و میکائیل و
اسرافیل و عزرائیل بزمین نظر میکنند پس چشم آنها بر شما میافتد در اطراف
زمین در حالتی که نور شما بسوی آسمان و بسوی آنها روشنائی میدهد بهتر از نور
این ستارها و باین مضمون اخبار بسیار است و در خبری از رسول خداؐ که
فرمود ای علی از جمله کرامت مؤمن است بر خدا که برای اجل او وقتی قرار
نداده است تا وقتیکه همت ببندد ببدی چون همت بست ببدی او را
خداوند بسوی خود میکشد جناب صادقؑ فرمود دوری گزینید از بدیها
که عمر شما دراز شود و در اخبار عدیده است که فرمودند شیعیان ما از ما اهل
بیتند سائل سؤال کرد که مِن آل محمدؐ فرمودند ای و الله مِن انفسهم

و بسبب

باب دوم

وسبب همان است که مکرر گذشت که فضیلت اخیرهٔ مؤمن وشیعه شاخهٔ
طوبای الهیّه است وآن شاخه ازآن بزرگواران است پس اگرآن شاخه
بهرکس برسد که فضیلت اخیرهٔ آنکس شود چون آن شاخه از آل محمدؐ است آنکس
ازآل محمد خواهد بود ودربحار است که حضرت رسولؐ فرمود که اَلسّابِقُوْنَ
اَلسّابِقُوْنَ اُوْلٰئِكَ الْمُقَرَّبُوْنَ جبرئیل گفته است که اینها علیؑ وشیعهٔ
علیؑ هستند که سابقُ اِلَی الجَنَّةِ میباشند ومقرّب خدا هستند بگرامی داشتن
خدا آنهارا ودرچند خبر ازحضرت رسولؐ است که دست زد برشانهٔ علی بن
ابیطالبؑ وفرمود دوست ما عربی است ودشمن ما علج است یعنی بی اصل
است شیعهٔ ما صاحب اصل ونجابتند وکسانیکه مولد آنها صحیح است ودرملت
ابرهیم نیست مگرما وشیعیان ما وسایرخلق ازآن بری هستند وخدارا ملائکه
است که میریزند سیئات شیعهٔ مارا چنانکه خراب میکنند مردم خانهارا ودربحار
ازیعقوب بن میثم تمار روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت جناب
باقرؑ که درکتب پدرم میثم دیدم که حضرت امیرالمؤمنینؑ فرمود بپدرم که دوستدار
حبیب آل محمدؐ را اگرچه فاسق وزانی باشد ودشمندار مبغض آل محمدؐ را اگرچه روزه
دار ونمازگذار باشد چراکه شنیدم ازرسول خداؐ که قرائت کرد اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ اُوْلٰئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ پس حضرت ملتفت من
شد وفرمود اینها والله تو وشیعیان تو میباشند وحضرت باقرؑ فرمود [illegible]

هو عبادنا فی کتاب علی ع و در خبری از جناب صادق ع فرمود بشیعیان خود که
کسی شما را دوست میدارد و میداند که شما چه میگوئید و بر چه مذهب هستید
پس خداوند او را داخل بهشت میکند و دیگری دشمن میدارد شما را و میداند که
شما چه میگوئید یا بر چه مذهب هستید پس او را خدا داخل جهنم میکند و سبب همان نسبت
که مکرر گذشت که فعلیت اخیره شیعه همان پیوند ولایت است و آنچه راجع بشیعه
شود راجع بآن پیوند است بدانند یا ندانند پس از انجا که خداوند دوست میدارد
که تمام بندگانش داخل بهشت شوند و دوست دارد آنکس را که سبب شود که بندگانش
رو بخیر و بهشت بروند بر هر یک از مؤمنین لازم است که چنان رفتار کنند که مردم
بسبب رفتار و گفتار او او را دوست دارند که مستحق بهشت شوند و چنین رفتار نکنند که
مردم غیبت او کنند یا دشمن دارند او را که مستحق جهنم گردند که رفتار نیک باعث
هدایت و احیای نفس شود و رفتار بد موجب اضلال و اهلاک نفس گردد و فرمود
مَنْ اَحْیٰی نَفْساً فَکَاَنَّمَا اَحْیَی النَّاسَ جَمِیعاً وَمَنْ اَهْلَکَ نَفْساً
فَکَاَنَّمَا اَهْلَکَ النَّاسَ جَمِیعاً در اخبار معصومین است که رسول الله
دست بدامان خدا زده است و ما دست بدامان نبی ص و شیعیان ما دست
بدامان ما زده اند پس بکجا وارد خواهیم شد غیر بهشت و از حضرت رسول ص است
در وقت ناله کردن ستون حنانه بجهت مفارقت آن بزرگوار که فرمود دیدید
شدت حنین این ستون را قسم بخدا که حنین خزان جنان و حور العین جنان و سایر

قصور جنان و منازل او برای کسیکه ولایت محمدؐ و علیؑ و آل آنها را داشته باشد و تبرّی جوید از اعداء آنها شیئی تراست از ناله این ستون برای من و آنچه آنها را از ناله ساکت میکند صلوات فرستادن شما معاشر شیعه است بر محمدؐ و آل محمدؐ و نماز و روزهٔ شما و صدقه دادن شما است و بهتر چیزیکه ناله آنها را فرو نشاند آنچه بآنها میرسد از احسان کردن شما ببرادران ایمانی و اعانت کردن آنها که آنوقت بعضی ببعض دیگر میگویند که تعجیل نکنید در آمدن صاحب خود که تاخیر آمدن آنها برای زیادتی درجاتست بواسطهٔ هدیه فرستادن معروف ببرادران خود و بالاتر از این در تسکین حنین آنها صبر کردن آنها است بر تقیه و بطریق توریه رفتار کردن که سالم بمانند از شر کفرهٔ عباد و فسقهٔ آنها آنوقت میگویند که ما صبر میکنیم با این همه شوق که داریم بسوی شیعیان چنانکه آنها صبر میکنند بر شنیدن مکروه دربارهٔ سادات و ائمهٔ خود تا آخر حدیث شریف که همین مضمونها است و سبب این همانست که مکرر گذشت که آن شاخهٔ طوبی نعلیت اخیرهٔ مؤمن است و جذابست ملکوتیین را و اینحال گاهی مشهود شد برای اهلش که تصدیق حدیث شریف از روی شهود کنند و از جناب صادق است که فرمود شما قسم بخدا آنهائی هستید که فرمود وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ شیعهٔ ما صاحب چهار چشمند چشمی در سر و چشمی در دل و همه کس چنین اند مگر اینکه دیده‌های شما را باز کرده است خداوند و دیده‌های آنها را کور کرده است و در

خبری از جناب سید سجاد ع که خوشا حال دوستداران علی ع که چگونه ذکر میکند خدا
آنها را باشرف الذکر در فوق عرش و چگونه صلوات میفرستند بر آنها ملائکه عرش و کرسی
و حجب و سموات و ارض و هوا و ما بین ذلک و ما تحتها الی الثری و چگونه صلوات
میفرستند بر آنها ملائکه ابرها و بارانها و صحراها و دریاها و آفتاب آسمان و قمر او و کواکب او
و سنگریزها و همه روندگان پس بلند میگرداند خدا وند بواسطه صلوات آنها محل آنها را وخاکها
و عظیم میگرداند جلال آنها را تا بقیامت برسند و مشهور بکرامات خدائی و از رفقاء
محمد و علی قرار داده شوند و از جمله عظیم ترین چیزهائیکه تقرب میجویند ملائکه حجب و سموات
بآنها صلوات فرستادن برد دوستان ما و لعن کردن بر شانئین ما و مبغضین ما است
تمام اینها که صلوات میفرستند بر دوستان ما آنها را لعن میکنند و اخبار عدیده وارد شده
باین مضمون که حضرت رسول ص فرمود که همه امت من یا همه بنی آدم متمثل شدند برای
من در طین یا در ذر و من استغفار کردم برای تو و برای شیعه تو تا روز قیامت
و فی خبر یا علی اعمال شیعه تو عرضه داشته میشود بر من در هر جمعه پس شاد میشوم
بصالح اعمال آنها و استغفار میکنم از برای بدیهای آنها ای علی ذکر شیعه تو
در آسمان بیشتر است از زمین پس بشارت ده آنها را باین و بگو بشیعیان و
دوستان خود که خود را پاک دارند از اعمال دشمنهای خود سخت است غضب خدا
بر دشمنهای تو و دشمنهای شیعه تو و در خبری یا علی در هر روز و شب رحمت خدا
فرا میگیرد شیعه ترا پس باید اجتناب کنند از اینکه آلوده کنند خود را در رحمت

خدارا

باب دوم

خدارا باد ناس هواهای نفسانی ودر روضهٔ کافی روایت شده است که داخل شد ابوبصیر ونفس بر سینهٔ او سوار شده بود حضرت صادق ع فرمود برای چه نفس بر سینهٔ تو سوار شده است عرض کرد پیر شده ام واستخوانها ضعیف واجلم نزدیک رسیده است ونمیدانم چگونه وارد میشوم بر آخرت فرمود تو هم چنین میگوئی عرض کرد که چگونه نگویم فرمود نمیدانی که خدا گرامی میدارد جوانهای شمارا وحیا میکند از پیرها عرض کرد چگونه است این فرمود گرامی دارد جوانهارا از اینکه عذاب کند آنهارا وشرم میکند از پیرها که با آنها محاسبه کند عرض کرد که این برای ما شیعیان است خاصه یا برای اهل توحید فرمود لا والله نیست مگر برای شما خاصه دون العالم عرض کرد که لقبی بر ما گذاشته اند که پشت مارا شکسته ودلهای مامرده است وبواسطهٔ همان حکام خون مارا حلال میدانند بواسطهٔ حدیثی که فقهاء آنها نقل میکنند فرمود رافضه وفرمود آنها شمارا باین اسم نامیده اند خداوند شمارا نامیده است باین اسم تا اینکه فرمود این اسم را بر آنهائی گذاشتند که از اصحاب فرعون بودند ورفض فرعون وقومش کردند وملحق بحضرت موسیٰ شدند وفرمود خداوند این اسم را برای شما ذخیره کرده است تا اینکه بر شما قرار داده است آنها رفض خیر کردند وشما رفض شر کردید مردم متفرق شدند بفرقهای بسیار ومتشعب شدند بهر نوع شعبه وشما منشعب شدید با اهل بیت نبی ع خود ورفتید بآنجا که آنها رفتند واخترتم من اختار الله لکم پس بشارت باد پس بشارت باد شمارا اکر شام هم وسید

از محسن شما قبول میشود و از مسیئی شما تجاوز میکنند کسی که آنچه شما دارید نداشته باشد
از او قبول نخواهد کرد خدا حسنه را و نخواهد گذشت از سیئه او مسرور کردم
ابا محمد عرض کرد زیادتر بگوی فرمود برای خدا ملائکه است که ذنوب را میپاشند
از پشت شیعیان ما چنانکه برگ از درخت میریزد در وقت ریختن برگ و این است
قول خدا تعالی شانه اَلَّذِیْنَ یَحْمِلُوْنَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهٗ یُسَبِّحُوْنَ
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیَسْتَغْفِرُوْنَ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا استغفار آنها قسم بخدا برای شما
است یا ابا محمد هیچ آیه نازل نشده است که بهشت بگشاند و ذکر نشده اهل آن
بخیر مگر اینکه آن آیه درباره ما و شیعیان ما است و هیچ آیه نازل نشده است
که ذکر شده باشد اهل آن بشر و نه اینکه بکشاند بسوی آتش مگر اینکه آن آیه درباره عدو
ما و مخالفین ما است تا اینکه فرمود نیست بر ملت ابرهیم مگر ما و شیعیان ما
باقی مردم بری هستند از ملت ابرهیم وَعَنِ الْبَاقِرِؑ در حدیثی که فرمود باقی
نمیماند در روز قیامت کسیکه دوستی ما و تولای ما را داشته باشد و تبری از
دشمن ما داشته باشد و دشمن دارد آنها را مگر اینکه خواهد بود در مقام ما و وارد خواهد
شد حوض ما را و از اصبغ بن نباته است که رفتم خدمت مولایم امیر المؤمنینؑ
چندان درنگ نکردم که آمد آنحضرت استقبال کردم پس دست بدست من
داد و اصابع خود را داخل اصابع من کرد پس فرمود ولی ما ولی الله است پس
هرگاه بمیرد خواهد بود در رفیق اعلی با ما و آب خواهد داد خدا او را از نهری که سردتر

از برف و شیر بیشتر از شهد باشد عرض کردم فدایت شوم اگرچه گناهکار
باشد فرمود بلی نخوانده کتاب خدا را که فرمود اُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ
حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَحِيْمًا لکن مکرر ذکر شد که نباید بامثال این اخبار
ارباب نفوس و هوی مغرور شوند که باندک معصیتی میشود چون بلعم باعورا آن شاخ
طوبی را از او بگیرند که مرتد فطری شود که دوام خلود آتش برای او باشد و دیگر اینکه
این نعمت عظمای ولایت را بهر کس عطا کردند باید بشکرانهٔ این نعمت غیر از رضای
حضرت حق و طاعت او هیچ نخواهد و هیچ نکند بلکه آن آنی که خود را غافل بیند
از یاد پروردگار خود را معصیت کار داند و برای جبران غفلت توبه و استغفار نماید و
تضرع و زاری کند که فرمود يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تُلْهِكُمْ اَمْوَالُكُمْ وَلَا
اَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُوْنَ
که آنکس که بواسطهٔ اموال و اولاد از یاد خدا غافل شود زیانکار است و از
جناب صادق ؑ است که فرمود بسماعه که حال شما در پیش مردم چگونه است عرض
کرد که بد حال تر از ما در نزد مردم نیست بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین فرمود
نه قسم بخدا که در آتش دو نفر از شما دیده نخواهد شد قسم بخدا که یکی از شما دیده نخواهد شد شما ئید
که این آیه درباره شما نازل شده است مَا لَنَا لَا نَرٰى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ
مِنَ الْاَشْرَارِ اَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا اَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْاَبْصَارُ و در
خبری از جناب امیر ؑ است که فرمود بدانید که خدا دشمن میدارد از بندگان خود متلون

هر دم خیالرا پس شما زایل نشوید از حق و از ولایت اهل حق و برای دوستان ما
افواجیست از رحمت خدا و برای دشمنان ما افواجیست از غضب خدا پس شما
تخلف نورزید از ما بجهت طمع دنیا و حطام زائل او سراج مؤمن معرفت حق
ما است و سخت‌ترین کوریها کوری از فضل ما است و نصب عداوت ما بدون
گناهی مگر اینکه ما بحق میخوانیم و غیر ما چه هوای نفس و چه اشرار او را میخوانند بسوی
فتنه پس برگزید هوای نفس را یا صاحب شر را بر ما و از جناب باقر ثابت که
فرمود بزیاد که پاهایت چرا زخم شده است عرض کرد آمدم بر شتر جوان لاغری
گاهی پیاده راه میرفتم و آمدنم نبود مگر بجهت شوق بسوی شما و دوستی شما بعد
عرض کرد فدایت شوم گاهی که در خلوت هستم شیطان بخاطرم می اندازد معصیتهایم را
پس گویا مأیوس میشوم پس بخاطر میآورم دوستی و انقطاعم را بسوی شما فرمود
ای زیاد دین نیست مگر حب و بغض کسی بخدمت حضرت رسول ص عرض کرد که
روزه داران را دوست میدارم و روزه نمیگیرم و نماز گذاران را دوست میدارم
و نماز نمیکنم و صدقه دهندگان را دوست میدارم و صدقه نمیدهم حضرت رسول ص
فرمود که تو با کسی هستی که دوست میداری و اگر کار نیک کنی نفعش بتو عائد
میشود خوش ندارید که اگر امر مخوفی از آسمان نازل شود هر قومی بمأمن خود میگریزند
و ما میرویم بسوی رسول خدا ص و شما میروید بسوی ما لکن مغرور نباید شد و چنانکه
فرمود يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ

که در اعمال نیک باید خائف بود که شاید مقبول درگاه احدیت نباشد که
چنانکه خواسته است از ما نمی توانیم عمل کنیم که علما بِحَرِّهِمْ تَرَكُ الرِّعَايَةِ
که چنانکه باید در اعمال رعایت شایستگی درگاه احدیت نمیتوانیم کنیم پس وا فضیحتاه
از اینکه مخالف امر الهی عمل کنیم و بهواهای نفسانی و چهار روز حطام دنیا رفتار
کنیم که البته آن محبت را زایل کند که مرتد فطری شود که مخلد در آتش بماند و در
خبری از جناب صادق است که قسم بخدا که مؤمن اعظم حقاً میباشد از کعبه و از جناب
صادق است که کسی عرض کرد چه چیز است معنی مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ
إِذْ نَادَيْنَا فرمود کتابیست برای ما که نوشته است خداوند پیش از خلق کردن
خلق بدو هزار سال که با خود در عرش یا تحت عرش داشته است در ان کتاب
است ای شیعه آل محمد عطا کنم بشما پیش از سؤال شما و آمرزش دهم
شما را پیش از استغفار هر کس با ولایت آل محمد بیاید بسوی من در بهشت سکنی
دهم او را برحمت خود و از جناب صادق ماثور که منصور دوانیقی در حیره گفت
بآنحضرت که چه شده است شیعه ترا که آنچه در دل دارند در یک مجلس بروز
میدهند که همه کس مذهب آنها را میفهمند فرمود که این بواسطه حلاوت ایمانست
در سینهای آنها از جهت حلاوت ایمان نتوانند پنهان دارند و از جناب
صادق منقولست که فرمود با پدرم بمسجد رفتیم جمعی از اصحاب در بین قبر و
منبر بودند پدرم نزدیک شد و سلام کرد و فرمود والله که من دوست دارم

بوی شمارا و ازواج شمارا پس شما هم اعانت کنید مارا بورع و کوشش در عبادت
و بدانید که ولایت مارا کسی نرسد مگر بورع و کوشش در عبادت کسیکه ایتمام
بقومی ورزد باید عمل آنهارا بجا آورد شما شیعهٔ خدائید شما یاری دهندهٔ خدائید
شمائید سابقون اوّلون شمائید سابقون آخرون پیش گیرندهٔ در دنیا بسوی محبت ما
و پیش روندهٔ در آخرت بسوی بهشت ضمانت میکنم بهشت را برای شما بضمانت
خدا و ضمانت نبیّ شما طیبید و زنهای شما طیبند هر مؤمنه حوراء بهشت است و
هر مؤمنی صدّیق است بسیار فرمود امیر المؤمنینؑ بقنبر که بشارت باد شمارا و بشارت
دهید که قسم بخدا که رسول خدا مُرد در حالتیکه غضبناک بود بر همهٔ امت خود مگر بر شیعه
آگاه باشید که هر چیزیرا عروه است و عروهٔ دین شیعه است و برای هر چیزی
شرفیست و شرف دین شیعه است و برای هر چیز سیدیست و سید مجالس مجالس شیعه
است و امام زمین زمین مسکن شیعه است و هر چیزیرا خواهشی است و خواهش
زمین سکنای شیعه است والله اگر در روی زمین از شما کسی نباشد کامل نمیکرد
اهل خلاف شما خوشیهائیرا که در آخرت از آنها هیچ بهره نخواهند داشت هر ناصبی
اگر زیاد عبادت کند و کوشش بسیار کند در عبادت اهل این آیه است خاشعةٌ
عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلیٰ نَاراً حَامِیَةً وکسیکه دعا کند در حالتیکه مخالف شما
باشد پس اجابت دعای او برای شما است و کسی که از خدا مطلبی بخواهد برای او
صد برابر است و کسیکه مسئلهٔ سؤال کند برای او صد برابر است و کسی که دعا

باب دوم

کند بدعائی برای او صد برابر است و کسی که کار نیکی کند احصا نمیتوان کرد مضاعف
شدن اجر او را و کسیکه بد کند محمد حجت آورندهٔ اوست بر تبعهٔ آن بدی والله که
روزه دار از شما در باغهای بهشت گردش میکند ملائکه برای او دعا میکنند بفائز شدن
تا وقت افطار و حاج و معتمر شما خاصهٔ خدا میباشند و شمائید اهل دعوت خدا
و اهل ولایت او هیچ خوف و حزن بر شما نیست پس پیشی گیرید بر یکدیگر در
صالحات والله احدی نزدیکتر نیست از عرش خدا بعد از ما از شیعهٔ ما چقدر
نیکو است کردار خدا با آنها بیرون آیند اهل ولایت ما در قیامت مُشرِقَةً وجوهُهم
چشمهای آنها روشن امان میدهند آنها را از آنچه مردم میترسند و محزون میشوند
مردم و آنها محزون نمیشوند والله ملتفت نمیشود هریک که بنماز می ایستد و حال
آنکه فرا گرفته اند او را ملائکه که صلوات میفرستند براو و دعا میکنند برای او تا آن
نماز فارغ شود اگرچه بود بخود بالیدن آنها ملائکه بر آنها سلام میکردند در مواجههٔ
آنها و روایت شده است که حضرت رسولؐ آمد بمسجد و در پهلوی علیؑ نشست
و شروع کرد بیمین و شمال نگاه کردن پس فرمود از یمین عرش و از یسار عرش
مردهائی بر منبرهای نورند که روهای آنها میدرخشد ابوبکر عرض کرد من از آنهایم
فرمود بنشین پس عمر حرکت کرد که من از آنهایم فرمود بنشین پس ابن مسعود
دید که حضرت با آنها چنین گفت برخواست و گفت کیانند اینها دست بر شانهٔ علیؑ
زد و فرمود اینست و شیعیان او اینهایند نور یابندگان و از سه [illegible] که

بخدمت حضرت صادق رفتم بعد از نشستن رو بمن کرد و فرمود آگاه باش که
ولی ما بندگی خدا میکند ایستاده و نشسته و خوابیده و زنده و مرده عرض کردم که
چگونه عبادت میکند خوابیده و مرده فرمود ولی ما سر خود را میگذارد چون وقت
نماز میرسد خداوند دو ملک بنزد او میگذارد که از زمین خلق شده اند و ملکوت
آسمانرا ندیده اند پس نماز میگذارند در نزد او تا بیدار شود پس خدا ثواب نماز
آنها را برای او مینویسد و حال آنکه یک رکعت از نماز آنها برابر است با هزار نماز
از نماز آدمیین و دوست ما خداوند قبض روح او میکند پس دو ملک موکل
بران بآسمان میروند و عرض میکنند که این بندهٔ تو مرد پس اذن بده ما را که عبادت
کنیم ترا در اطراف آسمان و اطراف زمین وحی میشود که در آسمان عبادت
کننده بسیار دارم که حاجت ندارم بعبادت آنها و همچنین در زمین و آنها
محتاج ترند بعبادت خود از من پس شما فرود آیند بسوی قبر ولی من عرض میکنند
که این کیست که نیک بخت شده است بواسطهٔ دوست داشتن تو او را
میفرماید که این از کسانیست که گرفته شده است میثاق او بمحمد و وصی او و ذریه
آنها بولایت آنها شما در نزد قبر او نماز گذارید تا اینکه او را مبعوث گردانم پس
آنها در نزد قبر آن تا زمان حشر کردن او نماز میگذارند و ثواب نماز او را برای
آن بنده مینویسد و هر رکعتی از نماز آنها معادلست با هزار نماز از نماز آدمیین عرض کرد
سدیر هرگاه چنین است ولی شما در خواب و مرده عبادت کننده تراست از حال

برزمین و میخوابد

زندگی و بیداری فرمود چه میگوئی هیهات ولی ما امان میدهد بر خداوند و امان
او را خداوند قبول میکند و آنجناب باقر است که فرمود رسول خدا که روز قیامت
قومی میایند با جامهای نورانی و رو های نورانی و با اثر سجود و از همه صفوف میگذرند
تا پیش روی رب العالمین که انبیاء و ملائکه و شهدا و صلحا بر آنها رشک میبرند و فرمود
حضرت باقرؑ که اینها شیعیان ما اند و علیؑ امام ایشانست و در خبر طویلی از جناب
صادقؑ مرویست که حضرت رسولؐ فرمود استخفاف بشیعهٔ علی نرسانید که هر یک
از آنها هر اینه شفاعت کنند برای عدد ربیعه و مضر و فی خبر ان معمرا قال
سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ یَقُوْلُ اِذَا اَنْتَ خَصَبْتَ مَا عَلَی الْاَرْضِ مِنْ شِیْعَةِ
عَلِیٍّ فَلَسْتَ ثَلَاثًا اِلَّا مَنْ هُوَ حَطَبُ جَهَنَّمَ بر اهل خلاف ما نعمت داده
میشود بواسطهٔ بودن شما در میان آنها اگر نبود در روی زمین از شیعهٔ علیؑ
احدی نمیدیدی بارانی ابدا ملی از شما از خانه بیرون میرود و هیچ حسنه در صحیفهٔ
عمل او نیست پس پر میکند خدا صحیفهٔ او را از حسنات پیش از انصراف او بجهت
اینکه مرور میکند بمجلسی و اهل مجلس فحش میدهند ما را پس میگویند سکوت کنید که
این از اینها است پس از گذشتن او فحش میدهند او را در بارهٔ ما و در حدیثی از
حضرت رسولؐ که فرمود در شب اسری بر بسته قصر داخل شدم و تفصیل قصرها را در
خبر بیان فرمود و فرمود که بر پردهٔ یکی نوشته بود کیست مثل شیعهٔ علیؑ و بر پردهٔ دیگری
نوشته بود بشارت ده شیعهٔ علیؑ را بطیب مولد و بر پردهٔ سومی نوشته بود شیعهٔ

صادق مرویست که ... [illegible]

برهنگی آنهایند که در روز قیامت محشور شوند همه مردم پا برهنه و تن برهنه سوای شیعه علی
و مردم را با سم مادرها خواهند خواند سوای شیعه علی که آنها را باسم پدرهای ایشان
میخوانند که بجهت دوستی علی طیب خواهد بود مولد آنها و در اخبار بسیار فرمودند
بر ملت ابرهیم نیست مگر ما و شیعیان ما و باقی مردم بری هستند از ملت ابرهیم و از
جناب باقر است در بیان آیه مبارکه هُدُوا اِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ
هُدُوا اِلٰی صِرَاطِ الْحَمِیْدِ فرمود که این قسم بخدا همین امر است که شما بر
او هستید و از جناب صادق است در بیان آیه مبارکه اِنَّ عِبَادِیْ لَیْسَ لَکَ
عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ فرمود نیست براین عصابه از برای شیطان تسلطی کسی عرض کرد
چگونه میشود این و حال اینکه در میان این فرقه همه چیز هست فرمود نیست آنکه تو گمان
کرده معنی اینست که تسلط ندارد که دوست گرداند بسوی آنها کفر را و مبغوض گرداند
بسوی آنها ایمان را و از جناب باقر است در بیان آیه مبارکه لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ
صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِیْمَ ثُمَّ لَاٰتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَ
عَنْ اَیْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شَاکِرِیْنَ فرمود
یا ابا زراره شیطان قصد شما را دارد و کمین برای شما دارد چراکه دیگران از آنها فارغ است
و از جناب باقر روایت شده که بابان بن تغلب فرمود که این حدیث را روایت کن
مَنْ شَهِدَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ عرض کرد که همه کس میایند
به پیش من برای همه روایت کنم فرمود بلی لکن روز قیامت که میشود که غدا دند همه

کس او دریکجا جمع میکند لا اله الا الله را از همه سلب میکند مگر از کسیکه براین امر
باشد وسبب اینست که آنها که پیوند ولایت بوجود آنها نرسیده لا اله الا الله
آنها از مقام خیال تجاوز ندارد وبسته بشاخهٔ طوبی نیست لهذا باقی نمیماند بعد از
مرگ بخلاف آنکس که صاحب ولایت وحب علیؑ است که لا اله الا الله در آن
شاخهٔ طوبی ثبت میشود وچون آن شاخهٔ طوبی ملکوتیست دو باقی لا اله الا الله
آنها هم باقی خواهد ماند چنانکه در آیهٔ مبارکهٔ کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ فرمودند در اخبار
بسیار که مراد از وجه باقی مائیم یا ولایت ما است یا شیعیان ما میباشند وچون
ولایت شان آن بزرگواران است وشیعیان باعتبار وجه ولایت که شاخهٔ
طوبی باشد مظهر آن بزرگوارانند ومتحد شده با ولایت چونکه فعلیت اخیرهٔ آنها آن
وجه ولایتست پس اختلاف اخبار در لفظ است ودر معنی اتحاد است میانهٔ
آنها از جناب صادقؑ است که فرمود رافضی نیکونامی است که بشما داده خداوند
مادامیکه بقول ما عمل کنید ودروغ بر ما نبندید که اشاره فرمود که مراد از رافضی
اینست که شما باین اسم ملقب شده اید بجهت اینکه ترک فراعنه واعمال آنها
کرده اید واگر بقول ما عمل نکنید ودروغ بر ما ببندید این اسم وبال شما خواهد بود
وهمچنین اسم شیعه ومؤمن که اگر پیروی نباشد وتسلیم واذعان نباشد
وبال خواهد بود واز جناب رضاؑ که از آباء خود روایت کرده است که فرمود رسول
خداؐ که روز قیامت ما متوجه حساب شیعهٔ خود خواهیم شد پس آنکه مظلمه او

بین او و خدا باشد از خدا خواهیم خواست که بگذرد و اجابت خواهد کرد ما را و آنکس
که مظلمه او بین او و مردم باشد از آنها خواهیم خواست که بما بخشند و خواهند بخشید
آنها را و آنکس که مظلمه او بین ما و او باشد ما خود سزاوارتریم بعفو کردن و گذشتن از
او و از حضرت رسول است که فرمود بعلی ع که بشارت ده شیعیان خود را که من
شفیع آنها خواهم بود آنوقت که نفع نبخشد هیچ شفاعتی و در خبر طویلی است که
روز قیامت حضرت رسول ص با حضرت امیرالمؤمنین ع در سر حوض میایستند بعد مردان را
اذن میدهند که بگذرند بعضی میآیند و بعضی را از آنجا برمیگردانند پس هرگاه رسول خدا ص ببیند
که یکی از شیعیان علی ع را برگردانیدند از حوض گریه کند علی را خداوند بفرستد بسوی
آنحضرت که چه چیز ترا میگریاند بگوید چگونه نگریم که جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابی
طالب را از حوض برگردانیدند بفرماید خداوند که آنها را بتو بخشیدم و از ذنوب آنها برای تو
گذشتم و ملحق کردم آنها را بتو و ذریه تو از امام ع مرویست که کسی سؤال کرد از آنحضرت
آیه مبارکه فَاُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللّٰهُ
غَفُورًا رَحِيمًا فرمود مؤمن گناهکار را روز قیامت میاورند پس خداوند خود
مباشر حساب او میشود که احدی را بر حساب او مطلع نمیکند پس اقرار بذنوب خود میکند
پس حضرت حقتعالی شانه بکتبه میگوید بدل کنید آنها را بحسنات و آن حسنات را
بر مردم ظاهر کنید که مردم میگویند برای این شخص هیچ سیئه نبوده است پس تأویل
آیه اینست و این درباره مذنبین از شیعیان ما است و از جناب رضا ع روایت شده

که فرمود رسول خدا که حب ما اهل البیت تکفیر ذنوب میکند و مضاعف میگرداند
حسنات را و خداوند متحمل میشود از دوستان ما مظالم عباد را مگر آنچه از آنها بر اضرار
و ظلم مؤمنین باشد پس میفرماید بسیئات که شما حسنات شوید و از جناب صادق روایت است
که هیچکس نمیرد بر محبت علیؑ مگر اینکه خواهد برد علیؑ او را در دوست ترین مواطن بسوی
خود و وجه این همانست که مکرر ذکر شد که اگر محبت علیؑ را که شاخه شجره طوبی است
با خود برد اگر گناه جن و انس را با خود برد همه را بپاشاند و آن شاخه باصل خود میپیوندد
و از جناب امام علی النقی روایت شده است که فرمود رسول خدا یا علیؑ خداوند
عز و جل آفریده است ترا و شیعه ترا و محب شیعه ترا و دوست دوست شیعه ترا
پس بشارت باد ترا که تو انزع بطینی منزوع از شرکی و بطین از علمی و مراد بشیعه در این
خبر آنها هستند که شاخه طوبی بدل آنها وصل شده و مراد بمحب شیعه آنها هستند
که سنخیت با شیعه یافته بواسطه اینکه ولایت تکوینی در وجود آنها هیجان آمده و
آنها را مستعد اتصال شاخه طوبی نموده و محب محب شیعه نیز همین استعداد
در آن موجود و چون حالت احتضار برسد و صاحب ولایت حاضر گردد از بابت
اینکه مستعد بوده جذب کند نور ولایت را و آن شاخه طوبی بدل او متصل
شود و مکرر گذشت که اگر با شاخه طوبی گناه جن و انس را با خود برد همه را بپاشانم
و از جناب باقرؑ در خبر سابق ماثور که فرمود پس باقی نماند این روز کسی که
قبول ولایت ما کرده باشد و دوست دار ما باشد و تبری از عدو ما جوید مگر

اینکه در حزب ما خواهد بود و با ما خواهد بود در حوض ما و در خبری از حضرت رسول آمده
که فرمود خداوند میگوید که هرکس ایمان آورد بمن و بنبیّ من و بولیّ من او را داخل
بهشت خواهم کرد هر عمل که داشته باشد از جناب صادق یا باقر روایت شده
که کسی عرض کرد که سؤال میکنم از خدا بهشت را حضرت فرمود که شما ها در بهشتید
پس سؤال کنید از خدا که شما را بیرون نکند از بهشت عرض کردند همه که ما در دنیائیم
فرمود شما اقرار ندارید بامامت ما عرض کرد چرا پس فرمود معنی بهشت این است
کسیکه اقرار کند در بهشت خواهد بود پس سؤال کنید که از شما سلب نکند و فی
حدیث عن الصادق قسم بخدا که هیچکس این امر را وصف نخواهد کرد که آتش او را
بخورد راوی گفت عرض کردم که چنین میکند و چنان میکند کنایه از بدرفتاری او
فرمود هرگاه چنین باشد مبتلا خواهد کرد خدا او را در جسد او پس اگر کفارهٔ ذنوب او
شد والا بر او تنگ خواهد گرفت در رزق او پس اگر این کفارهٔ ذنوب او شد و الا
در دم مرگ سخت بر او خواهد گرفت تا او را داخل بهشت کند بدون گناه لکن باید
ملتفت بود که اینها مادامیست که پیوند ولایت باقی باشد و میشود که باندک معصیتی آن
پیوند قطع شود که دوام خلود در نار برای او باشد در کافی وغیره از ابن ابی یعفور روایت
شده که عرض کردم بخدمت جناب صادق که من مخالطه با مردم دارم و تعجب زیاد
میکنم از اقوامی که ولایت شما را ندارند و ولایت فلان و فلان را دارند و با امانت
و صدق و وفا میباشند و اقوامی شما را دوست دارند و ولایت شما را دارند

و نیست برای آنها این امانت و نه صدق و نه وفا گفت حضرت تکیه داشتند و
درست نشستند و دشمن کردند مثل شخص غضبناک و فرمود نیست دین برای کسی که
دین آورد بولایت امام جابری که از جانب خدا نباشد و هیچ عتب نیست بر کسی که دین
بخدا آورد بواسطهٔ امام عادلی که از جانب خدا باشد گفتم از روی تعجب اینها دین
ندارند و آنها عتب ندارند فرمود بلی اینها دین ندارند و آنها عتب ندارند نشنیده قول
خدا را که فرمود اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ اِلَی النُّوْرِ یعنی
یُخْرِجُهُمْ مِنْ ظُلُمٰاتِ الذُّنُوْبِ اِلٰی نُوْرِ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ بجهت ولایت اینها
هر امام عادلی را وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا اَوْلِیٰاۤئُهُمُ الطَّاغُوْتُ یُخْرِجُوْنَهُمْ مِنَ
النُّوْرِ اِلَی الظُّلُمٰاتِ عرض کردم که اینها کفارند که گفت وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا فرمود چه
نوراست از برای کافر مقصود مسلمین اند که بر نور اسلام بودند چون قبول ولایت کردند
از هر امام جابری بیرون شدند از نور اسلام بظلمات کفر و از جناب صادقؑ روایت
شده است که خداوند فرموده که هر آینه عذاب خواهم کرد هر رعیتی را که دین بیاورند
بامامی که از جانب خدا نباشد اگرچه آن رعیت در اعمال خود نیکوکار باشند و پرهیزگار
و عفو خواهم کرد از هر رعیتی که دین بخدا آورند بواسطهٔ هر امامی که از جانب خدا باشد
اگرچه در اعمال خود بدکردار باشند و مسیئه عرض کردم از روی تعجب که عفو از اینها
میکند و آنها را عذاب میکند فرمود بلی و آیهٔ مبارکهٔ سابق را تلاوت فرمود و از
جناب صادقؑ است که فرمود بشیعیان خود چه چیز مانع شما است از اینکه شهادت

دهید برکسی که از شما بمیرد براین امر که او از اهل بهشت است که خداوند میفرماید کان حقا علینا ننجی المؤمنین و از جناب صادق که فرمود خداوند حیا میکند از انکه عذاب کند امتی را که دین آورند بخدا بواسطهٔ امامی که از جانب خدا باشد اگرچه در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند وخداوند حیا میکند از اینکه عذاب کند امتی را که ویندار شوند بواسطهٔ امامیکه از جانب خدا باشد اگرچه در اعمال خود ظالم و بدکردار باشند ودیگر گذشت که امثال این اخبار صحیح است که اگر آن شاخهٔ طوبی بدم مرگ رسانند اگر تمام گناه جن وانس را بر روی شانهٔ خود ببرند تمام را بپاشاند لکن باید نهایت خوف داشته باشند که میشود بانگ گناهی آن شاخه بخشکد که بعد مرتد فطری شود ومخلد در آتش باشد ودر خبری از زید شحام که داخل شدم بر جناب صادقع فرمود جناب صادقع ای زید تجدید توبه کن وعبادتی تازه کن گفت باخود گفتم که خبر مرگ مارا میدهد پس فرمود که آنچه در نزد ماست بهتر است وتو از شیعیان مائی بسوی ماست صراط وبسوی ماست میزان وبسوی ماست حساب شیعهٔ ما قسم بخدا که من مهربانترم بشما از خود شما گویا که نظر میکنم بسوی تو در درجهٔ تو در بهشت ورفیق تو است حارث بن المغیره واز ابو بکر حضرمی روایت شده است که در حال احتضار بود گفت ساعت دروغ نیست شهادت میدهم که جعفر بن محمد فرمود که داخل آتش نمیشود از شما احدی وامثال این خبر از حد وحصر بیرونست وسبب همان است که گفتم که اگر پیوند ولایت را هرکس بدم مرگ برد گناه جن وانس را بپاشاند لکن بر خدر

باید بود که پیوند بخشگد واز صفوان جمال روایتشده است که گفت داخل شدم
برجناب صادق ؑ وعرض کردم فدایت شوم از تو شنیدم که شیعیان ما در بهشت
خواهند بود وحال آنکه طائفهٔ از آنها مذنبونند که مرتکب فواحش میشوند و مال
مردم را میخورند وشرب خمر میکنند ودر دنیا بتمتعات نفسانی مشغولند فرمود
آنها در بهشتند بدانکه مؤمن بیرون نمیرود از دنیا مگر اینکه مبتلا شود بقرض یا بمرض
یا بفقر یا بسختی در حال نزع تا اینکه بیرون رود از دنیا وهیچ گناه نداشته باشد
عرض کردم فدایت شوم کیست که مظالم مردم را رد کند فرمود حساب مردم
با محمد وعلی ؑ است ومظالم مردم را وآنچه از ما بر ذمهٔ آنها هست حساب خواهیم
کرد وآنچه بین شیعه وخالق باشد خواهش خواهیم کرد که بما ببخشد وخواهیم بود
با او تا او را داخل بهشت کنیم برحمت خدائی وشفاعت محمد وعلی ؑ ودر حدیثی
از جناب رسول ؐ است که فرمود جبرئیل آمد از جانب خدا وگفت بشارت ده برادرت
علی ؑ را که من عذاب نخواهم کرد موالی او را ورحم نخواهم کرد اعداء او را واز جناب
صادق ؑ است که اگر کافری وصف کند آنچه را که شما وصف میکنید در وقت نزع
آتش در او طمع نخواهد کرد واز جناب صادق ؑ است که فرمود با بی بصیر در خبری وَاللهِ
لَا یَجْتَمِعُ فِی النَّارِ مِنْکُمْ ثَلَاثَةٌ لَا وَاللهِ وَلَا اثْنَانِ لَا وَاللهِ
وَلَا وَاحِدٌ واز جناب صادق ؑ روایت کرده راوی که عرض کردم که شیعهٔ شما
با شما خواهند بود فرمود که اگر بترسد از خدا ومراقب امر ونهی پیغمبر باشد وخود را

در بشارات مؤمن و شیعه

از ذنوب حفظ کند یا با ما خواهد بود در درجه ما و از عبید بن زراره است که بخدمت جناب
صادق ع رسیدم و در نزد او بود بقباق عرض کرد دوستدار بنی امیه با آنها خواهد بود
فرمود بلی عرض کردم دوستدار شما با شما خواهد بود فرمود بلی عرض کردم اگرچه زنا و دزدی
کند نظر فرمود که بقباق غافلست بسر اشاره کرد که بلی لکن ارباب نفوس مغرور
نشوند که العیاذ بالله مرتکب فواحش شوند که میشود باندک معصیتی آن شاخه طوبی
که منشأ محبت است قطع شود و آنوقت با آنها نباشد بلکه در بهشت نباشد و جا
در دوزخ کند و مخلد در آتش باشد علاوه براین که میشود قطع نمود رشته محبت محبوب
خود را خجل و شرمنده نخواهد در پیش خدا و رسول ع و مکرر گذشت که معصیت سالک
چون تیغ کشیدن بر روی صاحب خود میباشد که بعض اوقات مشهود میشود بهمین
صورت و ازاین جهت است که چون معصیت زیاد شود آخر کار تیغ کشیدن
در ظاهر هم بر روی صاحب خود خواهد کشید چون خوارج که آخر تیغ بر روی حضرت
امیر ع کشیدند و چون ابن ملجم که آخر کار عبادت خود را قتل حضرت امیر ع قرار داد
و در خبر است حب ما اهل بیت گناهرا میپاشاند چنانکه باد پاییزی برگ را از درخت
میپاشاند و از حضرت رسول ع روایتشده که فرمود جبرئیل از جانب رب جلیل برای
من سلام آورد و گفت که میفرماید که بشارت ده برادرت علی را باینکه من عذاب
نخواهم کرد کسیرا که تولای او را داشته باشد و رحم نخواهم کرد دشمن او را و جناب
صادق ع از حضرت رسول روایتکرد که فرمود جبرئیل از حضرت رب جلیل بمن خبر داد که

فرمود خداوند کسیکه بداند توحید من را و رسالت محمدؐ را و خلافت علی بن ابی
طالبؑ را و حجیت ائمهؑ اولاد او را داخل بهشت خواهم کرد او را برحمت خود
و از نار نجات خواهم داد بعفو خود و مباح خواهم کرد جوار خود را برای او و واجب
خواهم کرد برای او کرامت خود را و تمام خواهم کرد براو نعمت خود را و او را از خاصان
خود قرار خواهم داد اگر فریاد کند من را لبیک خواهم گفت و اگر دعا کند اجابت خواهم کرد
و اگر خواهش کند عطا خواهم کرد و اگر سکوت کند ابتدا بعطیه خواهم کرد و اگر بد کند رحمت
خواهم کرد و اگر از من بگریزد او را خواهم خواند و اگر رجوع بمن کند قبولش خواهم کرد اگر
در خانهٔ من را بزند خواهم گشود و کسیکه بتوحید شهادت ندهد یا برسالت شهادت
ندهد یا بولایت علی بن ابیطالبؑ شهادت ندهد یا بولایت ذریهٔ او شهادت ندهد
انکار نعمت من کرده و عظمت من را کوچک شمرده و کافر شده بآیات من و بکتب من
اگر من را قصد کند محجوبش کنم و اگر سؤال کند محرومش کنم و اگر ندا کند نشنوم و
اگر بخواند اجابت نکنم و اگر امیدوار شود از من خائب کنم او را و در روایتست
که کسی در خدمت حضرت باقرؑ عرض کرد که عکرمه مولی ابن عباس حضرة الوفاة
فرمود اگر او را دریابم کلامی تعلیمش کنم که آتش او را نخورد در همین بین کسی آمد که
مرد عکرمه فرمود او را تعلیم دادیم بعد فرمود که قسم بخدا که او همین امریست که شما بر
او هستید و از جناب باقرؑ است که خدا مبعوث میکند شیعهٔ ما را از قبور آنها در
قیامت با هر قدر گناه که داشته باشند و هر قدر عیوب که داشته باشند و حال اینکه

روهای آنها مثل بدر میدرخشد بدون خوف و بدون ظهور عیبی از آنها بآنها امن
و امان داده میشود بر شترهای بالدار محشور میشوند که آنها از طلا هستند و میدرخشند
و در خبر است که عمر گریبان یکی را گرفته بود و آورد بخدمت حضرت رسولؐ و عرض کرد
که این شخص میگوید که حضرت رسول فرموده که کسیکه بگوید لا اِلٰهَ اِلّا الله محمّدٌ رسول الله
داخل بهشت میشود و اگر مردم اینرا بشنوند در اعمال کوتاهی خواهند کرد آیا شما گفته اید
فرمود بلی بشرط اینکه تمسّک جوید بمحبت این شخص که علی بن ابیطالب باشد که در پهلوی
حضرت بود و بولایت این و در خبری که حضرت رسولؐ منادی فرستاد که ندا کند که
هرکس بگوید لا اِلٰهَ اِلّا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله داخل بهشت شود عمر بمنادی رسید و گفت
این عام است یا خاص است منادی برگشت بخدمت آنحضرت و عرض کرد که عمر چنین
گفت پس حضرتؐ دست بر شانهٔ علیؑ گذاشت که این برای این شخص و شیعهٔ او
است و در حدیث طویلی از حضرت رسولؐ که فرمود لَنْ یَرِدَ عَلَی الْحَوْضِ مُبْغِضٌ
لَكَ وَلَنْ یَغِیْبَ عَنْكَ مُحِبٌّ لَكَ و از آنحضرتؐ مأثور که هرکس بر حب آل
محمدؐ بمیرد شهید مرده است آگاه باشید که هرکس بر حب آل محمدؐ بمیرد مغفور مرده است
و تائب مرده است مومن مستکمل الایمان مرده است و بشارت خواهد داد ملک
الموت او را ببهشت و نکیر و منکر و در قبر او دو باب بهشت گشوده خواهد شد و قبر
او قرارگاه ملائکهٔ رحمت خواهد بود و بر سنت و جماعت خواهد مرد آگاه باشید کسی که
بر بغض آل محمدؐ بمیرد روز قیامت بیاید که بر پیشانی او نوشته باشد آیِسٌ مِنْ

و خَتمَ اللّٰہ و کافر خواہد مرد و بوی بہشت باو نخواہد رسید و از این خبر معلوم
میشود کہ ہر کس آن لطیفۂ ولایت بوقت مرگ برساند آنچہ گفتہ اند از برای او
خواہد بود و گناہ جن و انس را کہ داشتہ باشد ہمہ را بپاشاند و در خبری از سید سجادؑ
کہ کسی آمد بخدمت آنحضرت و عرض کرد کہ خبر دہ بحدیثی در بارۂ شما خاصہ فرمود بلی ما خزان
علم اللہ و ورثۂ علم اللہ ہستیم تا اینکہ فرمود دوستی ما ایمان است و دشمنی ما نفا
دوستہای ما در بہشتند و دشمنہای ما در جہنم ما از طینت عذب خلق شدہ ایم و
دوستہای ما از طین پست و روز قیامت پست ببالا ملحق میشود تا اینکہ فرمود ہمہ
بسوی جنان میرویم و از حضرت رسول است کہ از یمین خدا یا یمین عرش قومی ہستند
بر منبرہای نور رد ہای از نور و جامہای از نور فرو میگیرد نور آنہا ابصار ناظرین را کہ پست
تر از آنہا باشند ابوبکر و زبیر و عبد الرحمن سؤال کردند کہ اینہا کیانند حضرت جواب نداد
پس حضرت امیرؑ عرض کرد کہ کیستند اینہا فرمود اینہا قومی ہستند کہ دوستی باہم دارند بروح اللہ
بدون نسبت میانۂ آنہا و بدون اموال اینہا شیعیان تو میباشند و تو امام آنہائی
و جناب سید سجادؑ از حضرت امیرؑ روایت کرد کہ فرمود مؤمن بہر حال کہ بمیرد و در ہر ساعت کہ
بمیرد شہید مردہ است از رسول خدا شنیدم کہ فرمود مؤمن ہرگاہ از دنیا برود و بر او
مثل ذنوب اہل الارض باشد خواہد بود مردن کفارۂ ہمۂ آنہا و از منہال قصاب
روایت شدہ کہ عرض کردم بخدمت حضرت صادقؑ کہ دعا کن کہ خداوند شہادت را
روزی من کند فرمود مؤمن شہید است پس این آیہ را خواند و الّذین آمنوا

بِاللهِ وَرُسُلِهِ اُولٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمْ
لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ و از حارث بن المغیره نیز روایتشده که در خدمت
حضرت باقرؑ بودیم آنحضرت فرمود که عارف از شما این امر را که منتظر این امر باشد
و محتسب باشد مثل کسی است که مجاهده کند قسم بخدا با قائم آل محمدؐ بشمشیر خود بلکه مثل کسی
که مجاهده کند با رسول خداؐ بلکه مثل کسیست که شهید شود با رسول خداؐ در خیمهٔ آنحضرت
و آن آیه سابقرا تلاوت فرمود و از ابیحمزه روایتشده که عرض کردم در خدمت جناب
صادقؑ که پیر شده ام و میترسم اجلم برسد فرمود ای اباحمزه مگر شهید همانست که
کشته شود عرض کرد چنین پندارم فرمود هر کس ایمان و تصدیق حدیث ما را کند
و انتظار امر ما را داشته باشد مثل کسیست که کشته شود در تحت رایت قائمؑ بلکه در تحت
رایت رسول خداؐ و مثل این اخبار از حد و حصر بیرونست که مؤمن در دنیا در تحت
لوای قائمؑ است یا در تحت لوای رسولؐ است یا اگر بمیرد شهید مرده است یا مثل
اینست که در پیشروی قائمؑ جهاد میکند یا در پیشروی رسولؐ جهاد میکند یا در لشکر
قائمؑ است یا مثل اینست که در خون خود بغلطد در پیشروی قائمؑ یا رسول خداؐ و جهة
همانست که مکرر ذکر شده که بواسطهٔ بیعت با امام یا مشایخ امام صورت ملکوتی
متصل بدل بایع میشود و آن صورت شاخهٔ شجرهٔ طوبی است، و چنانکه صورت
ملکوتی امامؑ است مظهر حضرت قائمؑ و مظهر حضرت رسولؐ است و بعد از بیعت
بمضمون اِنَّ اللهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ

الجنّة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون تحقیق بیعت
کرده متصل در مقاتله است وقوای انسانیهٔ او جنود فعلیت اخیره است که شاخهٔ
طوبی ومظهر قائم وحضرت رسولست پس این شخص در میان جنود حضرت
قائم است وجنود بهیمیه وسبعیه وشیطانیه جنود کفرند واین شخص در میان جنود
حضرت قائم یا حضرت رسولؐ بمقاتله ایستاده است باجنود شیطانی وکفر و
گاهی از آنها بکشد وگاهی از جنود انسانی کشته شود وچون جنود انسانی متحد
باشخص انسانند زیرا که از شئون شخص میباشند وشأن الشیئ متحد است با
آن شیئ پس کشته شدن شئون او کشته شدن خود اواست وچون شهید را شهید
گویند بجهت حاضر شدن ملائکه در وقت نزع روح یا حاضر شدن او ومشاهده
کردن او ملائکه را واین شخص بیعت کرده چون در حال احتضار آن شاخهٔ طوبی بدون
حجب هوای نفسانی وقیود او نمایان میشود وبواسطهٔ سنخیت با ملکوتیین در
آن حین جذب ملائکه کند که ملائکه بر او حاضر شوند واو را مشاهده کنند واو هم
ملائکه را مشاهده کند پس شهید بمیرد اگرچه در روی فراش خود بمیرد واز جناب
باقرؑ مرویست که خداوند فرمود که عذاب کنم هر رعیتی را در اسلام که اطاعت
کند هر امامی را که از جانب خدا نباشد اگرچه در اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار
باشند وعفو خواهم کرد از هر رعیتی که اطاعت کند هر امام عادلی را که از جانب
خدا باشد اگرچه آن رعیت در اعمال خود ظالم وبدکردار باشند و [illegible] مبین

مضمون نه همین یکی دو خبر است بلکه اخبار بسیار وارد شده است و از ثمالی روایت
شده که شنیدم از جناب صادقؑ که میفرمود شمائید اهل تحیة الله و سلام او و شمائید اهل
آثرة الله برحمته و اهل توفیق الله و عصمته و اهل دعوة الله بطاعته لا حساب علیکم و لا
خوف و لا حزن و از ابوحمزه روایت شده که شنیدم از آنحضرت که میفرمود که قلم برداشته
شده است از شیعه بواسطهٔ عصمت و حفظ کردن خدا آنها را و بواسطهٔ ولایت خدا
و گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود میدانم قومی را که خداوند آمرزیده است
آنها را و راضی است از آنها و رحم دارد بر آنها و حفظ کرده است آنها را از هر بدی
و قوت داده است آنها را و راه نمائی کرده است آنها را بسوی هر رشدی و رسانیده
است آنها را بنهایت امکان کسی عرض کرد که کیستند آنها فرمود اینها شیعهٔ نیکوکار
ما میباشند شیعهٔ علی میباشند و در خبری فرمودند عقبه مائیم و شیعهٔ ما از عقبه گذشته اند
و نجات یافته اند و فرمود ترا حرفی بگویم که بهتر از دنیا و ما فیها باشد عرض کردم بلی فدایت
شوم فرمود فک رقبه مردم همه بندهٔ نارند غیر از تو و اصحاب تو که خدا منفک ساخته
است رقاب شما را از آتش بولایت ما اهل بیت و در اخبار بسیار حسنه را بحب اهل
البیت و سیئه را ببغض اهل بیت تفسیر کرده اند و این حسنه مایهٔ همهٔ خیرات و این سیئه
مایهٔ همهٔ شرور و از خرات بن احنف روایت شده که بودم در خدمت جناب صادقؑ
که داخل شد بر آنحضرت یکی از این ملعونها و گفت قسم بخدا که اذیت میکنم او را در باب
شیعهٔ او پس عرض کرد یا ابا عبد الله اقبل الیّ اعتنا نکرد آنحضرت ثانیاً گفت اعتنا

نکرد ثالثاً گفت اَقِیلِ اِلَیَّ حضرت فرمود ردیم از تو چه میگوئی گفت شیعهٔ تو
نبیذ میخورند فرمود نبیذ باک ندارد پدرم از جابر حکایت کرد که اصحاب رسولخداؐ
نبیذ می آشامیدند گفت قصدم نبیذ نیست قصدم مسکر است فرمود شیعهٔ
ما ازکی واطهرند از اینکه جاری شود در امعاء آنها برای شیطان امری که بآن معتاد شوند
یا امر قلیلی واگر این کار کرد برایشان خواهند یافت رب رؤفی را و پیغمبر مهربانی
استغفار کردن برای آنها زدلیتی که در نزد حوض الفت گیرنده باشد و تو و اصحاب
تو در برهوت خواهید بود زم شده و جائیده شده باز گفت که قصدم مسکر بود
مقصودم شراب بود فرمود زبانت قطع شود چه شده است ترا که اذیت میکنی مرا
درباره شیعیان من پدرم از پدرش از جدش از رسول خداؐ از جبرئیل از خدا
روایت کرده است که فرمود یا محمدؐ حرام کردم فردوس را بر همه پیغمبران تا تو و علیؑ
و شیعیان شما داخل نشوند مگر کسی که بجا آورده باشد کبیرهٔ را که او را مبتلا خواهم
کرد در مالش یا خواهم ترسانید از سلطانی تا اینکه ملاقات کنند او را ملائکه بروح
و ریحان و من بر او غضبناک نباشم پیش تو و اصحاب تو چنین چیزی بست
زراره میگوید که فرمود جناب صادقؑ که آتش منخورد کسیرا که این امر را داشته باشد
عرض کردم کسانی که وصف این امر میکنند کبایر بجا میاورند فرمود نمیدانی که
پدرم چه چیز میگفت میگفت هرگاه برسد بمؤمن از این موجبات نار چیزی مبتلا
خواهد کرد او را خداوند ببلیهٔ در جسدش یا بخوفی تا بیرون رود از دنیا و بری و از ذنوب

هیچ نباشد و این خبر مکرر شده ترجمه اش مقصود است ازانکه این مضمون از بیانات
است لکن باید ملتفت بود که همه اینها تا وقتی است که پیوند ولایت باقی باشد
که اگر خدای نخواسته معصیت انسان آن پیوند را بگسلاند مرتد فطری شود که مخلد در
آتش باشد و از جناب رضا روایت کرد راوی که قلم از شیعه علی برداشته شده
است عرض کرد علت این چیست فرمود که افتاده اند در دولت باطل که میرسند
بر خود و امام خود احدی نیست از شیعه علی که صبح سینه را بجا آورد مگر اینکه خواهد رسید
با دغمی که سینه او را بپاشاند فَکَیْفَ یَجْرِی عَلَیْهِ الْقَلَمُ لکن نباید مغرور شد که
زود میشود که آن پیوند برود و مرتد شود و دیگر اینکه معصیت صدمه پیشوایان است
بلکه بمنزله تیغ زدن بر آنها است یا بمنزله فرزند عزیزی که در پیش آنها بر جان کندن باشد
که آنها بواسطه آن پیوند ولایت سمت بنوت و فرزندی نسبت بپیشوایان خود پیدا
میکنند و قطع شدن آن پیوند جان فرزند را از خود قطع کردنست و از این جهت
فرمودند اعانت کنید ما را بورع و کوشش در عبادت که عبادت شما آن پیوند را قوت
میدهد و قوت آن پیوند قوت امام است کسی در خدمت حضرت موسی عرض کرد
که کسی از موالیان شما شراب میخورد و ذنوب کبیره بجا میاورد از او تبری جوئیم فرمود
تبری جوئید از فعل او و از خود او تبری مجوئید دوست دارید او را و دشمن دارید عمل او را
عرض کرد ما را روا است که او را فاسق فاجر گوئیم فرمود نگوئید فاسق فاجر کافری است
که جاحد باشد ما را و نصب عداوت اولیاء ما کند آبا فرمود خداوند از انکه ولی ما

فاسق فاجر باشد و هر چند عمل زشت کند میگوئید با و فاسق العمل فاجر العمل
مؤمن النفس خبیث الفعل طیب الروح والبدن قسم بخدا که بیرون نشود دلی ما
از دنیا مگر اینکه خدا و رسول و ما از او راضی خواهیم بود محشور شود با هر چه از ذنوب
داشته باشد با روی سفید و عورات پوشیده و از خوف ایمن شده نه خوف داشته
باشد و نه حزن بجهت اینکه بیرون نشود تا اینکه صاف شود از ذنوب یا بمصیبت
در مال یا نفس یا اولاد یا مرضی و پستتر صاف کننده او خواب خوفناکی است که ببیند او
یا خوفی که باو رسد از اهل دولت باطل یا سخت شود براو درد دم مرگ و در پیش روی
رحمت واسعهٔ حقست که اوسع است از ذنوب جمیع اهل زمین جمیعاً و شفاعت
محمد و علی لکن میگویم که مغرور نمیتوان بود گیرم که پیوند ولایت را بدم مرگ رسانم
از بلیهٔ الهی باید برحذر باشد که در دنیا مبتلا نشود ببلیهٔ در مال یا اولاد یا بدن یا خوف
از سلطان یا خوف از غیر سلطان و از ابیجعفر روایت شده از رسولخدا که از یمین
عرش قومی خواهند بود که روهای آنها از نور بر منبرهای نور باشند که رشک برند بر آنها
انبیاء انبیاء هم نباشند و شهداء هم نباشند عرض کردند که چقدر قرب آنها زیادست
بسوی خدا فرمود اینها شیعهٔ علی هستند و علی امام آنها است و اخبار در فضیلت متحابون
فی الله از حد و حصر بیرونست و متحابون فی الله نیستند مگر آنها که میانهٔ آنها هیچ نسبت
صوری نباشد و شناسائی و دوستی آنها بواسطهٔ این باشد که دست بدست
امام یا یکی از مشایخ آن بزرگواران داده باشند و اخوت روحانی داشته باشند

و آن نسبت روحانی و اتحاد و پیوند و ولایت داشته باشند از جناب صادق
روایت شده که فرمود مُتَحَابُّونَ فِي اللهِ در قیامت بر منبرهای نور خواهند بود که روشن
کرده باشد نور روی آنها و نور اجساد آنها و نور منبرهای آنها هر چیز را تا اینکه
شناخته خواهند شد بهمین و گفته خواهد شد که اینها متحابون فی الله میباشند
و بهمین مضمون با اختلاف یسیر در لفظ اخبار کثیره وارد شده و در اخبار بسیار
اجر بسیار از برای کسی که اعانت کند مؤمنی را رسیده و در خبری کسی که اعانت
کند مؤمنی را برطرف خواهد کرد خداوند از او کرب آخرترا و از قبر بیرون آید
و حال اینکه دلش خنک باشد و از ابی سعید روایت شده که حضرت رسول فرمود
بعلی که بشارت باد ترا و بشارت بده که بر شیعه تو حیرتی در نزد مرگ نخواهد بود و نه
وحشتی در قبر و نه حزنی در روز نشور بیرون آیند از قبرها که خاک از سر و ریش خود بیفشانند
و می گفته باشند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنَا لَغَفُوْرٌ
شَكُوْرٌ الَّذِیْ اَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهٖ لَا يَمَسُّنَا فِيْهَا نَصَبٌ
وَلَا يَمَسُّنَا فِيْهَا لُغُوْبٌ و باین مضمونها اخبار بسیار است و از جناب رسول
در حدیث طویلی که ندا میکند منادی در روز قیامت که کجایند محبین علی بن ابیطالب پس قومی
از صالحین حرکت میکنند گفته میشود که بگیرید از عرصات قیامت دست هر کس را که
میخواهید پس پستترین آنها نجات مییابد بشفاعت او هزار هزار مرد پس ندا میکنند
که کجایند باقیمانده محبین علی پس حرکت کنند قومیکه مقصد باشند پس گفته میشود

ارجو انند

از خداوند بخواهید و آرزو کنید هرچه میخواهید پس هرچه تمنی میکنند عطا میشود بعد از
آن مضاعف میگرداند خدا صد هزار برابر پس ندا میکنند که باقی ماندهٔ محبین علیؑ
کجایند پس حرکت میکنند قومی که ظالمند بر خود پس گفته میشود که کجایند دشمنان علیؑ
پس آنها را میاورند جماعت بسیاری پس گفته میشود که قرار میدهیم هر هزار نفر از
اینها را فدای یکی از محبین تا تعیین که داخل بهشت شوند پس نجات میدهد خداوند
دوستداران علیؑ را و دشمنهای آنها را فدای آنها قرار میدهد و از این خبر
استنباط میشود که آیهٔ مبارکهٔ ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا
مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ
بِالْخَيْرَاتِ بِاِذْنِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيْرُ جَنَّاتُ عَدْنٍ
يَدْخُلُوْنَهَا يُحَلَّوْنَ فِيْهَا مِنْ اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَّلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ
فِيْهَا حَرِيْرٌ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنَا
لَغَفُوْرٌ شَكُوْرُ الَّذِيْ اَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهٖ لَا يَمَسُّنَا فِيْهَا
نَصَبٌ وَّلَا يَمَسُّنَا فِيْهَا لُغُوْبٌ دربارهٔ شیعیان مطلقا جاریست چه نسب
صوری آنها بآن بزرگواران برسد و چه نرسد اگرچه اخبار بسیار وارد شده است
که این آیهٔ مبارکه دربارهٔ فاطمیین است ولکن منافاة ندارد که شیعه خود را هاشمی گفتند
و علوی و فاطمی و قرشی و عربی و نبطی و مهاجری و انصاری و منافات ندارد
جریان آیهٔ مبارکه دربارهٔ مطلق شیعه با اینکه مطلق فاطمیین را که نسب صوری

آنها بآن حضرت رسد شامل شود و چه شیعه باشند و چه نباشند مثل اغلب اولاد
جناب امام حسنؑ که بر دین خلفاء و طریقهٔ آنها میباشند لکن اورثنا الکتاب باید
بکتاب شریعت تفسیر شود نه بکتاب ولایت تا آنها را هم شامل شود و هیچ استبعاد
نباید کرد در اینکه همهٔ فاطمیین را شامل شود چون آنها را نسبت هست و منسوب الیهم
بزرگ و خداوند صاحب جود پس تمام آنها که منسوب باشند بحسب نسبت صوری
بآن بزرگواران آمرزیده میروند چنانکه در خبر دیگر هست که فاطمیین از دنیا نروند مگر آمرزیده
و این خبر هم چنانکه میتواند جاری باشد در منسوبین بآن بزرگواران بنسبت جسمانی
جاریست دربارهٔ منسوبین بنسبت روحانی چنانکه گذشت که همه علوی و فاطمی و
هاشمی میباشند وَقَالَ المَولَوِی رَحِمَهُ اللّٰه

هست اشارات محمدؐ المراد ❊ کل گشاد اندر گشاد اندر گشاد
صد هزاران آفرین بر جان او ❊ بر قدوم و دور فرزندان او
آن خلیفه زادگان مقبلش ❊ زاده اند از عنصر جان و دلش
گر ز بغداد و هری یا از ری اند ❊ بی مزاج آب و گل نسل وی اند
شاخ گل هر جا که میروید گلست ❊ خم مل هر جا که میجوشد مل است

و چون آن شاخهٔ طوبی از درخت زیتونیه
نوریهٔ الٰهیه است گاهی از آن بجبل تعبیر کنند و گاهی بعروهٔ وثقی و گاهی بضیاء و گاهی
بشعاع و گاهی به آب طهور و گاهی بشراب و گاهی بشاهد و بغیر اینها و شاخ گل گیاهی
از همان شاخهٔ طوبی است و همان شاخه تا با آدمی باشد هیچ گناه ضرر نرساند

که فرمود حبُّ عَلِیٍّ لَا یَضُرُّ مَعَهُ سَیِّئَةٌ وهمان شاخه برساند صاحبش را
باصل خود که محمد وعلی واولاد ہما باشند واگر العیاذ باللہ آن شاخه بخشکد مرتد فطری
ومعذب درآتش شود واز جناب رضا مأثور است که فرمود بهتر چیزی که عالم از دوستان
برای خود پیش بفرستد برای روز فقر وفاقه ومسکنت وخواری خود اینست که فریاد
رسی کند یکی از فقراء دوستان مارا که در دست ناصبی باشد که دشمن خدا ورسول
باشد این شخص از قبر برخواهد خاست وحال اینکه ملائکه صف زده خواهند بود تا منزل
او در بهشت که او را بر بالهای خود ببرند ومی گفته باشند مرحبا خوشش باش خوش باش
ای کسی که تعصب کشیدی برای ائمهٔ اخیار وجابر از حضرت رسول روایت کرد
که فرمود بشارت باد ترا ای علی که هیچ بندهٔ ترا دوست ندارد وبر خود نبندد
ولایت ترا مگر اینکه مبعوث خواهد شد با ما بعد این آیه را تلاوت فرمود اِنَّ
الْمُتَّقِیْنَ فِیْ جَنّٰتٍ وَّنَهَرٍ فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْكٍ مُّقْتَدِرٍ
وفی حدیث طویل عن النبی قد مضی بعضه آگاه باشید که هر کس بمیرد
بمحبت آل محمد پس ضامن او هستم بهشت که با انبیاء باشد وعن علی بن ابی
طالب که فرمود هر کس از شیعیان ما که عالم باشد بشریعت ما پس بیرون
آورد ضعفاء شیعهٔ ما را از ظلمت جهل آنها بسوی نور علم که عطا شده است باو
خواهد آمد در روز قیامت که بر سر او تاجی باشد از نور که روشنی دهد از برای همه
اهل عرصات وحله باشد بر او که با یک نخ او برابری نکند دنیا با تمام آنچه در او

هست و منادی ندا کند که این عالمی است از تلامذهٔ بعض آل محمد ع آگاه باش
هرکس را که از حیرت جهل بیرون آورده است چنگ زنید بنور او زند تا بیرون برد او را
از حیرانی ظلمت این عرصات بسوی بهشت پس بیرون میبرد هرکس را که
در دنیا تعلیم نموده یا جهلی از او دور نموده یا شبهه را از او بر طرف کرده است
و از صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها روایتشده است که از پدرم شنیده ام که علماء
شیعهٔ ما محشور میشوند و خلعت داده میشوند باندازهٔ کثرت علم آنها از خلعتهای
کرامت و باندازهٔ کوشش آنها در ارشاد عباد تا اینکه بر یکی از آنها هزار هزار
حله از نور خلعت داده میشود پس ندا میکند منادی پروردگار ما که ای کسانی که
کفیل ایتام آل محمد شده اید و بیچارگان آنها بعد از انقطاع آنها از آباء
آنها که ائمه میباشند اینها یند تلامذه و ایتامیکه متکفل آنها شده اید پس خلعت
پوشانید بر آنها چنانکه خلعت علوم بآنها داده اید در دنیا پس بهر یک باندازهٔ
علمی که اخذ کرده اند خلعت میدهند حتی اینکه در میان آنها کسی هست که صد خلعت
نور باو داده میشود و همچنین باز این ایتام خلعت میدهند بهر یک که از آنها چیزی
آموخته است پس خداوند میفرماید که برگشت کنید بر کافلین ایتام تا بکمال رسانید
خلعتهای آنها را۲ و فرمود صدیقهٔ طاهره که هر رشتهٔ از آن خلعتها بهتر است از
آنچه آفتاب بر آن طلوع میکند هزار هزار مرتبه و از جناب رضاء روایتشده که
بعابد میگویند روز قیامت که نیکو کسی بودی همت تو جانت بود و بار خود را

۲ و خلعتهای کرامت آنها را بتمامی ایتام

برشانه غیر قرار ندادی داخل بهشت شو پس بعد از آن بفقیه گفته میشود که ای کسی که
کفیل ایتام آل محمد و راه نمائی ضعفاء محبین و موالی آنها نمودی بمان در اینجا که شفاعت
کنی هر کس را که از تو اخذ کرده است و تعلیم گرفته است پس توقف میکند و داخل
میشود بهشت را با او جماعت بسیار و جماعت بسیار تا ده مرتبه فرمود و آنها کسانی
هستند که از او اخذ کرده اند علوم او را و کسانیکه اخذ کرده اند از آنها که از آن عالم اخذ
کرده اند چقدر فرقست میانه عالم و عابد و از جناب حسن بن علی ماثور است که
میایند علماء شیعه ما که کفایت ضعفاء محبین ما و اهل ولایت ما کرده اند در روز قیامت
در حالیکه انوار ساطع است از تاج سر هر یک از آنها که بر سر هر یک تاج بهاء است
که منتشر شده باشد این نور تاج آنها در همه عرصات قیامت و در آن عرصات سیصد
هزار سال راه است و شعاع تاجهای آنها همه آنرا گرفته است پس باقی نخواهد ماند
یتیمی که کفالت امر دین او نموده باشد و از ظلمت جهل و حیرت تیه او را بیرون آورده
باشد مگر اینکه چنگ زده خواهد بود بشعبه از انوار آنها پس بلند خواهد کرد آنها را تا محاذی
شوند سوی غرف جنان را پس نازل میکنند آنها را در منازلیکه مهیا شده است برای
آنها در جوار استادهای آنها و در حضور ائمه آنها که بسوی آن ائمه میخوانند علما و این شاخه
همان شاخه طوبی است که بجان آن عالم متصل شده که چون معسکر جان انسانی دماغ است
و آن شاخه بجان متصل است از آن تعبیر بتاج کرده اند چنانکه تعبیر بشعاع و ضیاء و حبل
و عروه وثقی و نور شده است و آنکس که از آنها علم آموخته است کسانی هستند که بواسطه

دست بدست دادن آن عالم اگر از مشایخ طریقت باشد و یا بواسطهٔ تبلیغ کردن احکام قالبی یا قلبی بسوی آنها از نور آن شاخه مستنیر و در قیامت همان نور که آنها بآن مستنیر شده اند آنها را بکشاند بجانب اصل خود و خلعتهای نور اشاره باشد باین نور است و بصورت لباس نورانی درآمدن و باندازهٔ اشتداد آن نور صورت آن افزوده شود و در همین خبر است که هیچ ناصبی از نواصب نخواهد بود که شعاع آن تا باو برسد مگر اینکه کور شود و کر شود و گنگ گردد و خواهد گردید آن نور براو سخت تر از لهب آتش پس همان نور آنها را بردارد تا بدهد بزبانیهٔ جهنم که ببرند آنها را بوسط دوزخ و در خبری از جناب صادق که فرمود روز قیامت که اولین و آخرین جمع شوند در صعید واحد وزن کرده خواهد شد مداد علماء با خون شهداء مداد علماء رجحان خواهد داشت بر خون شهداء و باین مضمون با اختلاف لفظ اخبار بسیار است و مداد میتواند مداد باشد که بمعنی کشیدن باشد و میتواند بمعنی مرکب باشد و سبب رجحان مداد علماء بر خون شهداء اینست که شهید خود در مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ است و عالم خود در آن مقام مأوی دارد و علاوه موافق حدیث سابق چندین جماعت را با خود بکشاند بآن مقام و همان فرق که بین عالم و عابد بود همان فرق میانهٔ عالم و شهید میباشد و از حضرت رسول مأثور است که فرمود عُلَمَاءُ اُمَّتِي اَفْضَلُ مِنْ اَنْبِيَاءِ بَنِي اِسْرَائِيلَ و سبب این است که نبی یا مرسل است یا غیر مرسل غیر مرسل آنست که چشم و گوش اخروی او باز شده باشد که آواز ملک را بشنود و شخص ملک را در خواب ببیند یا در بیداری و این شخص اعم از آنست

که حالت کثرت بینی و حالت حقوق گذاری کثرات در آن باشد یا نباشد آنکس که حالت کثرت بینی در آن باشد و حالت حقگذاری کثرات داشته باشد آن فی الحقیقه رسول خواهد بود یا از امت محمد خواهد بود اما آنکس که چشم و گوش او باز شده و حالت ملاحظهٔ کثرات در آن نباشد با آنکس که از مقام علم که مقام خشیت باشد تجاوز نکرده باشد لکن حالت مراقبت کثرات را داشته باشد و حقگذاری کثرات تواند چه اذن و اجازهٔ روایت یا طریقت داشته باشد و چه نداشته باشد این کس بچندین مرتبه برتر و بالاتر از آن نبی که غیر مرسل باشد خواهد بود زیرا که این عالم سعهٔ نفس و کثرت جنود برای او حاصل شده بخلاف نبی غیر مرسل که نه سعهٔ نفس دارد و نه کثرت جنود مثل عالم و عابد علاوه بر اینکه این غائب در غیبت خدمت و عبادت میکند و ثبات قدم او در خدمت بیشتر و متاعب بهای او زیادتر و اجر او بهمین اندازه بیشتر خواهد بود و این عالم اگر چشم و گوش او باز شده و آواز ملک میشنود و شخص ملک را مشاهده میتواند بکند که در آن مرتبه با آن نبی یکسان خواهد بود و علاوه بران دارد که کثرت بینی باشد و آیهٔ کریمهٔ لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ اشاره باین دو صنف از مؤمنین دارد ونعم ما قال المولوی فی هذا المعنی

بندگی در غیب آید خوب و کش — حفظ غیب آید در استعباد خوش
کو که مدح شاه گوید پیش او — تا که در

تا که در غیبت بود از شرم رد   قلعه داری که از کنار مملکت   دور از سلطان و سایهٔ سلطنت
پاس دارد قلعه را از دشمنان   قلعه نفروشد بمال بیکران   غائب از شه در کنار ثغرها
همچو حاضر او نگه دارد وفا   نزد شه بهتر بود از دیگران   که بخدمت حاضرند و جان فشان
پس بغیبت نیم ذره حفظ کار   به که اندر حاضری زان صد هزار   و مثل انبیاء غیر مرسل از
بنی اسرائیل و مثل علماء امت محمدؐ حکایت حضرت خضرؑ و حضرت موسیٰؑ است که
حضرت آنچشم آغوت بینی را باز نکرده بود مثل حضرت خضر و از این جهت برای امور غیبیه محتاج شد
بحضرت خضرؑ و حضرت موسیٰؑ آن حالت کثرت بینی را بکمال داشت و حقوق آنها را بکمال
چنانکه باید میتوانست رسیدگی کند و از این دو جهت بود که بعد از درخواست حضرت موسیٰؑ
مصاحبت خضر را گفت حضرت خضرؑ که ترا بکاری واداشته اند که من طاقت آن ندارم و مرا
بکاری واداشته اند که تو طاقت آن نداری و حضرت موسیٰؑ پیغمبر اولی العزم بود و حضرت
خضرؑ یا پیغمبر نبود یا اگر بود اولوا العزم نبود و حضرت موسیٰؑ بچندین مرتبه برتر بود از حضرت خضرؑ
مقام حضرت موسیٰؑ آسمان ششم و مقام حضرت خضرؑ آسمان دوم و در خبری از جناب
رسول منقولست که بحضرت امیرالمؤمنینؑ فرمود که روز قیامت میائی تو و شیعهٔ تو بر
ناقهای نور که برق آنها را طیران میدهد در اطراف هوا که فریاد میکنند شیعیان تو که مائیم
علویون و از جانب خدا ندا میرسد که شمائید مقربون لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا
أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و در اخبار بسیار از حضرت رسول و از ائمهٔ اطهارؑ روایت شده است که روز
قیامت تمام مردم را با سماء امهات آنها میخوانند بجهت پرده پوشی بر آنها که شاید از پدرهای

باب دوم

ظاهری آنها نباشد سوای شیعه که آنها را باسماء پدرهای آنها میخوانند عجب اینکه مولد
آنها طیب است و مخلوط بزنا نیست و از عامه و خاصه روایتشده اخبار بسیار که همه قریب
المضمون میباشند که حضرت رسولؐ فرمود که در قیامت من و علی بر صراط خواهیم بود
هر کس چیزی از ولایت علیؑ داشته باشد یا از محبت علیؑ داشته باشد خواهد گذشت
یا براتی از علیؑ داشته باشد و الا در آتش خواهد افتاد و در بعض اخبار گردن او را
خواهیم زد و او را سرنگون در جهنم خواهیم انداخت و در بعض اخبار میگذرند بتوسط
بنور علیؑ وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ و در اخبار بسیار در
تفسیر آیه مبارکه يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ روایتشده است که هر طایفه
لعن میخواهند کرد امام خود را سوای شما و کسیکه بر مثل حال شما باشد و در اخبار بسیار
وارد شده است که شیعیان با شفاعت میکنند و در بعض اخبار شفاعت میکنند از
برای اهل و عیال و جیران و خدام و در بعض اخبار شفاعت میکنند مثل ربیعه و مضر را
و در بعض اخبار شفاعت میکند بر یک هفتاد هزار را و در بعض اخبار شیعه از نور خدا
خلق شده اند و بسوی خدا عود میکنند و شما ملحق میشوید بما و ما شفاعت داده میشویم پس
شفاعت میکنیم و قسم بخدا که شما شفاعت داده میشوید پس شفاعت میکنید و هیچ
یک از شما نیست مگر اینکه بلند میشود ناری از شمال او و بهشتی از یمین او پس داخل میکند
دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در جهنم و جهت بودن شیعه از نور
خدا و عود کردن بنور خدا همانست که مکرر ذکر شده که آن شاخه طوبی از شجره آئینه نوریه

است و همان شاخه طوبی فضلیت اخیره شیعه است و چون نسبت شی بفعلیت
اخیرهٔ اوست پس شخصیت شخص شیعه همان نور الهی است که آن شاخه طوبی باشد
و بعد از مرگ خواهد کشانید شخص را بسوی اصل خود و در شفاعت خود داخل میکند
هریک از شیعیان من وکسانی که مرا دوست داشته اند و یاری کرده اند مرا بفعل یا
قول در هفتاد هزار از همسایه ها و خویشاوند خود و در خبری پنجدر از بهشتدر بهشت داخل
میشوند از آنها شیعیان و دوستداران ما و در خبری معصیتکاری را میبرند بدوزخ میگذرد
آن معصیتکار بر مؤمن میگوید بمؤمن که من در دنیا برای تو فلان کار کردم یا در قضای
حاجت تو قدم برداشتم میتوانی مکافات کنی امروز آنوقت مؤمن میگوید بملائکه
موکل بر آن معصیتکار که اینرا واگذار و خدا وند میشنود آواز مؤمن را ندا میکند که ای
ملک اجازه دار قول مؤمن را پس او را ملک وامیگذارد و در خبری مؤمن را مؤمن نامیده
بجهت اینکه امان میدهد و خداوند اجازهٔ امان او را میکند و در خبری سه مرتبه قسم خورد جناب
صادقؑ و فرمود که شفاعت خواهیم کرد شیعهٔ خود را باین لفظ که وَاللهِ لَنَشْفَعَنَّ
لِشِيعَتِنَا وَاللهِ لَنَشْفَعَنَّ لِشِيعَتِنَا وَاللهِ لَنَشْفَعَنَّ لِشِيعَتِنَا و در خبری
خدا را صد جزو رحمت است و یکجزو آنرا بر همهٔ خلایق قسمت کرده است و در روز قیامت آن یکجزو را
جمع میکند با آن نود و نه جزو پس رحم میکند بآن صد جزو امت محمدؐ را پس شفاعت میدهد آنها را
در بارهٔ هرکس که او را دوست دارند چرا که مؤمن گرامیتر است در نزد خدا از آنچه شما گمان برید
و در خبری بعد از آنکه فرمود جناب صادقؑ که ما در عرصات میایستیم و میفرستیم خیار شیعیان

خود را که از عرصات ضعفاء شیعیان ما را برچینند و داخل بهشت میکنند و میاورند از
مقصرین شیعیان ما در اعمال بعد از آنکه ولایت را حفظ کرده یعنی شاخهٔ طوبی را نخشکانیده
و در مقابل او وامیدارند از صد نفر تا هزار نفر از نصاب پس گفته میشود باو که اینها عوض تو
برای آتش میباشند و در خبری از جناب صادق ع که خداوند عظیمتر دارد شیعیان
ما را از اینکه مناقشه کند با آنها در حساب و ما میگوئیم خدای ما اینها شیعیان ما میباشند خدا
امر آنها را بما وامیگذارد و میگوید از من آنها گذشتم آنها را داخل بهشت کنید بغیر حساب
و از جناب رسول ص مرویست که فرموده استخفاف بشیعهٔ علی ع نرسانید که هر یکی از آنها شفاعت
داده میشوند در بارهٔ عددی که مثل ربیعه و مضر باشند که دو قبیلهٔ معظم میباشند از عرب و
در خبری از جناب باقر ع است که هیچ بندهٔ نیست که ذکر شود در نزد او اهل البیت که
دل او نرم شود بجهت ذکر ما مگر اینکه ملائکه دست بپشت آنها خواهد کشید و همهٔ گناهان آنها
آمرزیده خواهد شد مگر گناهی کرده باشد که او را از ایمان بیرون برده باشد و امثال این
اخبار همه اشعار دارند که این فضیلتها و ثوابها ما دامیست که شاخهٔ طوبی را در وجود خود
نخشکانیده باشد و میشود که معصیتی بجا آورد انسانی که آن شاخهٔ طوبی را بخشکاند که از وقت
هیچ شفاعت برای او نخواهد بود و مخلد در آتش خواهد بود و در خبری از جناب رضا ع که قلم
برداشته شده است از شیعهٔ ما و هیچیک نیست که مرتکب شود گناهی را مگر اینکه برسد
باو غمی که خالص شود از گناه و اگر اینکه بیاورد گناه را بعدد قطرهای آب و قطرهای باران
و بعدد سنگریزها و بعدد خاکها و بعدد خارها و بعدد درختها پس اگر در این خود او بلیهٔ

باو نرسید در اهل و مالش خواهد رسید و اگر نرسد در اهل و مال و در دنیای او خبری که باو معموم شود خواب آشفته خواهد دید که مغموم شود که از گناه پاک شود و در اخبار بسیار از معصومین است که از شیعهٔ علی هیچ قدمی نلغزد مگر اینکه یکقدم دیگر از او ثابت بماند که تشبیه کردند معصیت کردن را بلغزش قدم و نگاهداری ولایت او را که بکلی بر زمین نیفتد بثبات قدم دیگر که یکقدم که از جا بیرون رود و یکقدم ثابت بماند شخص بر زمین نخواهد افتاد و اینها همه باو است که رشتهٔ ولایت قطع نشود که اگر قطع شود مرتد فطری شود و مخلد در نار و عذاب بماند و اخبار بسیار از ائمهٔ اطهار وارد شده است این مضمون که ولی علی اگر مرتکب ذنوب بشود خداوند او را مبتلا سازد در جان و مال و اولاد و عیال یا بسختی مردن یا بخوابهای پریشان تا بیرون رود از دنیا و بر او هیچ گناه نباشد و در بعض اخبار طعن مزن بر اولیاء الله و در بعض اخبار اگر از او بدی دیدی عذری برای او بجو غرض اینست که آنکس که شیعهٔ علی باشد نمیتوان بر او تشنیع کرد بلکه باید پوشید بر او بلکه از نظر خود هم پوشید که در نظر خود هم نیاورد که شاید عذر موجبی داشته باشد و در اخبار بسیار است که خداوند عطا میکند دنیا را بدوست و دشمن و عطا نمیکند این امر را که ولایت باشد یا این دین را که قبول ولایت باشد یعنی اتصال شاخهٔ طوبی را بدل انسان مگر بخاصان خود از خلق و مرحوم فردوس آشیان آقا ملا آقای دربندی از صدوق ره روایت کرده از حضرت رسول ص که فرمودمیفرمایند که غم من از چه چیز است و در چه چیز است تفکر من و بسوی چه چیز است

شوق من اصحاب عرض کردند که نمیدانیم خبرده ما را فرمود خبرمیدهم شما را انشاءالله
پس آهی کشیدند و فرمود آه مشتاقم بسوی برادران خود که بعد میایند ابوذر عرض کرد ما
برادران تو نیستیم فرمود نه شما اصحاب منید و برادرانم میایند بعد از من شان آنها
شان انبیا است قومی هستند که فرار میکنند از پدرها و مادرها و از برادر و خواهرها و از
خویشاوند همه بجهت طلب مرضات الله ترک مال میکنند بجهت خدا و خار میگردانند
خود را بتواضع کردن بجهت خدا در شهوات رغبت نمیکنند و نه در فضول دنیا جمع میشوند
در یک خانه از خانهای خدا که گویا غریبها هستند یعنی در دنیا خواهی دید آنها را محزون
بجهت خوف آتش و میل بهشت پس که میداند قدر آنها را در نزد خدا میانه آنها خویشی
نخواهد بود و نه مالی که بیکدیگر بدهند بعضی بر بعضی مهربانترند از پسر بر پدر و از پدر بر پسر
و از برادر بر برادر آه شَوْقاً اِلَیْهِم و فارغ دارند خود را از تعب دنیا و از نعیم دنیا بواسطه
نجات دادن خود را از عذاب ابد و دُخُولِ الجَنَّة بجهت خوشنودی خدا و بدانکه از برای
هر یک از آنها اجر هفتاد بدری خواهد بود ای اباذر هر یک از آنها گرامیتر است بر خدا
از هر چیزی که خلق کرده است خدا بر روی زمین ای اباذر دلهای آنها و عمل آنها برای خدا است
اگر یکی از آنها ناخوش شود زیادتی خواهد داشت اجر او بر عبادت هزار سال بر روزه
روزهای آن و نمازهای شبهای آن هزار سال و اگر میخواهی زیادتر بگویم عرض کرد بفرما
فرمود ای اباذر اگر یکی از آنها بمیرد گویا مرده است جمیع کسانی که در دنیا هستند از فضیلت
آن بر خدا اگر میخواهی زیادتر بگویم عرض کرد زیادتر بگوی فرمود که اگر [illegible] آنها را اذیت

کند شپشی در جامه او برای او اجر چهل عمره و چهل حجه و چهل غزوه خواهد بود و اجر چهل بنده
که از اولاد اسمعیل آزاد کند و داخل میکند هر یک از آنها در شفاعت خود دوازده هزار
نفر را عرض کردم سبحان الله چقدر مهربانست بخلق خود و چقدر با لطف و کرم است
بر خلق فرمود تعجب میکنید از قول من میخواهید زیادتر بگویم عرض کردم بلی یا رسول الله
زیادتر بگو فرمود اگر یکی از ایشان چیزی بخواهد از خواهشهای دنیا پس صبر کند و در طلب آن
بر نیاید برای او از اجر خواهد بود باندازه یاد کردن اهل او آن شهوت را بعد از انکه مغموم میشود
و نفس میکشد خواهد نوشت خداوند بهر نفسی هزار هزار حسنه و در بعض نسخها ده هزار هزار
حسنه و محو خواهد کرد هزار هزار سیئه و بلند خواهد کرد برای او هزار هزار درجه و اگر
میخواهی تا زیادتر بگویم عرض کردم زیادتر بگوئید فرمود اگر یکی از آنها صبر کند با اصحاب خود
و از آنها قطع نکند و صبر کند در مثل جوع و غم آنها برای او از اجر خواهد بود مثل اجر
هفتاد نفر از کسانیکه با من بغزوه تبوک آمده بودند که صعبترین غزوات بود و همین
سؤال میفرمود تا اینکه فرمود یکنفر از آنها افضلست در پیش خدا از هزار مجتهد از غیر
ایشان ای اباذر خنده آنها عبادتست و شادی آنها تسبیح است و خواب آنها
صدقه است و نفس کشیدن آنها جهاد است و نظر میکند خدا بآنها در هر روز سه مرتبه ای
اباذر من بسوی آنها مشتاقم بعد چشمها را بر هم گذاشتند و گریستند بعد فرمود اَللّٰهُمَّ
اُحْفَظْهُمْ وَانْصُرْهُمْ عَلٰی مَنْ خَالَفَ عَلَیْهِمْ وَلَا تَخْذُلْهُمْ و روشن
گردان چشمهای مرا بواسطه ایشان در روز قیامت اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ

عَلَیْهِمْ وَلَاهُمْ یَحْزَنُوْنَ تا آخر حدیث شریف **باب سوم** در بیان اقسام مؤمن و شیعه بدانکه مؤمن شیعه که کسانی هستند که شاخه طوبای ولایت بدل آنها وصل شده وایمان داخل دل آنها شده وشعاع امام گردیده اند بقسمت اولی سه قسم میشوند یکقسم آنها میباشند که از دار الشرک نفس هجرت نکرده وبهمان دست بدست دادن اکتفا نموده ودرعقب حظوظ حیوانی وهواهای نفسانی برامده لکن لطیفهٔ محبت امام از آنها نرفته وانها ظالم بر نفس خود هستند که نگذاشتند که لطیفهٔ انسانیه از زندان نفس قدم بیرون گذارد وبدار الاسلام قلب روآورد وقسم ثانی کسانی هستند که پشت از زندان نفس نموده وقدم بحدود قلب گذاشته اند وبذوق ووجدان ادراک مدرکات غیبیه نموده اند ولذت مدرکات غیبیه را نموده یالذت مدرکات غیبیه را غالب برلذاید نفسانی کرده اند یاغالب نکرده گاهی بلذاید غیبی مشغول وگاهی بلذاید نفسانی وگاهی این غالب وگاهی آن غالب شود وانها بیشتر ند از فرقهٔ اول وفرقهٔ ثالث بلکه اینها معظم مؤمنین وشیعه میباشند بتفاوت مراتب ودرجات آنها که از حد وحصر بیرون است وانها مقتصد ومیانه رو هستند که نه طرف نفس را باخته اند ونه طرف آخرت را بلکه هر دو طرف را دارند لکن در طرف نفس از امر الهی غافل نیستند که طرف نفس را نیز از روی امر دارند که اگر غذا خورند بامر غذا خورند لکن درحین غذا خوردن گاهی نفس حظ خود را پیش اندازد از امر الهی که غافل از این ومحظوظ بآن شوند وگاهی عقل امر الهی را پیش اندازد ومحظوظ بامر وامتثال امر شوند وامر نفس وحظ نفس را غافل شوند

و فرقهٔ ثالثه طائفه هستند که گوی سبقت از همه ربوده اند و در همهٔ خیرات بر
جن و انس پیشی گرفته و امر الهی را بر امر نفس مقدم داشته و حظوظات نفسانی را
بامر الهی برداشته و تمام اعمال معاشیه و معادیه خود را خیرات قرار داده و اینها
رسل و انبیاء و خلفای آنها میباشند نه انبیاء جزء که علماء امت محمد افضل از آنها
میباشند و نه خلفاء جزو زیرا که گاهی نفس اینها در مباحات جلو میگیرد و حظ خود را
منظور نظر و مقدم بر امر الهی قرار میدهد و اینها را بمضمون کریمهٔ تِلْكَ الرُّسُلُ
فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مراتب و مقامات بسیار و درجات بیشمار است
و در بارهٔ این سه فرقه از مؤمنین است آیهٔ مبارکهٔ وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
مِنَ الْكِتَابِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ثُمَّ
أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ
الْفَضْلُ الْكَبِيرُ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ
مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ
عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ
فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ که مراد از کتاب احکام
نبوت و رسالت و آثار ولایتست و بارث دادن نمیشود مگر اینکه نسبت بآن
بزرگوار پیدا کرده باشند و نسبتی که باعث شود بارث بردن احکام نبوت و ولایترا

نیست مگر نسبت روحانی زیراکه در نسبت جسمانی منسوبات جسم را بارث میبرند لکن آن
بزرگوار بحکم اَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ چنان حکم روح و ملکوت را غالب گردانیده
برتن که گویا حکم تن و جسم از آن بزرگوار برداشته شده و برتن آنحضرت حکم روح جاری
شده که ازواج جسمانی آنحضرت را براولاد روحانی آنحضرت حرام کردند پس اولاد
جسمانی آنحضرت را میتوان گفت حکم اولاد روحانی دارند و چنانکه ارث جسمانی را
میبرند ارث روحانی را هم میتوانند برند پس صحیح است که تفسیر شود وارث کتاب را
باولاد جسمانی آنحضرت با اینکه نسبت روحانی نداشته باشند پس اَلَّذِیْنَ اصْطَفَیْنَا را
باولاد جسمانی فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها و باولاد روحانی آن بزرگوار صحیح است
تفسیر کردن و اختصاص بروحانی تنها نادادن چنانکه نباید اختصاص داد باولاد
جسمانی آنحضرت پس فرمود که بارث دادیم این کتاب نبوت و ولایت را بآن کسانی که
آنها را از میان بندگان خود برگزیدیم و این معلوم است که تمام آنها که شریعت
مطهرهٔ آنحضرت را دارند برگزیدهٔ خدا نخواهند بود چونکه در میان آنها سنی و شیعه و
در شیعه خوارج و کیسانی و زیدی و اسمعیلی و فطحی و واقفی هستند و ما همهٔ آنها را از دین
الهی خارج میدانیم و اثنی عشریه را بر مذهب حق میدانیم پس معلوم است که بمحض
نحلهٔ محمدیه نه برگزیدهٔ خدا میشوند و نه از امت آنحضرت محسوب و نه فرزند آنحضرت
میشوند بلکه چنانکه مکرر گذشت تا منشأ انتزاع ابوت و بنوت میانهٔ آنحضرت و امت
حاصل نشود نه فرزند روحانی خواهند بود و نه کتاب را بارث خواهند برد منشا

اشراق صورت ملکوتی آنحضرتست که بواسطه بیعت خاصه ولویه متصل بدل بایع
میشد وبواسطه همان شاخه طوبی است که برگزیده حقتعالی شانه میشوند وبعد از اتصال
آن شاخه طوبی وارث آنحضرت میگردند وبواسطه برگزیده بودن برای حقتعالی
شانه وبنوت حضرت رسول خداوند حیا میکند که آنهارا عذاب کند اگرچه در اعمال
خود بدکردار باشند وبحکم غلبه روحانیت برجسم آنحضرت اولاد جسمانی آنحضرت را
باانکه آن شاخه طوبی بدل آنها متصل نشده باشد فرزندان آن بزرگوار بحسب جسم و
روح هردو میتوان گفت آنهارا ومیتوان گفت که آنها هم مصداق اَوْرَثْنا
الکِتاب هستند وآنها هم برگزیده حقتعالی شانه میباشند وآنهاکه برگزیده
حق میباشند بحکم آیه کریمه سابقه بقسمت اولی سه قسمت میشوند یکقسم آنهاکه قدم
از زندان تن بیرون نگذاشته اند وهمان زندان نفس را وطن گزیده ورَضُوا بالحَیوةِ
الدُنیا گشته اگرچه همینها هم بواسطه آن شاخه طوبی که فعلیتاً خیره آنها شده میشود که
باصل خود راغب نشوند وگاهی فرار از زندان نخواهند اگرچه بواسطه ابتلاءات آلهی
باشد که دلتنگ شدن آنها از حیوة دنیا وتوجه باصل خود کردن احیاء لطیفه ولایت
وشاخه طوبی است وهمین محبت علیؑ است که ظاهر میشود که فرمودند لا یَضُرُّ مَعَها
سَیِّئَةٌ وبجهت همین است که فرمودند شیعه ما لامحاله ببهشت خواهند رفت
هرچند که بسیار بدکردار باشند یعنی آخر کار آن لطیفه ولایت وشاخه طوبی را
بازنده کنیم که اگر گناه جن وانس را باخود برد همه را بپاشاند وازهمین جهت فرمودند

که شیعهٔ علیؑ اگر یکقدمی از آنها بلغزد قدم دیگر ثابت میماند و از جناب صادقؑ در
تفسیر آیهٔ مبارکه ماثور که فرمود الظالم لنفسه یحوم حول نفسه و قسم ثانی
آنها میباشند که قدمی از حدود نفس بیرون گذاشته اند و بحدود قلب گاهی قدم گذارند
و اینها کسانی هستند که اندک از تقلید تجاوز کرده و بوی تحقیق بمشام آنها رسیده
و بذوق و وجدان معلوم خود را ادراک کرده اند که انقاد ستمع را با تحقیق که مقام قلب
باشد منضم ساخته بعضی از معلومات خود را بهمان تقلید که مقام ظن است پذیرفته و بعضی را
تحقیق که مقام علم است ادراک نموده و اینها چون طرف نفس و دنیا و طرف قلب و عقبی را
دارا شده اند و ملاحظهٔ هر دو طرف را میکنند مقتصد نامیده اند و از جناب صادقؑ در تفسیر مقتصد
ماثور که فرموده المقتصد من یحوم حول قلبه و قسم سوم آنها میباشند که حضرت
حق تفضل فرموده و آنها را بحضور حضرت خود خوانده که آنها آنچه کنند بدست حق کنند و دنیا را
برای او داشته باشند و پیوسته مراقب حق باشند که فرمود جناب صادقؑ والسابق
بالخیرات یحوم حول ربه که معنی سابق بالخیرات اینست که سبقت گیرنده است بر
همه کس در همه خیرات یا سبقت گیرنده است همه کس را بسبب خیرات یا سبقت گیرنده است
نفس را در همه خیرات یعنی در هیچ یک از خیرات نفس نمیتواند خواهش خود را پیش اندازد
و شراکت با آنها کند و مراد بذلک هو الفضل الکبیر میتواند اشاره باشد بایراث کتاب یعنی
بهر کس کتاب ولایت داده شد فضل بزرگ است که باو داده شده است و این معلوم است
که کسیکه چنین گوهری بدست آورد اگر گناه جن و انس را با خود برد تمام رزه باشند فضلی

ازان بالاتر نخواهد بود و میشود که اشاره باشد بسبقت در خیرات و همهٔ اینها داخل
جنات عدن خواهند شد که بلندترین همهٔ جنتها باشد و بهمین جهت بعد از دخول
جنت عدن بگویند حمد میکنیم خدائیرا که از ما حزن را برداشت یعنی بکلی نقص را از ما برداشت
که بجنات عدن رسیدیم و نصب و لغوب که لازمهٔ نقص است نخواهیم یافت
و این سه قسمت برای مؤمن و شیعه بحسب قسمت اولی و بحسب امهات اقسام است
و الا هر یک از اینها قسمت میشوند بر اقسام عدیدهٔ کثیره چنانکه اشاره شد و سابقین بمنزلهٔ
یمین حقند و دو قسم دیگر اصحاب یمینند چنانکه آیهٔ کریمهٔ کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ
اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِينِ را بطلق شیعیان تفسیر کرده اند که معنی اینست که هر کس هر چه کند
عمل کردن و پابند او خواهد شد چه بصورت عبادت باشد و چه بصورت معصیت
چنانکه اخبار بسیار دارد که هر کس که برای او امامی نباشد مردن او مردن جاهلیت
بلکه مردن بر کفر و ضلالت خواهد بود و چنانکه اخبار دیگر وارد شده که اگر کسی بین
رکن و مقام یا در تحت میزاب عبادت کند[۲] و ولایت علی بن ابیطالب یا ولایت
ولی امر را نداشته باشد او را برو خداوند در آتش جهنم اندازد که معلوم میشود که
بدون ولایت نیک و بد همه بندهای انسانست و آنکه ولایت داشته
باشد که از اصحاب یمین شده باشد هر چه کند از آن جهت که اصحاب یمین است
بندهای او نباشد بلکه اسباب رهائی او شود بلکه بمضمون وَالَّذِي جَاءَ
بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ

[۲] و بسیار سال آنقدر که مثل مشک خشک شود

عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ جَزَآءُ الْمُحْسِنِينَ لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ اَسْوَءَ
الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ
نیک و بد او را از او بخوبی بپذیرند و اگر قید حیثیت را اعتبار کنیم که آنچه از
غیر جهت ولایت بجا آورده شود سبب خسران او باشد بلکه قید او باشد و
بحکم تکفیر و غفران حق و بحکم اُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
باز تمام آنها را اسباب رهائی قرار دهند غرض اینست که آنکس که شاخهٔ طوبی را
از دست ندهد و حبل ولایترا با خود بدم مرگ رساند البته پاشاندنی را پاشاند
و پوشیدنیرا بپوشد و مبدل شدنیرا مبدل سازد بحسنات که برود بآخرت
بدون گناه و آنکس که فی الجمله اثری از ظلمات ظلمهای او برای او باقی باشد فی
الجمله در برازخ بماند تا پاک شود و برود بهشت بدون اثری از کدورتهای گناه او
و این کس بسیار نادر است در مؤمنین بلکه برزخ از برای مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّٰهِ است
که مورد بازگشت حق شوند که اغلبی از آنها در برازخ از آلایش پاک شوند. و اِین مُرْجَوْنَ
لِاَمْرِ اللّٰهِ کسانی میباشند که پیوند ولایت بآنها رسیده باشد و فطرت ولایترا بکلی
باطل نکرده باشند که این دو فرقه محکوم علیه بجنت و نارند و بسا این اگر فطرترا
چنان پنهان نکرده باشند که در حین مرگ نتواند ظاهر شود خداوند بر او بازگشت کند
و او را بیامرزد و اگر چنان پنهان کرده باشد که در حین مرگ نمایان نشود بلکه باطل
گردد در عذاب بماند که اِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاِمَّا يُعَذِّبُهُمْ [illegible] است

وبقسمت دیگر مؤمن را در اخبار دو قسم کرده اند یکقسم رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ پس این مؤمن را نه اهوال دنیا میرسد و نه اهوال آخرت واین مؤمن شفاعت میکند دیگران را و حاجت بشفاعت ندارد و مؤمنی است که مثل برگ زرع است واین مؤمن راست میماند گاهی و کج میشود گاهی یعنی گاهی قدمی از او میلغزد ولکن یکقدم دیگر ثابت میماند و بواسطهٔ ثبات آن قدم ثابت باز راست می ایستد که اشاره باینست که گاهی معصیت از او صادر میشود و گاهی شیطان بریب و شک میاندازد و از این خبر و بیانی که شد معلوم میشود که آیه مبارکه فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰی نَحْبَهُ تخصیص بموت و شهادت ندارد بلکه من قضی نحبه آنها را شامل میشود که کار خود را بانتها رسانیده اند و حالت منتظره در آنها بحسب مقام خود نمانده وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ کسانیرا شامل میشود که هنوز در راه میباشند و کار خود را بانتها نرسانیده اند و گاهی بوسوسهٔ شیطان گرفتار میشوند و در خبر دیگر از جناب امیر ماثور که فرمود برادران دو صنفند اخوان الثقة واخوان المکاشرة پس اخوان ثقه که از آنها با وثوق باشی که با تو از مال و جان مضایقه ندارند پس آنها دست تو و بال تو و اهل و مال تو میباشند پس اخوان ثقه را مال و بدنت را برای آنها بذل کن و باصفا باش باکسانیکه با آنها باصفا باشند و دشمنی کن باکسانیکه با آنها دشمنی کنند و بپوشان عیب آنها و سر آنها را و اظهار کن نیکوئی آنها را و بدانکه اینها کمترند از کبریت احمر و اما اخوان المکاشره یعنی اخوان موانست

پس تو میبابی لذت خود را از آنها پس قطع مکن لذت خود را از ایشان و محروم
سوای این از غیر آنها و بذل کن برای ایشان آنچه آنها بذل میکنند برای تو از گشاده
روئی و شیرین زبانی و بقسمت دیگر منقسم میشوند مؤمنین بهفت قسم و دو قسم و
صد قسم و چهار صد و نود قسم و زیاده تر بحسب درجات ایمان چنانکه در خبری فرمود
جناب صادق ع که ایمان را ده درجه است بمنزلهٔ نردبان که پایه بپایه باید بالا رفت
پس نباید بگوید صاحب دو درجه بصاحب یکدرجه که تو هیچ نیستی تا بدهم ده درجه برسد
که هیچ یک از صاحبان درجهٔ اعلی نباید بگویند بصاحبان درجهٔ پستتر که تو بر هیچ
چیز از ایمان نیستی پس از نظر نینداز پستتر از خود را که بالاتر از تو ترا از نظر نیندازد و
هرگاه از خود پستتری را دیدی او را بجانب خود بکش برفق و نرمی و بار مکن بر او چیزی را که طاقت
نیاورد که او را در هم شکنی که کسیکه مؤمنی را بشکند بر اوست جبران او و در خبری
ایمان را بهفت سهم ذکر کرده اند و در خبری از جناب صادق است که ملامت نباید بکند احدی
احدی را چرا که اگر بدانند مردم که چگونه خلق کرده است خداوند این مردم را ملامت
نمیکرد احدی احدی را سائل عرض کرد که چگونه است این فرمود که خداوند خلق کرده
اجزائی را که رسانیده است آنها را بچهل و نه جزء پس این اجزا را هر یک ده جزء قرار
داد بعد قسمت کرد اینها را میانه خلق پس در یکنفر ده یک یکجزء قرار داد و در دیگری
دو عشر جزء قرار داده است تا برسد بیک جزء و همچنین تا چهار صد خود جزء پس
کسیکه در او عشر جزئی قرار داده قدرت ندارد که مثل صاحب ... عشر جزء باشد

وهمچنین تا چهارصد و نود عشر و در خبری از جناب صادق است که فرمود شما را چه میشود که تبرا میجوئید بعضی از بعضی مؤمنین بعضی افضلند از بعضی و بعضی نماز بیشتر میگذارند و بعضی بصیرت آنها بیشتر است و اینها است درجات ایمان کسی عرض کرد در خدمت حضرت صادق که در نزد ما اقوامی هستند که قائلند بامیرالمؤمنین ویفضلونه علی النّاس کلّهم ولیس یصفون ما نصف من فضلکم انتولاهم فرمود بلی آنها را دوست دارید نه دوستی که با مؤمنین دارید آیا نیست که در نزد خدا هست چیزی که در نزد رسول نیست و در نزد رسول چیز نیست که در نزد ما نیست و در نزد ما چیز است که در نزد شما نیست و در نزد شما هست چیزیکه در نزد غیر شما نیست خداوند اسلام را بر هفت سهم قرار داده است وکسیکه این هفت سهم در او باشد کامل الایمانست و بعضی یکسهم دارند و بعضی دو سهم و همچنین تا هفت سهم پس حمل کنید بر صاحب یکسهم تکلیف صاحب دو سهم را و همچنین تا هفت سهم که اگر چنین کردید آنها را سنگین بار کنید و نفرت دهید از دین لکن نرمی کنید با آنها و آسان گردانید دخول آنها را در دین و در خبری از جناب صادق روایت شده که هم درجات للمؤمنین وبموالاتهم وبمعرفتهم ایانا یضاعف الله للمؤمنین حسناتهم ویرفع لهم الدرجات العلی و از جناب رضا مرویست که الدرجة ما بین السماء الی الارض و بقسمت دیگر منقسم میشوند بنی نوع انسان بقسمت اولی به سه قسم یکقسم آنهائیند که فطرت ایمان را باطل کرده اند چه ولایت تکلیفی را قبول کرده باشند و بعد

باطل کرده باشند وچه قبل از قبول ولایت تکلیفی فطرت قبول ولایترا باطل کرده باشند واین هردو فرقه مرتد فطری میباشند که توبهٔ آنها در ظاهر و باطن هیچ یک مقبول نیست ومخلد در دوزخ میباشند ومحکوم علیهم بالنار میباشند وقسم دوم آنها میباشند که قبول ولایت تکلیفی نموده ایمان داخل دل آنها شده شاخهٔ طوبی بدل آنها متصل شده واین فرقه اگر آن ایمانرا باخر رسانند وباطل نکنند محکوم علیهم بهشت میباشند بلکه اینها درحال احتضار پاک بروند که هیچ اثر گناهی بر اینها نباشد مگر اقل قلیلی که از هزاری شاید شوب گناه بماند بر آنها که در برزخ پاک شوند لکن باید آنها که پیوند ولایت بوجود آنها رسیده زیاد بر حذر باشند که از دست آنها زود نخشکد که اگر العیاذ بالله آن پیوند بخشکد مردود و مرتد فطری باشند که اگر تمام مشایخ عالم جمع شوند اصلاح نتوانند نمایند معارین الایمان بسیار بودند که اول در ایمان ثابت قدم بودند وبعد از دست آنها بیرون شد مثل بلعم باعورا که مقام بلند در ایمان داشت ومثل ابو الخطاب که از مشایخ کبار حضرت صادق ع بود وبعد غالی شد ومثل بسیاری از مشایخ جناب امام موسی کاظم ع که بعد از مدتها که از جانب آنحضرت مجاز بودند در روایت و دستگیری وبعد مذهب توقف اختیار کرده واقفی شدند وانکار امامت جناب رضا ع را نمودند ومثل اسمعیلیه که در اول بحق دست بدست حضرت اسمعیل دادند وبیعت صحیح با آنحضرت نمودند وبعد انکار جناب صادق ع ورد فرمایش آنحضرت نمودند وهمچنین بشنیده خواهد بود

تا انقراض عالم و خوارج هم از ارادات آنها بر حضرت امیر معلوم میشود که
بیعت خاصه کرده بودند و آنحضرت را بامامة من الله پذیرفته قبول ولایت آنحضرترا
نموده بودند و بعد برگشته تیغ بر روی آنحضرت کشیدند و آنحضرت را کافر و واجب
القتل دانستند و قسم سوم فرقهٔ هستند که ولایت ولی امر را قبول نکرده بامامت
امام حی ظاهری قائل نیستند اعم از اینکه نحلهٔ ملت الٰهی داشته باشند چون نصاری
و یهود و مجوس و زردشتیان و منتحلین اسلام که عبارت از هفتاد و دو فرقهٔ هالکه باشند
یا نحلهٔ ملت الٰهی نداشته باشند چون بت پرست و گوساله پرست و آفتاب پرست
و کواکب پرست و طبیعی مذهب و دهری مذهب که تمام تا ولایت فطریرا فاسد
نکرده باشند مرجون لامر الله خواهند بود که اِمّا یَتُوبُ عَلَیهِم اگر چنان پنهان
نکرده باشند ولایت فطریرا که در دم مرگ نتواند نمایان شود وَ اِمّا یُعَذِّبُهُم اگر
چنان پنهان کرده باشند که در دم مرگ نمایان نشود و از برای هر دو قسم از اینطایفه
برزخ خواهد بود مگر قلیلی که بی برزخ بهشت روند یا بدوزخ و اینها معظم بنی نوع
انسانند در هر مذهب و ملت که بوده چراکه در هر ملت آن پیغمبر که داعی بسوی ملت
الٰهی میبود اول چاره نبود که عموم خلق را بدعوت ظاهره دعوت نماید و باحکام قالبی
بخواند تا خلق در روش دینی بر یک سیره بروند که بتدریج ملت آن نبی خاطر نشین اهل
زمان آن پیغمبر شود و در اول بهمان بیعت عامه اکتفا مینمودند و احکام قالبی را تعلیم
میدادند تا اینکه در میانهٔ اهل ملت اگر پیدا میشد کسیکه طالب دین و طریق بسوی خدا

میشد او را بدعوت باطنی دعوت مینمودند و بیعت خاصه از او میگرفتند و
احکام قلبی تعلیم او میکردند و پیوند ولایت را بدل او متصل مینمودند و تا حیوة آن
پیغمبر هرکس گرویده بود بنبی وقت چه ببیعت عامه و چه ببیعت خاصه اگر میمرد آمرزیده
مرده بود که فرمود وَاِنْ تُطِیعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ لَا یَلِتْکُمْ مِنْ اَعْمَالِکُمْ
شَیْئًا یعنی با بیعت عامه و قبول احکام شریعت را طریق قرار دادیم از برای ایمان
و قبول ولایت اگر قبول شریعت از روی واقع کرده باشید و بمقصد اسلام که قبول
ولایتست رسیدید و بمیرید شما را بی اجر نخواهد گذاشت خداوند و بعد از رحلت
آن نبی وصی او هرکس بود اهل ملت میخواستند که صورت ملت را زینت دهند و بر صورت ملت
چسبیده اقامه حروف کتاب و ملت نمایند و حدود آن ملت را که حرکت بسوی صاحب
دین و ولایت باشد معطل گذارند اینست که در هر ملت در زخرفه معابد خود و کتاب
خود کوشیدند و دین را معطل گذاشتند چنانکه در دین محمدی ص ملت را بالا بردند و
اعراض از صاحب ملت که علی عالی اعلا باشد نمودند که قصر مشید را بصورت ملت
تفسیر کرده اند که در هر ملت که بوده صورت ملت را بلند نمودند و بکلی از حقیقت ملت
که دین باشد اعراض کردند که بئر معطله همان حقیقت دینست که واگذارده
بر صورت ملت اقتصار نمودند چنانکه عامه بهمان نخله ملت محمدی ص اکتفا نمودند و
کتاب خدا را در پشت سر انداخته از حقیقت آن که ولایت حضرت ولی امر
بود اعراض کردند و صورت ملت را چنان زینت دادند که در نظرها [illegible] بلکه

منع بعض احکام ملت نمودند که صورت ملت را توانستند بلند نمایند مثل منع حَیَّ عَلیٰ
خَیرِ الْعَمَلِ و منع مُتْعَتَین بخیال اینکه مردم بواسطۀ شنیدن حی علی خیر العمل بکلی
از کار جهاد و کار دنیا باز میمانند و دولت و ملت مهمل میماند و همچنین متعتین از کار
دنیا که آرایش ملت و سلطنت با نست باز میدارد و بکلی چون زنهای بعد از امام زمان
منع نمودند و کسانیکه میخواستند رو بامام بروند زجر و منع و اذیت و قتل مینمودند و این
فرقه دو قسم که صاحبان هوش بودند اغلب مورد بهم خواهند بود و اتباع آنها اغلب
مصداق یتوبُ عَلَیهم خواهند شد و آنهاکه شاخۀ طوبای ولایت بدل آنها متصل شده
است چنانکه گذشت بقسمت اولی سه قسم میشوند و بقسمت دیگر چهار قسم میشوند یکقسم
آنهاکه در زندان طبع پابند هواهای نفسانی شده و ظالم نفس خود گردیده بعضی بشهوت
فرج گرفتار و بعضی بخوردن و آشامیدن مبتلا گشته برخی بزدن و بستن و تسلط یافتن
و فرقۀ بزینت تن و جامه و زخرف اسباب و خانه مقید و غیر اینها از آرایش طبع و خواهشهای
نفس و این طایفه بسیار برحذر باشند که زود میشود که لطیفۀ ولایت از وجود آنها برود
و از دنیا و آخرت هردو بی بهره مانند پس پیوسته مراقبت حال خود را داشته و
تضرع و نیازمندی خود را میکرده باشند و هر آن توبه و انابه آورند بسوی درگاه الهی که
هر یکرا چندین دیو میکشانند بسوی خواهشهای نفسانی که گر از او واقف بدی افغان زدی
پیش آن سلطان سلطانان شدی هین بسر کروی پیش شاه خاک تا امان دیدی ز دیو سهمناک
و پیوسته بزبان حال و قال متمثل و مترنم باین شعر باشند روزها فکر من اینست و همه شب سخنم

که چرا فارغ از احوال دل خویشتنم ونا بتوانند از خواهشهای نفسانی بکاهند که لذات
فانیه چه لذت فرج وگلو وچه لذت زدن وبستن وچه لذت زینت ومال دنیا همه
چهار روز است بلکه همان آنست که بآن مشغولند باندک المی هیچ از آن لذتها نماند
بلکه برحذر از این باشند که چون خدا میخواهد که آن پیوند ولایترا آلوده بخواهشهای
نفسانی داشته باشند باندک پیروی خواهشهای نفس میشود که خداوند بلیه در
پیش پا گذارد که هزار مرتبه از آن لذت وخواهش بیزاری جوئیم که فرمودند رُبَّ
شَهْوَةِ سَاعَةٍ اَعْقَبَتْ حُزْنًا طَوِیْلًا که این برای بندگانیست که لجام
ولایت برسر خود زده اند نه برای آنها که بی افسار میگردند علاوه برانیها این
اعمال برخدا وپیغمبر پوشیده نیست وبر اولیای خدا نیز ظاهر میشود نباید بندهٔ خدا
که خود را بر فتراک ولایت بست خجالت خود را در پیش خدا وپیغمبر وصاحب خود
بخواهد بلکه نباید خجالت صاحب خود را در پیش خدا وپیغمبر وائمه هدی بخواهد فالحذر
الحذر اخوانی من التلذذات النفسانیة حین الغفلة عن الله
وعن ذکره وعن امره بلی تلذذات نفسانیهٔ مباحه هرگاه قرین یاد خدا
وبا التفات بامر الهی باشد از جملهٔ عبادات محسوب وأجر زیاد برآنها وعده داده
شده زیرا که لذائذ مباحه امر الهی هم راه دارد مثل اکل وشرب ونکاح وزینت
تن وجامه وخانه وتنظیف تن وجامه وخانه ومدح مال وامر بنگاه داری مال و
استنمای مال رسیده وامر بکسب مال شده که در خبر عبادت ده جزء است که جزء

آن عبادت بین خود و خدا است و نه جزو دیگر کسب معاش از وجه حلال و در
مقام مدح وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ فرمود و
فرمود اِنْ تَرَكَ خَيْرًا که بمال کثیر تفسیر شده است و در خبر اَلاَ تخضبوا وَ
لاتشبهوا بالیهود و همچنین در سایر موارد دنیا و مشتهیات آن و
موافق مضمون خبریکه از جناب صادق ع ماثور است که معیار طاعت و معصیت
ذکر و غفلتست که مادام که سالک راه بایاد خدا است در طاعتست بهر کار که
مشغول باشد و چون غافل از یاد خدا باشد در معصیت است بهر کار که باشد پس
تمام مباحات بلکه مستحبات بلکه فرایض را اگر با غفلت از ذکر حق بجا آوری معصیتکار
خواهی بود چنانکه حقتعالی شانه فرمود که ویل است از برای نماز گذاری که از نماز خود
سهو داشته باشد که مقصود نه همان نماز گذاریست که از نماز قالبی فراموش داشته
باشد و بجا نیاورد بلکه شامل میشود نماز گذاری را که از نماز قلبی خود در حین نماز قالبی سهو
داشته باشد یا نماز گذاری که در حین نماز قالبی از اذکار و افعال نماز و اشارات آنها
غافل باشد که فرمود لَاتَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُكَارٰى حَتّٰى تَعْلَمُوا
مَا تَقُولُونَ یعنی هرگاه سکر دنیا شما را مشغول نماید از معانی اقوال و اشارات
افعال نماز چنین نماز را مشغول نشوید مگر وقتیکه ملتفت باشید بمعانی اقوال و
اشارات افعال نماز پس آنکس که خود را بر فتراک ولایت بست نباید خود را شرمنده
و صاحب خود را منفعل بخواهد در پیش خدا و رسول ص و ائمه هدی بلکه پیوسته مراقب

خود باشد که آنچه کند از روی امر الهی و بیاد خدا و با ذکر قلبی بجا آورد که اگر چنین کند
تمام اوقات خود را در طاعت بلکه در نماز خواهد بود و از معصومین رسیده که
چون بندهٔ خدا وضو بگیرد و بخوابد با یاد خدا مثل این خواهد بود که تا صبح در نماز باشد
بخصوص که چنان با یاد خدا و ذکر قلبی بخوابد که در خواب هم مشغول ذکر باشد و قوله
تعالی أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ
مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ
الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ در بارهٔ این فرقه است
که باید بر حذر باشند از اینکه مدت مکث آنها در مربض نفس بطول کشد و قسی القلب
گشته عاقبت کار بانکار آیات عظمای الهی کشد که فرمود ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ
أَسَاءُوا السُّوأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ
و قسم ثانی آنها هستند که قدم از تنگنای نفس بیرون گذاشته و بجد و در قلب قدم گذاشته
که مقصد چنانکه گذشت این فرقه میباشند و اینها از مرتبهٔ اولی تا آخر مرتبه که مرتبهٔ سابقین میرسند
چندین هزار مرحله و مقام دارند چنانکه گذشت و حکایت حال اصحاب کهف که در
کتاب کریم ذکر شده است نقد حال اینها و برای اینطائفه است فرمایش حضرت
حق جلت عظمته که فرمود وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا
إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ
أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا یعنی چون از اهل دنیا[2] جا در کهف ولایت گیرید [illegible] کهف

[2] عزلت گزیدید

سر بیرون نیاورید که خداوند کفیل امور شما است واز آن رو که بجانب ولایت
دارید آغشته رحمت ما گردید واز آن رو که بخلق دارید برای شما حالت نرمی و دلخوشی
با بندگان ما عطا کنیم که از هر دو رو بفضل ما دلخوش و بلند باشید و باید زبان حال و قال
این فرقه همان سؤالی باشد که اصحاب کهف از خدای خود نمودند و پیوسته بر زبان
آورند این کلمهٔ شریفه را رَبَّنَا آتِنَا مِن لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ
أَمْرِنَا رَشَدًا تا از خداوندمان اجابت شود این سؤال آنها بزیادتی بر سؤال که
آنها آتِنَا گفتند که اعم است از دادن مطلق بنحو قلت یا بنحو کثرت و رَحْمَةً که
نکرهٔ در سیاق ایجابست که مفید فردتا است گفتند از رحمة وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا
رَشَدًا گفتند که راه یابی است بطرق معاش و معاد چه مع باشد با نرمی و
مهربانی با معاشرین ضروریهٔ معاش و معاد یا بغیر مهربانی و در اجابت سؤال
آنها عوض ایتان بلفظ نشر آورد که دلالت دارد بر کثرت و وفور رحمت بحیثیتی
که پهن و پاش در اطراف باشد و رحمترا اگرچه با من تبعیضی آورد که دلالت
دارد بر بعض از رحمت لکن رحمترا بنماف فرمود بخود که رحمت مضاف
بسوی حقتعالی شانه قلیل آن کثیر است و در عوض رشد در اجابت مرفق
فرمود که دلالت دارد بر راه یابی بطرق معاش و معاد با مهربانی با معاشرین ضروریهٔ
معاش و معاد و در بارهٔ اینها است تُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ
الشِّمَالِ که گاهی بایوان بلند علم آنهارا برند و از لذت آن مقام ملتذ

سازند وگاهی در زندان نفس وجهل اندازند تا مرارت آنرا بچشند و قدر ایوان علم را
بدانند که قدر لذت علم بدون مرارت الم جهل دانسته نشود و باین تقلیب در وجود
آنها رشتهٔ تبرّی و تولّی مستحکم گردد تا خواهشهای نفسانی که از جنود جهل و شیطانند
نتوانند آنها را از لذت علم یعنی ذوق و وجدان یا شهود و عیان باز دارد و مقام
خشیت آنها بغرور مبدّل نگردد و این فرقه را درجات و مقامات بی پایان
و هر یک که بمقامی و درجهٔ رسیده انتظار مقام بالاتر و درجهٔ بلندتر بحسب حال دارند
چه مستشعر باشند باین انتظار یا نباشند. و آنها که هنوز صورت ملکوتی امام در وجود
آنها نمایان نشده و نزول سکینهٔ الٰهیه که همان ظهور صورت ملکوتی امام باشد در دل آنها
نشده انتظار ظهور امام عصر عجّل الله فرجه در عالم صغیر دارند زیرا که ظهور حضرت قائم
در عالم صغیر همان نزول سکینهٔ الٰهیه است در دل سالک که ظهور صورت امام ع باشد و بیان
حال اینفرقه است این شعر منتظر چشمی بهم بگشم باز که از کدام این سو رسد صید نیاز
یعنی چشم سر را برهم گذاشته اند و چشم دل را باز کرده منتظران صید نیاز که صورت ملکوتی
امام باشد هستند که از کدام این طرف ظاهر شود و باین دولت فائز گردند و آنکس را که
ظهور قائم حاصل شده اگرچه بوجهی از انتظار بیرون آمده لکن بوجهی هنوز در
انتظار است بجهت اینکه برای آنکس که بطور مباین برمباین ظاهر شده انتظار
حلول دارد و آنکس که بطور حلول براو ظاهر شده است انتظار اتحاد
دارد و آنکس که بطور اتحاد ظاهر شده است براو انتظار وحدت دنیا[illegible]

دولت ع

صرف دارد و آنکس که فنای صرف او را حاصل از انتظار بیرون آمده یعنی
موضوع باقی نمانده که وصف انتظار باشد ولکن همین کس هم حالت باقیه
دارد که آن بقای بعد الفنا باشد که وصف سابقین است لکن خود آنها شعور
باین انتظار ندارند و اخباریکه در آنها اجر بسیار برای انتظار ظهور امام رسیده
است تمام آنها درباره این فرقه جاریست و حدیث قدسی که در بعض کتب
نقل شده است که فرمود کسی که عشق و محبت من داشته باشد من هم عشق و
محبت او را خواهم داشت و کسیرا که من عشق داشته باشم خواهم کشت او را
و کسی را که من بکشم خود دیهٔ او خواهم بود یعنی او از میانه خواهد رفت و من
خواهم بود و بس و همچنین حدیث مأثور که در بعض کتب نقل شده است دربارهٔ
آنها است و آن اینست که خدا را شرابیست از برای اولیای خود که هرگاه
بیاشامند مست و بیخود شوند و چون بیخود شوند بطرب آیند و پاک و پاکیزه
شوند و بیابند و بوجد آیند و واصل شوند و متصل شوند و چون متصل شوند فرقی
بین آنها و حبیب آنها نماند و این فرقه چند صنف میشوند صنفی که در لذت ذوق
و وجدان مانده و بانتظار شهود و عیانند و این صنف را بعضی از مشایخ امر میکردند
بنظر گرفتن صورت شیخ چون آن صورت شیخ را نصب العین خود قرار دادن انتظار را
شدیدتر و شوق را قویتر و ذکر شیخ را که از جمله ذکر خدا است اقوی میگرداند که زودتر
بشهود کشاند و این صنف باید پیوسته انتظار شهود داشته باشند که تا بشهود

بکشاینده

نگشاینده و در همین مقام ذوق و وجدان باشند اگرچه بعلم الیقین رسیده اند
لکن در حکم شاک و مرتابند که حضرت امیرالمؤمنین ع در حدیث معرفت بنورانیت
فرمود مَنْ لَمْ یَعْرِفْنی بِالنُّورانِیَّةِ فَهُوَ شاکٌّ مُرْتابٌ زیرا که صاحب
این علم اگرچه از تقلید رسته و بسرحد تحقیق رسیده لکن چون علم او منفک
از معلوم و جائز الزوال است حکم شک دارد و با اینکه از مظنه گذشته و
بعلم الیقین کشیده بجهت جواز زوال و انفکاک علم از معلوم اسم علم از او
بردارند و در آیات و اخبار او را بمظنه نامیده اند و آن علمیکه بذوق و وجدان
نکشد اگرچه یقین او را دانند و علمش خوانند لکن اینعلم از تقلید نگذشته و وابسته
مظنه باشد و حلاوتی نبخشد و سبکی نیاورد و حامل شخص نشود بلکه محمول شخص باشد
و پیوسته طالب خریدار باشد و چون خریدار نیابد افسرده گردد کما قیل

علم تقلیدی بود بهر فروخت | چون بیابد مشتری خوش برفروخت | مشتری علم تحقیقی حق است
دایما بازار او با رونق است | لب ببسته مست در بیع و شری | مشتری بی حد که الله اشتری
آنچنان کس را که کوته بین بود | در تلون غرق و بی تمکین بود | علم تقلیدی بلای جان ما است
عاریه است و ما نشسته کان ما است | گرچه عقلت سوی بالا می‌پرد | مرغ تقلیدت به پستی می‌چرد
زین خرد جاهل همی باید شدن | دست در دیوانگی باید زدن | علم تقلیدی و تعلیمی است آن
کز نفور مستمع دارد فغان | چون پی دانش نه بهر روشنی است | همچو طالب علم دنیای دنی است
طالب علم است بهر عام و خاص | نی که تا یابد ازین عالم خلاص | علم و گفتاری که [illegible]ان بود

عاشق روی خریداران بود گرچه باشد وقت بحث این علم زفت چون خریدارش نباشد مرد و رفت
وصاحبان علم تحقیقی اگرچه بشهود نکشیده باشد زبان حال وقال آنها اینست
مشتری من خدایست او مرا میکشد بالا که الله اشتری این خریداران مفلس را بهل
چه خریداری کند یکمشت گل وهم و حس و فکر و ادراکات ما همچونی دان مرکب کودکا
علمهای اهل دل حمالشان علمهای اهل تن احمالشان علم چون بردل زند یاری شود
علم کان برتن زند باری شود کَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
گفت یزدان یحمل اسفاره بار باشد علم کان نبود زهو هین مکش بهر خدا این بار علم
تا ببینی اندرون انبار علم از هواها کی رهی بی جام هو ای زهو قانع شده با نام هو
و باید دانسته شود که چون علم تقلیدی که بمظنه ماند روی او بجانب آخرت باشد
در طلب این باشد که خود را بتحقیق کشاند که علم الیقین و مقام علم و خشیت باشد
و علم الیقین روی او بجانب قلبست و در طلب این باشد که خود را بشهود
کشاند و صاحبش را آسوده نگذارد تا بشهود نرسد و چون بشهود رسد طالب
عیان شود و چون بعیان رسد طالب اتحاد شود و در اتحاد زود خود از میان
برود و معلوم بماند بی عالم و قال المولوی قدس سره وین عجب ظنی است در تو مهین
که نمی پرد ببستان یقین هر گمان تشنهٔ یقین است ای پسر میزند اندر تزاید بال و پر
چون رسد در علم پس پا شود مر یقین را علم او پویا شود علم جویای یقین باشد بدان

وان یقین جویای دیدست و عیان   و این فرقه که بوی تحقیق بمشام آنها رسیده است
موافق تکوین بحسب تکلیف باید از فکر ترقی کردن بمقام معرفت بنورانیت که
مقام شهود است بیرون نروند و بمقام پست ذوق و وجدان قانع نشوند که

هرچه درین راه نشانت دهند   گر نستانی به از آنت دهند

و در همه حال از فکر معرفت بنورانیت بیرون نروند و آنچه لازمهٔ این سیر و
وصول بمقام معرفت بنورانیت است فرو گذاشت نکنند که از جملهٔ آنها حفظ
مراتب شریعت مطهره است که سنت حضرت رسول است که فرمود حضرت
حقتعالی شانه که بگو بامت خود که اگر برای شما مقام محبت خدا حاصل شده است
محض آن محبت کافی در محبوبیت خدا نیست بلکه باید پیروی ما نمائید که
محبوب خدا شوید زیرا که خداوند از بندگان خود حفظ مملکت وجود و حفظ مراتب
جنود آنها را خواسته است و شخص سالک اگر حالت جذبه بر او غالب شود
که نتواند حفظ جنود خود نماید اگرچه خود او آسوده است لکن مملکت و جنود
خود را مهمل گذاشته است و قلعهٔ خدا را که سپردهٔ او بود خراب گذاشته است
و این شخص محبوب خدا نخواهد بود   امّا آنکس که بغرور نفس گرفتار و بمحض اینکه
دست بدست صاحب وقت داد نفس فریبش داد که تو آزاد شدی موافق
آن اخباریکه گذشت آن نه محب خداست و نه محبوب خدا گیرم که بواسطهٔ
این دست دادن در آخر آمرزیده شود چه خواهد کرد بشرمندگی و سرافکندگی

در پیش خدا و رسولؐ و ائمهٔ هدیٰ و چه خواهد کرد بشرمندگی صاحبش در پیش خدا
و رسولؐ و ائمهٔ هدیٰ از همه اینها گذشته باید از ابتلاءات الٰهی در همین دنیا
بر حذر باشد و بشروط و عهودی که با او بسته اند عمل کند و اگر غفلت
ورزد پیوسته در مقام توبه و انابه در آید که خداوند در دنیا امری پیش او
نگذارد که طاقت تحمل او نتواند پس تا بتواند در مستحبات توانی نورزد و
واجبات را که معلوم است و باید موقتات در وقت آنها بجا آورد بلکه تا
ممکن شود وقت فضیلت آنها را از دست ندهد و تا ممکن شود از شبهات
احتراز لازم شمارد و مکروهات را بقدر الوسع مرتکب نشود از محرمات البته
پرهیز نماید و چون پیوسته باید در نماز قلبی باشد بقدر الوسع از طهارت
فروگذاشت نکند و وقت خود را با طهارت بگذراند و از حقوقات مالیه
چیزی فروگذاشت نکند که دادن حقوقات دلیل کسر سورت انانیت است
و مورث محبت است که نتایج عدیده بر این محبت مترتبت و باعث برکت
در بقیهٔ مال است و موجب حلیت تصرف در بقیهٔ مال است بلکه زیاد
اشکال دارد تصرف در مالیکه حق خدا و رسولؐ و اقرباء رسولؐ در آن باقی
باشد که اگر قصد دادن نداشته باشد تصرف حرام خواهد بود که مال خود را تصرف
کند و بخورد و بپوشد حرام کرده و خورده و پوشیده و سایر نسک و عبادات
را نیز مراقب باشد که کوتاهی نکند و در اعمال شرعیه زیاد کوشش کند که نیت را

از اغراض نفسانی پاک دارد که اگر نفس خود را دخیل کند آن عمل فاسد شود
یعنی اگر مسقط ما فی الذمه باشد منتج اثر نخواهد بود پس اگر خواهد نماز بجا آورد
اگر اهل محبت است محبت محبوب او را بخدمت وا دارد و اگر اهل مناجات است
که در نماز موافق آنچه رسیده است که مصلی مناجات میکند با خدا لذت
مناجات او را وا دارد بنماز و اگر از این دو محروم است امتثال امر الهی او را
وا دارد بنماز و اگر اهل قصد زاید و انتفاع نفس است که نمیتواند خود را از این قصد
زاید و انتفاع نفس بگذراند اقلاً قصد زاید این باشد که این خدمت را میکنم که از
غرض نفس پاک شوم و خواهش نفس که متاع ردی فاسد زایل است مرا
از گوهر گرانبهای محبت و لذت مناجات و خدمت باز ندارد و الا باید
اشتیاق خدمت و لذت آن نگذارد که نفس غرض خود را پیش آورد اگرچه
غرض صحیح باشد و اما اغراض دیگر مثل بهشت و نعیم آن یا نجات از دوزخ و الم
آن یا مقرب شدن در پیش خدا یا مرضی بودن در نزد خدا یا صحت تن و حفظ مال
یا حفظ فرزند و زن و آبرو و منصب یا رسیدن بمال و زن و فرزند یا بمنصب در دنیاست
و غیر اینها در صحت اول که فرار از جحیم یا وصول بنعیم بهشت باشد فقهاء رضوان
الله علیهم اشکال کرده اند و در باقی و نبودن آنها مسقط ما فی الذمه هیچ اشکال
نیست پس باید ملتفت بود و نگذاشت که نفس دخیل شود که فرمود فَمَنْ كَانَ
يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

یعنی هرکس طالب ملاقات پروردگار است باید در عمل صالح بکوشد و صالح هم همانست
که از جهت ولایت آورده شود و شریک قرار ندهد در عبادت پروردگار احدیرا
وچون غرض خود را پیش آورد شریک شود در عبادت پروردگار و بمضمون حدیث
شریفی که وارد شده است که فرموده من بی‌نیازترین شریکها میباشم پس کسیکه
برای من کاری کند که غیر را شریک قرار دهد در آن کار من او را بشریک میگذارم
وخود دخل نمیکنم عملی که نفس شراکت کند با خدا در آن عمل آن عمل مردود بسوی
نفس است و رجوع بخدا نخواهد داشت پس باید در نیت زیاد دقت کند که عمل را
از شرکت غیر پاک کند اگرچه آن شرکت بقرب نفس باشد بخدا قسم ثالث
آنهائی هستند که بوصال رسیده و لذت وصال آنها را حاصل شده باین شعر مترنم
شده اند وعدهٔ وصل تو هرکس که بفردا انداخت دارم امید که زامروز بفردا نرسد
و از لذت وصال بنعیم وجحیم ملتفت نیستند بلکه پیوسته گویند کنم مصالحه
یکسر بزاهدان می کوثر بشرط آنکه نگیرند این پیاله ز دستم وچون ملتفت شوند
بآنها که در پی حور و قصورند در نظر آنها بسیار پست همت نمایند و گویند الهی زاهد
از تو حور میخواهد قصورش بین بجنت میگریزد از درت یارب شعورش بین
وچون ملتفت لذت وصال و راحت یافتن از تعب فراق شود گوید نیست
بر لوح دلم جز الف قامت دوست چکنم حرف دگر یاد نداد استادم وچون
خود را مسرور و مشعوف بوصال بینند از روی بشارت و شعف گویند گرد

شهنشاه عشق در حرم دل ظهور قدر نمیان برفراشت رایت الله نور و چون
خود را گرفتار صورت بیند تسلیه خود دهد باینکه گوید چون خلیل آمد خیال یار من
صورتش بت معنی او بت شکن شکر یزدان را که او چون شد پدید
در خیالش جان خیال او ندید و چون بمضمون فرمودهٔ حضرت مولی
الموالی مَعْرِفَتِیْ بِالنُّوْرَانِیَّةِ مَعْرِفَةُ اللّٰهِ چنان آنصورت در نور حق گم است
که بیننده هیچ ملتفت صورت نیست مترنم این شعر شود از صفای می و لطافت
جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام همه جام است و نیست گوئی می
یا مدام است و نیست گوئی جام و چون ملتفت شود که گرفتار صورتست
و گرفتاری صورت عبادت اسم است و این موافق حدیث شریف چند که
باین مضمونست که کسی که عبادت کند اسم را دون المسمّٰی کافر است با خود بگوید
که این اگر کفر است همهٔ ایمانهای عالم فدای آن باد بلکه این کفریست فوق
الکفر والایمان کفر اگر اینست بالله کافرم اینچنین کفری بایمان کی دهم
و در حال شدت محبت و عشق از خیال و خطرات غیر دوست فراری باشد
و بزبان حال بگوید در تنگنای عکس بنقیض خیال دوست ترسم که صورتم ز هیولی
جدا شود و آیهٔ کریمهٔ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَکُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِیْنَ
این کس امتثال کرده چونکه با شیخی تو دور از زشتیی روز و شب سیاری و در کشتیی
در بارهٔ او هست هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر دامن آن نفس کش را سخت گیر

برای اوست چون ظل پیر همان صورت ملکوتی است که در وجود او ظاهر
شده است وظهور اینصورت را فکر نامند چونکه فکر حقیقی آنست و ذکر حقیقی هم همین
صورتست وسکینه که در قرآن در اغلب جاها که قرین نصر وظفر ونزول ملائکه
ذکر شده همین است وبرهان رب که در حکایت حضرت یوسف ذکر شده
همین است هرکجا تو بامنی من خوشدلم گر بود در قعر گوری منزلم وصف
حال وزبان حال این کس است که اینصورت براو ظاهر شده است اشرقت
الارض بنور ربها برای اوست یوم تبدل الارض غیر الارض
زمین وجود اوست گرگ ومیش باهم آب خورند در عالم اوست پست و
بلندی نماند براو صادقست واین ظهور گاهی بنحو ظهور مباین بر مباین است
کفتمش کی بینمت ای خوش خرام گفت نصف اللیل لکن فی المنام
برای این ظهور است وگاهی بنحو حلول انا من اهوی ومن اهوی انا
نحن روحان حللنا بدنا وگاهی بنحو اتحاد من کیم لیلی ولیلی کیست من
ما یکی روحیم اندر دو بدن در وقت این ظهور است وگاهی بنحو وحدت یعنی
که از سالک بکلی اسم ورسم وحکم وفعل وصفت وذات میرود بلکه بینش
تقدر وصورت هم میرود وهمان محبوب میماند وبس که آنوقت بزبان بی
زبانی میگوید حلول واتحاد اینجا محالست که در وحدت دوئی عین ضلالست
وهمچنین بدون ذات وصفت وقول بگوید آنجا که توئی چه من نباشد

کس محرم این سخن نباشد و بزبان حال در عین بیزبانی مترنم این مقال شود

زبس بستم خیال تو همه تو گشتم پای تا سر من تو آمد خورده خورده رفت من آهسته آهسته

یعنی از وجود خود چونکه گشتم تهی نیست از غیر خدایم آگهی و این کس که
این مقام وحدت برای او حاصل شد تا مادامیکه در این دریای وحدت غریق است
قلم از او برداشته است یعنی حکم مجنون دارد لکن بعد از افاقه نباید باین وحدت
تفوه کند مگر در پیش اهلش که آنهم بگوید چنین مقامی برای سالک هست یا برای
من حاصل شد و حکم این وحدت راهم نباید جاری کند چون بعض قلندریه که
بتقلید دیگران تفوه باین میکنند و میگویند وجود یکی است هرچه خواهی بکن

که جنبشی کرد بحر قلزم عشق صد هزاران حباب پیدا شد جنبش دیگری
نمود وجود بشکست آن حباب و دریا شد

اینست که بکلی قید احکام
شریعت را اندازند و باعث بدنامی نکوکاران هم هستند و بعضی از فقهای
کرام رضوان الله علیهم که بد گفته اند از صوفیه و دراویش محقند که اعمال
و اطوار این طایفه را ملاحظه میکنند و همه را بیک مذهب و یک اعتقاد گمان
میکنند و درباره عموم بندگان خدا که طریق بندگی پیش گرفته اند و از اهل زمان
و کردار و رفتار آنها عزلت گزیده اند همین بد را میگویند و طعن و دق را دارند
و حال آنکه اینها که برحق بوده اند نهایت اهتمام در آداب شریعت مطهره داشته
و دارند که تا بتوانند هیچیک از آداب را فرو گذاشت نکنند [illegible] که در

میان علماء شریعت چقدر بد رفتار و بد کردار هستند که آنها هم بدنام کننده اند گونامها را
بواسطهٔ این بد کردارها نمیتوان بد گفت بعامّهٔ علماء که اگر کسی بد بگوید بنوع علماء
کافر است و مستحق عذاب و مستحق قلمت ابو هریره و ابو حنیفه از علماء شمرده
میشوند غرض اینست که صاحبان عقاید فاسده در همهٔ فرقها هستند نباید به بی دانشی
یکنفر از جمعی همه را بیدانش خواند یا همه را کافر گفت اگرچه این شعر معروفست
چه از قومی یکی بیدانشی کرد نه که را قدر میماند نه مه را در میانهٔ شیعه فرقهای
مختلفه بسیار که بسیاری از آنها از آداب تشیع بیخبر چون زیدیه و اسمعیلیه و
کیسانیه و فطحیه و واقفیه و غیر اینها با اینکه نمیتوان تمام شیعه را بد گفت و همچنین
در میان امّت محمدیّه اغلبی بدند که ما آنها را اهل دوزخ یا کافر خوانیم و نمیتوان تمام
امت را بد گفت و همچنین تمام آنها که اسم درویش و صوفی و عارف بر خود
گذاشته اند نمیتوان بد گفت که شاید در میان آنها خوبی باشد بلکه اگر خوبی در
عالم هست در میان آنها است با اینکه اغلبی از آنها خلیع العذار در مربض و مرتع
نفس میگردند و هیچ تقیّد بشریعت مطهره ندارند و باید این هم معلوم شود که
آنها که تقیّد ندارند بشریعت مطهره اسم درویش و صوفی و عارف بر خود بسته اند
و از حقیقت درویشی و تصوف بکلّی بی بهره اند حرف درویشان بدزدد بیرون
تا گمان آید که هست او خود کسی چنانکه علماء عامه هر یک در عصر خود وحید عصر
و امام اعظم مینمودند و مردم کمال احترام از آنها میداشتند حتی اینکه امام اعظم در

برابر حضرت صادق ع امام اعظم بود و آنحضرت را مبتدع و اصحاب آنحضرت را
جعفری خبیث میگفتند و حال اینکه از علم و دانش هیچ بهره نداشتند و بجهل
آغشته و یادگرفتنهای آنها اسباب غرور نفس و جهالات مرکبهٔ آنها بود که
علاج پذیر نبود و از این فرقه آنها که بمقام فنای تام نرسیده اند داخل مقتصدین
میباشند و آنها که بمقام فنا رسیده جزو سابقین محسوب شوند قسم رابع
آنها هستند که بعد از فنا فضل حقتعالی شانه شامل حال آنها شده و آنها را از محو
بصحو و از فنا ببقا کشانیده و ثانیاً بخلق برگردانیده و اینها بیک قسمت سه صنف
میشوند یکصنف کسانی هستند که بعد از برگشت بسوی خلق نه از خارج مأمور
باصلاح خلق شده و نه از داخل دربارهٔ خود آنها امری شده و اینها در این وقت
داخل مقتصدین میشوند و اینها باید متصل در فکر این باشند که باز خود را بآن مقام
اول بکشانند و از زندان نفس خلاص شوند و صنف دیگر آنها هستند که از باطن
دربارهٔ اصلاح نفوس خود امر و نهی شوند چه ملک را در خواب یا بیداری ببینند
یا بدون دیدن ملک امر و نهی او را بشنوند و اینها انبیاء غیر مرسل میباشند
و مکلمین و محدثین از سلاک هستند و اینها هم از جمله مقتصدین محسوب شوند
و صنف سوم آنها هستند که از داخل امر و نهی ملک بشنوند دربارهٔ خود و دربارهٔ
غیر خود و از جانب خلفاء الله نیز ماذون و مجاز باشند در دعوت کردن بسوی
حقتعالی شانه دعوت عامه یا دعوت خاصه یا هردو و اینها [illegible] رسل

میباشند و خلفاء آنها که اوصیاء انبیاء و مشایخ آنها باشند و اینها سابقند
که پیشی گرفته اند بر همهٔ خلق و بر نفس خود در اعمال بایمعنی که اعمال اینها تمام
بامر الٰهی واقع میشود و امر نفس و لذایذ آن از عقب امر الٰهی میباشد که لذائذ
نفس را دارند لکن بامر الٰهی نه غافل از امر الٰهی که معنی کُلُوا وَاشْرَبُوا اینست که
شما در خوردن و آشامیدن ملتفت امر ما باشید وَلَا تُسْرِفُوا یعنی نفس خود را مقدم
بر امر ما مدارید که حقیقت اسراف همین است که پشت از امر کرده و غافل از امر
شده بخوری و بیاشامی وَجوه دیگر اسراف نیز منظور است چون کتاب
خدا را وجوه عدیده است و بتمام وجوه نسبت باشخاص و احوال و اوقات
منظور است زیرا که زیاد از قدر میل خوردن و زیاد از قدر قوام ظهر برای عبادت
و زیاد در الوان غذا کوشیدن و زیاد در تجوید غذا وقت خود را صرف کردن
همه اسراف است و همچنین کسب کردن غذا و شراب و وجه آنرا از وجه حرام یا
با غفلت از امر خدا اسراف است و ترتیب دادن غذا با غفلت از یاد خدا و بو جهلی
اسراف است لکن در همهٔ اینها خصوص در وقت خوردن هرگاه غالب شود
میل نفسانی بر امر الٰهی که زیاد روی کند در خواهش نفسانی آنوقت اسراف
خواهد بود و همچنین است معنی یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا کُلُوْا مِنْ طَیِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاکُمْ وَاشْکُرُوْا لِلّٰهِ که امر باکل دارد و بجهت تشریف
مؤمنین مِنْ طَیِّبَاتِ فرمود و مَا رَزَقْنَاکُمْ گفت و در عوض لَا تُسْرِفُوا وَاشْکُرُوا

خواهش؟

له آورد

کہ آوردہ و بطیبوبت اشارہ فرمود بوجہ کسب و حلیت آن و عدم غفلت از امر
الٰہی در کسب کردن وَاشْكُرُوا اشارہ باینست کہ در حال خوردن چنانکہ از یاد
ما نباید غافل باشید باید انعام ما را منظور نظر خود دارید کہ با یاد ما از عظمت ما و
انعام ما غافل نباشید یعنی اگر از یاد ما و تعظیم ما غافل باشید مسرف خواہید بود
و ہمچنین است معنی آیہ مبارکہ دیگر کہ فرمود یَا اَیُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا
فِی الْاَرْضِ حَلَالًا طَیِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ یعنی
شما کہ طفیلی مؤمنین کہ مہمانہای ما ہستند شدہ اید بطفیلی آنہا آنچہ از خوان
مہمانی ما برای آنہا میرزد شما ہم بخورید کہ حلال و طیب است لکن خواہشہای
نفسا نیرا کہ خطوات شیطانست پیش نیندازید کہ این اسراف و حرام است
و ہمچنین است معنی نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَاْتُوا حَرْثَكُمْ اَنّٰى شِئْتُمْ
کہ امر باتیان نساء است مِنْ حَیْثُ اَنَّهَا حَرْثٌ کہ باید از حیثیت اولاد باشد و
اَنّٰى شِئْتُمْ در ہر وقت کہ خواہید یا در ہر مکان کہ خواہید یا ہر وضع کہ خواہید و
نیست معنی آن کہ از ہر ثقب کہ خواہید کہ بعضی چنین معنی کردہ اند زیرا کہ این
معنی منافات دارد با تعلیق بر حَرْثَكُمْ و ہمچنین منافات دارد با ذیل آیہ مبارکہ
کہ فرمود وَقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ کہ معنی اینست کہ مقدم بدارید امر خدا را بر
خواہش نفس بجہت انتفاع خود یا انتفاع انفس خود یا پیش برید از شیطان و
از نفس خود بجہت انتفاع خود تا مقدم بدارید ذوات خود را بر خواہشہای

خود بهر معنی که باشد معنی اینست که غافل نباشید از امر الٰهی در تلذذات نفسانی
که فرمود اَلطَّاعِمُ الشَّاکِرُ کَالصَّائِمِ الْقَائِمِ یعنی چون کسی ملتفت امر
الٰهی باشد و تلذذات نفسانیرا بایاد خدا و بامر او بجا آورد همه آنها عبادت و
بر آنها اجر مقرر است چنانکه اجر بسیار بر وقاع و غسل آن دارد و همچنین بر سایر
لذات نفسانی اجر مقرر شده است و این نیست مگر وقتی که امر الٰهی منظور
نظر شخص باشد که لذت نفسانی بعد از امر الٰهی باشد و مراتب انبیاء و رسل را
بحسب امهات از بابت اشاره بکثرت گاهی بصد هزار ادا فرموده اند و گاهی
بصد و بیست هزار و گاهی بصد و بیست و چهار هزار و چون مراتب خلافت
و وصایت اوصیاء باندازهٔ مراتب رسالت و نبوتست در بعض اخبار صد و
بیست هزار نبی و صد و بیست هزار ولی ذکر شده است یا صد و بیست و چهار هزار نبی
و صد و بیست و چهار هزار ولی و مقصود از این عدد عدد اشخاص انبیاء
و اوصیاء نیست والا بسیاری از انبیاء بودند که خلفاء و اوصیاء آنها زیاد
بودند بلکه مراد لطائف نبوت و ولایتست که هر یک را آگاه میشد که عدد
شخص بسیار میبود باب چهارم در بیان اوصاف شیعه که مأخوذ
از شعاع باشد و شیعه که مأخوذ از مشایعت است بدانکه شیعه بقسمت دیگر
منقسم میشوند بدو قسم یکقسم آنها میباشند که دست بدست امام یا مجاز از امام
داده اند و بهمان دست دادن اکتفا کرده گرفتار هواهای نفسانی گشته یا گرفتار

صورت اعمال شرعیه شده و در وجود اینها آن پیوند ولایت هیجانی ندارد واقع
شده اند بهمان که اسم تقلید امام یا عالم بر خود گذاشته یا پیروی نمیکند پیروی درستی که
قدم بر قدم امام بردارد یا اگر پیروی میکند محض همان پیروی در صورت
اعمالست و از معانی و اشارات اعمال بوئی بشام آنها نرسیده است و اینها
ظالم بنفس خود هستند و محتاج بشفاعتِ شفاعت کنندگان و در بارهٔ اینها است
آنچه روایت شده که فِيهِمُ التَّمْيِيزُ وَالتَّمْحِيصُ و در بارهٔ اینها است يُغَرْبَلُوا
غِرْبالاً حَتّىٰ يَصِيرَ اَسْفَلُهُمْ اَعْلاهُمْ وَاَعْلاهُمْ اَسْفَلُهُمْ
واسم شیعه در بعض اخبار از اینها برداشته اند و اینها را موالی خوانده اند بجهة
اینکه شیعه از شعاع بر اینها صادق نیست چونکه شعاع بودن شیعه وقتی صحیح است
که آن پیوند ولایت که ظل نوری امام است نمایان باشد یا مثل نمایان و در اینها
آن پیوند ولایت نمایان نیست و چنان هیجانی هم ندارد که مثل نمایان باشد
و از جهت اینکه آن پیوند نورانی بوجود آنها رسیده اگرچه پنهانست آنها را شیعه
میگویند و چون چنان دارند آن پیوند را که گویا ندارند اسم شیعه از آنها بردارند
قسم دیگر آنها هستند که پیوند ولایت در وجود آنها نمایان شده یا نمایان نشده لکن
چنان هیجان دارد که گویا نمایانست که معرفت بنورانیت آنها را حاصل شده و
سکینهٔ الٓهیه در دل آنها نازل و حضرت قائم عجّل الله فرجه در عالم صغیر آنها ظاهر
گردیده و بر اینها شیعه صادق میاید بهر دو معنی که پیرو هستند و شعاع امام میباشند

واگر ظاهر نشده باشد آن پیوند لکن هیجان دارد بواسطهٔ همان هیجان مثل این آ
که ظاهر شده و بر آنها هم بهر دو معنی شیعه صادق آید واما بر آنها که منغمر است آن
شاخهٔ طوبای الهیه در تحت هواهای نفسانی شیعهٔ بمعنی شعاع صادق نیاید مگر تاویلی
بعیدی و شیعهٔ بمعنی پیرو صادق آید و شیعهٔ بمعنی شعاع چون اشتغال آنها بآن
پیوند مانع است آنها را از لذائذ نفسانی و از راحت خواب و لذت اکل و شرب
زرد رو و خشک لب و باریک میان میباشند و همچنین آنها که پیوند در آنها
بهیجان آمده اشتیاق آنها و جوشش محبت آنها مانع دارد آنها را از لذائذ نفسانی
واشتغال بآنها و بواسطهٔ اینکه شیعه یعنی کسانیکه دست بدست امام داده اند دو قسم
میشوند در اخبار بسیار نفی تشیع نموده اند از بسیاری و فرموده اند که اینها شیعه
نیستند بلکه موالی و محب میباشند چنانکه در خبری از جناب صادقست که شیعهٔ
علیؑ متغیر اللون و لاغر بدن و میان باریک و خشک لب و شکم بپشت چسبیده
میباشند و زرد رو و چون شب شود فرش آنها زمین باشد و جبههٔ خود را بر زمین
گذارند سجود آنها و اشک چشم آنها بسیار باشد مردم شادان باشند و آنها محزون
و اینها صفات کسانیست که اشتداد شوق و هیجان پیوند ولایت یا مشاهدهٔ
پیوند ولایت آنها را بعبادت وادارد نه آنها که پیوند ولایت در تحت هواهای
نفسانی مختفی مانده باشد و مقصود اینست که آنها که شعاع علیؑ شده باشند غیر این
حال حال آنها نخواهد بود و حضرت کاظمؑ از جناب امیرالمؤمنینؑ روایت کرد که آنحضرت

فرمود که فرمود رسول خدا یا علی طوبی لمن احبّک وصدّق بک و ویل برای کسیکه دشمن دارد و تکذیب کند ترا دوستان تو در آسمان و زمین هفتم معروفند و در باین اینها اینها اهل دین و ورع و هیئت نیک و تواضع میباشند چشمهای آنها خاشع است دلهای آنها خائف است بجهت یاد خدا و شناسا شده اند حق ولایت ترا و زبانهای آنها گویا است بفضل تو و دیده های آنها گریانست بجهت مهربانی بر تو و اولاد تو و دین بخدا میاورند بآنچه آنها را امر کرده است در کتاب خود یعنی دین بخدا می آورند بآنچه آنها را امر کرده است در کتاب خود یعنی دین بخدا میاورند بواسطهٔ ولایت تو که خدا امر کرده است آنها را در کتاب خود بآن و از سنّت پیغمبر خود برهان دارند بر آن و عمل میکنند بآنچه مأمور شده اند از جانب اولی الامر خود با یکدیگر رفت و آمد دارند از یکدیگر قطع نمیکنند دوست دار یکدیگر هستند دشمنی با هم ندارند ملائکه صلوات میفرستند بر آنها و آمین میکنند در وقت دعای آنها و استغفار میکنند برای گناهکار آنها در حضور گناهکار حاضر میشود و از نایابی آن گناه کار مستوحش خواهد بود تا قیامت و در خبری حضرت امیر شب ماهتابی بیرون رفتند از مسجد دیدند که جماعتی از عقب آنحضرت میایند آنحضرت ایستادند و فرمودند شما کیانید عرض کردند شیعهٔ تو میباشیم نظر در روهای آنها کرد و فرمود در شما سیمای شیعه نمی بینم عرض کردند سیمای شیعه چه چیز است فرمود زرد روئی از بیداری خوابی چشمهای آنها که از دعا و ...

اشک آلود از گریه شکمها بپشت چسبیده از روزه لبها باریک شده از دعا بر اینها
باشد گرد آلودگی خاشعین و باین مضمون اخبار بسیار از هر یک از معصومین روایت
شده و اینها نظر بهمان شیعه است که از شعاع باشد و عامل باشد بآنچه اقتضای
ظهور آین پیوند است یا اقتضای اشتداد آن پیوند است و در خبری از جناب
صادق است که فرمود ای گروه شیعه شما برای ما زینت باشید و شین ما نباشید
با مردم نیک رفتاری کنید و زبانهای خود را از فضول کلام و قول قبیح نگاه
دارید که مقصود حضرت اینست که ورع شما آن پیوند ولایت را که صورت ما است
زینت میدهد و نمایان میکند و زینت آن پیوند زینت ما است علاوه سبب
میشود که آن پیوند ظاهر شود و ظهور آن پیوند زینت دل ما است و بدرفتاری
شما و بدگفتاری شما آن پیوند را آلوده بباطل و مختفی در تحت هواها میکند و آلودگی
آن پیوند شین ما است و هواهای نفسانی شما شین دل ما است علاوه در ظاهر
شما را نسبت بما میدهند بدرفتاری شما ها در نظر مورث قبیح نمودن ما است
در نظرها و در حین بدرفتاری بصورت کسیکه تیغ کشیده باشد بر روی ما دیده
میشوید و در خبری از جناب صادق ع روایت شده که فرمود شیعه سه قسمند دوستدار
با مودت است پس او از ما است و کسیست که خود را زینت میدهد بواسطه
ما و اینکس لامحاله فقیر شود و از جناب صادق ع است که فرمود بدرستیکه ای
سدیر شیعه ما پیوسته در خوف خواهند بود و محفوظ خواهند بود و پوشیده

وعبادت شما

خوا

خواهد بود وعیوب آنها ومعصوم خواهند بود مادامیکه نیک نظر داشته باشند
در بارهٔ خود در بین خود و خالق ونیت آنها صحیح باشد در بارهٔ ائمهٔ خود و نیکی
کنند با برادران خود پس مهربانی کنند با ضعفاء و چیز بدهند بمحتاجین ازخود ما
امر بظلم نمیکنیم لکن امر میکنیم بورع الورع الورع والمواسات المواسات
در بارهٔ برادران که اولیاء خدا همیشه ضعیف شمرده میشدند از زمان خلقت آدم ع
و از جناب رسول خدا است بپرهیزید ای گروه شیعه چراکه بهشت از دست شما
بیرون نخواهد شد اگرچه دیر داخل شوید بواسطهٔ قبایح اعمال خود لکن سبقت گیرید
در درجات بهشت کسی عرض کرد که داخل جهنم خواهد شد کسی از دوستان شما
و علی ع فرمود کسیکه آلوده نفس خود را بمخالفت محمد ص و علی ع و مرتکب محرمات شود
و ظلم کند بر مؤمنین و مؤمنات و خلاف کند آنچه را که برای او رسم کرده شده
از آداب شریعت روز قیامت خواهد آمد آلوده بکثافات و خواهند فرمود آن
دو بزرگوار آن کس که تو آلوده بکثافاتی برای مرافقت آقایان ابرار خود خوب
نیستی و نه برای معانقهٔ حورحسان و نه برای موافقت ملائکهٔ مقربین باین مقام
نرسی مگر اینکه پاک گردانی خود را از آن آلایش که در دنیا داشته پس داخل
طبقهٔ اعلای از جهنم میشود ببعض ذنوب خود و بعضی را شداید محشر میرسد
پس یک بکرا برمیچینند خیار شیعیان که آقاهای آنها آنها را میفرستند و بعضی
ذنوب آنها کمتر و سبکتر است پس پاک میشوند بشداید و نوائب سلاطین

پس بعذاب میشود

و غیر هم و بواسطهٔ آفات بدنی در دنیا و بعضی مرگ آنها نزدیک میشود و بر آنها
از ذنوب چیزی باقیست پس نزع روح آنها شدید میشود که پاک شوند پس
اگر ذنوب آنها بیشتر باشد پاک خواهند شد بواسطهٔ شداید عرصات قیامت
پس اگر بیشتر باشد پاک خواهند شد در طبقهٔ اعلای جهنم و این فرقه سخت‌ترین
دوستان ما خواهند بود از حیثیت عذاب روز قیامت و اینها بشیعهٔ ما نامیده
نمیشوند لکن نامیده میشوند بمحب و موالی ما و موالی اولیاء ما و معادی اعدای
ما شیعه کسیست که پیروی کند ما را و پیروی کند آثار ما را و اقتدا کند باعمال
ما و در خبر است که کسی بحضرت رسول ص عرض کرد که فلانه کس نظر بحرم همسایه
میکند اگر ممکنش شود مواقعهٔ حرام نمیترسد از آن آنحضرت بغضب آمدند
و فرمودند او را بیاورند کسی عرض کرد که او از شیعهٔ شما و اعتقاد دارد موالات
تو و موالات علی را و تبری دارد از دشمنهای شما فرمود که مگو از شیعهٔ شما که
دروغ گفت شیعهٔ ما کسیست که پیروی کند ما را در اعمال و آنچه در بارهٔ این مرد
ذکر کردی از اعمال ما نیست و کسی در خدمت حضرت امیر ع عرض کرد که فلانه کس
زیاد روی میکند در ذنوب مهلکه و با وجود این از شیعیان شما است فرمود
اگر دوستدار ما و دشمندار دشمنان ما است و زیاد روی در ذنوب میکند یک
دروغ گفتی که او دوستدار ما است نه شیعهٔ ما و اگر دوست دوستان
و دشمن دشمنان ما است و مسرف نیست در ذنوب پس آنهم یکدروغ است

که کفتی مسرفست در ذنوب یعنی اینکس شیعه است آن دروغ نبود و اگر
اسراف در ذنوب ندارد و دوست ما و دشمن دشمنهای ما نیست این از
تو دو دروغ خواهد بود کسی زوجهٔ خود را فرستاد بخدمت سیدهٔ نساء ع که
عرض کند که شوهرم از شیعیان شما است یا نیست آمد بخدمت آنعلیا مخدره
و عرض کرد که شوهرم میگوید که من از شیعیان شما میباشم یا نه فرمود بگو که اگر با نچه
امر کرده ایم عمل میکنی و از آنچه نهی کرده ایم باز می ایستی شیعهٔ مائی و الا فلا
برگشت و خبر آورد گفت وای بر من کیست که از ذنوب جدا باشد پس من
مخلد در آتشم که غیر شیعه مخلد در آتش است آن زن برگشت و عرض کرد قول
شوهر خود را فرمود چنین نیست شیعیان ما از بهترین اهل بهشتند و چنین نیست که
هر کس دوست ما و دوستدار دوستان ما و دشمن دشمنهای ما باشد و بدل و
زبان تسلیم ما باشد شیعهٔ ما باشد هرگاه مخالفت اوامر و نواهی نماید و با وجود
همین در بهشت خواهد بود لکن بعد از آنکه او را پاک سازند از ذنوب ببلایا و
رزایا یا در عرصات قیامت بانواع شداید آن یا در طبقهٔ اعلای جهنم کسی در
خدمت حضرت حسن بن علی ع عرض کرد که من شیعهٔ شمایم فرمود اگر مطیع ما
باشی در اوامر و زواجر راست گفتهٔ و الا ذنوب خود را زیاد مکن با دعاء مرتبهٔ
شریفه که از اهل آن نیستی مگو شیعهٔ شمایم بگو دوستدار شمایم و دشمن دشمن
شما میباشم و تو در خیری و بسوی خیر میروی و همچنین کسی در خدمت امام حسین ع

عرض کرد که من شیعهٔ شمایم فرمود بپرهیز از خدا و ادعا مکن مرتبهٔ را که خداوند ترا تکذیب کند و فاجر باشی در دعوای خود شیعهٔ ما کسی است که سالم باشد دل او از هر غش و غل و دغلی لکن بگو که من از جملهٔ موالیان و دوستداران شما میباشم در خدمت حضرت صادق ع عرض کرد کسی که عمار دهنی شهادت داد در پیش ابن ابی لیلی قاضی کوفه قاضی گفت برو که تو رافضی میباشی و شهادت تو در نزد ما مقبول نیست عمار حرکت کرد و بتکان آمد فرایص او و گریه او را گرفت گفت ابن ابی لیلی که تو اهل علم و حدیثی اگر بدت میاید از اینکه ترا بگویند رافضی تبرا جوی از رفض که با ما برادر باشی عمار گفت که قسم بخدا نه چنین است که تو گمان کردی لکن گریه بر تو و بر خودم میباشد اما گریه بر خودم از اینست که نسبت دادی مرا برتبهٔ شریفهٔ که اهلش نیستم گمان بردی که من رافضی میباشم وای بر تو از جناب صادق ع شنیدم که اول کسی که برافضی نامیده شد سحرهٔ حضرت موسی ع بودند که بعد از مشاهدهٔ برهان صدق موسی ع رفض کردند امر فرعون را و تسلیم شدند تمام بلاهائی که بر آنها نازل شد پس فرعون آنها را رافضه خواند پس رافضی کُلُّ مَنْ رَفَضَ جَمِيعَ مَا كَرِهَهُ اللّٰهُ و بجا آورد جَمِيعَ مَا أَمَرَهُ اللّٰهُ پس در این زمان چنین کسی کجا است پس گریستم بر خود که ترسیدم که مطلع شود خدا بر دل من که این اسم را بر خود بستم پس مرا عتاب کند که تو رافضی بودی اباطیل را و عامل بودی بطاعات چنانکه تو گفت و همین باعث قصور درجات من باشد اگر با من مسامحه کند و باعث عذاب شدید باشد اگر مناقشه

کند با من مگر اینکه پیشوایان من جبران کنند این تقصیر مرا بشفاعت خود دگرنهٔ
من بر تو بجهت گناه بزرگ تست در نامیدن من بغیر اسم من و شفقت سخت
بر تو از عذاب خدا از جهت اینکه اشرف اسماء را گردانیدی بجانب من چگونه
صبر خواهد کرد بدن تو بر عذاب این کلمه حضرت صادقؑ فرمود که اگر بر عمّار
از گناهها چیزی باشد که عظیمتر از آسمانها و زمینها باشد از او محو خواهد شد
بواسطهٔ همین کلمات وهمین کلمات زیاد خواهد کرد حسنات او را حتی اینکه
هر خردلی را از حسنات قرار خواهد کرد اعظم از دنیا هزار مرتبه و در حدیثی چون که
مامون ولایت عهد را در عهدهٔ جناب رضاؑ قرار داد اذن گیرندهٔ داخل شد
و عرض کرد که قومی در در خانه میگویند ما شیعهٔ علی بن ابیطالب هستیم اذن بخواهٔ
حضرت فرمود من مشغولم بروند روز دیگر بهمین طریق تا دو ماه اینها آمدند و حضرت
اذن نداد ند تا مایوس شدند از اذن حضرت گفتند بدربان که بگو بآقای
ما که شیعهٔ پدر تو علی بن ابیطالبیم و دشمنها شماتت میکنند بما و ما این دفعه
بر میگردیم و از ولایت خود فرار میکنیم بجهة خجالت و عجز از تحمل آنچه بما رسیده
و خواهد رسید از شماتت اعداء پس فرمود اذن ده آنها را که داخل شوند داخل
شدند و سلام کردند جواب سلام نداد و اذن جلوس هم نداد تا باقی ماندند
ایستاده عرض کردند که این جفای عظیم و استخفاف بعد از این حجاب سخت
برای ما چه چیز باقی ماند بعد از اینها فرمود بخوانید که مَآ اَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ

فَبِمَا کَسَبَتْ اَیْدِیکُمْ وَیَعْفُو عَنْ کَثِیرٍ اقتدا کردم مگر بپروردگار خود و
برسول الله و بامیر المؤمنین و بعد از ان حضرت بپدرهای خود که عتاب کردند
برشما پس اقتدا بآنها کردم عرض کردند که بجهت چه چیز عتاب کردند فرمود بجهت ادعای
تشیع امیر المؤمنین وای برشما شیعه علی حسن است و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد
و عمار و محمد ابی بکر که مخالفت هیچ چیز از اوامر او نکردند و مرتکب هیچیک از زواجر او
نشدند و شما هرگاه بگوئید که شیعه علی هستیم و در اکثر اعمال مخالفت کنید و مقصر باشید
در بسیاری از فرایض و تهاون ورزید بحقوق برادران دینی و تقیه کنید در غیر
جای تقیه و ترک تقیه کنید در مورد تقیه پس اگر گفته بودید که ما موالی و دوستان
آنحضرت میباشیم و دوست اولیای او و دشمن اعدای او میباشیم اینرا از شما
انکار نمیکردم ولکن این مرتبه شریفه بود که ادعا کردید اگر تصدیق نکنید قول خود را
بفعل خود هلاک خواهید شد مگر آنکه تدارک نماید شمارا رحمت پروردگار عرض کردند پس
ما استغفار میکنیم و توبه بسوی او میکنیم از گفته خود بلکه خواهیم گفت آنچه را که ما
تعلیم نمود آقای ما ما محب شما و محب اولیاء و دشمن اعداء شما میباشیم فرمود
مَرْحَبًا بِکُمْ ای برادران من و اهل دوستی من پیش بیائید پیش بیائید پیش
بیائید آنها را پیش میخواند تا بخود چسبانید آنها را پس فرمود بحاجب که چند مرتبه
اینهارا مانع شده از آمدن گفت شصت مرتبه فرمود برو به پیش آنها شصت
مرتبه متوالیه و برآنها سلام کن و سلام من را هم برسان بآنها که محو کردند گناهان

خود را باستغفار خود و توبۂ خود و مستحق کرامت شدند بجہت محبت آنہا ما را و
احوال پرسی کن از امور آنہا و از امور عیال آنہا پس وسعت دہ در نفقات
آنہا و احسان کردن بر آنہا و تعارف دادن در رفع بدی از آنہا کردن و در خبری
کسی از اصحاب جناب جواد ع بخدمت آنحضرت آمد در حالت سرور حضرت
فرمودند مسرورت می بینم عرض کرد بلی از پدرت شنیدم کہ بہترین اوقات
سرور بندہ وقتی است کہ خداوند او را روزی کند دادن صدقات و احسان
کردن بر برادران مؤمن و امروز دہ نفر از برادران کہ صاحب عیال بودند از
فلان بلد و فلان بلد بہ پیش من آمدند بہر یک چیزی دادم از این جہت است
سرور من فرمود کہ جا دارد کہ مسرور باشی اگر حبط نکردہ باشی یا بعد حبط نکنی عمل
خود را عرض کرد چگونہ حبط کردہ ام و حال اینکہ من از شیعیان خلص شما میباشم
فرمود آہ باطل کردی احسان خود را برادران خود عرض کرد چگونہ باطل کردم
فرمود بخوان یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تُبْطِلُوْا صَدَقَاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ
الْاَذٰی گفت منت نگذاشتم بر آنہا و اذیت نکردم فرمود کہ خداوند فرمود
لَا تُبْطِلُوْا بِالْمَنِّ وَالْاَذٰی مُطْلَقًا و نفرمود بِالْمَنِّ وَالْاَذٰی عَلٰی مَنْ تَتَصَدَّقُوْنَ عَلَیْہِ
خبر دہ کہ اذیت تو قوم را بدتر است یا حفظہ و ملائکہ مقربین را یا ما را عرض کرد این بدتر
است فرمود من را و آنہا را اذیت کردی و باطل کردی صدقۂ خود را عرض کرد چرا
فرمود برای اینکہ گفتی کہ من از شیعیان خلص شما ہستم میدانی کہ کیست شیعۂ خالص

باخربیل مؤمن آل فرعون وصاحب یس است وسلمان وابوذر ومقداد و
عمار است خود را با آنها مساوی قرار میدهی اذیت کردی ملائکه و ما را عرض کرد
استغفر الله الی آخر الحدیث ودر روایتی راوی نقل کرد که بودیم در خدمت
علی بن محمد النقی ع در غرفه آن بزرگوار و پادشاه او را تعظیم میکرد و حواشی پادشاه
هم او را تبجیل میکردند که از آنجا گذشت والی بلد و با خود داشت کسی را شانه
بسته و آنحضرت از روزنه که بود نظر میکرد چون والی آنحضرت را دید پیاده شد
بجهت تعظیم آنحضرت حضرت فرمودند برگرد بحال اول پس عرض کرد این مرد را
گرفته ام در این شب بر در دکان صیرفی متهم داشتم او را که میخواهد بشکافد دکان را
او را گرفتم چون خواستم بزنم او را پانصد تازیانه واینست زاکان من درباره کسی
که متهم شود پس گفت بمن که بپرهیز از خدا که من شیعه امیر المؤمنین ع و شیعه
این امام دست کشیدم از او و گفتم بر آن حضرت میگذرانم پس اگر ترا بتشیع
شناخت رها میکنم والا دست و پای ترا قطع میکنم بعد از آنکه ترا هزار تازیانه
بزنم فرمود معاذ الله این از شیعه علی نیست این گرفتار تو کرده است بجهة
اعتقاد اینکه از شیعه علی ع است عرض کرد آسوده شدم الآن پانصد تازیانه
میزنم او را او را در برد و گفت بخوابانید او را خوابانیدند او را دو جلاد از دو طرف
ایستادند و شروع بزدن کردند و هرچه زدند بزمین میخورد و بر او نمیخورد دلتنگ شد
وای بر شما بزمین میزنید بزنید بر کفل او خواستند بر کفل او زنند بر خود آنها میخورد

پس چوب آنها

خربیل بالخاء المعجمة المکسورة والراء المهملة مؤمن آل فرعون منه

والی جسر بن

و گفت

فریاد کرد که شما دیوانه شده اید بر خود میزنید بر او زنید گفتند ما بر او میزنیم و قصد
غیر او نداریم لکن دست ما بر میگردد و بر خود ما میخورد چهار نفر دیگر را خواند و با
آن دو نفر اول کرد و گفت دورش را بگیرید و بزنید او را خواستند بزنند چوبهای
آنها بالا میرفت و نمیخورد دیگر بر والی پس از دابهٔ خود افتاد و گفت شما را خدا بکشد
من را کشتید این چه کار شما است گفتند ما نمیزنیم مگر اینرا دیگرانرا خواست
و گفت بزنید او را آنها شروع بزدن کردند و بر والی میخورد چوب آنها گفت وای
بر شما مرا میزنید گفتند ما اینمرد را میزنیم گفت پس این زخمها چه چیز است بر سر و
روی من و بدنم آنمرد متهم گفت ای بندهٔ خدا عبرت نمیگیری باین الطافی که خداوند
دربارهٔ من دارد مرا بپیش امام ببر و هرچه او امر کرد بکن آنرا برگردانید بخدمت
حضرت و عرض کرد که شما انکار کردید که شیعهٔ شما باشد و غیر شیعهٔ شما شیعهٔ شیطان است
و در آتش است و ما از این شخص از معجزات دیدیم چیزی که نیست مگر برای انبیاء
فرمود بگو یا برای اوصیاء فرمود او از موالی ما و محبین ما است و از شیعهٔ ما نیست
والی عرض کرد فرق چه چیز است فرمود فرق اینست که شیعهٔ ما پیروی ما می کنند
در جمیع اوامر و نواهی ما اما آنکس که مخالفت کند در بسیاری از آنچه براو فرض
فرموده است خدا پس او شیعهٔ ما نیست الی آخر الحدیث و در خبری از جناب
صادق ع که فرمود نیست شیعهٔ ما کسی که در شهری باشد که در آن شهر چندین هزار
کس باشد و پرهیزگارتری از او باشد و باین مضمون چندین خبر است و از جابر

رہ که اگر زنده شوند برای اینها که بر خود بسته اند مودّت شما را خواهند گفت
که اینها همه دروغ گو میباشند در ادّعای مودّت اهل بیت و اگر اینها
ببینند سلمان و ابی ذر را خواهند گفت که اینها دیوانه اند و از جناب صادق منقولست
که فرمود کسی که ادّعای این امر کند در باطن سزاوار است که برهانی در علانیه برای
این امر داشته باشد راوی عرض کرد که این برهان چه چیز است فرمود حلال
بداند حلال خدا را و حرام بداند حرام خدا را و بوده باشد برای او ظاهری که تصدیق
کند باطن او را و در خبری کسی وارد شد بر حضرت صادق ع و عرض کرد قسم بخدا که
دوست دارم ترا و دوستدارم دوست ترا چقدر بسیارند شیعهٔ شما فرمود
ذکر کن آنها را عرض کرد بسیارند فرمود عدد آنها چقدر است عرض کرد بیشتر از آنند
که توانم احصا کنم فرمود آگاه باشید که اگر کامل کنند عدد اصحاب بدر را واقع
خواهد شد آنچه شما میخواهید ولکن شیعهٔ ما کیست که تجاوز نکند آواز او
از گوش او و نه عداوت او از بدن او و مدح نکند بواسطهٔ ما غالی را و مخاصمه
نکند بجهت ما با ... دوستدار ما و همنشینی نکند عیب جوی ما را و صحبتی
نکند با دشمن ما و دوست ندارد دشمن ما را و دشمن ندارد دوست ما را
عرض کرد که چکنیم با این شیعهٔ مختلف که مدّعی تشیّع شده اند فرمود در میان
آنها تمیز خواهد آمد و تخلیص خواهد شد و در آنها تبدیل خواهد افتاد قحطی خواهد آمد که
آنها را افنا کند و شمشیر خواهد افتاد در میان آنها که قتل کند آنها را و اختلافی

خواه

خواهد افتاد که متفرق کند آنهارا شیعهٔ ما کسیست که صدا نزند مثل صدای سگ
وطمع نکند مثل طمع غراب وسؤال بکف نکند اگرچه از گرسنگی بمیرد عرض کرد
که کجا بجوییم کسانیرا که موصوف باین صفت باشند فرمود طلب کن آنهارا
در اطراف ارض اینهایند که عیش درشت دارند و در یکجا مسکن ندارند اگر
حاضر شوند شناخته نشوند واگر غائب شوند طلب کرده نشوند اگر ناخوش
شوند عیادت نشوند واگر زن بخواهند زن بآنها ندهند واگر بمیرند کسی بر جنازهٔ
آنها حاضر نشود اینهایند کسانی که در اموال خود مواساة دارند و در قبور خود زیارت
یکدیگر میکنند هواهای آنها مختلف نیست اگرچه بلاد آنها مختلف است ودر
خبر دیگر اگر مؤمنیرا ببینند اکرام کنند واگر منافقی را ببینند دوری گزینند
واز مرگ بجزع نیایند وباین مضمون اخبار بسیار از مصادر عصمت صادر شده است
واز جناب صادقست که از جملهٔ کسانی که بر خود بسته اند این امر را کسانی هستند
که بدترند از یهود ونصاری ومجوس ومشرکین ودر خبری از جناب صادقست
که هیچ آیه در بارهٔ منافقین نازل نشده مگر اینکه آن آیه در بارهٔ کسانیست که
تشیع را بر خود بسته اند ودر خبری اَحَقُّ النَّاسِ بِالْوَرَعِ آلُ مُحَمَّدٍ وشیعهٔ
آنها که مردم دیگر اقتدا کنند بآنها ودر خبری مردم را دعوت کنید باین امر بحال
خود نه بزبان ودر خبری از جناب رسولست که فرمود ای اولاد عبد المطلب شما
نتوانید باموال خود مردم را خوشحال داشته باشید پس بخوشحالی دارید مردم را

باخلاق خود و در خبری از جناب امیر ع که فرمود شیعهٔ من قسم بخدا حکماء اند
علماء بالله و بدین خدا هستند یعنی ظاهر شریعت را با باطن طریقت با هم دارند
عمل کننده اند بطاعت و امر خدا راه یافته اند بمحبت خدا لاغر ایند از کثرت
عبادت ملازم زهدند یا ملازم خانهٔ خود هستند بجهت زهدی که دارند زرد رو
از تهجد شب چشمهای آنها اشک آلود و کم نور از گریه نازک لب از ذکر
شکمها بپشت چسبیده شناخته میشود ربانیت در روهای آنها و رهبانیت
در هیئت آنها چراغهای هر ظلمتند و ریحان هر قبیله یعنی عزیز هر قبیلهٔ درپی
عیب مسلمین نیستند شرور آنها مستور است و دلهای آنها محزون نفوس
آنها عفیفه است و حوائج آنها خفیفه نفوس آنها از آنها در عناء و سختی
و مردم از آنها در راحتند پس آنهایند زیرکهای عقلا و خالصهای نجبا پس آنها
حیله میکنند بجهت فرار کردن بدین خود الی آخر الحدیث و از جناب باقر ع
روایت شده که فرمود بوده باشید نمرقهٔ وسطی که کنایه از توسط بین افراط و تفریط است
که غالی و زیاد رو و تالی و کندرو بشما رجوع کنند و ملحق شوند و بدانید که میانهٔ ما
و خدا خویشی نیست و ما بر خدا هیچ حجت نداریم و نزدیک نمیتوان شد بسوی
خدا مگر بطاعت هر کس مطیع باشد ولایت ما او را نافع خواهد بود و کسیکه
معصیت کند نفع نخواهد بخشید او را ولایت ما بعد فرمود که مغرور نشوید و در کار
سست نباشید و در خبری از جناب باقر ع است که شیعه حصارهای محکمند

در سختیها

در سینهای این و عقلهای متین پهن و پاش کننده نیستند اخبار ما را
در دست و پا اندازنده نیستند و سخت دل و ریاکننده نیستند در شب
راهبها میباشند یعنی در شب در ظاهر چون راهبها در گریه و زاری در رکوع و سجود
میباشند و در دل بکلی منصرف از خیالات دنیوی چون رهبانان و در روز
چون شیرها میباشند در کسب کردن و باطراف خود خورانیدن و از جناب صادق ع
مرویست که شیعهٔ ما اهل هدی و اهل تقی و اهل خیر و اهل ایمان و اهل فتح و ظفرند
و این حدیث شریف میتواند که در مقام مدح مطلق شیعه باشد که معنی این باشد
که منحصر است تقوی و هدی تا آخر بشیعهٔ ما و میتواند که در مقام مدح شیعهٔ کامل
و ردع شیعهٔ ناقص باشد و از جناب امیر المؤمنین ع روایتشده که شیعه در
بابت ولایت ما بخشش کننده اند از جهت دوستی ما باهم دوستی کننده اند
و یکدیگر را زیارت میکنند از بابت احیاء امر ما اگر بغضب آیند ظلم نکنند
و اگر خوشنود شوند زیاد روی نکنند برکتند بر هر کس مجاور او باشند تسلیمند
برای کسیکه با او مخالطه کنند اگرچه این اخبار مورث یأس است برای ناقصین
با اینکه اخبار ابواب سابقه موجب غرور بود برای ارباب خیال و باعث
رجای کامل برای پشت کردگان از خیال چنانکه اخبار منع از تعجیل کردن در
تشنیع بر شیعه نیز موجب غرور و رجا میباشند از جناب باقر ع است که تعجیل
مکنید بر تشنیع بر شیعه بجهة اینکه اگر قدمی از آنها بلغزد قدم دیگر ثابت میماند یعنی

اگر تنزل کنند از کهف ولایت و ساعتی گرفتار چنگال نفس شوند رشته
ولایت از آنها قطع نمیشود و همان رشته ولایت آنها را از مقام پست خیال بمقام
توبه آورد و بکهف ولایت رجوع دهد و مورد اجابت حقتعالی گردند چنانکه فرمود
وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ اِلَّا اللهَ فَأْوُوا اِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ
لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقًا در مقام
اجابت دعای آنها که عرض کردند رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا
مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا و از جناب رضاع مرویست که قلم برداشته شده است از شیعه
ما بجهت اینکه بر آنها عهد گرفته شده است بر تقیه در دولت باطل مردم ایمنند
و آنها میترسند و تکفیر کرده میشوند درباره ما و ما تکفیر کرده نمیشویم بسبب آنها و
کشته میشوند بسبب ما و ما کشته نمیشویم بسبب آنها هیچ شیعه نیست که مرتکب
شود گناهی را یا خطائی از او صادر شود مگر اینکه میرسد باو بجهت آن گناه یا خطائی
که خالص شود از ذنوب اگرچه بیاورد ذنوبی را بعدد قطرها و بارانها و بعدد سنگریزها
و خاکها و بعدد خارها و درختها پس اگر باو نرسد در باره خود او پس درباره اهل او
خواهد رسید و در مال او خواهد رسید پس اگر در امر دنیای او باو نرسد چیزیکه مغموم
شود در خواب بخیال او چیزی خواهد آمد که مغموم شود که آن غم خواب او او را
از ذنوب پاک کند و از جناب باقرع است که ثابت نمیشود حب علیع در قلب
احدی که قدمی از او بلغزد مگر اینکه قدم دیگر ثابت میماند و در خبری دیگر ما

مرتکب ذنوب میشود که مستحق عذاب خدا میشود پس مبتلا میکند خداوند اورا در بدنش یا در مال یا در اولاد پس اگر اورا از بوائق دهر معاف دارد سخت خواهد گرفت خروج جان اورا در وقت مرگ که ملاقات کند خدارا و گناهی بر او نباشد و در خبری اگر معاف دارد اورا از اینها مبتلا خواهد کرد بهمسایهٔ بدی که اورا اذیت کند پس مؤمن نباید نظر کند بهمان اخبار غرور انگیز و رجا آمیز را بلکه باید برحذر باشد اولا از خشکیدن پیوند ولایت چنانکه مکرر ذکر شد که در خبر است که چون همت بمعصیتی بستی مکن اورا که میشود خداوند ترا بر آن معصیت ببیند و بگوید بعد از این هرچه خواهی بکن که من بعد ترا نخواهم آمرزید و چندین خبر است باین مضمون که چون مرتکب کبیره میشود مؤمن روح ایمان از او میرود چنانکه پیرهن از بدن بیرون میشود و در چندین خبر هست که ایمان وا میشود چنانکه نمک در آب وا میشود پس باید برحذر بود از اینکه شاید ایمان که رفته برنگردد و اگر از اینها برحذر نباشد برحذر باشد از اینکه معصیت او مثل تیغ کشیدن بر روی صاحب او هست و اگر از این برحذر نباشد برحذر باشد از اینکه صاحب خود و جناب رسول و ائمه را در پیش خدا شرمنده و سرافکنده داشته باشد و اگر از اینها برحذر نباشد برحذر باشد از ابتلا ذات دنیویه در جان و مال و عیال و اگر از هموم دنیا برحذر نباشد برحذر باشد از سختی مرگ و از عقبات برزخ و از طبقهٔ اولای جهنم و اگر از اینها برحذر نباشد برحذر باشد از سرزنش اهل دنیا یا سرزنش اهل بهشت در بهشت و اگر از این برحذر نباشد

برحذر باشد از بدنام کردن نکوناماں و باید دانسته شود که هرگاه یکی از مؤمنین مرتکب معصیتی شود و یا کاری را مرتکب شود که از آن کار یا معصیت شینی بر صاحب آنها یا بر مؤمنین یا در نظر اہل خلاف قبیح نماید علاوه بر ضرری که بر خود او وارد میاید بحسب آخرت ضرر او بر برادران او هم وارد خواهد آمد زیرا که بدکردار را اگر نیکوکاران منع و زجر نکنند البته وبال او نیکوکاران را نیز بگیرد چنانکه جناب صادقؑ فرمود که مواخذهٔ شدید خواهم کرد بری از شما را گناه سقیم شما و چرا نکنم و حال اینکه میرسد بشما از یکی چیزی که شین شما و شین ما است پس با آنها مجالست میکنید و همصحبتی میکنید پس کسیکه بر شما میگذرد میگوید که اینها بدترند از این شخص پس اگر هرگاه رسید بشما از آن شخص چیزی که خوش ندارید منع و زجر میدارید برای ما و شما بهتر بود و از حارث بن المغیره روایتشده که جناب صادقؑ بمن رسید در راه مدینه و فرمود حارثے عرض کردم بلی فرمود هر آینه بار خواهم کرد ذنوب سفهاء شما را بر علماء شما از این فرمایش امر عظیمی داخل قلب من شد پس بعد بخدمت آنحضرت رسیدم و عرض کردم که چنین فرمودید و زیاده بر من گران آمد فرمود بلی چنین است چه مانع است شما را که هرگاه برسد بشما یکی از شما چیزیکه خوش نداشته باشید و چیزیکه داخل شود بسبب او اذیت بر شما و یا از اینکه بروید پیش او و سرزنش کنید او را و او را باستقامت بیاورید و با او بد بگوئید عرض کردم اطاعت نمیکنند ما را و قبول نمیکنند فرمود از

آنها دوری گزینند و مجالست نکنند با آنها پس وصیت میکنم برادران ایمانیرا که اولاً خود آنها بقدر الوسع از آنچه در نظرها قبیح نماید دوری گزینند و موافق عهد خود با همه کس مهربانی کنند بخصوص با مؤمنین که مهربانی و خدمت آنها مهربانی و خدمت کردن خدااست و با هیچکس نزاع نکنند که نزاع وجه ال لائحه دل صافیرا کدر و مهبط جنود شیطان قرار دهد بخصوص با مؤمنین که نزاع با مؤمن نزاع با خدااست و با هیچکس بخدعه و فریب رفتار نکنند که خدعه بداست اگرچه با کافر باشد و خیانت نکنند اگرچه در مال و عرض کافر باشد اما مؤمن که خیانت کردن با او خیانکردن با خدااست و در اوامر و نواهی شرعیه توانی نورزند که آخر توانی در امور شرعیه بتوانی در طریق میکشاند و واجبات شرعیه و محرمات شرعیه را نیک مراقب باشد بلکه سنن و آداب را بقدر الوسع بجا آورد و از مکروهات بقدر المقدور اجتناب ورزد و چون دست بعروة الوثقی ولایت زده روز بروز محکمتر بگیرد که از دست او بیرون نرود و همیشه برحذر باشد از اینکه خدای نخواسته از دست او بیرون شود و داخل مرتد فطری گردد و محکم گرفتن این حبل ولایت بدوام ذکر است چنانکه خداوند تعالی شانه در هرجا ذکر ذکر خدا نموده بدون قید بکثرت یا مفید این معنی ذکر نکرده است و روز بروز ذکر خدا را بیشتر و باجلاتر گرداند و همیشه در خاطر میاورده باشد که عصیان سالک بغفلت و طاعت او بذکر است چنانکه مضمون [illegible] از جناب

صادق ع مسطور که معیار طاعت و معصیت ذکر و غفلت است مادام که
انسان با ذکر خدا است در طاعتست بهر کار که مشغول باشد و چون غافل
از یاد خدا گردد در معصیت است بهر کار که مشغول باشد و آینرا باید ملتفت
بشود و در حین ذکر خدا که ذکر خدا صیقل زنگار دل است هرچه بیشتر آن صیقل را
بکار برد جلاء و صفاء آینهٔ دل بیشتر گردد و از رذائل نفسانی که مهلکاتند دور
تر گردد چنانکه مولوی فرمود پس چو آهن گرچه تیره هیکلی صیقلی کن صیقلی کن صیقلی
تا دلت آینه گردد پر صور اندرو هر سو ملیحی سیمبر آهن ارچه تیره و بی نور بود
صیقلی آن تیرگی از وی زدود گر تن خاکی غلیظ و تیره است صیقلش کن زانکه صیقل گیر است
تا دراو اشکال غیبی رو دهد عکس حوری و ملک دروی جهد صیقلی را بسته ای بیمانی
وان هوا را کرده دو دست باز تاکنون کردی چنین اکنون مکن تیره کردی آب این افزون مکن
حاصل آنکه کم مکن ای هیبر در صیقلی والله اعلم بالصدور و سینهٔ بی کینهٔ خود را
سالک راه باید از کینه پاک دارد خصوص از کینهٔ با مؤمن که بقدر پشهٔ اگر کینهٔ
مؤمن در دل داشته باشد عبادات او غیر مقبول است چنانکه فرمودند مَن
قَالَ لِاَخِیهِ اُفٍّ قطع الولایة بَینَهُمَا دکسی که رشتهٔ ولایت میانهٔ
او و مؤمن قطع شود البته هیچ عمل از او مقبول نخواهد بود چون موجب
قبول عمل ولایتست اگرچه کینهٔ همهٔ موجودات مورث بُعد از دار ایمان و
حدود ولایتست وکسیکه دور از ولایت و ایمان باشد البته هیچ عمل

ازاو مقبول نخواهد بود و بر احدی حسد نباید برد که حسد که میل زوال نعمت
از کسیکه بنعمتی متنعم باشد فی الحقیقه دشمنی با انعام خدا است علاوه بر اینکه
شخص خود پیوسته خود را میخورد چون قدرت بر ازاله نعمت محسود وارد و در صدد
ازاله آنست آن آتش حسد اول در دل خود او افتاده و صفات نیک دل
او را بسوخته و بعد زبانه آتش حسد بدامن محسود رسیده و اگر قدرت بر
ازاله نعمت محسود ندارد بیشتر آن آتش حسد در دل او کارگر خواهد بود چون
نیابد هیچ خود را میخورد للمؤلف رحمه توحسودی کز فلان من کمترم
میفزاید کمتری در اخترم خود حسد نقصان و عیب دیگر است بلکه از جمله کمیها کمتر است
این بلیس از ننگ و عاری کمتری خویشتن افکند در صد ابتری آن ابوجهل از محمد ننگ داشت
وز حسد خود را ببالا میفراشت بوالحکم نامش بد و بوجهل شد ای بسا اهل از حسد نااهل شد
زانکه کس را از خدا عاری نبود حاسد حق هیچ دیاری نبود آنکسی که مثل خود پنداشتی
زان سبب با او حسد برداشتی پس بهر دوری ولیی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است
و باید سالک راه حق بعد از انکه قبول ولایت نمود ببیعت خاصه ولویه بکلی قطع
نظر از خلق نماید و نظر او پیوسته بر خدا باشد و آنچه بخواهد از خدا بخواهد که اگر
چنین بفهمد خداوند از نیت او هرچه بخواهد خداوند متعال باو عطا کند موافق
اخبار بسیار بلکه خداوند زمین و آسمان را کفیل کار او و حاجات او کند که اگر
از غیر خدا طمع داشتی چیزیرا خداوند ترا بآن غیر واگذار نماید [illegible]

یاد کند آن احسان غیر را از خدا داند که بر دست او جاری شده است و
با وجود این شکر آن محسن را وا نگذارد که فرمودند مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ
الْمَجَازِيَّ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ الْحَقِيقِيَّ و فرمود حضرت تعالی شانه وَأَوْفُوا
بِعَهْدِ اللهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا
وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا یعنی شما بیعت ولوی خداوند را
مراقب و کفیل امور خود قرار دادید پس چون خداوند مراقبست نقض عهد
خود نکنید و وفا بعهد خود داشته باشید و چون کفیل امور شما شده است چشم
طمع از غیر بپوشانید که طمع داشتن یا امید بغیر بستن بوجهی شرکست بلکه
بوجهی نقض عهد است و چون طمع مورث ذلت است نسبت بکسی که طمع
در او بسته باشد فرمودند ذَلَّ مَنْ طَمِعَ و چون قانع بودن بآنچه خداوند
داده است موجب عزتست فرمودند عَزَّ مَنْ قَنِعَ و اینها بخلاف
طمع داشتن از خدا است که در آن طمع عزت دنیا و آخرتست و در استغنای
از خدا ذلت دنیا و آخرت که عَزَّ مَنْ طَمِعَ وَذَلَّ مَنْ قَنِعَ برای اینکس است
علاوه بر اینها شخص طامع پند پند دهندگان در گوش او نرود و چشم را از
عبرت گیری و از ملاحظهٔ امور اخروی کور گرداند کما قیل همچنانکه خلق عام اندر جهان
زانجهان ابدال میگویندشان کاین جهان چاهیست بس تاریک و تنگ هست بیرون عالمی بی بو و رنگ
هیچ در گوش کسی زیشان نرفت کاین جهان آمد حجابی ژرف و زفت گوش را بندد طمع از استماع

چشم را بندد غرض از اطلاع　پس طمع کورت کند نیکو بدان
بر تو پوشاند یقین را بی‌گمان　حق ترا باطل نماید از طمع
در تو صد کوری فزاید از طمع　از طمع بیزار شو چون راستان
تا نهی پا بر سر آن آستان

باب پنجم

در بیان ابتلاء مؤمن بانواع بلیها و بیان اینکه بلیهٔ مؤمن نعمتی است ازجانب خدا که مؤمن را بآن نعمت مینوازد تا اینکه این بیان ابتلاءات مؤمن نیز بشارتی باشد برای مؤمن بدانکه مؤمن یعنی آنکسی که پیوند ولایت بواسطهٔ بیعت خاصهٔ ولویه بدل او رسیده که همان پیوند ولایت که صورت ملکوتی امام یا شخص مجاز از امام است ایمان داخل دل انسانست و چون این پیوند ولایت متاع نفیس آلهی است و این متاع نفیس بضاعت مؤمن میباشد برای روز خروج از دار دنیا و بسر تا آن پر منفعت برای روز عقبی صاحب این بضاعترا خداوند متعال بواسطهٔ این صورت ملکوتی امام که متحد با امام است دوست میدارد و ملکوتیین بواسطهٔ این صورت ملکوتی عاشق صاحب آن صورت هستند و هر قدر که آن صورت از آلایش هواهای نفسانی و خیالات شیطانی پاکتر باشد خوشنودی خدا و ملائکه و انبیاء و اولیاء بیشتر خواهد بود و باندازهٔ آلودگی آن پیوند از سرور آنها خواهد کاهید تا اینکه چون آلودگی بیشتر گردد محبت و سرور آنها مبدل بغضب گردد و از اینجهت خداوند منان تا بندهٔ خود را واگذاشته هر وقت که خواسته باشد بندهٔ او آنصورت ملکوتیرا آلوده سازد بهواهای نفسانی بلیه در پیش

پای او گذارد که یا آلوده نسازد آن شاخه طوبی را یا اگر آلوده کرده از
آلایش پاک دارد چنانکه فرمود خداوند ودود لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ
أَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ
الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ
مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ یعنی قسم میخورم که البته باید مبتلا و آزمایش شوید در بارهٔ
اموال بتلف شدن و غارت کردن و دزد بردن و آفات ارضی و سماوی
بآنها رسیدن و در بارهٔ انفس بامراض و اسقام و صدمات خارجیه و
صدمات داخلیه و ابتلاءات بهواهای نفسانیهٔ سبعیه و بهیمیه و شیطانیه
و تسلط اعداء ظاهره و باطنه و هرآینه قسم میخورم که البته باید بشنوید از آن
کسانیکه قبول دعوت نبویه و ملت الٓهیه نموده اند که اهل کتاب الٓهی میباشند
و از مشرکین اذیت بسیار و اگر شما ها صبر کنید و بپرهیزید از معارضه در وقت
شنیدن و از جزع کردن در وقت ابتلاء مالی و انفسی اینکار کار بزرگیست
که باید مرد راه همه وقت عازم بر آن باشد بجهت اینکه در معارضه جاهل باید
همرنگ او شد که بدی را بدی سگساری و در جزع در وقت بلا باید تنزل کرد
بدار جهل و حکم نفاق را بر خود جاری داشت که در بارهٔ منافقین است که
يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ و حال مؤمن باید این باشد که از جانب خدای
او آنچه بشود خیر خود را در آن داند و هرگاه در اذیت خلق خیر خود بیند یا داند بهیج

۲ می بینند
۱۴۵

معارضه

معارضه نخواهد کرد و باید مؤمن ملتفت باشد که آنچه براو وارد میاید یا بواسطهٔ
آلودگی آن پیوند است بهواهای نفسانی که فرمود وَمَا اَصَابَکُمْ مِنْ
مُصِیْبَةٍ فَبِمَا کَسَبَتْ اَیْدِیْکُمْ وَیَعْفُوْ عَنْ کَثِیْرٍ یعنی
چون آلوده دارید آن متاع ما را و ما هم ضنّت داریم در بارهٔ متاع خود
که نخواهد آلوده شود بظلمت جهل ظلمانی و کدورت نفس گشتنی گاهی چوبی
بر سر شما میزنیم که قدری از آلودگی پاک شوید و بسیاری را چشم پوشی
کنیم که در آخر بصدمات پاک شوید یا خود ملتفت شوید و پاک نمائید و آنها
که آلودگی جهل و نفس برای آن پیوند ندارند بلیهٔ پیش پای آنها گذارد که
از پستی که آنهم آلودگیست بنقصان نسبت بمقام اعلی بر تر آیند تا درجهٔ آنها
بلند شود و از نقصان و قصور درجه بیرون آیند و چون ابتلاءات
الٰهی موجب غفران ذنوب و پاکی آن پیوند و سبب دخول بهشت است
خداوند متعال فرمود اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا یَاْتِکُمْ
مَثَلُ الَّذِیْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَاۤءُ وَالضَّرَّاۤءُ وَ
زُلْزِلُوْا حَتّٰی یَقُوْلَ الرَّسُوْلُ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ مَتٰی نَصْرُ اللّٰهِ
اَلَاۤ اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِیْبٌ در خبری از جناب صادق ع که مؤمن اگر در
دنیا از بلا ایمن نمیباشد لکن از کوری و شقاوت ایمن میباشد و از
رسول خدا است که اَلْاِسْلَامُ بَدَاَ غَرِیْبًا وَسَیَعُوْدُ غَرِیْبًا

پس طوبی باد برای غرباء عرض کرد کسی که کیانند این غرباء یا رسول الله فرمود آنها که باصلاح باشند یا اصلاح کنند وقتی که مردم فاسد شوند برای مؤمن وحشت و غربتی نیست و هیچ مؤمن نمیمیرد در غربت خود مگر اینکه ملائکه بر او گریه کنند چونکه گریه کنندهٔ او کم خواهد بود و وسعت داده شود در قبر او بنوریکه تلالؤ داشته باشد از مدفن تا موطن او و در خبری سخت‌ترین مردم از حیثیت بلا انبیااند پس کسانیکه پستترند از آنها پس مشابه‌ترین خلق بآنها شده و از جناب باقرع روایتشده که کسی عرض کرد که مغیره میگوید مؤمن مبتلا نمیشود بجذام و برص فرمود او غافل است از صاحب یس که مجذوم بود بحیثیتی که انگشتهای او بکف او چسبیده بود و آمد بسوی قوم و آنها را انذار کرد و فردا هم آمد که انذار کند او را کشتند مؤمن مبتلا میشود بهر بلیه و میمیرد بهر نوع مردنی لکن خود را نمیکشد و در خبری از جناب صادق ع که فرمود رسولخدا ص که أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ و مبتلا میشود بعد از اینها باندازهٔ ایمان و حسن عملش پس آنکس که صحیح الایمان و نیکو عمل باشد سخت خواهد بود بلای او و کسیکه سخیف الایمان و ضعیف العمل باشد کم خواهد بود بلای او و در خبری عظیم اجر با عظیم بلا است و دوست نخواهد داشت خداوند هیچ قومیرا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ و در خبری از جناب صادق است که خداوند را بندگانیست از خالص بندگان که از آسمان نازل نمیشود هیچ

باب پنجم

تحفه بسوی زمین الّا صرفها عنهم الی غیرهم ولا بلیّة الّا صرفها
الیهم و جناب صادقؑ بسدیر فرمود که خداوند چون بندهٔ را دوست دارد
فرو میبرد او را در بلاء و ما و شما ای سدیر صبح و شام میکنیم در بلاء و در خبری
بعد از ذکر اینکه بندهٔ را که دوست میدارد فرو میبرد در بلاء فرمود پس
هرگاه بخواند او را خواهد گفت لبّیک عبدی اگر پیش اندازم مسئول ترا
قادرم و اگر ذخیره کنم پس آنچه ذخیره کنم بهتر است برای تو و در خبری
پس کسیکه راضی باشد در بلاء برای اوست رضای الٰهی و کسی که در غضب
باشد در بلاء برای اوست سخط در نزد خدا و در خبری مؤمن بمنزلهٔ کفهٔ
میزان است هر قدر در ایمانش زیاد شود در بلاء او زیاد میشود و در خبری
مؤمن چهل روز نگذرد بر او مگر اینکه عارض شود او را امریکه محزون شود بواسطهٔ
او که بیاد خدا باشد و در خبری در بهشت درجهٔ است که بآن درجه نمیرسد
مؤمن مگر با بتلاء در بدنش و در خبری از عبد اللّٰه بن ابی یعفور که عرض کردم
بخدمت جناب صادقؑ آنچه بمن میرسد از اوجاع و کثیر الاوجاع
بود آنحضرت فرمود که ای عبد اللّٰه اگر بداند مؤمن که چقدر اجر است
در مصائب هر آینه تمنّی میکرد که بدنش را بمقراض مقراض کنند و در
خبری اہل حق از زمانی که بوده اند همیشه در سختی بوده اند لکن این تا
مدت کمی و عافیت طولانی خواهد بود و در خبری خداوند مؤمن را ایمن

نیدارد از هزاهز دنیا لکن این میدارد اورا از کوری و شقاوت در حرت
و از جناب صادق که حضرت رسول را کسی دعوت کرد چون آنحضرت
داخل خانهٔ او شدند نظر کردند که مرغی در بالای دیواری تخم گذاشت و
تخم مرغ بر میخی که در دیوار بود افتاد و باقی ماند آنحضرت تعجب فرمود صاحب
خانه عرض کرد تعجب فرمودی پس قسم بخدا که ضرر مالی بمن نرسیده است
هیچوقت پس آنحضرت حرکت کردند و طعام او را نخوردند و فرمود که
کسی که ضرر مال ندارد خدا را در آنکس هیچ حاجت نخواهد بود و در خبری
ملعونست هر مالی که پاک نشود بآفت و نقصان ملعونست هر بدنی که
پاک نشود یعنی بامراض و مصائب و در خبری خدا را حاجت نیست در
کسیکه او را در مال و بدن او نصیب و بهرهٔ نباشد یعنی بنقصان مال و
آفات بدن و در خبری برای بندهٔ خدا منزلهٔ است در نزد خدا که نمیرسد
بآن منزله مگر بذهاب مالش یا ببلیهٔ در بدنش و در خبری فرمود خداوند که
اگر نبود که بندهٔ مؤمن در دلش چیزی میگذشت که خلاف رضای حق
باشد هراینه می بستم سر کافر را بدستمال آهن که هیچ وقت درد سر
نبیند و در خبری از حضرت صادق که حضرت رسول فرمود حکایت مؤمن
حکایت برگ زرع است که حرکت میدهد او را باد از هر طرف بیاید مؤمن را
هم او جاع گردش میدهد و مرضها و دردها و مثل منافق مثل درخت

صنوبر است یا مثل عصای آهنی است که هیچ باد نتواند او را حرکت دهد
همچنین منافق مرض و درد برای او نیست تا روز مرگ که او را درهم شکند
درهم شکستن سختی و حضرت رسول ص فرمود روزی باصحاب خود که ملعونست
هر مالی که تطهیر نشود ملعونست هر بدنی که پاک نشود و هر چند در چهل روز یکبار باشد
سؤال کردند زکوة اجساد چه چیز است فرمود اینست که آفتی باو برسد پس متغیر
شد روهای آنها که شنیدند اینرا از آنحضرت پس حضرت دید که اینها متغیر شدند
فرمود اینست که خدشه در بدن او بهم رسد یا بیفتد یا پای او بلغزد یا اندک مرضی
باو رسد یا خاری بپا یا دست او خورد و مثل اینها حتی اینکه در آخر فرمود اختلاج
چشم را کسی سؤال کرد از جناب صادق ع که مبتلا میشود مؤمن بمرض جذام
فرمود آیا نوشته شده است بلا مگر بر مؤمن و در خبری از جناب صادق ع
روایت شده که مؤمن گرامیست بر خدا که اگر سؤال کند از خدا بهشت را با آنچه
در آن بهشت هست عطا کند باو و کافر چنین خوار است بر خدا که اگر دنیا و
مافیها را بخواهد از خدا باو عطا کند و خداوند پرهیز میکند بندهٔ مؤمن خود را
ببلاء چنانکه غائب یاد آوری کند اهلش را بچیزهای خوب و خداوند پرهیز میدهد مؤمن را
از دنیا چنانکه طبیب پرهیز میدهد مریض را و در خبری نبوده و نخواهد بود تا روز قیامت
مؤمنی مگر اینکه همسایهٔ داشته باشد که اذیت کند او را و در خبری اگر مؤمن بقلل جبال
بگریزد خداوند شیطانی برانگیزاند که او را اذیت کند جناب صادق ع از حضرت رسول ص

روایت کرده که خداوند میفرماید که اگر نبود که حیا میکردم از بندهٔ مؤمن خود برای او
خرقه که خود را بپوشاند باو نمیگذاشتم و هرگاه کامل گردانم ایمان مؤمن را ابتلا
خواهم کرد او را بضعف قوهٔ او و قلت رزق او پس اگر دلتنگی کند باو بر خواهم
گرداند رزق و لباسی را که از او گرفته ام و اگر صبر کند مباهات خواهم کرد بآن بنده
بر ملائکه و در خبر دیگر اگر مؤمن بقلهٔ کوه بگریزد در همانجا برانگیزاند خداوند کسی را که او را
اذیت کند و در خبری از جناب صادق هرگاه خداوند ارادهٔ خیر کند برای بندهٔ
خود پس گناهی کند در عقب آن گناه نعمتی براو ریزد که استغفار کند از آن گناه و هرگاه
بدی بخواهد برای بنده پس گناه کند نعمتی برای او دهد که فراموش کند استغفار را
و در آن گناه فرو رود و اینست معنی قول خدا تعالی شانه سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بالنعم عند المعاصی اَعاذَنا اللّٰهُ مِنْ ذٰلِكَ
و از جناب صادق که بلاء زینت مؤمنست و کرامتست برای کسیکه
تعقل کند بجهت اینکه در مباشرت بلاء و صبر بر آن و ثبات قدم در نزد آن تصحیح
نسبت ایمانست و از جناب رسول در همین خبر نقل کرد که کسیکه بچشد طعم بلا را
در تحت پرده حفظ الهی او را تلذذ خواهد یافت ببلاء بیشتر از لذت یافتن بنعمت
و مشتاق خواهد شد ببلا در وقتیکه نیابد او را چرا که در تحت دست بلا
و محنت انوار نعمتست و در تحت انوار نعمت آتشهای بلا و محنت است
و بتحقیق که از بلا نجات مییابند بسیاری و در نعمت هلاک میشوند بسیاری

و ثنا کرده است خداوند هیچ بنده را از زمان آدم تا زمان محمد مگر بعد از
ابتلاء آن بنده، و وفا کردن بحق عبودیت در بلاء باین معنی که بلاها را از خداوند
و دوای امراض خود شناسد و مرارت بلا را بترقب شفا مبدل بحلاوت
رضا گرداند پس فرمود که کرامات خدائی فی الحقیقه نهایاتی است که بدایات
آنها بلا است و بدایاتیست که نهایات آنها بلا است و کسی که بیرون آید
از گداختن بلاء سراج مؤمنین و مونس مقربین و دلیل میانه روها خواهد
شد و هیچ خیری نیست در بنده که شکوه کند از محنتی که پیش از آن هزار نعمت
باشد و بعد از آن هزار راحت باشد و کسیکه نتواند حق صبر را در بلا بجا آورد
محروم خواهد شد از حق شکر در نعماء و همچنین کسیکه نتواند حق شکر را در نعماء
بجا آرد محروم ماند از اداء صبر در بلاء و کسی که از این دو محروم ماند از جمله
مطرودین خواهد بود و حضرت ایوب در دعای خود عرض کرد خداوندا این
هفتاد سال گذشته تا این آید بر من هفتاد سال در بلاء و فرمود که بلا را بمؤمن
میدهند چنانکه پابند بر پای اسب و عقال بر پای شتر میبندند و حضرت
امیر فرمود که صبر از ایمان بمنزله سر است از جسد و سر صبر بلا است و
تعقل نکند این را مگر دانایان و در خبری از جناب رسول است که عجب است از
بنده مؤمن از شیعه محمد و علی که اگر یاری شود در دنیا بر دشمنهای خود پس
جمع شده است برای او خیر دنیا و آخرت و اگر امتحان شود در دنیا پس

خاتم شده

در وسعت

ذخیره شده است برای او در آخرت چیزیکه بلاء او در دنیا در مقابل آن نعمتها
هیچ قدر نخواهد داشت و همچنین عجب است از بندهٔ مخالف ما که اگر مخذول
شود در دنیا و مغلوب شود بدست مؤمنین پس جمع شده است برای
او عذاب هر دو دار و اگر مهلت داده شود در دنیا و عذاب دنیا از او
بتاخیر افتد خواهد بود برای او در آخرت از عجایب عذاب و اقسام عقاب
بقدریکه دوست میدارد که در دنیا مسلم میبود و آنقدر عقاب دارد که
این قسم دنیا هیچ قدر ندارد در مقابل آن عذابها پس اگر نیکوترین مردم از
حیثیت نعمت در دنیا و طولانی ترین آنها از جهت عمر از مخالفین ما یکمرتبه
فرو برده شود در آتش پس سؤال شود که نعیمی در دنیا دیدی خواهد گفت
ندیده ام و اگر سخت‌ترین مردم از حیثیت عیش در دنیا و عظیمترین مردم از
جهت بلا از شیعیان ما فرو برده شود در بهشت یکفرو بردنی پس سؤال شود که
هیچ شدتی در دنیا دیدی خواهد گفت ندیده ام و از جناب صادقست که بتحقیق
که پیغمبری بود که بگرسنگی مبتلا میشد تا اینکه میمرد و همچنین بتشنگی و برهنگی
میمرد و مبتلا میشد بمرض و میمرد و پیغمبری میامد بسوی قوم و امر میکرد بطاعت
خدا و میخواند آنها را بتوحید و حال اینکه گذران یکشب را نمیداشت و نمیگذاشتند
قوم آنها آنها را که کلام خود را تمام کنند که میکشتند آنها را و در خبری دوست
میدارند اهل عافیت در روز قیامت که پوست آنها بمقراض مقراض میشد

بعد از انکه ثواب اہل بلارا می بینند و در خبری از جناب کاظم که شما مومن
نخواهید بود مگر وقتیکه بلارا نعمت خود شمارید و وسعت را مصیبت
خود بجهت انکه صبر در نزد بلاء بالاتر است از غفلت در وقت رخا و در خبری
شیاطین بر مؤمنین اکثرند از زنبور ها بر لحم و از جناب کاظم است که فرمود انبیاء
و اولاد انبیاء و اتباع انبیاء اختصاص داده شده اند به خصلت مرض
در ابدان و خوف از سلطان و فقر و در خبری اگر مؤمن بر تخته پارهٔ باشد در روی
دریا خداوند منافقی را بر انگیزاند که اذیت کند اورا و در خبری مؤمن از یکی
از چهار خصلت خالی نمیباشد یا همسایه موذی یا منافق که تجسس کند از عیوب
او را یا مخالفی که قتال او را جهاد داند و ثواب پندارد یا مؤمنی که حسد برد براو
و سخت‌ترین همه حسد مؤمنست براو و در خبری مؤمن در معرض هر خیر است اگر
انگشت انگشت شود خیر او در ان خواهد بود و اگر والی مشرق و مغرب شود
خیر او در آن خواهد بود و در خبر است که عجب از حال او که اگر صبح کند که پاره پاره
شود خیر او در ان خواهد بود و اگر صبح کند که مالک شود ما بین مشرق و مغرب را
خیر او در آنست و از کلمات بزرگانست که از مصدر ولایت نسبت بمؤمن
صادر نمیشود مگر آنچه خیر او در آن باشد که معنی این کلام اینست که آنچه در عالم
و نسبت بمؤمن واقع شود خیر مؤمن در آن منظور خدا است و آنچه نسبت
بکافر واقع میشود که منظور خیر نظام کل در آن باشد نه خیر کافر و میشود که هر [illegible]

دران باشد و در خبری از جناب امیر است که بلا برای ظالم ادبست و برای مؤمن امتحان و خالص گردانیدنست و برای انبیاء درجه است و برای اولیا کرامتست و از جناب صادق است که حضرت حقتعالی شانه فرمود در مناجات حضرت موسیٰ که خلق نکردم خلقی را که دوست تر از مؤمن باشد و مبتلا میکنم اورا بجهت آنچه خیر او است و من داناترم بآنچه بصلاح آورد بندهٔ مرا پس باید صبر کند بر بلای من و شکر کند نعماء مرا و راضی باشد بقضای من که اورا در جملهٔ صدیقین ثبت کنم هرگاه عمل کند بآنچه رضای من در انست و اطاعت امر من کند و جناب باقر از حضرت رسول روایت کرده که بندهٔ مؤمن طلب میکند امارتی را یا تجارتی را تا اینکه مشرف بر امضای آن امارت یا تجارت میشود بهر نحو که میل داشت خداوند ملکی را میفرستد که مانع شو بندهٔ مرا و بازدار اورا از امری که اگر متمکن شود از او داخل آتش شود پس ملک بازدارد اورا از آن امر و او صبح میکند و میگوید بازداشته شدم از این امر و هرکس باز داشت مرا از این امر خدا او را چنین کند و چنان کند و نمیداند که خداوند ملاحظهٔ حال او کرده و او را بازداشته که اگر داخل آن امر میشد داخل آتش میشد و در خبری از حضرت رسول است که مرض محو ذنوب میکند و ساعات درد میبرد ساعات خطارا و ساعات هموم ساعات کفار است و هم و غم با مؤمن خواهد بود تا وقتیکه اورا واگذارد که هیچ گناه بر او نباشد و در خبری

کسی

کسی بخدمت جناب باقرؑ رسید و ذکر کردند بلایای شیعه و مصیبتهای
آنها را فرمود جمعی بنزد علی بن الحسینؑ و عبدالله عباس آمدند و بآن دو نفر گفتند
آنچه شما ذکر کردید پس آن هر دو نفر آمدند بخدمت حسین بن علیؑ و ذکر کردند آنچه را
گفته بودند آنحضرت فرمود والله که بلاء فقر و قتل بشتاب نزد است بسوی دوست
ما از دویدن اسبها و از ریختن بقرارگاه خود و اگر شما چنین نباشید اعتقاد میکنیم که
شما از ما نیستید و از جناب باقرؑ است که هرگاه خداوند بنده را دوست دارد نظر
کند بسوی او و هرگاه نظر کند او را بنوازد بیکی از سه تحفه یا درد سری یا تبی یا درد
چشمی و از جناب رسولؐ روایتشده که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر
و فرمود که اگر مؤمن در سوراخ موشی باشد برانگیزاند خدا دران سوراخ کسیرا
که او را اذیت کند و فرمود مؤمن تکفیر کرده شده است و تکفیر میشود و نخواهد
بود در دنیا مؤمنی مگر اینکه همسایهٔ موذی داشته باشد و فرمود که نبوده و نخواهد
بود و نیست پیغمبر یا مؤمنی مگر اینکه برای او خویشی باشد که او را اذیت
کند یا همسایهٔ که او را اذیت کند و از جناب باقرؑ روایتشده که کسی بخدمت
آنحضرت آمد و عرض کرد که چگونه است حال شما فرمود شما باید بدانید که حال
ما چگونه است مثل ما درمیان این امت حکایت بنی اسرائیل است که پسرهای
آنها را میکشتند و زنهای آنها را باقی میگذاشتند اینطانفه پسرهای ما را میکشند
و زنها را باقی میگذارند و در خبری مؤمن نمیگذرد براو چهل شب مگر اینکه

عارض شود اورا امری که محزون شود بآن امر تا بیاد خدا افتد و غافل نماند وسبب ابتلاء مؤمن اینست که مؤمن انکسی است که شاخهٔ طوبای نوریهٔ الٰهیه بواسطهٔ بیعت خاصهٔ ولویه وقبول دعوت باطنه باو وصل شده وچون این شاخهٔ طوبی متاع نفیس الٰهی است وازعالم پاک وپیوسته درهیجان است که خودرا باصل خود برساند وفعلیت اخیرهٔ مؤمن میشود وشخصیت شخص بفعلیت اخیره است واین شاخهٔ طوبی محبوب خدا است شخص مؤمن نیز محبوب خدا میشود بمحبوبیت آن وچون دوست پیوسته میخواهد که روی دوست ازطرف او باشد وراضی نیست که آنی روی محبوب بجانب غیر شود خداوند منان پیوسته میخواهد که روی مؤمن بجانب او باشد وازاو روگردان نباشد وازاین جهت فرمود جناب صادق ؑ که معیار طاعت ومعصیت ذکر وغفلت است که مادام که بندهٔ خدا در ذکر خدا است در طاعتست بهرکارکه مشغول باشد وچون بغفلت آید درمعصیت است بهرکار که مشغول باشد یعنی چون دریاد خدا باشد روی خودرا ازخدا خواهد داشت واین مطلوب ومرضی خدا است وچون بغفلت آید روی او ازخدا برگردد واین مرضی ومطلوب نیست وطاعت ومعصیت موافقت باامر ورضای الٰهیست ومخالفت باآن وازاین جهت فرمود كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ یعنی مگر کسانی که دست بیعت خاصه بولی امر داده اند

شجره

یعنی هرکس هرچه کند زیان و خسران و پابند او است مگر کسی که ایمان آورده
واز حیثیت ایمان کار او باشد یعنی هرچه کند مؤمن که روی او درکارش
بسوی خدا باشد اسباب گشایش او خواهد بود وآنچه کند نه از حیثیت ایمان
بلکه با بودن روی او بجانب غیر خدا آن پابند او خواهد بود وازاین جهت فرمود
وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ یعنی هرچه کند زیان او هست یعنی مرضی خدا نیست مگر آن کس
که روی بخدا باشد وازآن جهت که روی بخدا دارد کار کند که آن کار سود
او است نه زیان او وازاین جهت که خداوند منان روی بندهٔ خود را
بجانب خود میخواهد گاهی بر مؤمن موذی میگمارد که اورا اذیت کند که بواسطهٔ
اذیت آن موذی ازآن رو که بجانب خلق دارد منزجر شود وبواسطهٔ این
انزجار روی دلرا بجانب خدا گرداند اعم ازاینکه آن موذی از بنی نوع بشر
باشد چه بیگانه وچه خویش یا از سایر حیوانات باشد چه موذی وچه غیر
موذی یا از شیاطین وجن باشد وقال المولوی رہ یار تو چون دشمنی پیدا کند
گر ز رشک و حقد او بیرون تند تو از آن اعراض و افغان کم کن خویشتن را ابله و نادان مکن
بلکه شکر حق کن و نان بخش کن که نگشتی در جوال او کهن از جوالش زود بیرون آمدی
تا بجوئی یار صدق سرمدی این جفای خلق بر تو در جهان گر بدانی گنج زر آمد نهان
خلق را با تو چنین بدخو کند تا ترا ناچار رخ زانسو کند یا اگر مو [illegible] گارد

امراض واسقام بدنی برتو وارد آورد که تورا از خواهشهای حیوانی ممنوع دارد
که روی تو بجانب نفس وخواهشهای حیوانی نشود یا آفتهای مالی بتو رساند
که ترا ناچار بجانب خود کشاند یا ترا بفقر وفاقه گرفتار کند که ناچار دست
از خواهشهای نفسانی برداری ورو بجانب او آوری یا مصائب اقربا و
خویشان تو ترا منزجر سازد از توجه بجانب نفس واز انصراف از حضرت
حق تعالی شانه العزیز یا اینکه در خواب ترا بترساند یا خواب پریشان
برتو وارد آورد که بآن سبب محزون شوی واز توجه بجانب خواهشهای
نفسانی منصرف شوی؛ واگر هیچ یک از اینها نباشد هم وغمی از غیب
دل تو وارد آورد که ترا بجانب خود منصرف کند پس چون ابتلاءات
الهی محض دوستی او است که بنده را میخواهد از زندان نفس منصرف کند
وبجانب ایوان حضرت خود کشاند بندهٔ مؤمن نباید از ابتلاءات دلتنگ
ومحزون وشاکی باشد بلکه در بلا شادان وشاکر گردد که آن بلا را نعمت
داند بلکه آنها که چشم دل باز کرده وعواقب امور دیده بآواز بلند بگویند

ای بدی که تو کنی در خشم وجنگ باطرب تر از سماع وبانگ چنگ
ای جفای تو ز دولت خوبتر وانتقام تو ز جان محبوبتر
نار تو اینست نورت چون بود ماتم این تا خود که سورت چون بود
از حلاوتها که دارد جور تو واز لطافت کس نیابد غور تو
نالم وترسم که او باور کند وز ترحم جور را کمتر کند
عاشقم بر قهر وبر لطفش بجد بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

و چون سالک لذت نتیجهٔ بلا را بذوق و وجدان درک کند با وجد و سرور
بگوید در بلا هم میچشم لذات او مات اویم مات اویم مات او

باب ششم در بیان ولایت و مراتب آن و حقیقت آن و کیفیت اتصال مؤمن بصاحب ولایت

که آنهم نیز بشارتی باشد برای مؤمنین بدانکه
ولی بر وزن نصیر ماخوذ از وَلْی است مثل ضَرْب که بمعنی قرب و دُنُو و
باران بعد از بارانست و ولی بمعنی محب و صدیق و نصیر و وَلایت بالفتح
مصدر آنست و وِلایت بکسر واو بمعنی ملک و بمعنی امارت و سلطنت
و مَولی بمعنی مالک و بنده و آزاد کننده و آزاد شده و مصاحب و خویش و
همسایه و همقسم و هم منزل و شریک و پسر و عم و پسر خواهر و رب و ناصر و منعم
و منعم علیه و محب و تابع و صهر که داماد باشد یا مطلق خویش بنسبی یا سببی باشد
و از این جهت ملا سعد تفتازانی گفت که بر فرض تسلیم صدور مَن کُنْتُ
مَوْلاهُ فَهٰذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ از زبان گهربار حضرت رسول ص مولی را چندین
معنی است و لفظ مشترک دلیل مدعای بزرگی که بنای اصل دین باشد نمیتواند
باشد و حقیقت ولایت همهٔ معانی مشتق است که از آن بعبارات مختلفه
بحسب اعتبارات مختلفه تعبیر کنند مثل عرش و کرسی و نفس الرحمن و اضافهٔ
اشراقیهٔ حقتعالی و فعل حق و وجود لابشرط و کلمهٔ کن و فیض منبسط و حق مخلوق
به و بسیط الحقیقه و حقیقت محمدیه ص و علویت علی ع و مقام معرفت حق مقا

معبودیت حق وغیر ذلک من الاسماء واین مثبت چون اسم اعظم الٰہی است
اسم را من حیث اسمیت ہیچ حکم بلکہ ہر حکم وہر خبر کہ بواسطۂ اسم جاری شود آن حکم
وآن خبر بر مسمّی است کہ ہیچ اسم در نظر حکم کنندہ وخبر دہندہ نیست واز این
جہت فرمود اِنْ هِیَ اِلَّا اَسْمَاءٌ یعنی اینہا کہ شما عبادت میکنید اسماء اند
کہ باید بکلّی در نظر نیاید سَمَّیْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَاٰبَاؤُکُمْ یعنی شما
اینہارا از اسمیت بیرون بردہ اید ومسمّی قرار دادہ اید وتحریف کلم عن مواضعہا
کردہ اید وچون از اسم ہیچ حکم وہیچ خبر نیست پس ہر حکم وہر خبر کہ از مسمّی
بتوسط اسم جاری شود بر مسمّی جاری خواہد بود لکن بعنوان اسم واز این جہت
فرمودند در اخبار کثیرہ کہ ہر کس عبادت کند اسم را دون معنی کافر است وآن
کس کہ عبادت کند اسم ومسمّی را مشرک است وآن کس کہ عبادت کند معنی را
بایقاع اسم بر او موحد است یعنی چون اسم را مسمّی ومنظور الیہ قرار داد اسم
از اسمیت خود بیرون ومسمّی میشود ودر آنوقت در مقابل معنی ثانی میشود
چہ معنی بنظر آید وچہ بنظر نیاید ناظر اسم کافر است واگر معنی ہم بنظر آید مشرک است
واگر اسم ہیچ در نظر نیاشد بلکہ معنی در نظر آید بعنوان اسم این شخص موحد
است واز اینجہت در کلمات بزرگان وارد شدہ کہ مقام غیب عما است وغیب
مطلق ومجہول مطلق است کہ نمیتوان گفت واحد ونہ کثیر ونہ غیر ذلک ودر
مقام واحدیت ہمۂ اسماء واحکام جاری است کہ در این مقام جا ثابت

معبودیت کذا

الکثرۃ

الکثرة کم شئت یعنی در مقام غیب اضافه و نسبت و صفت و موصوف
نیست و مقام ظهور که مقام مشیت باشد که عنوان مقام غیبت تمام نسب و
اضافات و تمام سلوب و صفات و تمام اسماء ظاهر گشته یعنی بحسب این
عنوان همهٔ صفات و کثرات و اضافات هویدا میگردد و این مقام مشیت که
محمدیت محمد و علویت علی است مرتبهٔ اعلای جان عالم کبیر است نظیر مرتبهٔ
اعلای جان عالم صغیر و چنانکه مرتبهٔ اعلای جان عالم صغیر تمام معلومات عالم
صغیر را داراست در هنگام غفلت مرتبهٔ ادنای جان انسان صغیر و اگر بخواهد
مرتبهٔ جان انسان صغیر معلومی را در نزد خود حاضر سازد باید استمداد از مفکرهٔ
خود جوید و بتوسط مفکره و قوهٔ استحضار که از جنود مفکره است آن معلوم را از
مقام اعلای جان تنزل دهد و در مقام خود حاضر سازد همچنین مقام اعلای جان
عالم کبیر که حقیقت محمد باشد که مقام مشیت است تمام معلومات عالم کبیر را داراست
که تمام موجودات این عالم باشد و چنانکه در هنگام غفلت و عدم توجه مقام
ادنای عالم صغیر که مقام خیال باشد هیچیک از معلومات مقام اعلی حاضر نیست
در نزد او همچنین در هنگام عدم توجه مقام صدر حضرت محمد که بوجهی مقام ادنای
جان عالم کبیر است هیچیک از معاومات مقام اعلای جان عالم کبیر که مقام اعلای
جان آنحضرت باشد در نزد او حاضر نخواهد بود و چون خواهد معلومات خود را در مقام
نازل حاضر سازد باید استمداد از جبرئیل که بمنزلهٔ مفکره و قوهٔ استحضار است

بجوید

بجوید تا جبرئیل از مقام اعلای خود آنحضرت اخذ کند و بر مقام صدر آنحضرت
نازل سازد پس صحیح است که ما هر وقت بخواهیم دانا شویم دانا میشویم باتعلیم داد
میشویم و صحیح است که بفرمایند که اگر علم ما زیاد نشود تمام میشود آن علمی که ما داریم
و صحیح است که ما در شبهای جمعه یعنی در مقام اجتماع قوی و جنود ما بعرش رب
میرویم و رجوع میکنیم با علم مستفاد در عین اینکه مکرر در اخبار وارد شده که علم ما
کانَ وَ ما هُوَ کائِنٌ وَ ما یَکُونُ را میدانیم و صحیح است آنچه وارد شده است که
جبرئیل از قلب محمدؐ اخذ میکند و بر صدر آن حضرت نازل میساخت و صحیح است که قرآن
در شب قدر مجموعاً بر بیت المعمور یا بر قلب محمدؐ نازل شده و نجوماً جبرئیل بر صدر آن
حضرت نازل میکرد و صحیح است که حضرت محمد محتاج بنزول جبرئیل بود و صحیح است
حبس وحی از آنحضرت و صحیح است احتیاج آنحضرت بجبرئیل با اینکه علیؑ که پیرو
آنحضرت بود استاد جبرئیل بود بحسب مقام علویت خود که مقام محمدیت محمد است
و چون عالم صغیر نمونه و آئینهٔ سراپا نمای انسان کبیر است باید جان عالم کبیر را
از شناسائی جان انسان صغیر که نسخهٔ مختصر عالم کبیر است شناسا شد که چنانکه
جان انسان را مراتب بسیار است جان عالم کبیر را نیز مراتب بسیار است و
چنانکه مرتبهٔ اعلای جان انسان بواسطهٔ مرتبهٔ ادنای جان که قوای ظاهره باشد از
جزء و کل مملکت تن باخبر است بلکه از خارج مملکت تن نیز بواسطهٔ این قوی علم
حاصل میکند همچنین مرتبهٔ اعلای جان عالم کبیر بواسطهٔ مرتبهٔ ادنای خود که

مقام صدر انسان کامل باشد علم حصولی بجمیع ذرات مملکت حاصل میکنند وچنانکه
مرتبۂ اعلای جان انسان تمامی قوی ومدارک بلکہ تمامی اعضا وجوارح ترا بعلم
حضوری میداند ہمچنین مرتبۂ اعلای جان عالم کبیر بعلم حضوری جمیع ذرات
وجود مملکت خود را میداند نظر کن در جان انسان بلکہ در جان حیوان کہ اگر استخوانی
از تن او بشکند چگونہ باجنود خود کہ روح حیوانی ومرکب او کہ خون باشد متوجہ
آن محل میشود کہ اگر بجا آورند زود دو سر آن استخوان از دو طرف رباطات بر وی آیند
و دو طرف استخوان را برباطات باہم وصل کردہ نگاہدارد کہ با اول کہ صحیح بودہ
ہیچ فرق نمیشود واگر بجای اول نیاورند آن استخوان شکستہ را بہمان طریق کہ از جای
خود بیرون شدہ از دو طرف آن استخوان را برباطات نگاہدارد کہ آن عضو از کار
خود نماند نہایت این است کہ کج خواہد جوشید غرض ہمت کہ بعلم حضوری از تمام تن و
قوای نباتیہ حیوانیہ باخبر است کہ حق ہر یک را چنانکہ شایستۂ او است باو رساند وچنانکہ
جان انسان مرتبۂ لَا یَشْغَلُہٗ شَانٌ عَنْ شَانٍ دارد کہ جنود فاذیہ را ہر یک در
ہر محل خود بشغل خود مشغول دارد مثل اینکہ جنود جاذبہ را در معدہ و کبد و قلب
و دماغ و در جمیع ذرات تن بکار خود مشغول دارد و مدارک ظاہرہ و باطنۂ
حیوانیہ را با قوۂ عاقلہ مشغول بکار دارد کہ کار ہیچیک جانرا از شغل دیگری باز
نمیدارد ہمچنین است جان عالم کبیر لَا یَشْغَلُہٗ شَانٌ عَنْ شَانٍ وچنانکہ
جان عالم صغیر نسبت بقوی و مدارک مقام کُنْ فَیَکُوْنُ دارد ہمچنین جان

و ہمچنین جنود ماسکہ ودافعہ وغیرہ ومشبہہ وملصقہ ومولدہ ہر یکرا در محل خود بکار خود مشغول دارند ۱۲

عالم کبیر نسبت باجزاء تن خود همین مقام را دارد بلکه نسبت جان عالم کبیر
بموجودات عالم نسبت جان انسانست بصور ذهنیه خود که باندک
التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند گاهی زهم پاشند قالبها و نعم
ما قیل حق جان جهانست وجهان جمله بدن اصناف ملائکه قوای این تن
افلاک وعناصر و موالید اعضا توحید همین است و دگرها همه فن وچون عالم
مثال عالم کبیر بمنزلهٔ خیال عالم صغیر است که ظهور علم کلی اجمالی مرتبهٔ اعلای جان
عالم در مرتبهٔ مثالست وچون صدر انسان کامل با عالم مثال متحد است پس ظهور
علم اجمالی مرتبهٔ اعلای جان عالم صغیر در مرتبهٔ خیال وصدر انسان کامل است
کما قال تعالی وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ فِیْ بُیُوْتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ الخ
یعنی ظهور علم اجمالی حقتعالی شانه در این بیوتست که سینهای کملین از عباد باشد که
آن کملین مردانی هستند که لَا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَّلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ
اِقَامِ الصَّلٰوةِ وَاِیْتَآءِ الزَّکٰوةِ وچون عالم مثال که مرتبهٔ دانیهٔ جان عالم
کبیر است نسبت بمرتبهٔ اعلای جان عالم کبیر بمنزلهٔ شعاع است نسبت بشمس پس
چنانکه نور شمس بدون وساطت بلوره متفرقست واز حرارت آن شعاع ناریت
هیچ ظاهر نمیشود مگر وقتیکه در بلوره جمع شود ومجتمعاً از بلوره بیرون شود که آنوقت
ناریت او ظاهر وروشنی او بیشتر خواهد شد همچنین اثر مرتبهٔ اعلای جان عالم که
عالم مشیتست بدون بلورهٔ سینهای صافیهٔ کملین از بندگان خدا در غیر

۱۰ انسان کامل [illegible] است [illegible] عالم
[illegible] اعلای [illegible]

ظاهر

ظاهر نشود و چنانکه مشهود و معلوم است که وعاظ و قصاص پیوسته مواعظ و نصایح احکام الٰهی را بخلق میرسانند و هیچ اثر از آنها ظاهر نمیشود و خلفای جور و متشبهین بمشایخ طریقت بیعت میگرفتند و هیچ اثر بر آن بیعت مترتب نمیشد و چنانکه بلورهٔ صافیه اگر مواجه آفتاب نشود که آفتاب در آن نتابد اثر آفتاب از آن بلوره بیرون نتابد همچنین سینهٔ صافیه تا مواجه آفتاب حقیقی نشود شعاع آن آفتاب در آن سینه نتابد و اثر آن در خارج ظاهر نگردد و مواجه نمودن سینهٔ صافیه با آفتاب حقیقی باجازهٔ امام است یا اجازهٔ شخص مجاز از امام که تا این اجازه نباشد هرچه صفا دهند سینه را آفتاب حقیقی از آنها بیرون نخواهد تابید و دیگری از صفای سینهٔ آنها منتفع نخواهد شد و از اینجهت است که اهتمام مشایخ روایت و مشایخ طریقت باجازه بوده است که هر یک سلسلهٔ اجازهٔ خود را منضبط دارند و بمعصوم میرسانند باید قیاس کرد اجازهٔ الٰهیه را در امور شرعیه بر اجازهٔ قلندریه در منطریات خود که اگر کسی سالها خدمت کند و زحمت کشد و منطریات آنها را حرف بحرف صحیحاً بداند و حفظ کند اگر اجازهٔ استاد نباشد و نگوید بابا ما ترا دم دادیم آن منطریات هیچ اثر نمیکند و اگر دیگری را که خدمت نکرده و منطریات را صحیح نداند لکن بگوید استاد که ترا دم دادیم اگر غلط هم بخواند اثر خود را میبخشد همچنین اعمال شرعیه را اگر کسی چنانکه باید تعلیم گیرد و سینهٔ خود را چنانکه باید صفا دهد لکن اجازهٔ اجازه دهندهٔ الٰهیه با او نباشد عمل او

صحیح خواهد بود و نه تعلیم احکام قالبیه اثر خواهد بخشید و نه تلقین اذکار قلبیه و اعمال
قلبیه با فائده خواهد بود بلکه بوجهی اضلال خواهد بود چنانکه فرموده‌اند درباره ابو حنیفه
و سفیان ثوری که این خبیث‌ترین خلق اگر در خانه خود بنشینند و مردم را خبر دهند
بحلال و حرام آنها مردم گردش کنند تا مارا بیابند یعنی اینها سدّ راه میکنند و
و بندگان خدارا از راه هدی باز میدارند و براه منحرف میبرند یعنی اضلال میکنند
بندگان خدارا غرض اینست که بدون اجازه چه تبلیغ احکام قالبی کنند و چه دستگیری
کنند و بیعت بگیرند و تلقین ذکر و سایر آداب قلبی نمایند علاوه برانکه فائده نبخشد
اضلال هم خواهد بود و چنانکه بلوره صافیه تا مواجهه آفتاب نشود آفتاب در آن
نتابد و اثر آفتاب که شدت حرارت و ظهور ناریت آن حرارت باشد ظاهر نگردد
همچنین اجازه که بمنزله مواجهه کردن دل صافی است با آفتاب حقیقی تا بسینه صافی
آن نرسد آفتاب حقیقی که صحت عمل باشد بتقلید آن صاحب سینه ایمان نشود و چنانکه اگر
بخواهند چیزی را در گرفته بنوری که از بلوره بیرون تابیده نمایند باید آن چیز را مقابل بلوره
بدارند تا نور آفتاب از بلوره در آن چیز بتابد همچنین اگر بخواهند که اثر نور آفتاب حقیقی
بدلهای مستعده برسد باید آنهارا مقابل آن دل صافی بلوره مانند بدارند تا آن
آفتاب حقیقی از آن دل صافی بآن دلهای مستعده برسد و آداب مقابل گردانیدن
دل مستعد با آن دل صافی همانست که از زمان آدم ع تا زمان حضرت خاتم معمول
میداشتند که دست بدست صاحب این دل دادن بود که اسمش را بیعت

گذاشته

گذاشته بودند وبیعت دو نوع بود یکی آنکه بیعت میکردند بیعت عامهٔ نبویه بر قبول
احکام قالبی وباین بیعت تن را مقابل آن دل صافی میداشتند که در گرفته نور احکام
قالبیهٔ شرعیه میشد وبآن بیعت نور آن بلورهٔ دل صافی بدل بایع وصل نمیشد بلکه
باین بیعت دل بایع بواسطهٔ پیروی حضرت محمدؐ وامتثال اوامر ونواهی شرعیه مستعد
میشد از برای اتصال آن نور بدل بایع بعد از بیعت خاصهٔ ولویه وببیعت عامه
چندان شرافتی برای بایع حاصل نمیشود ازاینجهت فرمود که قَالَتِ الْاَعْرَابُ
اٰمَنَّا که گمان میبردند که همین بیعت اسلامی ایمانست ودر جواب فرمود که ای
محمدؐ باینها بگو که ایمان نیاورده اید لکن بگوئید که اسلام آورده ایم وهنوز لطیفهٔ
ایمان که آن نور الهی باشد که مایهٔ شرف دنیا وآخرتست بدل شما متصل نشده
ودر آیهٔ دیگر حکایت کرد که بر تو منّت میگذارند که بیعت عامه کرده اند واسلام
آورده اند بر دست تو بگو باینها که بسبب اسلام شرافتی برای شما نخواهد بود که توانید
بآن شرافت بر من منّت گذارید وجای منّت گذاشتن خدا هم ندارد که بمحض این
بیعت خداوند بر شما منّت گذارد بلکه خداوند بر شما منّت دارد که بسبب این بیعت
شما را مستعد ایمان وبیعت خاصه گردانیده است که فرمود بَلِ اللّٰهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ
اَنْ هَدٰیکُمْ لِلْاِیْمَانِ واین نور همانصورت ملکوتیت از امام یا مجاز
از جانب امامؑ که بواسطهٔ بیعت خاصه وقبول دعوت باطنه بدل بایع متصل
میشود وهمین صورتست که در حال احتضار بر بایع ظاهر میشود وهمین است

آن نوری که در وقت بیعت یَسْعیٰ بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَبِاَیْمانِهِمْ و همین است
نابهِ الأُبُوَّةِ وَالبُنُوَّةِ میانهٔ بایع و مشتری و همین است نابهِ الأُخُوَّةِ میانهٔ
بایعین و همین است نابهِ الاِتّحادِ میانهٔ مؤمنین در آخرت و همین است
نابهِ البِشارَةِ فِی الحَیوةِ الدُّنیا وَالآخِرَةِ که فرمود لَهُمُ البُشْریٰ فِی الحَیوةِ
الدُّنْیا وَفِی الآخِرَةِ و بواسطهٔ اینصورت زایل کند از آنها بدترین اعمال
بد آنها را چه جای پستترین آنها و بواسطهٔ [آن در] آنها جزا دهد خداوند مؤمنین را در
ازاء جمیع اعمال آنها بجزای احسن آنها و چون بعد از بیعت و اتصال اینصورت
ملکوتی بدل بایع نمایان نشده باشد آنصورت بر بایع معلوم نمیشود که چیزی متصل
شده بدل او بلکه گمان میبرد که چیزی در او افزوده نشده لکن اثر این اتصال در
بایع پیدا است که خود را طالب چیزی میبیند و نمیداند که چه چیز را میجوید و در خود
سوز طلب مییابد و از مطلوبی که در دل اوست غافلست وَنِعْمَ ما قیلَ فی حَقِّهِ

گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی — گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی

و بعد از ظهور اینصورت خواهد گفت

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد — آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

و چون اینصورت لمعهٔ نوریست که از
شجرهٔ طوبای نوریه که حقیقت محمدیه و علویت علی است متصل بدل بایع میشود
پس چون حجاب تن برداشته شود آن نور نمایان شود و بکشد صاحبش را باصل خود
چنانکه فرمود یَوْمَ تَرَی المُؤْمِنِینَ وَالمُؤْمِناتِ یَسْعیٰ نُورُهُمْ بَیْنَ اَیْدِیهِمْ

وبایمانهم بشریکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک هو الفوز العظیم و فرمود و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار یوم لایخزی الله النبی والذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی آنها که این شاخه طوبی بدل آنها وصل شده است چون از عورقه تن خلاص شوند آنصورت که شاخه طوبی ولمعه نور است که صورت امام است در پیش و دست راست آنها برود تا آنهارا باصل خود کشاند و آنها هرچه بیشتر روند اشتیاق باصل آن نور زیادتر شود که بپیوسته میگفته باشند که مارا باصل این نور برسان چنانکه از قول آنها حکایت کرد که میخواهند گفت ربنا اتمم لنا نورنا و تمامیت آن نور باین است که باصل خود ملحق شود که مقام انبیاء و اولیاء بخصوص مقام حضرت خاتم الانبیاء است و این بشارت عظیمی است برای مؤمنین و آن نور در هیچ جا واقف نشود و بهر امر مخوفی که برسد بگوید که این امر برای تو نیست چنانکه اخبار بسیار باین مضمون گویا است تا اینکه صاحب خود را برساند باصل خود چنانکه فرمود و من یطع الله ورسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا ذلک الفضل من الله یعنی آنکس که شاخه طوبی بدل او وصل شده است چونکه طاعت خدا و رسول میسر نیست مگر بعد از وصل آن شاخه بدل او که فرمود

مَن لَم یَکُن لَہ شَیخٌ تَمَکَّنَ الشَّیطَانُ مِن عُنُقِہٖ آن طائفہ در ہیچ جا واقف نشوند تا برسند باصل خود کہ انبیاء و صدیقین و شہداء و صالحین باشند و چون ولایت کہ بمعنی قبول ولایت باشد ہمین شاخہ نور است کہ متصل بدل بایع میشود و ہمہ معانی ولایت چہ بکسر واو و چہ بفتح واو باشد براین شاخہ صادقست پس ہر کس قبول ولایت کند آن نور محمدیؐ با او ہمراہ شود و فعلیت اخیرۂ او گردد و چون آن نور نازلہ نور محمدیؐ و علویست پس بوجہی محمدؐ است و بوجہی علی و بوجہی ہر یک از انبیاء و اولیاء و بوجہی ہر یک از مشایخ طریق و بوجہی مظہر ہر یک و بوجہی مظہر خدا و چون آن نور فعلیت اخیرۂ بایع میشود پس شخص بایع مظہر خدا بود برای ہمہ اینہا کہ ذکر شد چنانکہ بسیاری از اوقات بصورت ہر یک مشہود میشوند و نعم ما قال المولوی قدس سرہ

چون شدی مَن کانَ لِلّٰہ از وِلہ
حق ترا باشد کہ کانَ اللّٰہُ لَہ

گہ ترا گویم تو ئی گاہی منم
ہر چہ گویم آفتاب روشنم

آب خواہ از جو بجو خواہ از سبو
کاین سبو را ہم مدد باشد ز جو

نور خواہ از مہ طلب خواہی ز خور
نور مہ ہم ز آفتابست ای پسر

خواہ ز آدم گیر نورش خواہ از و
خواہ از خم گیر می خواہ از کدو

چون چراغی نور شمعی را کشید
ہر کہ دید او را یقین آن شمع دید

ہمچنین تا صد چراغ ار نقل شد
دیدن آخر لقای اصل شد

و چون ہمین نور مایہ البُنُوَّۃ وَالاُبُوَّۃ است پس این شخص بمنزلہ ہر یک از اینہا است چنانکہ بسیاری از اوقات بصورت فرزند صلبی مشہود میشوند بلکہ اولاد آنہا بخصوص آنہا کہ بعد از بیعت منعقد میشوند بصورت فرزند

صلبی مشهود میشوند و عیال آنها بصورت عیال فرزند صلبی متصور میگردند و ازین جهت حضرت رسول فرمود اَنَا وَعَلِیٌّ اَبَوَا هٰذِهِ الْاُمَّةِ و هر یک از مشایخ باتباع فرزند خطاب میکردند و فرمود اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ و چون این اشعهٔ نور که از شجرهٔ طوبای الٰهی نازل میشود و بدل هر یک از مؤمنین متصل میشود مثل اشعهٔ نور است که از آفتاب نازل میشود و بر بام و در و صحن خانها میتابد که تعدد و امتیاز بواسطهٔ تعدد و امتیاز خانها پیدا میشود که چون دیوار از میان برداشته شود این اشعهٔ نور که بواسطهٔ اتصال بدل و تن متعدد مؤمنین تعدد و امتیاز پیدا کرده است متحد شوند بلکه با اصل که حقیقت محمدیه است متحد نمایند و این هم بشارتیست برای مؤمنین و قد قال المولوی

یک گهر بودیم همچون آفتاب ... بی گره بودیم و صافی همچو آب ... چون بصورت آمد آن نور سره

شد عدد چون سایهای کنگره ... کنگره ویران کنید از منجنیق ... تا رود فرق از میان این فریق

جان حیوانی ندارد اتحاد ... تو مجو این اتحاد از جان باد ... جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد جانهای شیران خداست ... جمع گفتم جانهاشان من باسم ... کان یکی صد جان بود نسبت بجسم

همچو آن یکنور خورشید سما ... صد بود نسبت بصحن خانها ... لیک یک باشد همه انوارشان

چون که برگیری تو دیوار از میان ... چون نماند خانها را قاعده ... مؤمنان مانند نفس واحده

فرق و اشکالات خیزد زین مقال ... لیک نبود مثل این باشد مثال ... و چون اینصورت متصله

بدل بایع فعلیت اخیره بایع میشود و فعلیت اخیره جهت ربوبیت و مالکیت نسبت

وابنها بروز داده شود و پیدا از انوار متعدده بیکنور دیده شود
بیکنفس چون نور محمدی مؤمنین از ما ما بروز داده شوند (م)

[ ]دن خود دارد و همین صورت هم مظهر خدا و مظهر رسول و مظهر تمام مشایخ او است
[ ]وند متعال فرمود اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ
[ ]اَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یعنی خداوند بر دست خلفای خود خرید جان و مال مؤمنین را
[ع]وض بهشت و سپرد آن جان و مال را بدست همان صورت خلیفهٔ خود
[ ]و را بر شما گماشت که مالک جان بشری و حیوانی و نباتی شما باشد و ماده را
[ ]ی شود و چون مال شما منسوب بجان بشری شما است و جان بشری شما
[مل]وک آنصورت شده مال شما نیز مملوک آنصورت شده است و فرمود
[فَا]سْتَبْشِرُوا بِبَیْعِكُمُ الَّذِیْ بَایَعْتُمْ بِهٖ یعنی چون بیعت کردید که آن
[ص]ورت که مظهر خدا است و فعلیت اخیرهٔ شما شده است متصل بدل شما شده
[ا]ست همان صورت سنخ بهشت است و سنخ خدا و رسول و ائمه است و
شما را باصل خود که بهشت و رسول و ائمه باشد خواهد کشانید پس باید مستبشر
باشید ببیعت خود و چون رسول و ائمه و مشایخ آن بزرگواران از جهت همان شاخهٔ طوبی
که مظهر خدا است بیعت میگرفتند نه از جهت بشریت فرمود اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَكَ
اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ یعنی در حال بیعت گرفتن تو از آنها
حیثیت مظهریت خدا غالب و حیثیت بشریت تو مغلوب میشود چون در نظر آنها بشریت
تو نمایانست گمان میکنند که تو ببشریت بدون شراکت خدا یا ببشریت باشراکت خدا
بیعت میگیری و چنان نیست که گمان میبرند بلکه منحصر است بیعت گیرنده بخدا بحصر

قلب یا حصر افراد که بشریت را هیچ مدخلیت در بیعت گرفتن نیست و چون
دست تو در آنحال آلت دست خدا است و دست مظهر خدا است
پس آن دستی که در آنحال بر روی دست آنها است دست خدا است نه دست
تو و از اینجهت فرمود اَلَمْ یَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ
وَیَاْخُذُ الصَّدَقَاتِ یعنی چرا نمیدانند که خداوند است که در حین بیعت
گرفتن و توبه جاری کردن با یمین بر دست انبیاء و خلفاء آنها خدا است که در مظهر
آنها قبول توبهٔ آنها میکند و صدقات آنها را قبول میکند نه بشریت انبیاء چنانکه
آیهٔ مبارکهٔ اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ
لَهُمُ الْجَنَّةَ همین معنی و حصر را اشاره دارد و این بشارت بزرگی است
برای مؤمنین و طالبین وجهة الٰهیه و ولایت را چون نور آفتاب و شمع و چراغ
مراتب بسیار است بحسب قرب و بعد از منبع نور زیرا که حقیقت ولایت شجرهٔ
طوبای الٰهیه است که اصل او در خانهٔ محمد است و شاخهای او ائمهٔ هدی و مشایخ
کبار آن بزرگوارانند و اوراق او شیعیان ایشانند و مرتبهٔ ثانیه عقول طولیه
که باقلام عالیه تعبیر کنند که مراتب و درجات عالیهٔ ائمهٔ هدی هستند و مرتبهٔ
ثالثه عقول عرضیه که بارباب انواع تعبیر کنند و در شریعت مطهره بصافات
صفاً تعبیر شده و در اخبار هم اشاره شده بوجود آنها چنانکه وارد شده است
که در عرش خروسی است که چون آواز زند خروسهای زمین بانگ کنند

وهمچنین در عرش نوری است غرض اینست که دراخبار اشاره باینها شده است
که منافات باظاهر شرع نداود ومرتبهٔ رابعه نفوس کلیه میباشند که ازآنها بلوح محفوظ و
الواح کلیه تعبیر کنند مرتبهٔ خامسه نفوس جزئیه که ازآنها الواح جزئیه ولوح محو واثبات
تعبیر کنند وہذا که انبیا نسبت بخدا میداوند باینکه ساحت عزت او ازنقص جهل وعجز
پاکست دراین الواح نمایان میشود وتمام مراتب ودرجات انبیاء واولیاء میباشد
وولایت بکسر واو وفتح او بهمهٔ معانی براینها صادق ومرتبهٔ سادسه عالم طبع است
که وجود این عالم وکمالات اولیهٔ اجزاء این عالم ولایت تکوینی است که حبل
من الله عبارت ازآنست وچون این ولایت تکوینی درتحت حجب طبع ونقایص واعدام
ماده منغمر است حکم ولایت ومعانی او چون حکم وجود وآثار او مختفی است که آنها که نظر
قاصر دارند نقایص ماده وتعدد وکثرت اورا بنظر آورند وماهیت وآثار اورا اصیل
شمارند ووجودات آنهارا که ولایت تکوینی است وتمام آثار موجودات منسوب
باواست اعتباری دانند وحال اینکه اطفال که هنوز خیالهای متفرقه حجاب فطرت
آنها نشده اصالت وجود ووحدت او واشتراک اورا میفهمند بدون حاجت ببرهان
بلکه اقامهٔ برهان حجاب فطرت میگردد ومانع ازادراک فطری خواهد بود اگرچه خود
آنها نتوانند بعبارت دراورند وچون آثار ولایت دراین ولایت نمایان نیست
ازاینجهت ولایت مطلقه نگویند بلکه ولایترا دراین عالم بقبول ولایت تعبیر
کنند وچون کمالات ثانیه نیز آثار ولایتست درهمهٔ موجودات پس هرچیز

که کمالات ثانیه را بکمال دارد قبول ولایت ثانیاً بکمال کرده و آن چیزکه بکمال
ندارد کمالات ثانیه را قبول ولایت بکمال نکرده و آن چیزکه از کمالات ثانیه
بی بهره است قبول ولایت ثانیاً نکرده بلکه برهمان قبول ولایت اولی که در وجود
کمالات اوّلیهٔ وجود باشد باقی مانده و ازاین جهت در بعض اخبار وارد شده
دربارهٔ بطیخهٔ غیر حلو واراضی سبخه که اینها قبول ولایت ما را نکرده اند و علاوه
بر ولایت تکوینی که اصل وجود وکمالات اوّلیهٔ وجود باشد و علاوه بر قبول ولایت
تکوینیه که کمالات ثانیهٔ وجود بحسب تکوین باشد که این دو مرتبه قبول ولایت
تکوینی است که ازبرای همهٔ موجودات عالم طبع هست ازبرای انسان مرتبهٔ دیگر
از ولایت هست که قبول ولایت بحسب اختیار و تکلیف باشد و شرافت انسان
بحسب این ولایت است و تفاضل میانهٔ افراد انسان بحسب تفاضل در درجات
این ولایت است و غایت خلقت انسان قبول این ولایت است چنانکه غایت
خلقت عالم انسانست کما قال لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ پس این
ولایت غایَةُ الغایات است ونهایَةُ النهایات و چون علت غائی است
علت فاعلی نیز هست که آخِرُ العَمَلِ اَوَّلُ الفِکْرِ و ایضاً چون این ولایت
بعد از طی درجات منتهی بمقام مشیت میشود و مشیت هم علت فاعلی است
و فعل حقست پس همین ولایت مبدء افعال حقست که خَلَقَ اللّٰهُ الْاَشْیاءَ
بِالْمَشِیَّةِ وَالْمَشِیَّةَ بِنَفْسِهَا و چون مؤمن و شیعه کسانی هستند که نور

ولایت بدل آنها متصل وشاخهٔ طوبی را دارا شده اند پس بغایت خود که غایت عالم باشد رسیده اند وشرافتی بالاتر از اینکه غایت خلقت عالم شده باشند نیست وبشارتی خوشتر از این نیست برای مومن وچون اتصال ولایت که بنور شجره طوبی باشد چنانکه گذشت بدون مواجهه کردن دل صافی باصاحب ولایت نمیشود وان مواجهه کردن هم بهمان قانون مقرره که دست بدست صاحب ولایت دادن باشد جمیع انبیاء واولیاء اهتمام تمام باین بیعت داشتند که هیچ کس را بدون بیعت داخل اسلام یا ایمان نمیدانستند وخلفاء جور بر ترک بیعت میکشتند وبرنقض بیعت واجب القتل میدانستند بجهة اینکه اظهار میداشتند بیعت خودرا ومیگفتند آنکس که از بیعت سرپیچی کند کافر واز اسلام بیرونست ومرتد است وواجب القتل وهمچنین آنکس که نقض بیعت کند مرتد میشود وواجب القتل خواهد بود وانکس که میفهمیدند که بیعت از کسی میگیرد واجب القتل میگفتند چراکه شق عصای مسلمین میخواهد بکند ومیخواهد از جماعت تخلف کند ومردم را متفرق سازد وبر خلیفهٔ رسول خروج کند وچون این بیعت مایهٔ همهٔ خیرات بود که بدون این برای احدی عمل صحیح وکرده مقبول نبود صفت درنزد خداوند مجید وصورت صحیح آنرا از نظر خلفاء جور برد که درخبر بیعت بولایت عهد از برای جناب رضا مأثور است وچون این ولایت که اتصال بشاخهٔ طوبی باشد بدل انسان بواسطهٔ

این بیعت که از زمان آدم بوده تا زمان خاتم پایه جمیع خیرات و رافع جمیع شرور و سیئاتست و باعث قبول اعمال و مورث تصحیح اقوال و احوال و اخلاقست فرمودند در اخبار بسیار که اسلام بر پنج پایه بنا شده است وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوِلَايَةِ و در اخبار دیگر اَسْنَاهَا وَاَشْرَفُهَا الْوِلَايَةُ و در اخبار دیگر خداوند ترخیص فرموده در چهار پایه که صلوة و زکوة و حج و صوم بوده باشد و ترخیص نفرموده در ولایت و مردم گرفتند آن چهار پایه را و ترک کردند این پایه را و این اخبار از باب تاکید در امر ولایتست نه اینکه ترک میتوان کرد آن چهار پایه را بلکه صاحب ولایت اهتمام باید بیشتر داشته باشد بآن چهار پایه و در اخبار دیگر کسی که بمیرد و نشناسا نشود امام زمان خود را خواهد مرد بنوع مردن جاهلیت یا مردن کفر و ضلالت و در اخبار دیگر آگاه باشید که اگر کسی شب در نماز و روز در روزه باشد و جمیع مال خود را تصدق کند و جمیع عمر خود را حج بجا آورد و نشناسا نشود ولایت ولی الله را پس دوست دارد او را و قبول کند ولایت او را و بوده باشد جمیع اعمال او بدلالت ولی امر یعنی باذن و امر او نخواهد بود او را بر خداوند هیچ حقی در ثواب او و از اهل ایمان نخواهد بود و در اخبار دیگر اگر کسی تمام عمر خود را در تحت میزاب خانه بعبادت بگذراند که شبها در نماز و روزها در روزه باشد و ولایت ولی امر را نداشته باشد او را خداوند برو در آتش جهنم اندازد و در اخبار بسیار است که اسلام که بیعت عامه و قبول

دعوت ظاهره و قبول احکام قالبیه باشد فائدهٔ او از ظاهر دنیا تجاوز نداز

که حفظ خون و مال و عرض باشد و جواز تناکح و توارث باشد و فائدهٔ اخروی

بر او مترتب نشود و اجز برایمانست که تولای حضرت امیرالمؤمنین و بیعت

خاصه ولویه و قبول دعوت باطنه و قبول احکام قلبیه باشد که اتصال آن

شاخهٔ طوبی باشد بدل انسان و آیهٔ مبارکهٔ یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا

اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ دلالت دارد بر

اینکه اسلام که قبول دعوت ظاهره و بیعت عامه باشد مقدمهٔ ولایت و

ایمانست که اگر ایمان نباشد فائدهٔ بر تبلیغ رسالت مترتب نخواهد شد

و در اخبار دیگر قریب باین مضمون که بلندی امر و اعلای او و کلید همهٔ امور

و باب همهٔ اشیاء و رضای رحمن اطاعت امام است بعد از معرفت او

و بمعرفت امام اشاره کرده اند بقبول ولایت و اتصال آن شاخهٔ طوبی اگرچه

بعض این اخبار در سابق ذکر شده لکن چون شرافت مؤمنین و بشارت آنها

در اینها است از تکرار احتراز نکرد و چون ولایت بهر دو قسم تکوینی و تکلیفی معتبر است

در تحت اعدام ماده و نقایص طبع و خواهشهای نفسانی باسم تولی و قبول ولایت

سزاوارتر است از اسم ولایت زیرا که معانی ولایت هیچیک در این سه قسم

ولایت نمایان نیست کما قال اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِیْنَ

آمَنُوا وَاللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ آمَنُوا وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُتَّقِیْنَ وَاللّٰهُ وَلِیُّ

در قبول رسالت

المؤمنین

المؤمنین وغیر ذلک من الآیات والاخبار که در همه نسبت ولایت
بحق در سول و ائمه داده شده است و فرمود در بیان ولایت امیر المؤمنین غیر بالغین مرتبه
الامامة ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا وغیر ذلک من الآیات و
الاخبار اگرچه ولایت هم بر این ولایت در آیات و اخبار اطلاق شده است
زیرا که آن شاخه نوریه طوبی که متصل بدل بایع میشود در ولایت تکلیفی و آن وجود
نه باده و ماهیت متصل میشود در ولایت تکوینی و آن کمالاتی که ملحق میشوند بموجود که مرتبه
ثانیه تکوینی است صفات و آثار خود را وارا است نهایت اینست که در تحت نقایص
و اعدام و هوا های نفسانی پوشیده شده است و این ولایت تکلیفی و تکوینی تا آنکه
ولایت نمایان نشده و در تحت حجب طبع و هوا محجوبست بعبودیت مسمی است و
چون از تحت نقایص و اعدام و هوا بیرون آید و آثار ولایت نمایان شود بربوبیت مسمی
گردد چنانکه در خبر وارد شده که العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة که مصداق عبودیت
همین ولایت است مادام که در حجب گرفتار است و باقتضای میل باصل خود در کوشش است
که از تحت حجب بیرون آید و خود را باصل خود رساند و مصداق ربوبیت نیز همین ولایت است
و چون در صفات ربوبی خود مبادی قیام بنفس دارند نه چون صفات بشری که در آنها
صفت و موصوف دو چیز است پس این ولایت در مقام عبودیت مصداق
عبودیت مصداق عبودیت و عبد است و در مقام ربوبیت مصداق رب
و ربوبیت میباشد و چون این ولایت مظهر حقیقت و کنه او در دو جزء است

و بعد اتصال بدل بایع بحسب تکلیف فعلیت اخیرهٔ بایع میشود وانچه نسبت
بشخص داده میشود فی الحقیقه نسبت بهمان فعلیت اخیره داده میشود پس انچه
از خیر و شر و احسان و اسائه که نسبت بشیعه داده میشود نسبت بفعلیت
اخیره داده شده است مَرِضْتُ فَلَمْ تَعُدْنِی که بحضرت موسیٰ خداوند وَدُود
فرمود بجهت همین بود مَنْ اَهَانَ لِی وَلِیًّا فَقَدْ اَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِی برای
اینست هرکه را خواهد براندازد بامش در اندازد ازاین جهت است آن
کس که زکین با در افتاد   بامانه که با خدا در افتاد   ای بسا کس را که صورت
راه زد   قصد صورت کرد و بر الله زد   و شرافت ازاین بیشتر و بالاتر نیست که
فعلیت اخیرهٔ سالک مظهر حقتعالی باشد و بشارتی نیز بزرگتر ازاین نخواهد بود

باب هفتم در بیان حقیقت انبیاء و اوصیای آن بزرگواران و
مقامات عالیه و مراتب دانیه و مناقب آنها تا بشارتی باشد برای کسانی که
بیعت با آنها کرده اند و صورت ملکوتی ازان بزرگواران بدل آنها وصل شده
بدانکه رسول و امام را چون ولایت مقامات و مراتب بسیار است که در
اخبار از امهات آنها بصد هزار و صد و بیست هزار و صد و بیست و چهار هزار
تعبیر شده است   و از آنجا که شخص رسول و امام که ولی امر میباشند در هر مرتبه
با ولایت متحدند پس همین مراتب برای ولایت نیز هست   و باید دانسته شود
که خداوند جل شانه که باعتبار لابشرطیت داخل همهٔ اشیاء است لکن لا بمازجه

وخارج از اشیاء است لابمباینه باعتبار بودن بشرط لا مرتبهٔ اعلای وجود است که ازآن بعمی ومجهول مطلق وغیب مطلق تعبیر کرده اند در اخبار وکلمات ابرار وازان مرتبه هیچ خبر وهیچ اسم واثر نیست مگر بعنوان مقام ظهور که ازآن بمقام معروفیت تعبیر کنند که مقام مشیت باشد وآزان بفیض منبسط تعبیر شده است بدانکه حقیقت امام مطلق ورسول مطلق مقام مشیت است که حقیقت ولایت مطلقه باشد وهمان مراتب ومقامات که برای ولایت بود همان مقامات برای رسول وامام هست وچنانکه ولایت مطلقه که مشیت باشد جانِ جان جانِ همهٔ عالم است رسول وامام هم جانِ جان جان همهٔ عالم است اگرچه بحسب صورت جزئی از اجزاء عالم ویکی از فرزندان آدمند وتمام مراتب که برای وجود وعالم هست تمام آنها برای آن بزرگواران هست زیراکه در هر مرتبه از وجود متحدند باآن مرتبه ودر مرتبهٔ مشیت مشیت میباشند ودر مرتبهٔ ملائکه مقربین متحدند باآنها وهمچنین در مرتبهٔ صَافَّاتِ صَفًّا ومُدَبِّرَاتِ اَمْرًا و ملائکه ذوی الاَجنحه تا مرتبهٔ طبع وچون بمضمون تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ انبیاء در مقامات مختلفند که بعضی در مرتبهٔ اولای ملکوت وبعضی واقف وبعضی عارج بجبروت وبعضی تجاوز از جبروت نموده بمقام فوق الامکان وتحت الوجوب رسیده اند مثل پیغمبر با ائمهٔ هدی وازاین جهت فرمود که روح القدس که ربّ النوع انسانست واعظم از همهٔ ملائکه مقربین است وغیر

ملائکه است با محمّد بود وَلَمْ يَكُنْ مَعَ اَحَدٍ مِنَ الْاَنْبِيَآءِ وَهُوَ مَعَنَا زیرا که مقام
فوق الامکان که مقام مشیّت است و مقام روح القدس است خاصّهٔ آن بزرگوار است
واحدی از انبیاء و اولیاء غیر آنها بآن مقام نرسیده است و چون مشیّت جانست
از برای ملائکهٔ مقرّبین و ملائکهٔ مقرّبین جانند از برای ملائکهٔ مدبّرات و ملائکهٔ مدبّرات
جانند از برای ملائکهٔ ذوی الاجنحه و ملائکهٔ ذوی الاجنحه جانند از برای عالم کیان
پس مرتبهٔ اعلای جان محمّد و علی و ائمهٔ دیگر که متحد است با مشیّت و سایر مراتب
جان آنها که متحدند با مراتب ملائکه جانست برای عالم و هر مرتبه چنانکه جان است
برای عالم جانست برای مرتبهٔ دانیه و چون جان عالم صغیر آیه و نمونهٔ جان عالم کبیر است
باید از این نسخهٔ مختصر نسخهٔ مطوّل عالم کبیر را مطالعه نمود تا شناسای جان عالم کبیر شوند
كَمَا قَالَ اَعْرَفُكُمْ بِنَفْسِهِ اَعْرَفُكُمْ بِرَبِّهِ وَكَمَا قَالَ مَنْ عَرَفَ
نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ نظر کن جان انسان را و مشاهده کن در وجود خود
مراتب جان را و ملاحظه کن که هر مرتبهٔ عالی محیط است بمراتب دانیه و جانست
از برای مراتب دانیه ببین که مرتبهٔ از جان هست که داناست و دارا است
جمیع حِرَفِ عملیّه و صناعات علمیّه را که آموخته باشد بنحو کلیّه و اجمال که در خواب
و بیداری و غفلت و هوشیاری از انسان منفک نمیشود آن دارائی
و دانائی که زید حدّاد در خواب و حال غفلت صنعت حدّادی را داناست
و عمرو فقیه هم در اینحال علم فقه را دارا است اگرچه هیچیک از دقایق آن صنعت

و مسائل آن علم در نظر او نباشد نه بنحو اجمال و نه بنحو تفصیل که معلوم میشود که
مرتبهٔ از جان انسان هست که در حین غفلت خیال خزانه دار مرتبهٔ دانیه و
دارای معلومات مفصله بنحو اجمال هست و مرتبهٔ ثانیه نیز خزانه دار خیالست
که معلومات مفصله را بنحو اجمال و کلیه دارا است بحیثیتی که خیال ملتفت
نمیباشد که این معلومات را بنحو اجمال دارا است مرتبهٔ ثالثه مرتبهٔ خیال است
که بنحو تفصیل و جزئی تمام معلومات را بتعاقب متذکر میتواند باشد مرتبهٔ رابعه
قوای محرکه و مدارک ظاهرهٔ حیوانیه است که مسخر خیالند و خیال جان آنها است
و نسبت بآنها اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَقُوْلَ لَهٗ کُنْ فَیَکُوْنُ بِلَا تَرَاخٍ وَلَا تَاَمُّلٍ و مرتبهٔ
خامسه قوای نباتیه است که در تحت تصرف جان انسانند مرتبهٔ سادسه اعضاء و جوارح
بدنیه است که آلات کار جانند و چنانکه مرتبهٔ عالیهٔ جان انسان حاکم است و
جانست از برای جمیع مراتب دانیه بلکه هر مرتبهٔ عالی نسبت بمرتبهٔ دانیه حاکم است و
جان است از برای مرتبهٔ پستتر همچنین مرتبهٔ عالیهٔ جان عالم حاکمست و جان است
از برای جمیع مراتب دانیه و هر مرتبهٔ عالی نسبت بمرتبهٔ دانی حاکم و جانست و
چنانکه مرتبهٔ پست جان انسان که تن و اعضای تن باشد نسبت بمراتب عالیهٔ
جان شأنی سوای مملوکیت و عبودیت ندارد همچنین مرتبهٔ پست جان عالم
کبیر که عالم طبع باشد نسبت بمراتب عالیه شأنی سوای مملوکیت و عبودیت
ندارد و چنانکه مراتب متوسطهٔ جان انسان هر یک نسبت بمافوق شان

ملوکیت و عبودیت دارد و نسبت بما دون شان مالکیت و الوهیت دارد
همچنین مراتب متوسطه جان عالم کبیر و چنانکه مرتبه اعلای جان انسانرا هیچ
شانی سوای الوهیت و مالکیت نیست مرتبه اعلای جان عالم کبیر را هیچ
شانی سوای الوهیت و مالکیت نیست و چنانکه اهل عالم صغیر نسبت بجان
همه مهیای امتثال امر و نهی جانند و بزبان حال دعوی این دارند که ترا عبادت
میکنیم و بس که نتوانیم غیر ترا عبادت کنیم تمام اجزاء عالم کبیر بزبان حال میگویند
اِیّاکَ نَعبُدُ لا غَیرَکَ که نتوانیم غیر ترا عبادت کنیم چنانکه حضرت حق
فرمود وَقَضیٰ رَبُّکَ اَن لا تَعبُدُوا اِلّا اِیّاهُ یعنی حکم ازلی چنین جاری
شده است که بحسب تکوین غیری نبینید و نتوانید غیری را عبادت کنید که چنانکه
اعضا و جوارح و قوی و مدارک انسان مهیای امتثال امر جانند تمام اجزاء عالم
مهیای امتثال امر جان عالمند که حضرت رسول ص و ائمه هدی باشند و همه بزبان حال
این شعر را متمثلند بندگانیم جان و دل برکف گوش بر حکم و چشم بر فرمان
اگرچه بعضی از اجزاء عالم کبیر بحسب تکلیف و اختیار فرمان بردار نیستند و
چنانکه تمام اعضا و جوارح و قوی و مدارک عالم صغیر بزبان حال و بحسب تکوین
در وجود و بقاء و استکمال خود استمداد و استعانت از جان انسان میجویند
و جان هم در مقام امداد و اعانت بر میاید و آنچه از اعضاء و جوارح و محال قوی و مدارک
نقصان میپذیرد بدل ما یتحلل جبران کند و اگر جراحتی یا شکستی در اعضاء پیدا

شود

پیدا شود متوجه میشود با جبور خود و آن جراحت را ملتئم و آن استخوان شکسته را
جبران کند نظر کن که اگر استخوانی از بدن انسان یا حیوان بشکند چگونه بزودی
متوجه میشود و اگر استخوان را بهم وصل کنند یا بهم وصل نکنند بزودی در دور
شکسته رباطات احداث کند و نگذارد که عضو شکسته از کار باز ماند که اگر
استخوان را برهم آورند چنان تسمه کشی کند که با اول هیچ فرق نکند همچنین
تمام اجزاء عالم در مقام استمداد و استعانت از جان عالم کبیر هستند که غیر از جان
بحسب تکوین هیچ ندانند و هیچ چیز را نتوانند بخوانند مگر بعضی بحسب اختیار
و تکلیف رو از جان خود گردانیده در عین اینکه بحسب تکوین مستمد و مستعین
از جان
میباشند بحسب شعور ترکیبی و اختیار منکر جان و مستمد از غیر جان می شوند
کافر و مؤمن یهود و گبر و مغ جمله را رو سوی آن سلطان الغ بحسب
تکوین نه بحسب اختیار و تکلیف و از این جباریت جان توان شناخت
جباریت جان عالم را چنانکه فرمود اَوَّلُ العِلمِ مَعرِفَةُ الجَبّارِ و چون از
جباریت بسیار صفات جان منتقل شود انسان بکلی امر خود را باو واگذارد کند که فرمود
اٰخِرُ العِلمِ تَفوِیضُ الاَمرِ اِلَیهِ و چنانکه تمامی اعضا و قوی و مدارک
انسان بواسطهٔ اینکه مظهر حسن و جمال جانند و متنعم بنعمت وجود و بقاء از
جانند بزبان حال پیوسته مترنم این مقالند که ما هرچه داریم از تو است
و از خود هیچ نداریم و غیر را هیچ مدخلیت در دارائی نیست [illegible] تمام

شکر نعمت و حمد و ثنای جان و پیوسته

اجزاء عالم بواسطهٔ اینکه مظهر جمال حقند و از خود هیچ ندارند بلکه هرچه دارند از
جان خود دارند پیوسته در مقام شکر جان و حمد و ثنای جانند و غیر جان هیچ
ندانند و نشناسند و بزبان حال و زبان ملکوتی مدام مترنم این مقالند ما
نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کروبیان عالم بالا و چنانکه جان انسان تربیت
میکند اعضا و جوارح و قوی و مدارک تن را بحیثیتی که از هیچ جزو از اجزاء اعضا
و از هیچیک از قوی و محال آنها آنی غفلت ندارد که در خواب و بیداری مراقبست
که هیچیک از اعضا آفتی باو نرسد و هیچ یک از قوی از کار خود باز نماند نظر کن که چگونه
قوای نباتیه که دافعه و جاذبه و ماسکه و هاضمه و مشتهیه و ملصقه و نامیه و مولده که در
همهٔ بدن منتشرند بحیثیتی که کثرت آنها را بحسب کثرت محال آنها احصا نمیتوان کرد
همه را بکار خود مشغول دارد و همچنین قوی و مدارک حیوانیه را نیز بکار خود مشغول
دارد بحیثیتی که لَا یَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ و نه توجه بجهتی از توجه بجهت دیگر
و این تربیت نه چون تربیت پدر فرزند را و نه چون تربیت صاحبخانه خانه را و صاحب
شهر و مملکت شهر و مملکترا که میانهٔ مربی و مربی جدائی و اثنینیت است بلکه چون
تربیت جان صور خیالیه را که وجود و بقای مربی بالتفات مربیست بلکه مربی
شانی از شئون مربیست همچنین است تربیت جان عالم کبیر برای موجودات
عالم که تمام آنها شان آنها نسبت بجان عالم کبیر شان صور ذهنیه است نسبت
بجان عالم صغیر و تربیت موجودات با همهٔ کثرت بی منتهای آنها جان عالم را

از

از اشتغال بهیچیک بازنیدارد که لا یشغله شأن عن شأن ولا یمنعه
شیئ عن شیئ نظیر جان انسان وکثرت مملکت او وهمچنین است تمام صفات ربوبیت
جان عالم کبیر وتمام صفات عبودیت اهل مملکت او که باید همه را از ربوبیت جان انسان
وعبودیت اهل مملکت او شناخت وچنانکه تمام اهل عالم صغیر بحسب تکوین
متوجه بیک جان ویک حاکم میباشند بحیثیتی که تمام ذرات این عالم صغیر مسخر
آن یک جان ومحکوم بحکم او ومتوجه ومستمد از او میباشند وغیر او را در
این عالم ندانند ونشناسند که اگر دو جان ودو حاکم بودی نظام اهل این
مملکت اختلال پذیرفتی همچنین تمام موجودات عالم کبیر که اینخانهٔ محقر عالم طبع
واهل آن باشند متوجه بیک جان ومحکوم بحکم یک حاکم ومسخر در تحت تصرف
یک اله میباشند که اگر این خانهٔ محقر را دو حاکم ودو اله بودی نظام او اختلال
پذیرفتی لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا پس توحید اله عالم
کبیر را از توحید اله عالم صغیر توان ادراک نمود وتوحید جان عالم کبیر را
از توحید جان عالم صغیر باید شناخت واز اینکه جان عالم کبیر در مقام اعلای جان عالم
واحد است فرمودند که ما همه نور واحدیم وتمامی صفات ربوبیت وصفات
عبودیت که در جان عالم صغیر وعالم او وجان عالم کبیر وعالم او ذکر شد همه بحسب
تکوین است واما بحسب اختیار وتکلیف پس بعض افراد جن وبشر گاهی از
اطاعت جان عالم کبیر بیرون شوند چون عضو مرتعش ومفلوج که بواسطه

مانع که رطوبت اعصاب باشد از استقامت در اطاعت جان بیرون میروند
و میخواهند اطاعت کنند لکن بسبب مانع نتوانند درست اطاعت کننده
و چون عضو مشقوق که بکلی از اطاعت جان بیرون شده و ناچار باید قطع شود
که اگر قطع نشود سایر اعضا را فاسد سازد به آنکه انسان از اول ایجاد
اول مادهٔ او در صلب پدر و ترائب مادر در تصرف جان پدر و مادر است و
بعد از امتزاج نطفتین و استقرار در رحم در تصرف جان مادر است که جان مادر
چنانکه در اعضای خود تصرف میکند و مراقبت اعضا را بواسطهٔ قوهٔ لامسه دارد
در آن نطفه نیز تصرف میکند و نطفه را از اول استقرار در رحم بر طریق انسانی
سیر میدهد تا تکمیل اعضا و جوارح کرده روح در آن میدمد و بعد از دمیدن روح
در جنین تربیت احکام و استغلاظ اعضاء او میکند بدستیاری جان جنین
تا اوان تولد و بعد از آن جان خود او در آن تصرف میکند و او را بر صراط انسانی
سیر میدهد تا اوان تمیز و مراهقت که اوان تمرین شرعی و تکلیف استحبابی است
که درآن موقت فی الجمله دواعی شیطانی و زواجر الهی در آن حادث میشود و
جان انسان محکوم بحکم حکام عدیده میشود که حکومت شهوت و غضب و شیطنت
و عقل باشد و دواعی حکومت شهوت بسیار و دواعی غضب و شیطنت بیشمار و
از حد افزون و دواعی حکومت عاقله یکی و بیک جهت دعوت میکند پس در
این حال اگر بدستیاری مربی الهی تمرین یابد فی الجمله متذکر و متوجه بجانب

خدا گردد که تا زمان تکلیف تواند اوامر و نواهی الٰهی را بحسب قالب قبول
کند و اگر بدبستیاری مربی الٰهی تمرین نیابد بلکه بکلی محکوم بحکم شهوت و غضب و
شیطنت باشد استعداد قبول اوامر و نواهی الٰهی از او برود یا ضعیف گردد که بصعوبت
قبول کند امر و نهی الٰهی را و بعد از زمان تکلیف اگر توفیق رفیق شود و داعی الٰهی
که نبی وقت یا خلیفهٔ او برسد و دست بدست او دهد و بحسب احکام قالب
خود را باو سپارد فی الجمله متوجه بطریق انسان و مستعد پیوند ولایت گردد که اگر
دست بدست صاحب ولایت که علی عالی اعلا و ائمهٔ هدی باشند پیوند ولایت
بوجود او رسد و مستحق جمیع اقسام نعمت و رحمت که برای مؤمنین وعده
داده اند گردد و اگر توفیق رفیق او نشود و بخدمت داعی الٰهی بحسب قالب یا
بحسب قلب نرسد البتّه در تحت تصرف شیطان واقع شود که فرمودند مَنْ
لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ و در اخبار بسیار
فرمودند که مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ اِمَامٌ يا مَنْ اَصْبَحَ مِنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ وَلَمْ يَكُنْ
لَهُ اِمَامٌ ظَاهِرٌ عَادِلٌ اَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا و خداوند شانی اعمال او است
یا حیا نخواهد کرد که او را عذاب کند اگرچه در اعمال خود نیکوکار باشد یا خواهد
مرد بنحو مردن جاهلیت یا خواهد مرد بنحو مردن ضلالت یا نفاق یا کفر و غیر اینها از نوالی
فاسده که در اخبار ذکر شده است و اگر دست بدست نبی وقت داد و بیعت عامّه
نمود و قبول دعوت ظاهره کرد و در تحت احکام قالبی الٰهی داخل شد مسلمان ... بود

و احکام ایمان و مواعید او برای این شخص نخواهد بود بلکه احکام اسلام شرایع
برا و جاری خواهد بود و اگر در زمان حیوة آن نبی یا خلیفهٔ آن نبی بمیرد بمضمون لا یلتکم
مِن اَعمالِکُم شَیئاً امرزیده خواهد رفت یعنی چون مستعد پیوند ولایت
بود در حال احتضار که ظهور نور ولایت شود و حضرت امیر بنورانیت برا و ظاهر
شود پیوند ولایت بوجود او رسد و پیشرو او شود تا مقامیکه باید برود و الا موافق
اخبار بسیار فائدهٔ قبول احکام رسالت و داخل شدن در تحت شریعت از دنیا
تجاوز نخواهد داشت و فائدهٔ اخروی بر قبول ولایت و دخول در تحت احکام
قلب میباشد که هرگاه کسی قبول امر ولایت نکند داخل مُرجَونَ لِاَمرِ اللهِ خواهد
بود که اِمّا یُعَذِّبُهُم وَ اِمّا یَتُوبُ عَلَیهِم و بر ضلالت خواهد بود موافق اخبار
بسیار که کسی که اقتدا بامام عادلی نداشته باشد بر ضلالت خواهد بود و اگر با وجود
قبول رسالت قبول ولایت و قبول دعوت باطنه داشته باشد مؤمن خواهد
بود و مَحکُومٌ عَلَیهِ بِالجَنَّةِ وَ المَغفِرَةِ باشد و درباره او خواهد بود فرمایش حضرت امیر
که فرمود دینکم دینکم فَاِنَّ السَّیِّئَةَ فِیهِ خَیرٌ مِنَ الحَسَنَةِ فِی غَیرِهٖ لِاَنَّ
السَّیِّئَةَ فِیهِ مَغفُورَةٌ وَ الحَسَنَةُ فِی غَیرِهٖ غَیرُ مَقبُولَةٍ و برای او خواهد بود
جمیع آنچه در ابواب سابقه گذشت و چون بواسطهٔ دست دادن بدست ولی امر
و بیعت خاصه کردن شاخهٔ طوبای آلهیه که شعبهٔ از مرتبهٔ اعلای جان محمد و علی
که مرتبهٔ اعلای جان عالمست با و متصل میشود و آن شاخهٔ طوبی مظهر مرتبهٔ اعلای

جان محمدؐ و علیؑ است آن بیعت کننده مظهر محمدؐ و علیؑ میشود پس جمیع آنچه از مناقب
امام و مناقب محمدؐ و علیؑ ذکر شود درباره او جاری خواهد بود و فی الحقیقه موصوف
باوصاف آن بزرگواران خواهد بود بحسب فعلیت اخیره که شاخه طوبی باشد
و از جهت اینکه بحسب فعلیت اخیره موصوف بصفت آن بزرگواران میشود
اگرچه بحسب بشریت رزل و بیمایه نماید و زشت و بدعمل باشد چون مقام بشریت
غیر مقام فعلیت اخیره است حضرت نوح در جواب قوم فرمود وَمَا عِلْمِي بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَ
مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ چون قوم گفتند چگونه ما ترا پیروی کنیم و بتو ایمان
آوریم و حال اینکه پیرو تو مردمان پست رتبه میباشند که از این کلمه مقصود آنها
عمل بود و چون مقام عالی حضرت پیغمبر و ائمه اطهار مرتبه اعلای جان عالم است
و مرتبه اعلای جان عالم حقیقت محمدیه و علویت علیؑ است و همان مرتبه مقام
ظهور و معروفیت حق است تعالی شانه که ظهور حق باشد باوصاف و اضافات
و سلوب و شعبه همان مقام فعلیت اخیره مؤمن است در اخبار بالصراحة و الایماء
ذکر شده که خدا را نشناسد مگر محمدؐ و علیؑ و محمدؐ را نشناسد مگر خدا و علیؑ و علی را نشناسد
مگر خدا و محمدؐ و مؤمن را مطلقا یا مؤمن ممتحن را نشناسد مگر خدا و محمدؐ و علیؑ
زیرا که مؤمن مطلقا بحسب فعلیت اخیره همان شاخه طوبی است که مظهر محمدؐ و
علیؑ است ولکن چون مؤمن مطلق در همه آنها فعلیت اخیره نمایان نیست

بلکه در بعضی منغمر در تحت فعلیات و نقایص طبع و ماده است در بعض اخبار
مؤمن ممتحن را با محمد و علی یا با انبیاء و ملائکه ذکر کرده اند والا تمام مؤمنین
بحسب فعلیت اخیره که آن شاخهٔ طوبی و شعبهٔ مشیت است مظهر محمد و علی
بلکه مظهر خدا میباشند و از این جهت در اخبار بسیار وارد شده که اذیت
مؤمنین اذیت پیغمبر و ائمهٔ اطهار بلکه اذیت خدا است و وارد شده است
در اخبار بسیار که کسی که اهانت رساند بمؤمن بمحاربهٔ خدا برامده و در اخبار بسیار
غیبت مؤمن را از همهٔ معاصی بدتر شمرده اند چونکه غیبت مؤمن بدگوئی از صاحب
مؤمن و از خدا است و قد قیل ای بسا کس را که صورت راه زد
قصد صورت کرد و بر الله زد و از جهت اینکه مؤمن بواسطهٔ آن شاخهٔ طوبی که فعلیت
اخیرهٔ او شده است و آن شاخهٔ طوبی ظهور صاحب او ست بلکه حقیقت صاحب
او است چون در صدد معصیت براید مشهود میافتد که در صدد قتل صاحب خود
برامده است زیرا که آن شاخهٔ طوبی در حین معصیت مختفی میگردد و در تحت شهوت
یا غضب بلکه از شخص معصیتکار فرار میکند و خلع کردن آن شاخه را از خود بمنزلهٔ
اهلاک آن شاخه است در وجود خود چنانکه در اخبار کثیره است که در حین
معصیت ایمان از مؤمن خلع میشود چنانکه پیرهن از تن انسان خلع میشود یا ایمان
حل میشود چنانکه نمک در آب حل میشود و چون آن شاخهٔ طوبی که مرتبهٔ نازلهٔ صاحب
او است جان جان حیوانی و بشری مؤمن میشود پس چون در صدد معصیت براید

مشهود میافتند که در حال جان کندنست وچون آن شاخهٔ طوبی مابه البنوة والابوة است میانهٔ مؤمن وصاحبش گاهی مشهود میشود در حین معصیت که بصورت فرزند صلبی در حال جان دادنست پس باید مؤمن برحذر باشد از معصیت کردن که چنانکه ضرر معصیت او برخود او بسیار است که گاه باشد اندک معصیتی بکشاند باین که ایمان از او خلع شود وهرگاه ایمان از مؤمن خلع شود صادق آید بر او و باید خوانده شود بر او واتل علیهم نبأ الذی اتیناه آیاتنا فانسلخ منها فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث همچنین ضرر معصیت او بر صاحبش نیز بسیار است وچون مقام اعلای جان محمدؐ وعلیؑ که مقام ظهور نعمت وبحسب تکوین جان همهٔ عالم وبحسب تکلیف واختیار جان مؤمن میشود مثل جان انسان جمیع امور عالم کبیر بدستیاری آنها جاری میشود واز آنها صادر میشود چنانکه جمیع امور تن انسان واعضا وجوارح او بدستیاری جان انسان واز او صادر میشود و اگر آن پیوند نمایان شود جمیع امور انسان بدستیاری آن پیوند که فعلیت اخیره وجان انسان میشود جاری میشود وچون معلوم شد که مقام اعلای جان محمدؐ وعلیؑ وائمهٔ هدی جان عالمست وبحسب اختیار وتکلیف جان انسان نیز هست که بواسطهٔ بیعت شعبهٔ از آن مقام اعلای جان آن بزرگواران متصل بجان انسان میشود وفعلیت اخیرهٔ جان انسان میگردد وآن شعبهٔ صورت

ملکوتی آنها است معلوم میشود که مناقب مقام اعلای جان آن بزرگواران بر جان
مؤمن جاری میشود و چون مقام بشریت ادنای جان آن بزرگواران مظهر مقام
اعلای جان آنها است و مقام اعلای جان آنها فعلیت اخیرهٔ آنها است و
شیئیت شیئ بفعلیت اخیرهٔ آن شیئ است پس آنچه مقام اعلای جان آنها است را
برخود آنها و با ست بدون تقیید و جمیع مناقب مقام اعلای آنها در مقام ادنای
آنها جاریست و بشارتی ازاین بالاتر و شرافتی ازاین بزرگتر نیست که بمحض بیعت
و قبول دعوت باطنه مظهر مناقب امام و موصوف بصفات آن بزرگواران گردد
نهایت اینست که در مؤمن مرتبهٔ ضعیفهٔ از مناقب خواهد بود و در آن بزرگواران اصل
آن مناقب و مرتبهٔ قویهٔ آنها و چون مقام اعلای جان آنها مقام معروفیت حق
تعالی شانه و مقام ظهور او هست پس جمیع صفات ربوبی در مقام اعلای جان
و در مقام ادنای جان انها و برخود آنها مطلقا جاری خواهد بود و چون فعلیت اخیرهٔ
مؤمن صورت ملکوتی امام است که از نهان خانهٔ دل امام بنهانخانهٔ دل او وصل
شده است و آنصورت ملکوتی بحکم مَعْرِفَتِی بِالنُّورَانِیَّةِ مَعْرِفَةُ اللّٰهِ خود امام
و ظهور حقست تعالی شانه پس صفات ربوبی چنانکه در امام جاری در مؤمن نیز
جاری خواهد بود لکن مادام که آنصورت ملکوتی نمایان نشده بلکه در تحت نقایص
ماده و هواهای نفسانی متغر است آنصفات ربوبی نیز متغر و غیر نمایان خواهد بود
و شرفی بالاتر و بشارتی بزرگتر ازاین نخواهد بود برای مؤمن که موصوف بصفات

ربوبی

ربوبی وصفات امام باشد پس چون مقام اعلای جان امام جان همهٔ عالمیان
ونسبت همهٔ اجزای عالم بامام مثل نسبت اعضا وجوارح است بانسان بلکه
مثل نسبت صور ذهنیه است بجان انسان که وجود وبقا وفنای آنها بمحض
توجه والتفات جانست بآنها وبعدم التفات جان نسبت همهٔ انبیاء واولیاء
نیز همین حکم خواهد داشت وازاینجهت فرمودند که همهٔ انبیاء واولیاء روز قیامت
درتحت لوای محمدؐ خواهند بود وازجهت اینکه مقام اعلای جان علیؑ بحسب
تنزل جان همهٔ انبیاء بوده وجان همهٔ خلق بوده ازحضرت رسولؐ روایتست
که یا علی کُنْتَ مَعَ کُلِّ نَبِیٍّ سِرًّا وَمَعِی سِرًّا وَجَهْرًا یعنی توجان همهٔ انبیاء
بودهٔ بحسب مقام اعلای خود چنانکه جان من هم بودی بحسب مقام اعلای
خود وبحسب مقام دانی خود بامن آشکارا بودی وازجهت اینکه بحسب مقام اعلاء
نسبت همهٔ موجودات مثل نسبت جانست بصور ذهنیه در اخبار وخطب آنحضرت
هست که من خالق آسمان وزمینم ومن رازق همهٔ موجوداتم ومن زنده کننده
ومیرانندهام ومن دهنده وگیرندهام ومن مبعوث کنندهٔ انبیایم بنبوت ومن قسمت
کنندهٔ بهشت ودوزخم ومن نجات دهندهٔ هریک ازانبیایم ازمهالک وحساب
خلق برمنست ورجوع خلق بسوی منست وحشر خلق درنزد منست وازاینجهت
حضرت حق خطاب مستطاب برسول اکرمؐ درچند جا ازکتاب خود فرمود که قُلْ یَا عِبَادِیَ
که فرمود بندگان باخطاب یا عبادی کن که چنانکه بندهٔ منند بندهٔ توهم هستند [illegible] که تمام

موجودات نسبت بآن بزرگواران غیر از طریق عبودیت هیچ ندارند چنانکه اعضا
وجوارح بلکه صور ذهنیه نسبت بجان انسان غیر از طریق عبودیت هیچ ندارند و از جهت
اینکه جان هر چیز فعلیت اخیرهٔ او است و فعلیت اخیره شیئیت آن شیٔ است فرمو
منم آدمٔ و شیثٔ منم نوحٔ و هودٔ و صالحٔ و ابرهیمٔ و شعیبٔ و موسیٔ و عیسیٔ اگرچه بحسب
بشریت غیر همه و جزئی از اجزاء عالم است و از آنجهت که تمام صفات ربوبیت در آنها
ظهور دارد فرمودند نَزِّلُونَا عَنِ الرُّبُوبِیَّةِ یعنی عن الربوبیة المطلقة وَقُولُوا
فِینَا مَا شِئْتُم که شما بکنه اوصاف ما نخواهید رسید و از جهت اینکه مقام اعلای
جان آنها فوق امکانست و تحت وجوب و سایر انبیاء و اولیاء و مؤمنین ممتحن بآن
مقام نرسیده اند فرمودند حَدِیثُنَا صَعْبٌ وَسِرٌّ لَا یَحْتَمِلُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلَا
نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَانِ بجهت اینکه حدیث بیان
صفات آنها است بحسب مقام اعلای جان آنها و بآنمقام هیچیک نخواهند رسید
چنانکه جبرئیل عرض کرد لَوْ دَنَوْتُ اَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ وچون مقامات نازله
جان آنها هم شان ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و مؤمن ممتحن میباشند فرمودند که
حدیث ما صعبست که متحمل نمیشود آنها را مگر ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمن ممتحن
وچون بحسب مقام بشریت مثل سایر مردم محتاج بخوردن و آشامیدن و نکاح
و خانه و مسکن میباشند میفرمودند ما هم بشریم مثل شما و آنچه از صفات نقص
از قبیل اینها بخود نسبت داده اند بحسب مقام بشریت میباشد و آن چیز که

از

از صفات کمال بجود نسبت داده اند مثل صفات ربوبی بحسب مقام اعلای
جان و مقامات نازلهٔ جان آنها است و چون مقام اعلای جان رسول ص
و ائمه هدیٰ ع جان عالم است در اخبار بسیار قریب باین مضمون وارد
شده است که اگر امام در زمین ساعتی نباشد زمین اهلش را فرو برد لَوْلَاكَ
لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ وَلَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ نیز برای همین است
و چون مایهٔ شناسائی خدا و هر چیز جانست فرمودند بِنَا عُرِفَ اللهُ و
بِنَا وُحِّدَ اللهُ وَبِنَا عُبِدَ اللهُ وَلَوْلَا نَا لَمَا عُرِفَ اللهُ و از عبد العزیز
بن مسلم روایتشده که گفت در مرو بودم با جناب رضا ع و در اول ورود
بمرو داخل مسجد جامع شدم دیدم که امر امامت را گردش میدهند و ذکر
اختلاف مردم را میکنند در خدمت جناب رضا ع ذکر کردم گفتگوی مردم را
فرمود مردم فریب خوردند از دین خود خداوند نازل فرمود قرآن را که بیان
هر چیز در قرآن هست حلال و حرام و حدود و احکام و جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ
إِلَيْهِ موجود است در قرآن و فرمود ما فرو گذاشت نکردیم در قرآن هیچ
چیز را و در آخر عمر که حجة الوداع باشد خداوند فرمود اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ
دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و امر امامت از تمام دین است
و از دنیا نرفت حضرت رسول ص تا اینکه تمام کرد برای امت معالم دین آنها را
و علی ع را امام قرار داد و ما یحتاج امت را بیان کرد پس اگر کسی گمان برد که

در آن ع

خداوند

خداوند و نیز اکمال نکرد کتاب خدا را و ذکر کرده است و کافر شده است اینها
قدر امامت را میدانند ~~اینها قدر امامت را میدانند~~ که جائز باشد در باره امامت
اختیار آنها امامت قدرش برتر است از اینکه عقل مردم بآن برسد
و امامی را بعقول خود نصب کنند و منظور حضرت اینست که امامت جان جان
جان آنها است و مردم از جان خود بیخبرند چگونه توانند جان جان جان خود را
بشناسند و همچنین فرمود در بیان و شرافت امامت تا اینکه فرمود که حضرت
رسول ص این امامترا در گردن علی ع انداخت بهمان طریق که خداوند فرض کرده
بود پس گردید این امامت در ذریه اصفیاء او که آتیهم الله العلم و
الایمان پس این امامت در اولاد علی ع است خاصه تا روز قیامت پس از
کجا میتوانند اختیار کنند این جهال امام را امامت منزله انبیاء و ارث اوصیا
و خلافت خدا است و خلافت رسول ص است امامت زمام دین و نظام
مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است امامت اصل اساس اسلام روز
افزونست و فرع بلند او است بامام تمامیت نماز و روزه و حج و جهاد و زیاد
شدن فیئ و صدقاتست که منظور آن بزرگوار اینست که اگر امامت و امام
برای کسی نباشد هیچ یک از اینها (آنها) تمام نیست بلکه مقبول نیست چنانکه اخبار بسیار
هست که هیچ عمل بدون امامت مقبول نیست و فتوای علماء اعلام هم
کثر الله امثالهم همین است که بدون تقلید هیچ عمل مقبول نیست اگر چه مطابق

هم باشد اگر مقصر باشد و فرمود امام حلال میکند حلال خدا را و حرام میکند
حرام خدا را و اقامهٔ حدود الٰهی میکند و دفع میکند از دین خدا و براه خدا میخواند
بحکمت و موعظهٔ حسنه و حجت بالغه یعنی حلال بدون اذن و امر حلال نیست
و اقامهٔ حدود بدون امر امام نمیشود امام مثل آفتابست که بنور خود عالم را فرا
گیرد و این آفتاب در افق است بحیثیتی که دست و چشم کسی بآن نمیرسد امام
بدر منیر و چراغ روشنائی دهنده است و نور روشنائی دهنده است
و ستارهٔ هدایت کننده است و آنها از اینست که امامت مرتبهٔ اعلای جان
عالم است و بدون جان عمل و عامل هردو مرده است و بیجان و جیفهٔ
عفنهٔ موذیه است و آن مرتبهٔ عالیهٔ جان امام نور عالم است یعنی اظهار
کنندهٔ همهٔ موجودات عالم است و مقام آن مرتبه مقام بلندیست که دست
خیال و وهم از دامن جلال او کوتاهست که توانند ارباب خیال دام اختیار
کنند و آنکه در عالم و مفتی و ائمهٔ جزئیه قوهٔ قدسیه را شرط کرده اند برای
اینست که تا عالم اتصال بعالم قدس پیدا نکند قابل فتیا و محاکمه و دستگیری نباشد
و چون خود شخص اتصال بعالم قدس را تمیز نتواند بدهد اجازهٔ عالم سابق را در مشایخ روایت
و مشایخ طریقت شرط کرده اند که بدون اجازه برای احدی فتیا یا محاکمه یا دستگیری
روا نباشد و از همین جهت هریک از مشایخ روایت و مشایخ طریقت سلسلهٔ اجازهٔ
خود را منتظم و منضبط و متصل بمعصوم داشتند و فرمود که امام انیس رفیق است

بمنزلهٔ

و والد شفیق و مادر مهربانست و مفزع عباد است در بلیه یا در سختی و آنکه
فرمود از آنست که امام جان عالم است و دانستی در پیشتر که جان آنی غفلت
از تن و اجزای تن ندارد و نهایت اهتمام دارد بحفظ اجزای تن خود که از پدر و
مادر در حفظ اجزای تن اهتمام بیشتر دارد و مهربانتر است و فرمود امام واحد
دهر خود است که احدی نزدیک باو نتواند شد و هیچ عالمی برابری با او
نتواند نمود و برای او بدلی و مثلی نباشد و مخصوص بهمه فضل بدون اکتساب
و اینها از همانست که بمرتبه عالیه خود جان همه عالم است و چنانکه در تن انسان
هیچ جزوی و عضوی برابری با جان نتواند و مثل و نظیر نباشد او را همچنین امام
هم در عالم نظیر و بدیل نخواهد داشت پس فرمود که کیست که برسد بمعرفت امام
یا تواند اختیار کند امام را هیهات هیهات تمام صاحبان هوش و ارباب عقول
کامله عاجزند از وصف شانی از شانهای امام یا فضیلتی از فضیلتهای امام و
از حدیث شریف باطول و بسط زیادی که داشت موضع حاجت را نقل نمودیم
اگرچه تمام حدیث بیان عجز بشر بود از ادراک مقام امام و از جناب امیرالمؤمنین است
که امام کلمة الله و حجة الله و وجه الله و نور الله و حجاب الله است که واجب
فرموده است بهمین واسطه طاعت و ولایت او را بر جمیع خلق خود پس او ولی
او است در سموات و ارض که اخذ کرده است بهمین عهد خود را بر جمیع عباد خود
و عطا میشود تصرف را علی الاطلاق و اینها که فرمود اشاره بهمان ولایت تکوینی

تکوینی است و اشاره است بمقام اعلای جان امام پس چنین کسی را اختیار
میکند خداوند از برای وحی خود و می پسندد برای غیب خود و تایید میکند بکلمهٔ خود
که مشیت باشد و قرار میدهد دل او را مکان مشیت خود و صدا زده میشود
برای او بسلطنت و همه چیز منقاد میشوند او را بامارت و حکم کرده میشود برای
او بطاعت و اینها نیز اشاره بانقیاد تکوینی است و اشاره بمقام اعلای
جان آنها است تا اینکه فرمود امام بشر ملکی است و جسد سماویست و امر
الٰهی است و روح قدسی و مقام علی و نور جلی و سر خفی است ملکی الذات
الٰهی الصفات و هذا کلهم لآل محمد و اینها اشاره بمراتب عدیدهٔ آنها است که
مقام بشریت آنها از ملک و جسد ملکوتی مقام ملکوت و امر الٰهی مقام جبروت و
روح قدسی و مقام علی و نور جلی و سر خفی اشاره بمقامات فوق الامکانست تا
اینکه فرمود مَن عرفهم و اخذ عنهم فهو منهم و این فقره اشاره است
باینکه هر کس آنصورت ملکوتی و شاخهٔ طوبای نوریه را از آنها گرفت و بدل خود
متصل ساخت از آنها است چه نمایان شود آنصورت در وجود آنها و چه نشود که
گفتیم بعد از دست بدست آنها دادن بیعت خاصّه ولویه که آنشاخهٔ طوبای
الٰهیه بدل آنها وصل شود از آنها میشود و تمام صفات آنها بلکه تمام صفات
ربوبی بر آنها جاری خواهد بود نهایت اینست که آشکارا نخواهد بود آنصفات
مادامی که آنصورت نمایان نشود بعد فرمود خلق کرد آنها را از عظمت

خود و واگذار کرد بآنها امر مملکت خود را پس آنها ستر مخزون خدا و امرین کاف
و نون میباشند که اشاره فرمود آنحضرت بتولی تمام امر مملکت و بستر مخزون
وامرین کاف و نون بمقام فوق الامکان آنها و فرمود علم انبیاء در جنب علم آنها
و سر اوصیاء در جنب سر آنها و عزت اولیاء در جنب عزت آنها مثل قطرهٔ از دریا است
و مثل ذره در بیابانست و هر کلمهٔ از آل محمدؐ بسبعین وجه منصرف میشود و آنچه در قرآن
از عین و وجه و دست و پهلو ذکر شده است مراد ولی خدا است که او وجه الله و جنب الله
و علم الله و عین الله و ید الله است پس آنهایند فضل خدا و رحمت او و مبدء الوجود و غایته
و قدرت رب و مشیته که اینها همه اشاره است بمقام فوق الامکان اسم آنها
مکتوبست بر سنگها و بر برگهای درختها و بر بالهای طیور و بر ابواب جنت و نار و
بر عرش و افلاک و بر بالهای ملائکه و بر حجب جلال و سرادقات جمال و باسم
آنها تسبیح طیور است و استغفار ماهیهای دریا و هیچ خلقی را خلق نکرده است
مگر اینکه اخذ کرده است از او اقرار بوحدانیت و بولایت برای ذریهٔ زکیه و برائت
از اعداء آنها که اینها اشاره است بولایت تکوینیه و سریان او در جمیع موجودات
و از جناب رسولؐ روایت کرده است برسی که فرمود اول ما خلق الله نوری
پس شکافت از نور من نور علی را پس خلق فرمود عرش و لوح و شمس و قمر و نجوم و ضوء
نهار و نور ابصار و عقل و معرفت و ابصار عباد و اسماع و قلوب آنها از نور من
و نور من مشتق از نور خدا است پس مائیم آخرون و سابقون نه غیر ما و مائیم معدن تنزیل

و معنی تأویل و مائیم محالّ قدس الله که تمام این کلمات اشاره دارد باحاطهٔ آنها
بجمیع موجودات که هر چه هست آنها میباشند و نیست چنین مگر وقتیکه آنها فعل حق باشند
که هیچ چیز از فعل حق بیرون نباشد و از اینجهت که مقام عالی آنها مقام مشیت است
و مقام مشیت مقام معروفیت حق و ظهور او است فرمود که هر کس ایمان بما
آورد ایمان بخدا آورده است و ردّ بر ما ردّ بر خدا و شکّ در ما شک در خدا و
معرفت ما معرفت خدا و پشت کردن از ما پشت کردن از خدا است و اطاعت
ما اطاعت خدا است و سبب همان است که آنها مقام ظهور حقند و نسبت
انسان بمقام غیب محالست مگر بعنوان ظهور حق و مقام ظهور حق مقام آنها است
و خود آنها ظهور حقند و در خبری از جناب باقر است نَحْنُ حَرَمُ اللّٰهِ الْاَکْبَرُ وَ
عَهْدُهُ الْمَسْئُولُ عَنْهُ پس کسیکه وفا بعهد ما کند وفا بعهد خدا کرده است
و کسی که نقض عهد ما کند نقض عهد خدا کرده است مائیم اسماء الله الحسنی که قبول نمیکند
خدا از بندگان خود هیچ عملی را مگر بمعرفت ما و مضمون این عبارتست آنکه در اخبار
بسیار رسیده است و مکرر در این مختصر و کتابهای دیگر نقل کرده ایم که بنا شده است اسلام
بر پنج پایه و خداوند ترخیص فرموده در چهار پایه که نماز و روزه و حج و جهاد باشد و ترخیص
نفرموده در یک پایه که ولایت باشد و مردم گرفتند چهار پایهٔ آنرا و ترک کردند آن یک
پایه را یعنی آن چهار پایه بدون ولایت هیچ فائده ندارد که خواهی بکن و خواهی
نکن که مقبول نیست و جای تو دوزخست موافق آن اخبار یک [illegible] اگر

هفتاد سال در تحت میزاب عبادت کند که شب در نماز و در روز در روزه باشد و
ولایت ولی امر را نداشته باشد خداوند او را برو در آتش جهنم اندازد که معنی
اینست که بدون ولایت هیچ عبادت فائده ندارد چون عبادت خوارج که هیچ فائده بآنها
نبخشید و چون ولایترا قبول کرد از جمله شرط قبول ولایت و اجزاء بیت دلوته نماز کردن و
روزه گرفتن و جهاد کردن و حج رفتن است بجهت اینکه والی دلالت میکند بر آنها و بدون
دلالت والی آن عمل بیفائده است و با دلالت والی ترک آنها نخواهد کرد و بواسطه
ما میوهای درختها است و جریان انهار و آمدن باران و روئیدن گیاهها و بِعِبادَتِنا
عُبِدَ اللهُ و اگر ما نبودیم شناخته نمیشد خدایتعالی شانه و اینها از همانست که گذشت
که آن بزرگواران بتمام عالی خود جان همهٔ عالمند و بدون جان هیچ چیز بکمال خود نرسد
و فائدهٔ خود را نبخشد و در خبری از جناب امام حسن عسکری است که انبیاء تمام فیض بردند
مِنْ اَنْوارِنا وَيَقْتَفُونَ آثارَنا و در خبری از همین بزرگوار است که اَسْباطُنا
خُلَفاءُ الدّينِ وَخُلَفاءُ النَّبِيّينَ وَمَصابيحُ الْاُمَمِ وَمَفاتيحُ الْكَرَمِ
پس کلیم لباس اصطفا پوشید چونکه ما از او وفا دیدیم وَرُوحُ الْقُدُسِ في
جِنانِ الصّاقُورَةِ ذاقَ مِنْ حَدائِقِنَا الْباكُورَةَ وَشيعَتُنَا الْفِئَةُ النّاجِيَةُ
وَالْفِرْقَةُ الزّاكِيَةُ صارُوا لَنا رِدْءاً وَصَوْناً وَعَلَى الظَّلَمَةِ اِلْباً وَعَوْناً
یعنی روح القدس در آن جنانی که محیط است بهمهٔ عالم مثل کاسهٔ سر که محیط است
بمغز د ماغ از باغهای ما که دست احدی نرسیده است بآنها چشید و شیعهٔ ما

فرقهٔ ناجیه وزاکیه میباشند که گردیدند دفع کنندهٔ از ما و حافظ ما باعتبار دفع
از آن صورت ملکوتی ما که بآنها وصل میشود و حافظ همان صورت ملکوتی و بر
ظلمهٔ ما که ظلمهٔ آن صورت ملکوتی ما باشند و بر اعداء ما طرد ند و یاری کننده
و در حدیث معرفت بنورانیت حضرت امیرؑ فرمود مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ
مَعْرِفَةُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَعْرِفَةُ اللّٰهِ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ و اینست دین خالص
که خدا فرمود وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ
وَيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُوا الزَّكٰوةَ وَذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ که میفرماید
خداوند تعالی که امر کرده نشدند مگر بنبوت محمدؐ وَهُوَ الدِّينُ الْحَنِيفِيَّةُ الْمُحَمَّدِيَّةُ السَّمْحَةُ
و قوله وَيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ پس بیکه اقامه ولایت مرا اقامه صلوة کرده است
و اقامهٔ ولایت من صعب و مستصعب است که متحمل نمیشود او را مگر ملک مقرب
یا نبی مرسل یا مؤمن ممتحن که ملک غیر مقرب و نبی غیر مرسل و مؤمن غیر ممتحن
متحمل نمیشوند ولایت مرا عرض کردم که مؤمن کیست و نهایت و حد او چیست
که بشناسم فرمود مؤمن ممتحن کیست که وارد نشود بر او از امر ما هیچ چیز مگر اینکه
شرح صدر دهد خداوند او را برای قبولش و شک نکند و باضطراب نیفتد و
فرمود ای اباذر ما را ارباب مطلق قرار مدهید و بگوئید درباره ما هرچه بخواهید که
نخواهید رسید بکنه آنچه در ما هست که خداوند عطا کرده است بما بزرگتر و
عظیمتر از آنچه بوصف واصفین آید یا خطور کند بر قلب شما ها پس ... شناختید

آنها

مارا چنین پس خواهید بود مؤمن سلمان عرض کرد که اقامه صلوة اقامه ولایت
تواست فرمود بلی تصدیق این قول خدا است تعالی شانه وَاسْتَعِينُوا
بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ پس صبر
رسول خدا است وصلوة اقامه ولایت مرا [illegible] از این جهت فرمود وَإِنَّهَا
ونفرمود وَإِنَّهُمَا بجهت اینکه [illegible] ولایت کبیر است حملش مگر بر خاشعین وخاشعون شیعیان
مستبصر منند چونکه اهل اقاویل باطله اقرار بنبوت محمدؐ دارند واختلاف ندارند در آن
ومختلفند در ولایت من ومنکرند او را مگر کمی که شیعیان ما باشند وفرمود در بارهٔ
نبوت محمدؐ وولایت من پس فرمود وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ وقصر محمد است
ورسالت او که زیاد همهٔ امت او را بلند کرده اند وبئر معطله ولایت منست که
معطل گذاشتند وانکار کردند وهر کس که اقرار بولایت من نداشته باشد
نفع نخواهد بخشید باو اقرار بنبوت محمدؐ ومنم صراط مستقیم ونبأ عظیم که اختلاف
کردند در آن واحدی اختلاف نکرده در نبوت محمدؐ واختلاف نکردند مگر در ولایت
من وقرار داده است برای من چیزیرا که باحدی از اولین وآخرین نه نبی مرسل ونه
ملک مقرب نداده وفرمود ای سلمان وای جندب منم آنکس که نوح را در کشتی نشاندم
بامر پروردگار خود ومنم که بیرون آوردم یونس را از شکم ماهی وگذرانیدم موسی را
از دریا وبیرون آوردم ابرهیم را از آتش وجاری کردم انهار را وشکافتم
چشمهارا ونشاندم درختهارا باذن پروردگار خود منم خضر عالم موسی ومعلم

سلیمان و منم ذوالقرنین منم محمد و محمد من است تا اینکه فرمود منم امیر هر مومن
و مومنه ممن مضی و من بقی و ایدت بروح العظمة با عذاب میکند
خدا بندگان خود را و با ثواب میدهد و آزمایانه خلق خود بار اپاک قرار داد و
اختیار کرد و برگزید و اگر کسی بگوید چرا و چگونه و در چه چیز کافر شد و مشرک شده و کسی که
ایمان آورد بآنچه گفتم و تصدیق کند بآنچه بیان کردم تفصیل نمودم و شرح دادم و روشن
کردم و برهان ادا نمودم پس او مومن ممتحن است که خداوند امتحان کرده است
قلب او را برای ایمان و منشرح ساخته سینه او را برای اسلام و او است عارف
مستبصر که بنهایت رسیده است و کامل گردیده و کسی که شک کند و انکار دارد
و توقف ورزد و متحیر شود و مضطرب باشد پس او مقصر و ناصب است منم
زنده کننده و میراننده و ما چون بخواهیم خدا بخواهد و چون نخواهیم خدا نخواهد تا اینکه
فرمود پروردگار ما عطا کرده است بما چیزی را که اجل و اعظم و اعلی و اکبر است
از همه اینها با عطا فرموده است علم ما را باسم اعظم آنچنان اسمی که اگر بخواهیم خرق
سموات و ارض نمائیم توانیم و بآسمان بالا و بزمین فرو رویم و بمغرب و مشرق
برویم و منتهی شویم بعرش پس بنشینیم بر روی عرش در پیش روی خدا و اطاعت
کند ما را همه چیز حتی آسمانها و زمینها و شمس و قمر و نجوم و جبال و درختها و دواب و
بحار و بهشت و دوزخ و فرمود هر کس که ظاهرش در ولایت من بیشتر باشد از
باطنش خفت موازینه و در خبری از جناب امیر که فرمود منم [illegible] شدم

همه امتها بسوی طاعت من پس کافر شدند پس عذاب شدند بآتش و منم
خازن آتش برآنها حقاً و این از همانست که ذکر شد که ائمۀ ما بحسب مقام
اعلای جان خود جان همۀ عالمند و جان جمیع انبیاء و اولیاء میباشند و هر کس
دعوت کرده است بسوی طاعت حق دعوت کرده است بحسب مقام ظهور حق که مقام
اعلای آن بزرگوارانست پس همۀ امتهای فی الحقیقه بطاعت آن بزرگواران خوانده شده اند
و از آنحضرت امیر المؤمنین روایت شده که منم که از همۀ انبیاء میرسانیدم باوصیاء و
از اوصیاء میرسانیدم بانبیاء و هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود خداوند مگر اینکه من
قضای دین او کردم و انجاز وعده های او نمودم و در خبری از آنحضرت است که
من حشر کننده ام خلق را بسوی خدا و بسوی منست تزویج اهل بهشت و بسوی منست
عذاب اهل آتش و بسوی منست رجوع خلق تماما و در خطبه أَيُّهَا النَّاسُ اِنْتَبِهُوا اِلَى
شَيْعَتِي وَالْتَزِمُوا بِبَيْعَتِي و فی تلك الخطبة اگر که نمیترسیدم که بگویند
دیوانه شده است ابن ابیطالب و مرتد شده است خبر میدادم بآنچه شده است و آنچه
شما در آن هستید و آنچه بشما برسد تا روز قیامت و بتحقیق که پوشانید خداوند علم خود را
از همۀ نبیین مگر از صاحب شریعت شما پس تعلیم داد بمن علم خود را و تعلیم دادم من
باو علم خود را و مائیم نذیرهای اولی و نذیرهای اخری و اولی و نذیرهای هر زمان و او ان
و بواسطۀ ماهَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَنَجَى مَنْ نَجَى لَقَدْ عَلِمْتُ مَا فَوْقَ الْفِرْدَوْسِ
الْاَعْلَى وَمَا تَحْتَ الثَّرَى كُلُّ ذَٰلِكَ عَلَى اِحَاطَةٍ لَا عِلْمِ اَخْبَارٍ يَعْنِي مِنْ

ویحیی من حی

برتبۂ

بمرتبهٔ اعلای جان خود جان همهٔ عالم میباشم وچنانکه جان انسان همهٔ مملکت خود را
دانا است بعلم احاطه وحضوری نه بعلم کسبی وخیالی من هم همهٔ عالم را دانایم بعلم
احاطه وحضوری نه بعلم کسبی وخیالی مثل علم جان انسان بمملکت خود قسم میخورم
برب عرش عظیم که اگر خواستم خبر میدادم شما را آباء واسلاف شما که کجا هستند و
از چه کس بوده اند والان کجا هستند وآنچه عاقبت کار آنها بآن خواهد رسید پس چه
بسیار خورندهٔ که گوشت برادر خود را میخورد وچه بسیار آشامندهٔ که در کاسهٔ سر
پدر خود آب میخورد وحال اینکه مشتاق او است اگر کشف شود آنچه از من در
قدیم اول ودر قدیم ثانی بوده میدیدید عجائب مستعظمات وامور مستعجبات وصنایع
واحاطات را اَنَا صَاحِبُ الخَلْقِ الاَوَّلِ قَبْلَ نُوحٍ اول واگر میدانستید آنچه میانهٔ آدم
ونوح واقع شده از عجایبی که کرده ام وامتهائی که هلاک کرده ام من صاحب طوفان
اولم من صاحب طوفان ثانی میباشم من صاحب سیل عرم من صاحب اسرار
مکنوناتم منم صاحب عاد وجنات منم صاحب ثمود وآیات منم مدمر آنها منم مزلزل
آنها منم مرجف ومهلک ومدبر آنها منم بانی وداحی وممیت ومحیی آنها منم
اول منم آخر منم ظاهر منم باطن منم باکور قبل کور وبا دور قبل دور وبا قلم
پیش از قلم وبا لوح قبل از لوح منم صاحب ازلیت اولیه منم صاحب جابلقا و
جابرصا منم صاحب رفرف منم مدبر عالم اول هنگامیکه این آسمان وزمین
نبود کسی گفت که تو توئی یا امیر المؤمنین فرمود من منم نه خدا [illegible] خدائی

غیر از خدا اینکه رب من و رب همه خلایق است گویا ضعیفی از شما خواهد گفت که
نمیشنوید که چه ادعا میکند پسر ابیطالب در بارهٔ خود دیروز روی هم ریختند لشکر
شام در جنگ او و بیرون نمیتوانست برود بسوی آنها قسم بباعث محمد و
ابراهیم که خواهم کشت اهل شام را چندین کشتن و بچه نحو کشتنها قسم بحق خودم و
بعظمت خودم که خواهم کشت اهل شام را کشتنهائی و بچه کیفیت کشتنها و هر اینه خواهم
کشت اهل صفین را بهر کشتنی هفتاد کشتن و بر خواهم گردانید برای هر مسلمی حیوة
جدیده را و تسلیم خواهم کرد با و صاحب و قاتل او را تا شفا دهد غیظ سینهٔ خود را و خواهم
کشت در عوض عمار و اویس هزار کشته را و گفته نشود که چنین است و چگونه
و در کی و چه زمان و در کجا و تا کی خواهد بود اینها یعنی بر سبیل استغراب و استنکار
خواهد گفت این کلماترا پس چگونه خواهید بود وقتی که ببینید صاحب شام را که اره شود
پاره ها و قطع کرده شود بساطورها بعد خواهم چشانید باو الیم عذاب را آگاه باش ای
ضعیف که بسوی من بر گردد امر خلق در فردا پس آنچه را گفتم عظیم مشمار یعنی اینها که گفتم
تمام آنها در عالم آخرت و برازخ است نه در دنیا و همچنین فرمود در همین خطبه تا اینکه
فرمود منم آن کلمه که بآن تمام شد همه امور و قرار داده شد دهرها تا اینکه فرمود که گویا
می بینم منافقین را که میگویند که علی خود را بربانیت میستاید شاهد باشید که سؤال
خواهم کرد در نزد حاجت که علی نوریست مخلوق و بندهٔ است مرزوق هر کس غیر اینرا
بگوید بر او است لعنت خدا و لعنت لاعنین و در خطبهٔ دیگر فرمود که پیش من

مفاتیح غیب است که نمیداند بعد از رسولخدا ص مگر من منم ذو القرنین مذکور در صحف
اولی منم صاحب خاتم سلیمان منم ولی حساب منم صاحب صراط و موقف منم
آدم اولم منم نوح اولم منم برگ آورنده درختهایم منم رسانندهٔ میوهایم و شکافندهٔ
چشمها و جاری کنندهٔ نهرها منم راجفه و صاعقه و صیحهٔ بالحق و ساعت از برای کسی
که تکذیب کند ساعت را منم کتابی که هیچ شک در او نیست منم اسماء حسنائی که امر نمود
بخواندن آنها منم نوری که موسی از آن اقتباس نمود منم صاحب صور منم بیرون آورندهٔ
مَنْ فِي الْقُبُور منم صاحب نشور منم صاحب نوح و منجیه منم صاحب ایوب و شافیه
منم صاحب ابرهیم منم سر کلیم منم آنکس که لَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَحِسَابُ
الْخَلْقِ إِلَيَّ منم که تفویض شده است امر خلق بسوی من منم امر خدا و روح چنانکه فرمود وَ
يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي منم مقدر اقوات منم منشر اموات
منم منزل القطر منم منور شمس و قمر و نجوم منم قیم قیامت منم اقامه کنندهٔ ساعت منم
آنکس که واجبست از خدا برای او طاعت منم حی لا یموت و اذا مت لم امت
منم آنکس که همه خلایق خوانده شدند بسوی طاعت من پس کافر شدند و مسخ شدند و اجابت
کردند امتی پس نجات یافتند و قرب یافتند منم که یک طرفة العین از هفت
آسمان و هفت زمین میگذرم منم که گردش میکنم در صورتها بهر نحو که خواهم
منم آخرت و دنیا منم که می بینم اعمال عباد را منم دیان الدین منم کسی که قبول
اعمال نمیشود مگر بولایت او و حسنات نفع نبخشد مگر بمحبت او منم صاحب

کمل

کیل قطرات باران و ریگهای بیابان منم که دو مرتبه کشته میشوم و ظاهر میشوم
بهر صورت که خواهم منم که احصا کنندهٔ خلایقم هرچند که زیاد باشند منم که حساب
کشنده از خلایقم اگرچه عظیم باشند منم که هزار امت انکار ولایت من کردند و
همه مسخ شدند منم قاصم جبارین در میانهٔ گذشتگان و عذاب کنندهٔ آنها
در آخرین منم شاهد اعمال خلایق در مغارب و مشارق منم محمد و محمد من است منم
آن معنی که لا یَقَعُ عَلَیهِ اِسْمٌ وَ لا شِبْهٌ و در خطبهٔ دیگر فرمود اَنَا المُقَدَّمُ بر بنی
آدم روز قیامت منم محاسب خلق منم منازل کنندهٔ خلق در منازل ایشان منم
عذاب اَهلِ النّار و کسی که انکار کند که مرا در روی زمین برگشتن بعد از برگشتن است
و دعوت کردن بعد از دعوت کردنست در بعد چنانکه در قدیم بوده ام فَقَد رَدَّ
عَلَینا وَ مَن رَدَّ عَلَینا فَقَد رَدَّ عَلَی اللهِ منم نازل کنندهٔ ملائکه در منازل
آنها منم اخذ کنندهٔ عهد بر الواح در ازل بامر قیوم لم یزل منم ندا کنندهٔ آنها بندای
اَلَستُ بِرَبِّکُم بامر قیوم لم یزل منم آنکس که پر کند روی زمین را از عدل و قسط
چنانکه پر شده است از جور و ظلم بشمشیر خود همین شمشیر منم متکلم بالوحی منم
غائب منتظر بجهت امر اعظم منم شهر رمضان منم شب قدر و ام الکتاب و
فصل الخطاب و سورهٔ حمد منم صاحب نماز در حضر و سفر بلکه مانیم نماز و روزه
و شبها و روزها و ماهها و سالها منم صاحب حشر و نشر منم بردارنده از امت
محمد وزر را منم باب سجود منم عابد منم معبود منم شاهد منم مشهود منم این شخص موصوف

باین

باین اوصاف پس کیست مثل من پس فرمود خوشا حال اہل ولایت من آنها که
کشته میشوند در بارهٔ من و بیرون میشوند از خانهای خود بجهت من آنهایند خزانه دار های
خدا در روی زمین که بفزع نخواهند آمد در روز فزع اکبر و در خطبهٔ دیگر فرمود منم غفور
رحیم و عذاب من عذاب الیم است منم آنکس که نظر کردم در ملکوت پس شمرده
نشد غیر من هیچ چیز و هرچه غیر من بود غائب بود منم که اگر بمیرم نمرده ام و اگر
کشته شوم کشته نشده ام منم که میدانم خطرات قلوب را و لمحات عیون را
منم نماز مؤمنین و زکوة آنها و حج و جهاد آنها یعنی من بواسطهٔ صورت ملکوتی
که متصل بدل سالک میشود و حقیقت صلوة و زکوة و حج و جهاد همان صورت ملکوتی
منست و آنصورت منم پس منم صلوة و زکوة و حج و جمیع عبادات مؤمنین و در
خطبهٔ منم دیان الدین و در خطبة البیان منم آنکسی که در نزد او هست مفاتیح غیب که
نمیداند بعد از محمد غیر من من بکل چیزها دانایم منم حجر مکرمی که جاری میشد از آن
دوازده چشمه منم که متوجه حساب همهٔ خلق میشوم منم مونس مؤمنین و فتاح
اسباب و انشاء کنندهٔ سحاب و مورق اشجار و رسانندهٔ ثمار و شکافندهٔ عیون
و پهن کنندهٔ زمین و بلند کنندهٔ آسمانها منم غفور رحیم و عذاب من عذاب الیم است
منم بارئ منم مصور فی الارحام منم حامل عرش با ابرار از اولاد منم آیات
خدا و حجتهای او منم که زنده میکنم و میمیرانم منم که خلق میکنم و روزی میدهم منم
سمیع و بصیر منم متقلب در صور منم که نیست مثل من هیچ چیز منم عذاب اعظم

منم دنیا و آخرت یعنی چون فعلیت اخیرهٔ من حقیقت مشیت است که مقام ظهور
حق است و تمام ما دون مراتب وجود منست پس من ملائکهٔ مقربینم و مراتب سایر
ملائکه که آخرت باشد و مراتب عالم طبع که دنیا باشد پس هرچه هست منم پس
من همهٔ انبیائم و فرستندهٔ همهٔ انبیائم و من همهٔ اعمال وجودیه ام و اما اعدام
و نقائص پس آنها خارج از وجودند و الا بمضمون هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللّٰهِ آن
بزرگواران جمیع مراتب وجود میباشند اینکه حکما گفته اند بسیط الحقیقة کل
الاشیاء مراد مقام مشیت است که حقیقت محمد و علی باشد که آن بزرگواران تمام
موجودات احاطه دارند و متحدند با جمیع مراتب وجود و فرمود در همین خطبه منم حرث
و نسل منم که فرض فرموده است خداوند بحسب تکوین و تکلیف عبادت مرا
بر هر ذی روح متنفسی از خلق خدا منم که خداوند غالب کرده است مرا بر دین منم
که انتقام کشنده ام از ظالمین منم که خوانده ام همهٔ امم را پس کافر شدند و اصرار
کردند و مسخ شدند منم بابی که خداوند گشوده است که هرکس داخل شود ایمن است
و هرکس بیرون شود کافر است منم که ظاهر میشوم بهر صورت که خواهم و از آنجا که مقام
و فعلیت اخیرهٔ آن بزرگواران مشیت است و مشیت ظهور حق است یعنی حق ظاهر
باسماء و صفات و جلوه کثرات است صحیح است که گفته شود که ظلم بر آنها چنانکه ظلم
بر جان ظالم است که دانستی که آن بزرگواران جان جان ظالمند ظلم بر خدا هم
هست که فرمود من اهان ولیا فقد ارصد لمحاربتی و صحیح است که

بگویند آنکس که ز کین بما در افتاد بامانه که با خدا در افتاد وصحیح است که گفته
شود الهی آنرا که خواهی براندازی باماش در اندازی از جناب صادق است در
تفسیر آیهٔ فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ که خداوند اسف ندارد مثل لتنگی مالکن
خلق فرمود اولیائی برای خود که آنها اسف دارند وخوشنودی دارند ومخلوقند و
مربوب پس قرار داد رضای آنها را رضای خود وسخط آنها را سخط خود وفرمود مَنْ
اَهَانَ لِی وَلِیًّا فَقَدْ بَارَزَنِی بِالْمُحَارَبَۃِ وخوانده است مرا بمحاربهٔ خود و
فرمود مَنْ یُطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ وآنها که بیعت با تو کنند با خدا کرده‌اند
وبس واز جناب رسول روایتشده که در لیلهٔ معراج از جمله چیزهائی که مشافهه فرمود
خدای من این بود که هر کس خاری رساند بولی من کمین کرده است برای محاربهٔ
من وکسیکه با من محاربه کند من با او محاربه خواهم کرد عرض کردم ولی تو کیست
فرمود هر کس که اخذ کرده باشم میثاق او را از برای تو وانبرای وصی تو واز برای
ذریهٔ شما بولایت نه بنبوت تنها یعنی که بیعت خاصهٔ ولویه با شماها کرده باشد وجناب
باقر در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ وَمَا ظَلَمُوْنَا فرمود خداوند اعظم واعز وامنع است از اینکه
ظلم کرده شود لکن خداوند مارا مخلوط کرده است با خود پس قرار داد ظلم مارا ظلم
خود وولایت مارا ولایت خود وجناب صادق فرمود در آیهٔ مبارکهٔ لَا تَسُبُّوا
الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَیَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ که خدارا کسی
فحش نمیدهد لکن مَنْ سَبَّ وَلِیَّ اللّٰهِ فَقَدْ سَبَّ اللّٰهَ واز جناب رسول روایتشده

که فرمود

که فرمود که کسی که سب تو کند سب من کرده و کسی که سب من کند سب خدا کرده است و کسی که سب خدا کند برو او را در آتش جهنم اندازد و در خدمت حضرت صادق کسی عرض کرد که بعضی در مسجد علانیه سب اعداء شما میکنند فرمود او را چه میشود خدا لعنت کند او را ما را در معرض سب اعدا در آورده است و بحضرت رضا کسی عرض کرد که چه میگوئید در اینحدیث که مؤمنین زیارت میکنند پروردگار خود را در خانهای خود در بهشت که فرمود خداوند تفضیل داده است محمد را بر جمیع خلق خود از نبیین و ملائکه و قرار داده است طاعت ما را طاعت خود و زیارت ما را در دنیا و آخرت زیارت خود و در مکتوب جناب امیر بمعویه یا صنایع پروردگاریم و خلق بعد از ما صنایع مایند و حضرت رسول فرمود که هر کس من را زیارت کند در حیوة و بعد از مرگ پس بتحقیق که زیارت خدا کرده است و از این قبیل اخبار و بمضمون هر یک از آنچه از اول کتاب ذکر شده از معصومین اخبار بسیار از هر یک از معصومین بطرق مختلفه و اسانید متعدده وارد شده است و ظاهر اخبار گذشته با اخباری که ردع و منع میکنند کسانیرا که قائل شده اند بربوبیت آن بزرگواران بسیار منافات دارد و از بیانی که گذشت در اول همین باب و در ابواب سابقه رفع منافات ممکن است کردن ولکن بجهت تاکید در رفع اختلاف میانه اخبار میگوئیم که چون مقام آن بزرگواران مقام مشیت و مشیت فوق الامکان و تحت الوجوبست پس این مشیت اگرچه فعل حقتعالی شانه لکن ظهور

او و معروفیت اوست و حقتعالی شانه ظاهر است بتمام اوصاف الحقیقیة والاضافیة والسلبیة و از مراتب حقیقت که از جمله اسماء او حق مخلوق به است و بسیط الحقیقه است و اضافهٔ اشراقیهٔ حق است و فعل حق و کلمهٔ کن و حق لابشرط و مقام واحدیت و مقام معروفیت و باعتبارات دیگر بعرش و کرسی و الله و علی مسمّی است و اینمقام چون مقام ظهور حقیقت تمام اسماء حقتعالی شأنه بر اینمقام جاریست و بجهت اشاره باین مقام که مقام اعلای آن بزرگوار است فرمودند لَنَا مَعَ اللهِ حالاتٌ حالةٌ نحنُ هو و هو نحن که این هم دو حالت میشود و حالةٌ نحنُ نحنُ و هو هو یعنی ما در حین اتصال باینمقام و انسلاخ از بشریت و ملکیت و روحیت اگر فی الجمله بقایای خودیت ما که عین خودیت حقیقت است بنظر آید او لا نحن هو و اگر هویت حق قبل از خودیت ما بنظر آید هو نحن خواهد بود و بهمین اعتبارات که باختلاف از آن بزرگواران رسیده که ما رأیتُ شیئًا الّا و رأیتُ الله قبلهُ او رأیتُ الله بعدهُ او رأیتُ الله فیهِ که این هر سه عبارت بحضرت امیر و غیر آن بزرگوار نسبت داده شده است و چون از اینمقام تنزل کنند و بمقام بشریت آیند یا در همان مقام باز مقام بشریت را بنظر آورند نحن نحن و هو هو خواهد بود و تمام صفات ربوبی که بخود نسبت داده اند که آنچه ذکر شد یکی از هزار بلکه از صد هزار بلکه از هزار هزار نیست چنانکه خود فرموده اند که از هزار هزار باب علم که در روز آخر حضرت رسول ص بعلی ع تعلیم فرمودند آنچه بشیعه رسیده است یک بابست یا دو باب که بعد از تعجب سائل فرمود تعجب لکن آنچه

افضل یا بشما رسیده است نصف حرفیست از فضل یا بشما با اینکه آنچه را توانستند بزبان
وقلم آورند بین مشرق و مغرب را پر کرده است که کتابهای فضل آنها را احصا نمیتوان
کرد اما چون مردم قصور نظر دارند و از مقام بشریت نظر آنها تجاوز ندارد اگر
بگویند آنها ربوبیت دارند یا الوهیت دارند یا خالقند یا رازقند یا نیست ربی
سوای آنها چون نظر آنها قاصر است بر همان مقام بشریت یا بر سایر مقامهای
آنها لکن آنها را مسمی می بینند نه اسم از آنها پذیرفته نیست و مردود و ملعون
و کشتنی بودند و الا آنچه از خود آن بزرگواران که از هزار یکی را توانستیم نقل
کنیم بالاتر از اینها است که عبدالله نصیر یا غیر او گفتند لکن خود آن بزرگواران
دانسته و فهمیده گفتند و اینها ندانسته گفتند یا اگر دانستند با کسی که نباید
میگفتند گفتند چون ابو الخطاب که از مشایخ حضرت صادق ع بود و از مردم
بیعت میگرفت بخدائی حضرت صادق ع که او را حضرت خواستند و ردع فرمودند
و او رفت و باز همان کار را میکرد خبر دادند حضرت را که مرتدع نشده باز همان کار را
میکند ثانیاً او را خواستند و فرمودند که چون مرتدع نمیشوی از مدینه بیرون رو
و آنهم رفت از مدینه بیرون و برای خود در خارج مدینه چادر زد و بهمان کار خود
مشغول بود که لعن او در اخبار بسیار رسیده و چون عبدالله نصیر نظرش بلند
شد و آن بزرگوار را در میان ندید بلکه خدا را دید و بس حضرت باو اذن
شیخوخت دادند و دعوت هم میکرد و سلسله او جاری بود و تا بحال نیز جاریست

لکن آنها چون سایر سلاسل از اعتدال تجاوز کرده صورت شریعت مطهره را کلی
ترک نموده مباحی مذهب شده اند و الا طریق حق جاری بود در سلسله آنها و علی را
که خدا میگفتند نه باین نحو که عوام میفهمند میگفتند بلکه بهمان نحو که شیعه میگویند
میگفتند که مظهر جمله صفات ربوبی علی بود و دانستی که اگر کسی فهمیده این کلمه را
بگوید یکی از هزار را نگفته و از فرمایشات آن بزرگواران یکی از صد هزار نرسیده و سبب
این اختلاف در اخبار همانست که مکرر شد که حقیقت آن بزرگواران مقام مشیت است که
ظهور حضرت حق تعالی شانه و آنچه از صفات ربوبی بخود نسبت داده اند بملاحظه آن مقام است
که در آن مقام غیر حق نیستند یعنی اسم حقند و اسم هم مکرر گذشت که از خود هیچ حکم ندارد و آنچه
حکمی که بر اسم شود آن بر مسمی است مگر اینکه اسم منظور نظر شود و مسمی شود که آنوقت
آن حکم بر اسم خواهد بود نه بر مسمی پس آنچه آن بزرگواران از صفات ربوبی بخود نسبت داده
بحسب اسمیت آنها است نه بحسب مسمی بودن آنها که تمام آنها راجع بمسمی است که آنها
در میانه هیچ منظور نظر نیستند و چون ناقصین آن بزرگواران را منظور نظر دارند بحسب
مقام بشریت آنها و آنها را مسمی دانند نه اسم آنچه نسبت دهند بآنها بخود آنها راجع خواهد شد
از حیثیت مسمی بودن و راجع بحق نخواهد بود بلکه راجع بخود آنها من حیث انهم غیر الحق
و مسمی مقابل الحق خواهد بود و در اینوقت و باین نظر کافر یا مشرک خواهند بود چنانکه
در اخبار متعدده رسیده است که کسیکه عبادت کند اسم را دون معنی یعنی کسی که
اسم را منظور نظر سازد و مسمی قرار دهد و عبادت کند کافر است و کسیکه

عبادت کند اسم را با معنی مشرکست و کسی که عبادت کند معنی را بایقاع اسما
بر او موحد است پس چون نظر قاصرین بر آن بزرگواران از حیثیت مسمّویّت است
نه از حیثیت اسمیت و آن بزرگواران را از حیثیت بشریت نظر دارند اگر چیزیرا
بآن بزرگواران نسبت دهند آن نسبت از حیثیت اسمیت نخواهد بود بلکه از
حیثیت مسمی بودن خواهد بود و آن حکم بر حق نخواهد بود و کافر و مشرک خواهند شد
و از اینجهت است که اخبار بسیار در ردع و منع اینها رسیده است چنانکه از
جناب رضاؑ منقولست که کسی که ادعا کند از برای انبیاء و ائمه ربوبیترا یا برای
غیر ائمه امامت را ما از آن کس بری هستیم در دنیا و آخرت و از جناب صادقؑ لَعَنَ
اللهُ عَبدَ اللهِ بنِ سَبَا که ادعا کرد ربوبیترا در بارهٔ امیرالمؤمنینؑ و حال اینکه
آنحضرت بندهٔ طائع بود وای بر کسی که دروغ بر ما بندد و قومی میگویند در بارهٔ ما
چیزیرا که ما نمیگوئیم در بارهٔ خود مکرر فرمود که تبرّی میجوئیم بسوی خدا از آنها و در چندین
خبر است که ما را فرود آورید از ربوبیت و هر چه بتوانید در فضل ما بگوئید که ما دریائیم
نتوانید فضل ما را اتمام کنید و بگوئید و ما سرّ غیبیم و سرّ غیب شناخته نمیشود و کلمات
خدا بوصف نیاید و در خبر دیگر اِیّاکُم وَ الغُلُوَّ کَغُلُوِّ النَّصَارٰی که من بری هستم
از غالین و در خبری از حضرت امیرؑ دو نفر هلاک میشوند در بارهٔ من و گناهی بر من نیست
محب مفرط و مبغض مفرط و باین مضمون نیز اخبار بسیار است و از حضرت رسولست
که یا علی در تو مثلی از عیسی بن مریم است که محب مفرط و مبغض مفرط در بارهٔ او

هلاک

هلاک شدند و بمقصد نجات یافتند و در خبری کسی در خدمت جناب رضا عرض
کرد که وصف کن برای ما خدای ما را حضرت وصف فرمودند نیکوترین وصفی
کسی عرض کرد که در پیش ما کسانی هستند که منتحل موالات شمایند وگمان میبرند
که این صفات صفات علی است و علیست رب العالمین چون حضرت شنیدند بلرزه
افتاد فرائص آنحضرت و عرق کرد و فرمود سُبحانَ اللهِ سُبحانَ اللهِ عمّا یقولُ
الظّالمونَ وَالکافرونَ عُلُوّاً کبیراً آیا آن حضرت اَکِلٌ فِی الآکِلینَ وَ
شارِبٌ فِی الشّارِبینَ وَناکِحٌ فِی النّاکِحینَ نبود و محدث نبود در محدثین و باوجود
این نماز میکرد خضوع پیش روی خدا داشت ذلیل بود اوّاه و منیب بود پس کسی که باین
صفات موصوف باشد اله نمیشود که اگر او باین صفات خدا باشد هریک از شما اله خواهید
بود عرض کرد که آنها گمان میبرند که چون حضرت اثر ظاهر ساخت معجزاتیرا که دیگری قادر نبود
غیر خدا دلالت کرد براینکه او اله است پس چون خود را بصفات محدثین ظاهر کرد امر
او بر مردم مشتبه شد فرمود چون که ظاهر شد از او فقر دلالت دارد که کسیکه اینها صفات
اوست و مشارکند با او ضعفا محتاج نخواهد بود معجزات فعل او پس معلوم میشود همین
احتیاج که آنچه را که ظاهر کرد از معجزات فعل قادریست که لا یُشبِهُ المَخلوقَ و این از همان سنت
که تکرر شد که مردم نظر آنها بر مقام بشریست و مقام بشری آنها نهایت ضعف و نقص دارد
واله نمیتوانند باشند که اگر نظر آنها بر مقام عالی آن بزرگواران میبود انکار نمیفرمود چنانکه
خود آن بزرگوار در آخر تقریر فرمود همین مطلب را که معجزات از مقام بشری [illegible] بلکه از مقامی

که دخل ببشریت آنها نداشت و آن مقام مقام الٰهیت است و در خبری زراره عرض کرد بخدمت جناب صادق ع که یکی از اولاد عبد الله بن سبا قائل بتفویض است فرمود تفویض چه چیز است عرض کرد که میگوید که خدا محمد ص و علی ع را خلق کرد پس امر عالم را تفویض نمود بآنها پس آنها خلق کردند و روزی دادند و زنده کردند و میرانیدند فرمودند دروغ گفتند اعداء خدا و در خبری قنبر بخدمت امیر المؤمنین رسید و عرض کرد که ده نفر در درِ خانه ایستادگان میبرند که تو رب آنها میباشی فرمود بیاور آنها را آنها را داخل کرد قنبر فرمود چه میگوئید گفتند تو پروردگار مائی و تو روزی دهندهٔ مائی فرمود وای بر شما من مخلوقم مثل شما ابا کردند از قبول کردن فرمود وای بر شما رب من و رب شما خدا است توبه کنید و باز گردید گفتند رجوع نمیکنیم تو رب و رازق و خالق مائی فرمود که ای قنبر فعله حاضر کن قنبر ده نفر با بیل و توبره حاضر کرد امر فرمود که حفر کردند زمین را پس آتش افروختند پس فرمود توبه کنید گفتند توبه نخواهیم کرد پس بعضی را در آتش انداخت که شاید بقیه برگردند چون برنگشتند باقی را هم در آتش انداخت بعد فرمود که هر منکری را ببینم آتش خواهم افروخت و قنبر را خواهم خواست و سبب این بود که اینها آثار ربوبیت از مقام بشری آن بزرگوار مشاهده میکردند و از قصور نظر آن لطیفهٔ عالیه و جان آنها را که مقام ربوبیت آنها بود بنظر نمیآوردند و همین مقام پست بشری را اسمی و منظور نظر ساخته ربوبیت را بهمین مقام نسبت میدادند و عبادت اسم میکردند دون معنی و

کافر شدند که اگر نظر آنها بلند میشد و مسمّی را بعنوان آن بزرگواران که اسماء بودند
بنظر میاوردند موحد میبودند که مکرر گذشت بیان اینکه هرگاه اسم را مسمّی قرار
ندهند هر حکم که براو کنند و هرچه باو نسبت دهند او راجع بمسمّی است که اسم
در میانه نیست و هستی او چون هستی معنی حرفی است و چون هستی زاء
یا و دال است در جاء زَیْد که هیچ در نظر نیست و این شخص موحد است نه
کافر و مشرک

باب هشتم

در بیان ذکر و فضیلت ذکری که
بتلقین صاحب اجازه اخذ شود تا اینکه بشارتی باشد مؤمن را بدانکه ذکر
بمعنی بخاطر آوردن مذکور است و ذکر هر چیزی این است که او را در خاطر
آوری و چون الفاظ نوائب معنی میباشند و سبب میشوند که معنی بواسطهٔ
جریان آنها بر زبان بخاطر گوینده یا شنونده آید این الفاظ را نیز ذکر گویند و همچنین
ذکر خفی که مصطلح صوفیهٔ صافی طویه است که ذکر قلبی باشد بواسطهٔ اینکه موجب
ظهور مذکور است او بواسطهٔ اینکه سبب میشود که مذکور بنفسه یا بمظاهره در نزد ذاکر حاضر
شود اگر اخذ شود آن ذکر از صاحب اجازه آنرا هم ذکر میگویند و ذکر جلی و ذکر خفی
در زبان اینها ذکر زبانی و ذکر قلبی است که از صاحب اجازه اخذ شود و ذکر و فکر هم که
میگویند از ذکر ذکر جلی و ذکر خفی میخواهند و از فکر حضور مثال امام و شیخ در نزد
ذاکر خواهند و چون ذکر خدا و ندچه زبانی و چه قلبی از جملهٔ عبادات است و عبادات
بدون امر آمر الهی و اجازهٔ صاحب اجازهٔ الهی هیچ اثر بر آنها مترتب نمیشود

چنانکه در اخبار بسیار بتصریح و تلویح بیان شده است و تقلید و اقتدا و تولی
و ائتمام را لازم دانسته اند که بدون تقلید هیچ عمل مقبول نخواهد بود خصوصا
وقتی که مقصر باشد در تقلید چنانکه فتوای علماء اعلام نیز بر همین است پس باید
بندهٔ خدا اگر بخواهد مشغول بذکر خدا شود باذن و اجازهٔ آمر الهی باشد و چون
باید عمل و عبادت بنده بدلالت شخص مجاز باشد که بدون دلالت شخص مجاز
ترخیص است که میخواهی بکنی و میخواهی نکنی چنانکه در اخبار بسیار بآنها اشاره شده
است تقلید میت بدوا جائز نخواهد بود و بهمین جهت و بجهت تفاوت احوال
عابد و تفاوت تکلیف بتفاوت حال عابد استدامة هم تقلید میت جائز نخواهد
بود چنانکه فتوای معظم علماء نیز همین است و شرافت ذکر خدا از امر بکثرت آن
در آیات و اخبار مستفاد میشود و کافی است در شرافت آن آیهٔ کریمهٔ فَاذْكُرُونِي
أَذْكُرْكُمْ که ذکر خود را خدا تعالی شانه نتیجهٔ ذکر بنده قرار داد و شرافتی
بالاتر از این نیست که بنده را خداوند متذکر باشد و در چندین خبر قدسی است
که من همنشینم با کسی که متذکر بذکر من باشد و شرفی برتر از همنشینی خدا نیست
و از جناب صادق ع مرویست که هر کس ذاکر باشد بحقیقت پس او مطیع است
و اشاره بکلمهٔ حقیقت باینکه ذکر زبانی یا ذکر جنانی بدون اشتغال خاطر بیاد حق تع
شانه ذکر حقیقی نیست بلکه ذکریست که روح ندارد و باطل است و همچنین ذکر
زبانی و جنانی که بدون اذن و اجازهٔ صاحب اجازه باشد یعنی بدون تقلید

باشد آن ذکر ہم بابر شیطان است و باطل خواہد بود چنانکہ فرمودند مَن لَم یَکُن لَہٗ شَیخٌ تَمَکَّنَ الشَّیطَانُ مِن عُنُقِہٖ و بعد فرمود ہر کس غافل از یاد خدا باشد او عاصی است و طاعت علامت ہدایت و معصیت علامت ضلالت و اصل ہر دو از ذکر و غفلت است و استنباط میشود ازین حدیث شریف کہ طاعت بذکر خدا طاعت است کہ اگر غافل باشد از ذکر خدا نماز او معصیت خواہد بود و از جناب باقرؑ است کہ مؤمن پیوستہ در نماز است مادام کہ در ذکر خدا باشد چہ ایستادہ باشد و چہ نشستہ و چہ خوابیدہ بعد تلاوت نمود آیۂ شریفۂ اَلَّذِینَ یَذکُرُونَ اللّٰہَ قِیَامًا وَقُعُودًا الخ و ازین حدیث شریف استنباط میشود کہ ذکر خدا نماز است بلکہ این خبر را با خبر پیش کہ ملاحظہ میکنیم معلوم میشود کہ حقیقت نماز و روح نماز ذکر خدا است کہ اگر ذکر خدا در نماز نباشد نماز نماز نباشد بلکہ جیفہ بیروح و منتن و موذی خواہد بود کہ معصیت باشد و از این جہت کہ روح نماز است فرمود وَلَذِکرُ اللّٰہِ اَکبَرُ مِنَ الصَّلٰوۃِ و آیات و آلہ بر نہی از خوردن چیزی کہ ذکر خدا بران نباشد و امر و اباحۂ خوردن از چیزی کہ ذکر خدا بران باشد اگر تعمیم دادہ شود آیات مزبورہ و تخصیص بذبیحہ دادہ نشود بلکہ ہر فعل و قول و ہر مطعوم را شامل شود دلالت دارند بر آنکہ مبیح اشیاء ذکر خدا است بلکہ مبیح جملۂ افعال و اقوال و حرکات و سکنات ذکر خدا است وَلَا اَشرَفَ مِنہُ و آیۂ مبارکۂ اَلیَومَ اُحِلَّ لَکُمُ

اَلطَّیِّبَاتِ دلالت دارد براینکه بیعت خاصّه ولویّه که مورث ذکر خدا و معاهده بر ذکر خدا است چنانکه خود آن بزرگوار نیز ذکر خدا است و ذکر آنحضرت ذکر خدا است محلّل طیبات است وَلَا اَشْرَفَ مِنْهُ و از اینکه برای هر یک از عبادات حدّی و وقتی و مکانی و شروطی در شریعت قرار داده شده سوای ذکر که نه حدّی دارد و نه قدری و وقتی و مکانی و شرطی بلکه بجدّیّت برّا حدّ آن و اطلاق را قید آن نموده اند معلوم میشود که ذکر خدا اشرف از همه عبادات است و آیهٔ مبارکهٔ رِجَالٌ لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ در مدح این رجال برای فضیلت ذکر کافی است و ایضا در مقام مدح فرمود اَلَّذِیْنَ یَذْکُرُوْنَ اللّٰهَ قِیَامًا وَقُعُوْدًا وَعَلٰی جُنُوْبِهِمْ و این شرافت ذکر خدا را بس که مدح کند براینکه در جملهٔ احوال خود بذکر خدا مشغولند و ذکر خدا را در جملهٔ احوال جاری کردن ممدوح است چرا که هیچ یک از عبادات نیست که در جملهٔ احوال ممدوح و مرغوب باشد و از جناب رسول ص ماثور است که بهترین اعمال شما و بهترین اذکار شما در نزد ملیک شما و بلند کنندترین درجات شما در نزد منزلت شما و بهترین چیزهائی که طلوع کرده است براو آفتاب ذکر خداوند است سبحانه و تعالی و از جناب صادق ع است که هیچ مجلسی نیست که جمع شوند در آن مجلس ابرار و فجّار پس برخیزند بغیر ذکر خدا مگر اینکه آن مجلس حسرت خواهد بود برآنها در روز قیامت و از آنچه گذشت که معیار طاعت و معصیت ذکر و غفلت است و ذکر خدا نماز است و حقیقت نماز است

در روح همه عبادات است و عبادات بذکر خدا عبادتست و بدون ذکر خدا صورت عبادت معصیت است نه عبادت معلوم میشود که هر مجلسی که بدون ذکر خدا باشد روز قیامت حسرت خواهد بود برای اهلش بلکه هر دقیقهٔ عمر و بال خواهد بود و آیهٔ مبارکهٔ وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و همچنین آیهٔ مبارکهٔ کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِیْنَةٌ اِلَّا اَصْحٰبَ الْیَمِیْنِ دلالت دارد براینکه اعمال بولایت مقبولست و خسران نیست زیراکه اصحاب یمین را بشیعیان خود تفسیر کرده اند و ایمان و عمل صالح هم که نیست مگر برای شیعیان آن بزرگواران و هرگاه قید حیثیت را اعتبار کنیم معنی هر دو آیه این میشود که هر کس هرچه کند قید او خواهد بود و باعث خسران او خواهد بود مگر آنها که خود را بر فتراک ولایت بسته که اگر عمل آنها از حیثیت ولایت باشد باعث خسران و قید آنها نخواهد شد و حیثیت ولایت حیثیت صحت عبادتست و دانستی که عبادت بذکر خدا عبادتست پس حیثیت ولایت حیثیت ذکر خدا است پس هر کس هرچه کند و بال و خسران و قید او خواهد بود مگر اینکه روح عمل او ذکر خدا باشد یعنی ولایت مرتضی علی ع که موجب ذکر خدا است و ذکر خدا اگرچه همان است که حقتعالی شانه در خاطر انسانی باشد لکن چون در عرف از زمان آدم ذکر خدا که میگفتند ذکر لسانی که ذکر جلی باشد میخواستند یا ذکر جنانی که ذکر خفی باشد که عبارت بود از بیان آسمی

مجلس که ذکر خدا نبود و بدون ذکر خدا آن وقت عمر حسرتست

از اسماء الله بر زبان یا نقش بندی اسمی از اسماء الله در قلب باینجهت ذکری
که در آیات و اخبار وارد شده است منصرف میشد بهمین ذکر جلی و خفی مصطلح نه
در خاطر داشتن مذکور فقط بلکه ذکر و فکر که باهم ذکر میشد از فکر در خاطر داشتن
مذکور منظور بود و از ذکر جریان اسمی از اسماء الهی بر زبان سر یا زبان دل و اخباریکه
ذکر خواهد شد اشعار بهمین مطلب دارد و در میان بسیاری از سلاسل ذکر
خفی بوده که مشایخ آنها تلقین میکردند بلکه مرتاضین عجم و زردشتیان نیز
بهمین ذکر خفی مواظبت میداشتند و بوده است این ذکر خفی در مرتاضین
سابق بر اسلام زیرا که اینطایفه مدعی میباشند که این طریقه تلقین ذکر و
توبه و عهد و پیمان گرفتن معصومین یداً بید و نفساً بنفس بما رسیده بلکه
موافق اخبار اتصال وصایت این طریقه از زمان آدم یداً بید و نفساً بنفس
منتهی شد بحضرت ابیطالب و موافق اخباریکه دلالت دارد بر اینکه حضرت
ابیطالب سپرد ودایع وصایت را بحضرت محمد و مات من یومه ودایع وصایت
و اینطریقه بیعت و عهد و پیمان گرفتن از زمان آدم بوده است تا زمان حضرت
خاتم و از آنزمان هم بوده و خواهد بود تا انقراض عالم و آنکه در اخبار و آیات
ذکر را موصوف بکثرت کرده اند دلالت دارد بر اینکه مراد از ذکر جریان اسمی
از اسماء الهی است بر زبان سر یا بر زبان دل زیرا که کثرت در معدود استعمال
میشود و بودن مذکور در خاطر عدد بردار نیست مگر بعرض تخلل غفلات بلکه

دران استعمال دوام مناسبت نه استعمال عدد و کثرت و آیهٔ مبارکهٔ
اَلَّذِینَ اِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ دلالت دارد بر جریان اسمی از اسماء بر
یکی از دو زبان و خبر شریف خَیْرُ اَعْمَالِکُمْ وَاَذْکَارِکُمْ عِنْدَ مَلِیکِکُمْ
وَاَرْفَعُهَا عِنْدَ مَنْزِلَتِکُمْ فِی دَرَجَاتِکُمْ وَخَیْرُ مَا طَلَعَتْ عَلَیْهِ
الشَّمْسُ ذِکْرُ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰی دلالت دارد براینکه مراد باذکارکم
جریان اسمی است از اسماء الله بر یکی از دو زبان زیراکه اذکارکم مرادف اعمال
ذکر کرد که مثل اقوال است که مقابل اعمال ذکر میشود و حدیث شریف
مَنْ ذَکَرَنِی فِی مَلَاٍ مِنَ النَّاسِ ذَکَرْتُهُ فِی مَلَاٍ مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ و حدیث
شریف دیگر که فرمود یَا ابْنَ اٰدَمَ اذْکُرْنِی فِی مَلَاٍ اَذْکُرْکَ فِی مَلَاٍ خَیْرٍ مِنْ
مَلَئِکَ متبادر از امثال اینها ذکر زبانیست یا جنانی و حدیثی که از جناب
صادقؑ مرویست دلالت دارد براینکه مراد از ذکر ذکر زبانیست نه در خاطر
داشتن تنها و آن اینست که هیچ چیز نیست مگر اینکه برای او حدیست که باو
منتهی میشود فرض فرمود خداوند فرائض را کسی که بجا بیاورد آنهارا حد آنها آنست
و فرض فرمود روزهٔ شهر رمضان را کسی که بجا بیاورد روزهٔ او را پس همان حد
او است و فرض فرمود حج را کسی که حج گذارد پس همان حد او است مگر ذکر که
برای او حدی نیست و راضی نشده است دران بقلیل و قرار نداد برای او
حدیرا که باو منتهی شود و فرمود که پدرم کثیر الذکر بود بودم که با او میرفتیم

و ذکر خدا میکرد و با او طعام میخوردم و ذکر خدا میکرد و با قوم صحبت میداشت
و صحبت داشتن او را از ذکر خدا باز نمیداشت و بودم که میدیدم که زبانش
بکامش چسبیده بود و لا اِلهَ اِلّا الله میگفت و بود که ما را جمع میکرد و امر میکرد
ما را بذکر خدا تا آفتاب طلوع میکرد پس چون نیک نظر کنیم تمام اجزاء این
حدیث دلالت دارد بر اینکه مراد ذکر زبانیست یا جنانی و اخباریکه دلالت دارد
بر تفاضل میانهٔ اذکار تمام دلالت دارد بر اینکه مراد ذکری یکی از دو زبانست چنانکه
روایتشده که اشرف اذکار لا اِلهَ اِلّا الله است و آیهٔ مبارکهٔ وَاذْکُرْ رَبَّکَ
فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً دلالت دارد بر ذکر یکی از دو زبان یا ذکر هر دو
زبان و حدیث حضرت امیر که فرمود مَنْ ذَکَرَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ سِرّاً پس
بتحقیق که ذکر خدا کرده است بسیار که منافقین ذکر خدا میکردند علانیه
و ذکر نمیکردند در پنهانی فرمود حقتعالی یُرَاؤُنَ النَّاسَ و ذکر خدا نمیکردند
مگر کم دلالت دارد بر ذکر زبانی و جنانی و اخباریکه دلالت دارد بر حضور
حلقهای ذکر و شرافت حلقهای ذکر و شرافت کسی که حاضر شود در حلقهای
ذکر دلالت دارد بر ذکر زبان سر یا زبان دل زیرا که قبل از ظهور دولت
اسلام و بعد از ظهور آن حلقهٔ ذکری نبود سوای اینکه در دو ریکدیگر می نشستند
و بذکر خدا بذکر جلی یا خفی مشغول میشدند چنانکه در همین زمانها در بسیاری از سلاسل
صوفیه معمولست که در دو ریکدیگر می نشینند و بذکر خدا مشغول میشوند و اخباریکه

روایت

در فضیلت حلقهای ذکر شده است دلالت بر فضیلت و شرافت اہل این
حلقها و این بشارتیست برای مؤمنین بجہت اینکه غیر مؤمنین حلقهٔ ذکری
نداشتند و اجتماع در ذکر مصائب و مناقب ائمهٔ ہدیٰ که بعد از مدتی از دولت
اسلام مرسوم شده است اگرچه آن اخبار حلقهای ذکر شامل این مجالس ہم
میشود که فرمودند ذکر ما از جملهٔ ذکر خدا است و کسی که ذکر ما کند ذکر خدا کرده
است لکن در صدر اسلام اینگونه مجالس منعقد نمیشد از حضرت رسولؐ روایت
شده است که ہرگاه مرور میکنید بریاض بہشت پس تفرج کنید در آنها عرض
کردند که باغهای بہشت چه چیز است فرمود حلقهای ذکر و از آنجا که فرمود
مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَیْخٌ تَمَکَّنَ الشَّیْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ غیر مجالس فکر و حلقهای
ذکری که بغیر اذن و اجازهٔ شیخ مجازی باشد نخواہد بود و مجلسی که در آن مجلس ذکر
خدا نباشد مجلس ذکر شیطان خواہد بود اگرچه در ظاہر ذکر خدا باشد و مجلسی که
در آن ذکر شیطان باشد مجلس قهر خدا است نه مجلس رحمت و نه باغ بہشت
و این بشارت عظیمه است برای شیعه و مؤمن و بعد فرمود حضرت رسولؐ
که از برای خدا ملائکه سیاره ہست که طلب میکنند حلقهای ذکر را پس ہرگاه
رسیدند بآنها احاطه میکنند دور آنها را و از آنحضرت نیز ابوذر روایت
کرده است که فرمود حضور مجلس ذکر بهتر است از ہزار رکعت نماز و حضور
مجلس علم بهتر است از شهود ہزار جنازه کسی عرض کرد که برای [illegible] قرآن

چه اجر است فرمود نفع نمی‌بخشد قرآن مگر بعلم و از این خبر معلوم میشود که مراد
بمجلس ذکر و حلقه‌های ذکر غیر مجلس درس و علم است و نیست مگر همان که معروف
بود که باهم می‌نشستند و بذکر ماخوذ از امام یا شیخ مجاز مشغول میشدند که
گفتیم از قبل از اسلام بوده که مرتاضین عجم داشتند و معمول میداشتند و ایضاً
از آنحضرت روایت شده که فرمود پیشی گیرید بسوی باغهای بهشت در دار دنیا
عرض کردند که کدام است باغهای بهشت در دنیا فرمود حلقه‌های ذکر و وجه این
که حلقه‌های ذکر را باغهای بهشت نامیده اند اینستکه ولایت مرتضی علی باب
شهر علم و باب ملکوتست و ذکر ماخوذ از شخص مجاز بمنزلهٔ کلید باب ملکوتست
و آن ذکر را بر زبان سر یا بر زبان دل جاری کردن بمنزلهٔ گشودن باب ملکوت
و داخل شدن در ملکوتست و ملکوت بتمام مراتب باغهای بهشت است
پس کسانیکه مشغول بذکر میشوند داخل ملکوت و باغهای بهشت میشوند
پس جسم آنها اگرچه از ملکست لکن روح آنها در باغ بهشت است و کسی که
بر آنها بگذرد اگرچه در ظاهر و در دنیا بر جهت ملکی و دنیوی آنها گذشته است لکن
چون فعلیت اخیرهٔ آنها همان جهت ملکوتی و روحانی آنهاست که در باغهای بهشت
واقع شده اند و خود آنها بآن جهت ملکوتی و باغهای بهشت شده اند پس کسیکه
که بر آنها بگذرد بر باغهای بهشت گذر کرده است و مجلس سماعی که در بعض
سلاسل بوده همان مجلس ذکر بود که بعد از اشتغال بذکر بیخود میشدند و حرکات

بجودانه میگردند وکسی که دیدهٔ ملکوتی او بازشده باشد اہل ذکر را می بیند که
در باغهای بهشت گردش میکنند چنانکه آنحضرت آنها را میدید ومجلس آنها را
باغهای بهشت میدید و اگر خود ذاکر اندک چشم او باز شود خود را میبیند در باغ
وبستان دگل وریحان

باب نهم در بیان ذکر خفی وفضیلت

آن تا بشارت عظیمی باشد برای صاحبان این ذکر بدانکه انسان را خداوند منان خلق
کرده است مرکب از روح ملکوتی وجسد ملکی وبرای جسد او مدارکی قرار داده است که
بآن مدارک وتدبیر خیال وعقل معاشی رفع احتیاج خود را از جهت بدن نماید
زیرا که خلق کرده است او را میان خالی که محتاجست باکل وشرب در بقای تن
وبرہنه پوست از لباس تکوینی که محتاجست بجهت رفع سرما وگرما بلباس وبجهة
بقای نوع قوهٔ توالد وآلات تناسل در آن قرار داده است که محتاج است
بنکاح وبدن او را قابل تاثر از آفتاب وباران وگرما وسرما قرار داده است که
محتاج بخانه وزن ولباس وخوراک است وزن وخانه داشتن را بدون تدبیر
وبکار بردن ہوش قرار نداده است لهذا برای او عقل معاشی وخیال
ومدارک ظاہرہ قرار داده است که تواند رفع حاجات بدنی خود نماید وبجهت
روح انسانی که از عالم ملکوت وعالم ارواح است مدارکی قرار داده است
که بآن مدارک ادراک کند مدرکات روحانیرا که بواسطهٔ ادراک مدرکات
روحانی منجذب شود بعالم ارواح که وطن اصلی او است وچون مدرکات

عالم ارواح سنخ روحند و روح انسانی فعلیت اخیرهٔ اوست پس انجذاب
روح بعالم ارواح انجذاب انسانست بعالم ارواح و از این جهت بود که حضرت
ختمی مرتبت بواسطهٔ انجذاب روح بعالم ارواح تمام اجزای تن آنحضرت منجذب
و مغلوب شد از برای روح بحیثیتی که سایه نداشت و مدارک ظاهرهٔ آن بزرگوار
روحانی شد که ملائکه را مشاهده میکرد و از ازواج جسمانی آنحضرت امهات فرزندهای
روحانی آنحضرت شدند و بر فرزندهای روحانی چون فرزند جسمانی حرام شدند و
بدن ملکی را سیر بملکوت و جبروت داد و هر کس که تواند مدارک روحانی را
قوت دهد و مدارک جسمانی را ضعیف نماید یا از کار باز دارد همین مناسبت
با ارواح پیدا کند که وقت خلاصی از تن از مشاهدهٔ ارواح بوحشت نیفتد و چون
خداوند منان بحیث دوران این عالم طبع سنتی نهاده که تمام امور این عالم
باسباب جاری شود تمام مردم بر سنت اسباب رفته این عالم را عالم اسباب
دانند و گرفتاران اسباب از طریق اسباب بمطلوب خود رسند و اسباب را
چنانکه حال اغلب ناس است مستقل دانند بلکه عامهٔ خلق سوای اسباب
مسببی نشناسند تا اینکه دو در غفلت چند گاهی تواند برقرار بماند از این جهت
از زمان آدم تا زمان خاتم و بعد از آن بزرگوار تا انقراض عالم در وصول بعالم
ارواح که غایت خلقت عالم و آدم است بزرگان هر شریعت و ملت که
بوده بتعلیم الهی سنت تلقین ذکر لسانی یا ذکر جنانی قرار داده اند تا اینکه

بواسطهٔ اتصال جسمانی و دست بدست دادن که اسمش را بیعت گذاشته اند
اتصال روحانی میانهٔ بایع و مشتری حاصل شود که صورتی از رسول یا امام
یا شیخ مجاز از آنها از طریق باطن متصل بدل بایع شود که آن صورت متصله
بدل بایع را در کلام مجید ایمان داخل دل نامیده و همان صورتست بابهٔ الابوّة و
البنوّة میانهٔ مشتری و بایع و همانست نوریکه یسعی بین ایدیهم و همان است
قائم آل محمد در عالم صغیر که شک میکند بایع و دیگران در تولد آن و غائبست
از نظر خود بایع و دیگران و همانست که وقت ظهور او زمین دل بایع باو روشن
و تمام پستی و بلندیها در وجود بایع هموار شود و گرگ و میش باهم در وجود او
آب خورند و دست او روی سر همهٔ اهل مملکت گذاشته شود و عقل همه جمع
شود و در روی زمین وجود او کفر نماند و چون اسماء قوالب عنوانانند و عنوانات
مفهم مسمّی میباشند و این هم مجربست که هرچه را در خیال تکرار در آورند صورت
آن چیز در خیال متمثل شود از این جهت قرار بزرگان دین بر این بوده که اسمی از
اسماء الله را که عنوان صفتی از صفات حقتعالی شانه باشد تلقین میکردند که بنحو
ذکر جلی یا ذکر خفی مواظبت بر آن میکردند تا حقتعالی شانه بآن صفت بر سالک
تجلی کند یا شیخ سالک که مظهر و مجلای صفات حقست برای او متمثل شود زیرا که
آن پیوند ولایت که صورت ملکوتی شیخ است باو وصل میشود و بواسطهٔ تکرار اسم
حقتعالی شانه حجب هواهای نفسانی از روی دل برداشته شود زنگار دل

و بایمانهم

زدوده گردد و آنصورت پنهانی نمایان شود و چون مانع مفتوح شدن چشم و
گوش دل اشتغال خیال و نفس است بمدارک ظاهره و ظاهر حیوة دنیا بیشتری از
مشایخ سلاسل عرفا تلقین ذکر خفی میکردند زیراکه ذکر خفی را بآن نحو که تلقین میکردند
زبان و چشم و گوش دل بآن ذکر مشغول میشد و باین اشتغال چشم و گوش و
زبان سر که مانع توجه جانند بسوی آخرت از کار و اشتغال باز مانند زیراکه دنیا
و آخرت که فرمودند ضرتانند در بارهٔ همین مدارک ظاهره و مدارک باطنه جاری است
چون مدارک باطنه در سرحد غیب واقعند یعنی در سرحد ملکوت و ولایت مرتضی
علیؑ باب شهرستان علم و ملکوت است و این ذکر قلبی بمنزلهٔ کلید آن در و کوبیدن
این بابست لاجرم مواظبت نمودن براین ذکر و از کار ماندن مدارک ظاهره که
مانع فتح این بابند است این در گشوده شود و صاحب این باب نمایان گردد که غایت
قصوی و بغیهٔ عظمی ظهور صاحب خانه و شهر است و چون ذکر لسانی مانع اشتغال
مدارک ظاهره و همچنین مانع توجه مدارک خیالیه نیست از توجه بجهات
دنیویه در فائدهٔ مطلوبه برابری با ذکر جنانی نتواند نماید دیگر آنکه ذکر لسانی بریا
نزدیک و ذکر خفی بخلوص نزدیکتر است و دیگر آنکه در ذکر لسانی مدارک
باطنهٔ ملکوتیه را باید اول متوجه ظاهر نمود و مشغول مدارک ظاهرهٔ دنیویه داشت
تا از اینجا بواسطهٔ ادراک معانی و عنوانات متوجه ملکوت شود و در ذکر
خفی مدارک ملکوتیه از اول امر متوجه بملکوت و معانی ملکوتیه میشوند و در این

بعد مسافت راهزنها راهزنی میکنند ناتمه ددیگر آنکه ذکر خفی هرگاه اندک بقوت اداشود نفس خاتیات روح حیوانی بهتر و بیشتر میکند و هرچه روح حیوانی از دغا نیت صافیتر تجلی آثار در آن بیشتر و چنانکه فرمود پس طلب کنید از وراء حجب آثار را ددیگر آنکه ذکر خفی اگر اندک بقوت ادا شود مزاج بدن را قوت دهد و در قوت مزاج بدن تولید خلط صالح است و در تولید خلط صالح روح حیوانی معتدل تر و در اعتدال شباهت بملکوتیین بیشتر و در شباهت بملکوتیین که اول علل اثبات تجلی ملکوتیین زیادتر است ددیگر آنکه در ذکر خفی لذتی برای جان انسانست که همان لذت جاذب جانست بسوی ملکوت و رافع کلفت و زحمت است از جان بر عکس بخلاف ذکر جلی که آن لذت جان مثل ذکر خفی از آن حاصل نیست اگرچه تا مادام که باختیار خود شخص سالک مشغول ذکر شود چه جلی و چه خفی کلفت و زحمتی دارد کما قیل جمله دانسته که این هستی فخ است ذکر و فکر اختیاری دوز جنست ددیگر آنکه ذکر جلی را با اشتغال زبان بلوازم معاش ممکن نیست مشغول شدن بخلاف ذکر خفی که در همه حال و با همه کار امکان دارد که مشغول شوند و از آن جهت که مصداق اَلَّذِيْنَهُمْ عَلٰى صَلٰوتِهِمْ دَآئِمُوْنَ حقیقت ذکر خفی تواند باشد دون ذکر جلی دنماز قالبی چنانکه در خبر اشاره شده است که مادام که بنده خدا در ذکر خدا است در نماز است ددیگر آنکه ذکر جنانی موجب جمعیت خاطر است بخلاف ذکر لسانی که با تفرقهٔ خاطر میماند ددیگر آنکه ذکر جنانی ا

خیال خلاف رضای حقتعالی مجتمع نمیشود بخلاف ذکر لسانی و دیگر آنکه ذکر
جنانی لمات شیطانی و وسواس شیطان را ببرد بخلاف لسانی که با آنها بسازد
و این جهات شرافت که برای این ذکر ذکر شد تمام جهات بشارتست برای صاحبان
این ذکر و آیهٔ مبارکهٔ وَاذْكُرْ رَبَّكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ
میتواند اشاره باشد بذکر خفی و جلی هر دو و اشاره باشد بسوی در خاطر آوردن مذکور
و ابن فهد حلی در کتاب عدة الداعی فرموده که بتحقیق که دانستی فضل دعا و ذکر را
و دانستی افضل از هر یک کدامست از جهر و ستر و آنچه ستر است افضلست از
جهر بهفتاد مرتبه و بطرق مختلفه در کتب معتبره روایت شده است که لَا يَكْتُبُ
الْمَلَكُ إِلَّا مَا سَمِعَ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا
وَخِيفَةً فَلَا يَعْلَمُ ثَوَابَ ذٰلِكَ الذِّكْرِ فِي نَفْسِ الرَّجُلِ غَيْرُ اللّٰهِ لِعَظَمَتِهِ و
اگر ذاکر بدستور مأخوذ از شیخ مجاز مشغول شود خود ملتفت میشود که ثواب ذکر
از اندازه گیری ملک و غیر ملک بیرونست و کفی فی فضله ما روی عن امیر المؤمنین
مَنْ ذَكَرَ اللّٰهَ سِرًّا فَقَدْ ذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيرًا و حضرت رسول فرمود بابی ذر ره
که ذکر خدا کن ذکر خامل عرض نمود که خامل چیست فرمود که ذکر خفی است و حضرت
سید سجاد در مناجات خود عرض کرد وَآنِسْنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ که ظاهر
اینست که مراد همان ذکر خفی مصطلح میانهٔ آنها باشد که گفتیم که از زمان آدم این
نحو ذکر بوده و معهود بوده در میانهٔ اوصیاء و چون این ذکر جنانی بواسطهٔ

۲ فی نفسک

نشئ

منع اشغال بدنی و منع مدارک ظاهره از اشتغال و از حیثیت صورت
عمل آن و تحمل معنی و ظهور خاصیت آن قدری زحمت و کلفت دارد آن بزرگواران
از خداوند متعال مسئلت مینمایند که انس او را باین ذکر عطا کند و الا ذکر لسانی را
کلفت و زحمتی نیست که حضرت مسئلت نماید از خداوند عزت انس با و را و در صحیفه
وَاَشْغِلْ قُلُوبَنَا بِذِكْرِكَ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ و فیها وَفَرِّغْ قَلْبِي لِمَحَبَّتِكَ
وَاَشْغِلْهُ بِذِكْرِكَ و فی المناجات الخمسة عشر المنسوبة الی سیدنا السجاد ع
مَا اَلَذَّ خَوَاطِرَ الْاِلْهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ و ظاهر این عبارات
اینست که مراد همین ذکر مصطلح باشد که از زمان آدم ع بوده در میانه بندگان
خدا و حضرت حقتعالی شانه بحضرت عیسی ع فرمود مرا در پیش نفس خود ذکر کن
که من هم ترا در پیش نفس خود ذکر کنم و من را ذکر کن در میان جمعیت که من
ترا ذکر کنم در میان جماعتی که بهتر از جماعت آدمیین باشد و ایضاً فرمود
بآن حضرت که ای عیسی دل خود را نرم کن برای من و بسیار کن ذکر مرا در خلوات
و در حدیث قدسی است که هر بنده که مطلع شوم بر دل او پس ببینم که غالب بر
دل او هست چنگ زدن بذکر من من خود متوجه خواهم شد سیاست او را
و من جلیس او و حدیث کننده او و انیس او خواهم بود و هر یک از اینها بظاهر
اشعار دارد بذکر خفی مصطلح صوفیه و شرفی بالاتر از اینکه خداوند متعال ذاکر
انسان و انیس و همنشین و همصحبت باشد با انسان و بشارتی [illegible] از این

نیست و این معلوم شد که آیات و اخبار در فضیلت ذکر و امر بآن و ترغیب
در آن بسیار است پس معلوم باید باشد که تمام اینها مطلق است و مقید
بذکر مخصوص یا کیفیت مخصوصه نیست و شامل میشود اذکار لسانیه را چه مداومت
بر یک اسم کنند و تکرار همان یک اسم کنند و چه اسماء متعدده الهیه را بر زبان
جاری کنند و همچنین شامل میشود ذکر جنانی مصطلح صوفیه را بآن کیفیت
مخصوصه که در میانهٔ مشایخ مصطلح است که گفتیم که این ذکر خفی باین کیفیت که داریم
از زمان آدم بوده و در میانه مرتاضین غیر اسلام نیز بوده و مشایخ طریقت در
اسلام تلقین ذکر جلی یا خفی میکردند و مدعی این میباشند که این طریق تلقین
اسمی از اسماء الله از معصومین پیدا باید و نفساً بنفس بما رسیده و ما از فرمایش
معصوم اینطریقرا داریم و چون ذکر خدا از جمله عبادات است باید هر کسرا بخواهد
بر اسمی از اسماء الله مواظبت نماید چه بطریق ذکر جلی یا خفی یا اسماء عدیدهٔ
الهیه را بر زبان می آورده باشد باید بتقلید شخص مجاز از معصوم باشد که اگر بدون
تقلید باشد مثل سایر عبادات اثری بر آن مترتب نخواهد شد هرگاه مقصر
در تقلید باشد چنانکه فتوای علماء شریعت نیز همین است و چون در طریق
چنانکه در آیات و اخبار اشاره و تصریح بآن شده بدون اجازهٔ مجاز سابق
دستگیری و فتیا و محاکمه روا نبوده بلکه حرام میدانستند تکلم کردن و تصرف
کردن در آنچه باید راجع بامام باشد یا باذن امام باشد بدون اجازهٔ امام هر یک

از مشایخ طریق و مشایخ روایت اہتمام در حفظ اجازۂ خود و ضبط سلسلۂ اجازۂ
خود داشتند و ہر یک شجرۂ اجازۂ خود را محفوظ و منضبط میداشتند و در مصنفات
خود بسیاری ثبت نمودہ بمعصوم میرسانیدند و ازاین جہت بود کہ اہل طریق
ہر یک از علماء شریعت یا مشایخ طریقت را کہ اجازۂ آنہا را معلوم میکردند
قول آنہا را حجت میدانستند کہ صحت تقلید خود را یقین داشتند و امر و نہی
شیخ روایت را یا شیخ طریقت را واجب الاطاعہ میدانستند و تخلف برای
خود حرام میدانستند چون آن شیخ روایترا در احکام قالبیہ قائم مقام امام
میدانستند و قول او را قول امام و رد بر او را رد بر امام میگفتند و ہمچنین شیخ
طریقت را نایب مناب امام و امر و نہی او را امر و نہی امام بلکہ امر و نہی خدا
میدانستند و بیعت کنندۂ با آنہا را کہ اطاعت امر و نہی آنہا کند اہل بہشت
میدانستند و بر سبیل یقین حکم میکردند کہ ہر کس دست بدست آنبزرگواران
بدہد و پیروی امر و نہی آنہا کند اہل نجات و اہل بہشت است و ہر کس نقض
عہد آنہا کند یا عناد فطری و ذاتی با آنہا داشتہ باشد اہل دوزخ است بر
سبیل یقین و آنکس کہ دست بدست آنہا ندادہ و عناد ذاتی با آنہا ندارد
داخل مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّٰہِ است کہ محکوم علیہ بہشت و دوزخ نیست بلکہ
اِمَّا یُعَذِّبُہُمْ وَاِمَّا یَتُوْبُ عَلَیْہِمْ دربارۂ اوست و این مشایخ چون
مدعی اینند کہ این طریق تلقین ذکر از معصوم بما رسیدہ است و اجازۂ آنہا

دربارۂ خود ہ

هم منضبط است کم از اخبار آحاد محفوف بقرائن نخواهد بود برای آنهاکه صحت اجازهٔ آنها بشواهد داخله و خارجه معلوم باشد که ذکر شد که قول آنها را حجت قاطعه برای خود میدانند پس انکار آنهاکه انکار کرده اند طریقهٔ آنها را یا برای اقتصار کردن را دور از عقل و بدون دلیل و برهان خواهد بود و تکذیب کردن چیزی را که علم بفساد او نداشته باشند و انکار کردن امر غیر معلوم در پیش عقل و شرع و عرف مذموم است وحقتعالی شانه در مقام ذم و انکار میفرماید بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ یعنی آنکس که تکذیب کند چیزی را که نداند ظالم است و در خبر است که آنچه از ما بشما رسیده که دانستید فبها و الا بگذارید او را فی سُنبلِه و انکار نکنید که این انکار بوجهی کفر است و در خبر دیگر کلمهٔ را که از زبان برادر مؤمن شنیدی گمان بد مبر و حال اینکه بتوانی در خوبی برای او محملی پیدا کنی و امثال این اخبار بسیار است و دیگر اینکه این طائفه چون اجازهٔ خود را قرین نص صحیح میدانند و اثر صحیح هم دارند پس در مطلب خود بریقینند و علم تقلید را علم الیقین نموده اند و آنهاکه انکار میکنند طریقهٔ اینها را علم ندارند بطریقهٔ آنها و جاهل را بر عالم هیچ حجت و بحث روا نبوده و نخواهد بود علاوه براین مشایخ طریق اغلب آنها علوم شرعیه را بکمال داشته اند چون شهیدین علیهما الرحمه و ابن فهد حلی و شیخ بهائی و والد ماجد ایشان علیهم

الرحمة

بر آنها معلوم نباشد و تسامح در اداء آن بسیاری از فقهاء برآنند اگرچه برای آنهاکه صحت اجازهٔ آنها هیچ

الرحمه و چون آخوند ملا محسن فیض و آخوند ملا محمد تقی مجلسی رضوان الله علیهما و
بسیاری دیگر که معروف و غیر معروفند پس آن چیزیرا که علماء شریعت دارا هستند
اینها نیز دارا بودند و البته کسی که دارا است چیزیرا خوبی او را و بدی او را بهتر
میداند از کسیکه دارا نیست آنچیزرا دیگر اینکه آنچه از صفات علم و آثار علم و
صفات علماء در اخبار ذکر شده در اینها موجود است از خشوع و خشیت و تجافی
از دار غرور و صدق و امانت و عزلت و وحدت و انس بوحدت و وحشت از
غیر اهل و بیگانگی داشتن از عامه و ترک مخاصمه با مردم و صمت و سکوت از
غیر آنچه او را در دنیا یا آخرت بکار آید و اعراض از لغو و در مخاطبهٔ با جاهلها
طریق متارکه و مسالمه داشتن و چشم از عیوب غیر پوشانیدن و بعیب
خود مشغول بودن و محزون بودن بر ترک رعایت نه مشعوف بودن از
حفظ روایت و غیر ذلک از اوصافی که برای مؤمن و عالم ذکر شده

باب دہم در بیان فکر مصطلح صوفیه بدانکه فکر مطلقا سیر
نفس است از مبادی معلومه بسوی مطالب مجهوله یا معقوله مثل سیر کردن
از انتظامات حرکات سموات و سماویات و اختلافات منتظمهٔ شب و روز و فصول
اربعه و منوط بودن تولید موالید از نبات و حیوان و انسان و همچنین منوط
بودن تعیش و زیست اینها باین حرکات مختلفه منتظمه و اختلافات فصول و
شب و روز بسوی اینکه این اختلافات منتظمهٔ مورثهٔ منافع [illegible] از طبع بیشعور

نیست و از اتفاقیات نیز نیست بلکه باید مدبر حکیم خورده دان و خورده کاری
باشد که دقایق صنع خود را بعالم و خورده کاریها را توانا باشد که تواند چنین خانه را
ایجاد کند و مثل اینکه بر خرابهٔ بگذرد و معلومش باشد که این خرابه را بانی بوده
و سکنهٔ داشته و بانی مرده و سکنه را مرگ تمام کرده و ما هم سنخ بانی و سکنهٔ آن
این خرابه بوده ایم عنقریب ما هم بمرگ تمام میشویم و احتمال بقای بعد از مرگ
میرود و باید در خیال و فکر بقای بعد الفنا بود و یا اینکه رزایل نفس خود را بوجدان
ادراک و اذیت رزایل را در خود بیند و نظر کند که اگر این رزایل در نفس بماند
راحت عاجل را برای من نگذارد علاوه از اشتغال بکارهای معاشیه مرا باز دارد
و اگر اقرار بمعاد دارد یا احتمال معاد بدهد نظر کند که چنانکه راحت عاجل را از من
گرفته مانع راحت آجل نیز خواهد بود پس باید از این رزایل خود را پاک کرد
و چون این علمی است که عمل را لازم دارد لا محاله این متفکر در صدد فرار از این
رزایل بر میاید و همچنین آنکس که لذت حب فی الله را بحسب وجدان یافته
فکر این میکند که اینکه حب فی الله است چنین لذتی او راست پس چه خواهد
بود لذت حب خدا و چون منتقل شد از حب فی الله و لذت آن بسوی حب
الله و لذت آن در پی ترقی بر آید که از حب فی الله بحب الله برسد و اینها از
مراتب فکر است و بالاتر از این آنست که شخص سالک بذکر دل خود مشغول
شود و پیوسته از وراء حجب در انتظار آثار باشد منتظر چشمی بهم یکچشم باز

گزکدا این سور رسد صید نیاز و بالاتر ازاین آنست که بذکر خود مشغول
شود و صورت ملکوتی شیخ را نصب العین خود قرار دهد تا باعداد این نظر و فکر پیوند
ولایت که صورت ملکوتی شیخست ظاهر گردد و نُورُهُمْ یَسْعىٰ بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ
بِأَیْمانِهِمْ نقد حال او شود و بالاتر ازاین آنست که پیوند ولایت نمایان شود
که آن بغیهٔ عظمیٰ و غایت قصوی است و فکری که اینطائفه اطلاق کنند آن
عبارتست از یکی از دو معنی آخر فکر که در خیال آوردن صورت ملکوتی شیخ باشد
یا ظاهر شدن صورت ملکوتی شیخ که پیوند وجود او شده بود در هنگام دست
بدست دادن و اتصال صوری بواسطهٔ بیعت کردن چنانکه مکرر گذشت
دراین مختصر که بواسطهٔ بیعت کردن با امام یا شخص مجاز از امام صورت ملکوتی
امام بدل بایع وصل میشود که همان صورت متصلهٔ ایمانیست که داخل دل میشود
و همانست مصداق بنوت و ابوت بینهما و مصداق اخوت میانهٔ مؤمنین و
همانست فعلیت اخیرهٔ سالک و غیر ذلک از آنچه گذشت در سابق و آن
صورت نوریست که ظاهر میشود در قیامت و یَسْعىٰ بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ و بواسطهٔ
اینصورت که فعلیت اخیرهٔ مؤمن میشود اهانت مؤمن اهانت امام و رسول
و خدا است و اذیت مؤمن اذیت آنها است و معادات با مؤمن معادات
با خدا است و غیبت مؤمن شدید تر از زنا است بلکه از هفتاد زنا بلکه از هفتاد
زنا با محارم در تحت خانهٔ کعبه و بواسطهٔ این صورتست که شرکین و خشرکاست

یدعون الی النار و خداوند بوجود مؤمنین و مؤمنات یدعون الی الجنة و بواسطه اینکه اینصورت مظهر خدا است خداوند متعال در آیه مبارکه اولئک یدعون الی النار والله یدعوا الی الجنة والمغفرة باذنه دعوت را نسبت بخود داده است باینکه مؤمنین و مؤمنات یدعون الی الجنة باذنه و بواسطه این صورتست که اجر زیاد برای ملاقات مؤمن و مصافحه و معانقه مؤمن و زیارت مؤمن در اخبار رسیده است و چون اینصورت مظهر خدا است در اخبار بسیار وارد شده است که زیارت مؤمن زیارت خدا است یا مثل زیارت خدا است در فوق عرش و بواسطه اینصورتست که مؤمن اشرف از ملائکه است که فرمودند ملائکه خدام ما و خدام محبین ما میباشند و باینواسطه است که رأی مؤمن و رؤیای مؤمن وحی است و بواسطه همین است که خداوند حیا میکند که عذاب کند مؤمن را اگرچه در اعمال خود فاجر باشد و آن صورت سبب است که فرمود حضرت امیرالمؤمنین رفع القلم عن شیعتی و فرمود دینکم دینکم فان السیئة فیه مغفورة والحسنة فی غیره غیر مقبولة و فرمود حضرت صادق ع که دیگران دین ندارند و بر اینها یعنی شیعیان ما هیچ عتبی نیست و بجهت اینصورت فرمودند که هزار نفر از غیر شیعه ما را عوض یکنفر گناهکار از شیعیان ما میدهند که شیعه ما فارغ شده از معاصی بهشت بروند و فرمودند که روز قیامت که میشود اعمال زشت شیعه ما را

باطینت سجینی او میگیرند و بمخالف ما میدہند و اعمال نیک مخالف مارا
باطینت علیینی او از مخالف ما میگیرند و بشیعۂ ما میدہند و ظلم ہم نکردہ اند
و نظر باین صورت دارد آنکس کہ گفتہ آن کس کہ زکین بما در افتاد
بامانہ کہ باخدا در افتاد و آنکس کہ گفتہ است الٰہی آنرا کہ خواہی بر اندازی
باماش در اندازی و آن کس کہ گفتہ است ای بسا کس را کہ صورت راہ زد
قصد صورت کرد و بر اللہ زد و برای اینصورتست کہ ہر کس ہرچہ کند قید پای
او و رہن او باشد و خسران او شود مگر شیعۂ علیؑ کہ آنچہ از حیثیت ولایت
کند موجب رہائی و سود او است و آنچہ از روی غفلت کند اگرچہ قید و خسران
او است در آن حین لکن آنصورت کہ پیوند وجود او شدہ است بزودی جبران
کند و تبدیل شدنی را تبدیل بحسنات کند و پاشانید نیرا پاشاند و پوشید نیرا
بپوشد و بسبب اینصورتست کہ ہر کس ہرچہ خورد و بپوشد و زینت خود کند بر
او حرام است مگر شیعۂ حضرت مرتضی علیؑ کہ ہرچہ کند و خورد و پوشد و زینت
خود قرار دہد براو حلالست چنانکہ فرمود حضرت حقتعالی شانہ قُلْ مَنْ حَرَّمَ
زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ
آمَنُوا مغصوبًا علیها فی الدنیا خالصة یوم القیٰمة گر بگیرد خون
جہان را مال مال کی خورد مرد خدا الا حلال و چون این باب ہمہ خیر است
و سبب قبول حسناتست و مثل اعلای خدا است و نجات ابدیہ از مہالک

وجذب کننده بسوی بهشت است مشایخ طریق بعضی امر میکردند که صورت
خیالی شیخ را در نظر میگرفته باشند تا بتدریج آنصورت ملکوتی که پیوند وجود
سالکست نمایان شود وآینصورت خیالیرا در نظر داشتن مخصوص بمرتاضین
اسلام نبوده بلکه قبل از اسلام مرتاضین مهابادیان وزردشتیان داشته اند
وفوائد این را بسیاری میشمارند اوّل اینکه عمدهٔ فوائد است این است که
سالک را مستعد ظهور آن پیوند ولایت که صورت مثالی امام یا شیخ مجاز
از امام است میکند و در ظهور آن پیوند فوائد بسیار است که خواهد آمد
دوّم آنکه نفس انسان بواسطهٔ شهوات وغضبات وقوهٔ شیطنت که در
وجود او ودیعه گذاشته شده است که اینها مستتبع حرص وامل وحقد وحسد
وغیر اینها از رزایل میباشند بتوسط متخیله وصور محفوظه در خیال وواهمه
بامداد قوهٔ شیطنت پیوسته در ضم کردن صور ومعانی است بجهت امضای
شهوت وغضب خود وچون اینصورترا در نظر گیرد سالک راه خدا از گرفتاری
خیال بافی متخیله آسوده گردد که همه دست از دارائی خود بردارند ومشغول
آنصورت گردند وچون آنصورت مظهر خدا ومثل اعلای حقست تعالی شأنه
پس اشتغال بآن اشتغال بخدا واشتغال بتوحید است وانصراف از آن صورت
واشتغال بصورت بافی متخیله اشراک بالله است که درباره او است
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي

به الربیع فی فکان بتحقیق پس در اشتغال بآنصورت راحت دنیا و
آخرتست و در انصراف از آنصورت عذاب دنیا و آخرت سوم آنکه در
اخبار بسیار ثواب بیشمار برای نظر کردن بصورت عالم و نشستن در خدمت
عالم و تعظیم و تکریم و خدمت و مودت نسبت بعالم ذکر شده است و همچنین
ثواب بسیار برای زیارت مؤمن ذکر شده که احصاء آن نتوان کرد و البته
امام و عالم نسبت بمؤمن اشرفست و حضرت باقرؑ فرمود که یک مجلس با کسیکه
وثوق داشته باشم با او بنشینم بهتر است از یکسال عبادت پس تابع با بدن
ملکوتی متبوع اولی خواهد بود باین ثواب و اینها همه نسبت ببدن ملکی است که
فی الحقیقه مغایر است با عالم زیرا که عالم آن لطیفۀ ملکوتیست که این بدن ملکی
بمنزلۀ ماده و لباس آن بدن ملکوتیست و بهمان اندازه که بدن ملکوتی شرافت
دارد بر بدن ملکی اجر و ثواب هر یک از اینها نسبت ببدن ملکوتی بیشتر خواهد
بود از اینها نسبت ببدن ملکی چهارم اینکه فرمود یا ایها الذین امنوا
اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ظاهر امر وجوبست هرگاه واجب یا
راجح باشد معیت با امام بحسب بدن ملکی که معیت با او مین فرقت و جدائیست
و حضور در نزد او مین غیبوبتست البته نسبت ببدن ملکوتی اولی خواهد بود
این معیت که معیتش شوب فرقت و حضورش شوب غیبت ندارد پنجم
فرمود یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة و

شک نیست کہ وسیلہ بالاتر از امامؑ نداریم در نزد خدا و ہرگاہ توسّل در نزد
خدا بدن ملکی امامؑ راجح باشد البتہ توسّل جستن ببدن ملکوتی کہ فرمود معرفتی
بالنّورانیّۃ معرفۃ اللّٰہ اولی خواہد بود ششم اینکہ در اخبار بتصریح و تلویح
رسیدہ کہ ذکر ائمہ ہدیٰ ذکر خدا است یا از ذکر خدا است و دانستی کہ ذکر
شیٔ بخاطر آوردن و بخیال آوردن آنشیٔ است و ذکر لسانی و ذکر قلبی باسبب
میشود کہ مذکور در خاطر آید ذکر میگویند پس در خیال آوردن آن بزرگواران ذکر
خدا خواہد بود کہ آیات قرآنی و اخبار معصومینؑ در امر بذکر خدا از حدّ و اندازہ بیرون
پس صورت امامؑ و مجاز از امام را در نظر داشتن بیاد خدا بودن و بذکر خدا مشغول
شدن است ہفتم اینکہ در آیات و اخبار بیشمار مدح تفکّر و امر بتفکّر شدہ است
و تفکّر نظر کردن است در آیات آفاق و انفس و از آنہا بذی الآیہ منتقل شدن و آیۂ
برتر و بالاتر و نمایندہ تر از آن بزرگواران نیست کہ فرمود حضرت امیر المؤمنین
کہ لا آیۃ اکبر مِنّی و ہرگاہ مقام بشریّت آنبزرگوار آیہ و نمایندۂ حق باشد کہ
فرمود حضرت رسولؐ کہ مَن رَاٰنی فقد رای الحق البتہ صورت ملکوتی
آنحضرت در آیہ بودن اکمل خواہد بود چنانکہ فرمود معرفتی بالنّورانیّۃ معرفۃ
اللّٰہ کہ در آیہ بودن بمرتبۂ است کہ غیر ذی الآیہ ہیچ نیست کہ بطریق حصر فرمود
آن بزرگوار کہ معرفتی بالنّورانیّۃ معرفۃ اللّٰہ و معرفۃ اللّٰہ معرفتی
بالنّورانیّۃ ہشتم در اخبار بسیار نہی از تفکّر در ذات خدا و امر بتفکّر

در آلاء و نعمتهای خدائی وارد شده است و نعمتی بزرگتر و آلائی عظیمتر از وجود شریف
عالم برای خلق نیست و نعمت بودن مقام بشری آن بزرگواران بجهت اینست که
کشاننده و دلالت کننده خلقند بسوی آخرت و بجانب حقتعالی شانه و صورت
ملکوتی آنبزرگواران بواسطه بودن آنصورت از ملکوت و همرنگ بودن با آخرت
و مظهر بودن برای حقتعالی شانه جذبش بیشتر و دلالتش زیادتر خواهد بود نهم
آنکه ائمه ما از حضرت عیسی بجهت تذکرهٔ ما نقل کرده اند که حواریون عرض کردند که
با چه کس مجالست کنیم آنحضرت فرمود با کسی مجالست کنید که دیدن او شما را بیاد
خدا آورد و تنطق او در علم شما افزاید و عمل او شما را راغب بآخرت کند و شک
نیست که صورت ملکوتی در آیه بودن و بیاد خدا آوردن بالاتر از بدن ملکی آنبزرگوار
و اگر حال حضور برای شخص پیدا شود که تنطق آنصورت ملکوتی و عمل او را ملاحظه
تواند کند در افزودن علم و راغب کردن بآخرت کاملتر خواهد بود دهم آنکه حضرت
حقتعالی شانه باکمل انبیاء خود فرمود وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ
رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ
تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا یعنی از اتباع خود و مؤمنین روگردان مباش و
بصبر وادار نفس خود را با اینها بعد از آنکه اکمل انبیاء را امر کند بصبر کردن با بشریت
اتباع البته اتباع مامور خواهند بود بطریق اولی بصبر کردن با نبی و امام و هرگاه
مامور باشند بصبر کردن با بدن ملکی امام البته مامور خواهند بود با ملکوت امام

۲ بصبر کردن

که او نسبت بخدا و آخرت یازدهم اینست که فرمود حضرت حقتعالی شانه
یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا ظاهر مرابطه همان است
که در ثغور بلاد اسلام و حدود مملکت بجهت سرحدداری اسب و آدم داشته باشند
و در اخبار بمرابطه بامام که یکوجه از وجوه آیهٔ شریفه است تفسیر شده است
و مرابطهٔ بامام مرتبهٔ اولای آن آنست که بحسب بشریت رفت و آمد در خدمت
امام بکند و مرتبهٔ ثانیه اینست که دست بدست امام دهد و دعوت باطنه و
احکام قلبیه را از امام بپذیرد و مرتبهٔ ثالثه اینست که دل خود را با دل امام
پیوند نماید و آن اینست که پیوسته صورت مثالی امام را که بمنزلهٔ حبل ممدود
از جانب امام است بسوی سالک در نظر داشته باشد و مرتبهٔ رابعه این است
که آن پیوند ولایت که بواسطهٔ بیعت بدل سالک رسیده است نمایان شود
بسبب ذکر و تکلف فکر بنحو نمایان شدن مباین بر مباین مرتبهٔ خامسه نمایان شدن
آن پیوند است بنحو حلول مرتبهٔ سادسه نمایان شدنست بنحو اتحاد مرتبهٔ سابعه
نمایان شدنست بنحو وحدت که از سالک هیچ نماند و این مرتبه از مرابطه را فنای
در شیخ گویند و بنا براینوجه اصبروا و صابروا هم باید مناسب رابطوا تفسیر
شود که معنی این باشد صبر کنید بر آمد و شد در خدمت امام و بر بیعت با امام
و بر نظر داشتن بر صورت مثالی امام و بر ظهور صورت ملکوتی امام و یکدیگر را در
این مراتب بصبر وادارید و معین یکدیگر باشید در صبر کردن بر این مراتب از مرابطه

دوازدهم اینست که در آیات و اخبار ذکر ابتغاء وجه الله و مدح طلب وجه الله و مدح طلب رضای خدا بسیار و وجه الله نیست مگر ائمهٔ هدی چنانکه خود فرمودند که باید جمیع اعمال بجهت طلب وجه الله الذی یؤتی منه باشد و آنصورت ملکوتی امام است و همچنین جمیع اعمال بجهت طلب رضای الله باشد و رضای الله بوجههٔ ولایت تفسیر شده که آن پیوند ولایت باشد که صورت ملکوتی امام است سیزدهم این است که فرمود وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ که آن بزرگوار را امر فرمود بصبر کردن با آنها که در طلب وجه او میباشند و دانستی که ارادهٔ وجه او ارادهٔ صورت ملکوتی امام است چون آن بزرگوار مأمور شد که صبر کند با بدن ملکی اتباع که طالب وجه او میباشند البته این طلب مرغوب و مطلوب خواهد بود و از برای آن حضرت هم صبر با بدن مثالی او خواهد بود چنانکه گفته شده است آنخیالاتیکه دام اولیاست عکس مه رویان بستان خداست چهاردهم اینکه فرمود بحضرت پیغمبر وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ که نهی فرمود آنحضرت را از اینکه دور کند کسانیرا که نظر بر بشریت آن حضرت داشته باشند بجهت استعداد از برای نظر داشتن بر صورت ملکوتی آن حضرت که معلوم میشود که نظر داشتن بر صورت ملکی آن حضرت مطلوبست بجهت استعداد نظر داشتن بر صورت ملکوتی آنجناب پانزدهم اینست که فرمود حضرت امیر

یا سلمان و یا جندب لا یکمل المؤمن ایمانہ حتی یعرفنی بالنورانیۃ
واذا عرفنی بذلک فھو مؤمن ممتحن امتحن اللہ قلبہ للایمان و شرح
صدرہ للاسلام و معرفت بنورانیت دانستی کہ ظہور صورت ملکوتی امام
و نمایان شدن پیوند ولایتست و گذشت کہ بتکلف در نظر گرفتن صورت امام
یا شیخ مجاز از امام مستعد میکند نفس مؤمنرا از برای ظہور آنصورت ملکوتی کہ
پیوند ولایتست کہ کمال ایمان از آنست شانزدہم اینست کہ ابو خالد کابلی
گفت سؤال کردم از جناب باقرؑ از قول خدایتعالی شانہ فآمنوا باللہ و
رسولہ والنور الذی انزلنا معہ فرمود یا ابا خالد نور قسم بخدا ائمہ از آل
محمد میباشند و آنہایند نور خدا در آسمانہا و زمین قسم بخدا کہ نور امام در دلہای
مؤمنین روشنائی دہندہ تر است از نور شمس و آنہا روشن میگردانند قلوب
مؤمنین را و محجوب میسازد خداوند نور آنہا را از ہر کس کہ میخواہد و از پیشتر معلوم
شد کہ نور امام صورت ملکوتی امام است کہ دلہای مؤمنین را روشن میکند
در حدیث پیش گذشت کہ معرفتہ بالنورانیۃ معرفت صورت ملکوتی امام است
ہفدہم اینست کہ در خبر است کہ صورت انسانیہ بزرگترین حجتہای خدا است
بر خلق و آنست کتاب مبین کہ خداوند بدست خود نوشتہ است و ہیکلی
کہ بنا کردہ است بحکمت و آنست مجموع صور العالمین و اینست مختصر از
علوم لوح محفوظ و او است شاہد ہر غائبی و حجت بر ہر جاحدی و او است

طریق مستقیم بسوی ہر چیزی و صراط مستقیم بین بہشت و دوزخ و فیما ینسب الی امیر المؤمنین اَتَزعَمُ اَنَّكَ جِرمٌ صَغیرٌ وَفیكَ انطَوَی العالَمُ الاَکبَرُ
پس چون انسان کامل مجموع صور عالمین است و حجت بزرگ خدا است بر خلق و راه بسوی ہر خیر است و صراط بین جنت و نار است پس تفکر کردن در صورت انسانی بہمۂ این جہات راجح بلکه برای عاقل لازم است و جناب حاج زین العابدین شیروانی رض و متعنا الله بآثاره در بستان السیاحه نقل کرده اند که مولانا محقق مکاشف عبد الرحمن دماوندی رۃ در رسالۂ مفتاح الاسرار الحسینی گفته که علاج جمع شدن خاطر سالک آنست که سالک در ہمہ حال باید که صورت شیخ خود را در نظر گیرد و مشغول کار شود تا بتدریج روح سالک قوی گردد و بمرتبۂ رسد که نظر باستعداد خود از حقتعالی بلا واسطه قبول فیض نماید و دیده ام که بعض علماء نوشته اند که صورت مرشد را در نظر گرفتن بت پرستی است و اکثر خلق ہم انکار میکنند لہذا تحقیق این امر را میکنیم انشاء
بدان ای سالک که نفس انسان یک لحظه فارغ و بیکار نیست و ہمیشه از جائی بجائی و از حالی بحالی است و پیوسته در تدبیر امور این نشأه است و صور این نشأه در نفس او قرار گرفته است و برای اینکه از این نشأه گاہی فارغ گردد و از حدیث نفس و از وسوسۂ شیطان خلاص شود و مبدأ خویش را یاد نماید حضرات صاحبان شرایع بامر باری تعالی وضع انواع عبادات نموده اند و از جملۂ عباد[illegible] شرعیه نماز

وحج وزیارت قبور انبیاء واولیاء است وغرض از نماز اینست که در آنوقت نفس
متوجه جناب حق شود بواسطهٔ اوصاف واورادی که در نماز میخوانند وباهیئات
قیام ورکوع وقعود وسلام متذکر حق شود وغرض از حج اینست که در آنموضع
شریف بوقت استلام حجر الاسود ودر وقت طواف حق را بیاد آورد وغرض
از زیارت مرقد شریف نبی وولی اینست که برابر مرقد شریف آنها بایستد
وصورت صاحب مرقد را درخیال آورد وبااو مکالمه نماید وقلب را متوجه صاحب
مرقد نماید تا بواسطهٔ او قلب زایر مستفیض شود هیجدهم اینستکه در ادعیه و
اوراد خطاب با ائمه وانبیاء رسیده چنانکه در نماز در سلام بر نبی بخطاب سلام
میکنی واگر آن نبی یا امام مخاطب را درخیال نیاوری آن دعا واین سلام لغو
خواهد بود واین خطاب فی الحقیقه استهزاء خواهد بود نوزدهم اینکه در زیارات
مشروعه وقت زیارت غیر از خطاب ومخاطبات هیچ نیست پس اگر صورت
خیالی مزور درخیال نباشد خطابات لغو خواهد شد بیستم اینست که زیارات
مشاهد متبرکه وقبور ائمه وزیارات احیاء از انبیاء واولیاء وزیارت برادران
ایمانی مشروع شده است برای اینکه زایر از وقتی که خیال حرکت میکند بسوی مراقد آن
بزرگواران یا بسوی احیاء از آنها لامحاله اوّل صورت خیالی مزور را درخیال
میاورد وبتدریج قوّت میگیرد این نقش خیالی آنها تا بمشاهد برسد یا بخدمت آنها
برسد که اگر صورت خیالی آنها را اوّل بنظر نیاورد طالب مجهول مطلق خواهد بود

واستهزاء
دهرکت

وحرکت او لغو چون حرکات اطفال خواهد بود بیت دویم اینست که انسانیت
انسان بآن لطیفهٔ سیارهٔ انسانیه است نه بدن طبیعی بلکه تن طبیعی مادهٔ است
و در انسانیت انسان بمنزلهٔ خلیت است و حکم لباس دارد و مرتبهٔ خیال یک
مرتبه از مراتب انسانیت است و در حکمت نظری در پیش محققین آنها
محقق است که علم بتشان آن نفس است و تعلیم و تعلم از جملهٔ معتقدات است و
مدرک با قوهٔ دراکه متحد است و در نزد اهل ذوق و حال ثابت است که
مدرَک با مدرِک نحو اتحادی دارد و قد قیل ای برادر تو همه اندیشهٔ
ما بقی تو استخوان و ریشهٔ گر گلست اندیشهٔ تو گلشنی ور بود خاری تو هیمه گلخنی
و قیل ده بود آن نه دل که اندر وی گاو و خر باشد و ضیاع و عقار و
مدرک با مدرک سنخیت خواهد داشت که فرمود اَلْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَ
اَلْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ
طیبات آمد بسوی طیبین مر خبیثین را خبیثاتست هین پس بنا براین
هرچه در خیال انسانی باشد انسان در مرتبهٔ خیال با آن متحد خواهد بود اگر صورت
امام باشد متحد با صورت امام خواهد شد و زهی شرافت و بشارت و اگر صورت
گاو و خر و خانه و منزل و زن و بچه باشد با آن متحد خواهد بود بیت دوم
اینست که در اخبار بسیار مدح انتظار ظهور قائم آل محمد رسیده است و هر یک
از ائمه باصحاب امر میفرمودند که منتظر باشید دولت ما را با اینکه خود میفرمود

که غیبت قائم با طول خواهد کشید که بعضی شک در وجود او کنند که بوجود نیامده
است و بعضی گویند که هَلَکَ فی اَیِّ وادٍ سَلَکَ پس مراد امر بانتظار ظهور
قائم در عالم کبیر نخواهد بود بلکه مراد از امر بانتظار انتظار ظهور قائم آل محمد خواهد بود در
عالم صغیر و شک نیست که در نظر آوردن صورت امام بتکلف انتظار اینست که بدون
تکلف آن صورت در خیال آید که معنی ظهور پیوند ولایت همین است و ظهور قائم آل
محمد در عالم صغیر نیز اینست که بعد از ظهور او تمامی اهل مملکت دست آنحضرت بر
سر آنها گذاشته شود و عقول همه جمع شود و زمین دل بنور امام مستنیر گردد
تبدیل ارض بغیر ارض شود و گرگ و میش باهم آب خورند که آنوقت صادق
آید بر آنها که اَشِدّآءُ عَلَی الکُفّارِ رُحَمآءُ بَینَهُم که جمع بین رحمت و غضب
کنند و ناهمواری در وجود او برداشته شود که از مشرق مغرب و از مغرب مشرق
دیده شود و آفتاب از مغرب طلوع کند و شمس و قمر باهم جمع شوند و در خبر از جناب
رضا ثابت که در وقت تکبیرة الاحرام بخاطر بیار رسول خدا را و قرار بده یکی از
ائمه را نصب عَینَیکَ اگرچه آنحضرت مقید فرمود اینرا بنماز لکن معلوم میشود
که این ممدوح است و در نماز که روا باشد در همهٔ احوال روا خواهد بود [illegible]
و سوم اینست که در صحیفهٔ سجادیه فی دعائه اذا اعتدی علیه او رای
من الظالمین ما لا یحب مأثور است که وَصَوِّر فی قلبی مثالَ ما ادّخرتَ لی من
ثوابکَ و واضح است که سؤال آنحضرت از حضرت رب العزه از رحمت تصور

مثال ثواب از مقولۂ حور و قصور نیست که از قصور و پست ہمتی باشد بلکه وجہۂ
ملکوتیہ حسینیۂ علویہ ربانیہ باید باشد وَقَرِّتْ بِالنَّظَرِ اِلٰی مَحْبُوبِہِمْ اَعْیُنُہُمْ
وَرُؤْیَتُکَ حَاجَتِی وَلِقَائُکَ قُرَّۃُ عَیْنِی وَلَا تَسْکُنُ النُّفُوْسُ اِلَّا
عِنْدَ رُؤْیَاکَ واشال آن در مناجات خمسہ عشر از آن حضرت اشاره باین
وجہۂ ملکوتیہ است تو و طوبی و ما و قامت یار فکر ہر کس بقدر ہمت او است
و چون این معلوم شد پس باید معلوم شود که فکر در اصطلاح شیعیان مؤمنین
آن پیوند ولایتست که نمایان شود که ہمان صورت امام یا شیخ مجاز از امام باشد
و تمام آن ادله که دلالت داشت بر حسن نظر انداختن بر صورت ملکوتی امام و
بتکلف بنظر آوردن ہمه آنہا در حسن ظہور صورت ملکوتی امام جاریست بلکه این
ظہور اولی است بجریان دلائل بجہت اینکه بنظر آوردن صورت امام بتکلف باید
بمداخله و تعمل نفس باشد و ہر عمل که بتعمل نفس باشد آن قید نفس است و نفس بین او است
نہایت اینست که اگر روی آنعمل بجانب حق باشد بعد رہائی خواہد بخشید بخلاف
ظہور آن صورت بدون تعمل و مداخلۂ نفس که ظہور آنصورت در اینوقت رہائی
نفس خواہد بود بلکه اول باید نفس رہائی یابد تا بعد آنصورت ظاہر شود که تا نفس
مؤمن ممتحن نشود آنصورت ظاہر نشود و مؤمن ممتحن آنست که از قید نفس خلاص شده
باشد و بجہت اشاره بتقیید نفس ہنگام تعمل داشتن در تمثل صورت گفته شده
جمله دانسته که این ہستی فخ است ذکر و فکر اختیاری دوزخ است لکن چون

انسان را گذر باید بر دوزخ باشد این ذکر و فکر اختیاری صراط است که باید
از آن صراط بر دوزخ گذر کند و این مجاز را قنطرهٔ حقیقت دانند یعنی این فکر اختیاری را
طریق فکری کند که بدون تعمّل پیدا شود که چون آن فکر پیدا شود و آن شاخهٔ
طوبی است که از بهشت است داخل بهشت خواهد بود و چون این صورت
از ملکوت است جذب ملکوتیین خواهد کرد بسوی صاحب اینصورت و از این جهت
است که در هر جا در قرآن ذکر سکینه شده در اغلب ذکر جنود سماوی هم شده
چه بلفظ جُنُودٌ لَمْ تَرَوْهَا و چه بغیر این لفظ و چه بتصریح و چه باشاره و این صورت را
بسکینه نیز نامیده اند بجهت اینکه ظهور اینصورت آرامی نفس و سکون نفس است
از اضطراب شک و ریب چنانکه فرمود حضرت امیر المؤمنین یا سلمان و
یا جندب مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی بِالنُّورَانِیَّةِ فَهُوَ شَاکٌّ مُرْتَابٌ و اینصورت را
بحضور هم مینامند که چنانکه اینصورت حاضر است در پیش صاحب صورت
اینصورت حضور امام یا مجاز از امام هم هست پس هم حضور است هم حاضر
که در مصادیق ملکوتیه مبادی مشتقات و مشتقات هر دو صادق آید باعتبار
مختلفه و چنانکه صورت امام در نزد سالک حاضر میشود صورت ملکوتی سالک
هم در نزد امام حاضر میشود چنانکه حضرت کاظم نظر بصورت ملکوتی علی بن یقطین
فرمود که در منی با من احدی نبود سوای علی بن یقطین با اینکه علی بن یقطین
در بغداد بود و در منی از شیعیان آنحضرت بسیار بودند و باین اعتبار هم

این صورت را بحضور نامند زیرا که حضور این صورت حضور سالک را لازم دارد و در پیش نام و چون اینصورت مظهر حقست در هر جا ظاهر شود حقتعالی شانه ظاهر شده است که فرمود لَا یَسَعُنِی اَرْضِی وَلَا سَمَآئِی وَیَسَعُنِی قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ و باعتبار ولایت تکوینی است یا ولایت تکلیفی که وصل اینصورت باشد بدل سالک که فرمود اَنَا عِنْدَ الْمُنْکَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ چونکه در وقت انکسار قلب حجب ولایت تکوینی و ولایت تکلیفی یا بکلی برداشته میشود که آنصورت نمایان شود چنانکه در حال احتضار حجب برداشته میشود که آنصورت نمایان میشود یا کمی از حجب باقی میماند که مانع رؤیت آنصورت نیست و از این جهت فرمود مَنْ یَمُتْ یَرَنِی یعنی آنکس که وقت مرگ او رسید حُجُب ولایت تکوینی برداشته میشود که آنصورت که پیوند وجود او شده است نمایان شود و همان صورت علیؑ است و چون آن پیوند ولایت نمایان شود از گیر و دار اختیار آسوده گردد و تردد در امور از او برود و چنانکه زبان حال او پیش از این ظهور این بود

تا بکی این ابتلا یا رب مکن ... مذهبیتم بخش و ده مذهب مکن
اشتریم لاغر و هم پشت ریش ... ز اختیار همچو پالان شکل خویش
این کژاوه که شود اینسو گران ... آن کجاوه که شود آنسو کشان
بفکن از من حمل ناهموار را ... تا ببینم روضهٔ انوار را

و آن روضهٔ انوار که سالک طالب آنست ظهور اینصورتست بعد از ظهور این صورت زبان حال و قال او شود که

کنم مصالحه یکسر بزاهدان می کوثر ... بشرط آنکه نگیرند

---

۲ و من که صاحب ولایت میباشم نمایان میشوم و در غیر مؤمن اگر طینتا خبیث باشد بهیأت مهیبی ظاهر میشوم که قبول نکند و فرار کند و اگر طینت او طیب باشد بصورت نیک ظاهر میشوم که قبول کند و حجب ولایت تکلیفی برداشته میشود ع

این پیاله زدستم واگر اینصورت بنحو مباین از شخص ظاهر شود التذاذ خدمت
اورابعبادت دادارد واگرامرونهی ازاوبشنود امتثال امرونهی والتذاذ خدمت
واستماع امرونهی اورابخدمت وادارد واگراینصورت بنحو حلول ظاهرشود
چنانکه گفته شده است اَنَامَنْ اَهْوٰی وَمَنْ اَهْوٰی اَنَا نَحْنُ رُوْحَانِ
حَلَلْنَا بَدَنًا اینوقت لذت خدمت اورابخدمت وادارد یاکاربکلی باو
واگذاشته شود واگربنحواتحاد ظاهرشود چنانکه گفته شده من کیم لیلی ولیلی
کیست من مایکی روحیم اندردوبدن بکلی کارازسالک برداشته وکار
خوداوصورت کند نهایت اینست که شعوری بخودیت برای اوباقی خواهدبود
واگربنحووحدت ظاهرشود که اینجافنای محض است برای سالک که نه فعل از
اوست ونه شعورباقی دارد ونه اثری ازاوباقی خواهدبود واشاره بظهوربنحو
حلول دارد آنکس که گفته است نیست برلوح دلم جزالف قامت دوست
چکنم حرف دگریادندادا ستادم وآندیگری که گفته است کرد شهنشاه عشق
درحرم دل ظهور قدزمیان برفراشت رایت الله نور وچون اینصورت از
ملکوت وبهشت است گرفتاران عالم طبع ازاوبی بهره وازسماع اونفرت دارند
بلکه بعضی گفته اند که صورت مرشد درنظرداشتن بت پرستی است ودرست است
که گرفتارصورت بودن بت پرستی است لکن چون اینصورت مظهرحقست تعالی
شانه ودرباره اوست این شعرکه گفته است ازصفای می ولطافت جام

در هم آمیخت رنگ جام و مدام همه جام است و نیست گوئی می یا مدام است و نیست گوئی جام از این جهت بت پرستی نیست بلکه بت شکنی است و مانع راه نیست بلکه راه بر است که باین اعتبار فرمود اَنَا الصِّرَاطُ المُستَقِیم و باعتبار این صورت است که فرمود وَهِیَ الطَّرِیقُ المُستَقِیمُ اِلیٰ کُلِّ خَیرٍ و نعم ما قیل چون خلیل آمد خیال یار من ظاهرش بت معنی او بت شکن و چون این راهبر است نه مانع راه و بت شکن است نه بت پرستی درباره آن گفته شده است فکر چون جامد شود رو ذکر کن ذکر چون جامد شود رو فکر کن فکر آن باشد که پیش آید رهی راه آن باشد که پیش آید شهی شاه آن باشد که از خود شه بود نه بمخزنها و لشکر که بود و از باب اینکه این صورت را گرفتاران طبع نتوانند قبول کنند و از شنیدنش نفرت دارند فرمود حضرت سید سجاد ع وَرُبَّ جَوهَرِ عِلمٍ لَو اَبُوحُ بِهِ لَقِیلَ لِی اَنتَ مِمَّن تَعبُدُ الوَثَنَا حضرت آن صورت را بجوهر نامید نظر باینکه تمام مدرکات نسبت باو حال عرض دارند نسبت بجوهر لِضَعفِ وُجُودِهَا مِثلَ وُجُودِ الاَعرَاضِ وَقُوَّةِ وُجُودِ تِلکَ الصُّورَةِ مِثلَ وُجُودِ الجَوهَرِ و حدیث شریف هرکه خواهد با خدا همنشین شود در حضور اولیاء بنشیند بر این نشستن و این حضور صادق است هرکه خواهد همنشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیا مَرِضتُ فَلَم تَعُدنِی که بحضرت موسیٰ فرمود بر این شخص صاحب حضور صدق است فَلَم تَقتُلُوهُم وَلٰکِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُم این شعر را شامل است بل الذین

یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم صدقش بر صاحب
سکینه نمایانست و قوله تعالی الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن
عباده و یاخذ الصدقات بطریق حصر قلب یا افراد درباره صاحب سکینه
جاریست و آیه مبارکه هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین
لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم اشاره بنزول این صورتست و از زیاد ایمان اشارا
بایمان عیانی است که بعد از نزول سکینه بر ایمان علمی تقلیدی و علمی علم الیقینی
افزوده میشود ولله جنود السموات والارض در عقب این آیه اشاره
باینست که این سکینه با نصر و ظفر و جنودا لم تروها قرینست و همچنین است
وینصرک الله نصرا عزیزا پیش از این آیه مبارکه و همچنین آیه مبارکه لقد
رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی
قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا اشاره باین صورتست
واثابهم فتحا قریبا اشاره است باینکه این صورت قرین فتح و نصرتست و آیه
مبارکه ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل
جنودا لم تروها اشاره باین صورتست و چون نزول اینصورت نعمت
عظیم است برای صاحب صورت در هر یک از این آیات در مقام اظهار
امتنان اول از نزول سکینه را میفرماید و بذکر فتح و ظفر و نزول جنود لم تروها اشاره
میفرماید باینکه این صورت از ملکوتست و چون سنخ با ملکوتیین است قسمی از

ملکوتیتین وقرین فتح وظفر است ومثل این آیات است آیهٔ مبارکه فَاَنْزَلَ اللّٰهُ
سَکِیْنَتَہٗ عَلٰی رَسُوْلِہٖ وَعَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ وَاَلْزَمَہُمْ کَلِمَۃَ التَّقْوٰی وَ
کَانُوْا اَحَقَّ بِہَا ودر اخبار ما تفسیر شده است سکینه بِرِیْحٍ تَفُوْحُ مِنَ الْجَنَّۃِ
لَہَا وَجْہٌ کَوَجْہِ الْاِنْسَانِ که صریحست در اینکه مراد بسکینه صورت ملکوتیت
که از بهشت میاید وبصورت انسانست وجمیع فوائد واجوری که در آیات واخبار
برای فکر ذکر شده است چون این فکر اشرف اقسام فکر است اشرف آن
فوائد واجور برای این فکر خواهد بود پس اگر تفکر یک ساعت در مثل خرابه که گذر
کنی وباخود فکر کنی که چه شدند ساکنان وبانیان این خرابه بهتر باشد از عبادت
یکسال البته تفکر کردن در صورت ملکوتی امام که سرتا پا نمایش دهنده خدا است
بلکه بمضمون مَعْرِفَتِیْ بِالنُّوْرَانِیَّۃِ مَعْرِفَۃُ اللّٰہِ غیر خدا نمیتوان تصور نمود بالاتر
خواهد بود از آن تفکر بچندین مرتبه وفوائد ولذائذ این حضور سوای فوائد در نظر
آوردن اینصورت متمثل بسیار است که از جملهٔ آنها اینست که اینصورت
بواسطهٔ سنخیت با ملکوت جذب کنندهٔ انسانست بجانب ملکوت مثل کسی
که در کشتی نشسته باشد ومسافتها برود وهیچ زحمت حرکت وسیر نبیند کما قیل

چون خدا این جسم را تبدیل کرد رفتنش بی فرسخ وبی میل کرد
بهر این فرمود پیغمبر که من همچو کشتیتم بطوفان زمن
ما واصحابیم چون کشتی نوح هر که دست اندر زند یابد فتوح
چونکه با شیخی تو دور از زشتیی روز وشب سیاری ودر کشتیی
در پناه جان [illegible] توی

فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها [illegible]

خفته اندر کشتی و ره میروی هین مپر الا که با پرهای شیخ تا ببینی عون لشکرهای شیخ
دوم اینکه چون اینصورت از ملکوت و عالم ارواح طیبه است صفات روحانیین را
که اخلاق الله است دارا است و چون فعلیت اخیرهٔ سالکست آن صفات
روحانیین نسبت بسالک داده میشود و در اینوقت مؤتمر بامر تَخَلَّقُوا بِاَخْلاقِ
اللهِ وَاَخْلاقِ الرُّوحانِیّین خواهد شد سوم چون اینصورت از عالم پاک
و فعلیت اخیرهٔ سالکست سالک پاک از آلایش نفس و اغراض فاسدهٔ نفس
و رذایل نفس خواهد شد چهارم چون اینصورت از دار راحت و آخرت و فعلیت
اخیرهٔ سالکست پس سالک از متاعب دنیا در راحت و در آخرت که دار راحتست
واقع خواهد بود و از جملهٔ طالبین راحت در دنیا نخواهد بود که نیابد پنجم اینست که
اینصورت مظهر خدا و رسول ؐ و هر یک از ائمهٔ هدیٰ است و همچنین مظهر هر یک
از مشایخ سلسلهٔ او میباشد و چون فعلیت اخیرهٔ سالکست پس سالک مظهر خدا
و رسول ؐ و ائمهٔ و مشایخ طریقش خواهد بود وَلا شَرَفَ اَشْرَفُ مِنْهُ وَلا بِشارَةَ
فَوْقَهُ ششم اینست که اینصورت چون طریقست بسوی خدا و آخرت چنانکه فرمود
اَنَا الطَّرِیقُ الْمُسْتَقِیمُ پس تا نمایان نشده است اینصورت سالک در راه نیست
بوجهی چون نمایان شود سالک براه رسد پس سالک پیش از ظهور این صورت
سالک اِلَی الطَّرِیق است و بعد از آنکه براه رسید سالک اِلَی الله میشود اگرچه
قبل از ظهور اینصورت هم بوجهی سالک الی الله است هفتم چون این صورت

مابه الابوة والبنوة است میانهٔ رسول یا امام یا مجاز از امام چه نمایان شود وچه نشود وبعد از نمایان شدن برای خود صاحب صورت معلوم میشود آن انتساب واین بنوت وزهی شرف وبشارت که مشاهده کند نسبت خود وبنوت خود را برسول وامام ونعم ما قال المولوی رح هست اشارات محمد المراد کل گشاد اندر گشاد اندر گشاد صد هزاران آفرین بر جان او بر قدوم ودور فرزندان او آن خلیفه زادگان مقبلش زاده اند از عنصر جان ودلش گر ز بغداد وهری یا از ری اند بی مزاج آب وگل نسل وی اند عیب جویان را ازین دم کور دار هم بستاری خود ای کردگار هشتم چون اینصورت از ملکوتست اگر قوت گیرد وغالب شود بر تن ملکی تن طبیعی را تواند حکم ملکوت بخشد که تواند بر آب برود وبر هوا سیر کند ودر آتش داخل شود ودر ملکوت گذر کند چنانکه از حضرت رسول منقولست در معراج وچنانکه از دیگران مشهور است وقد قال المولوی رح چون پری غالب شود بر آدمی گم شود از مرد وصف مردمی هرچه گوید او پری گفته بود زین سری زان سری گفته بود چون پری را این دم وقانون بود کردگار آن پری خود چون بود پس خداوند پری وآدمی از پری کی باشدش آخر کمی نهم اینست که اینصورت چون از عالم نور است دل سالک را نورانی کند بلکه دیدهٔ ظاهر او را نیز روشن گرداند چنانکه نسبت بشیخ مغربی حکایت شده کما قال المولوی رح گفت عبدالله شیخ مغربی شصت سال از شب ندیدم من شبی وما یهٔ امان از هر نا ملایم است کما قال تو بنور او همی رو در [illegible] زن

درمیان اژدها و کژدمان یَوْمَ لَا یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ را راست دان نُورُهُمْ یَسْعٰی بَیْنَ اَیْدِیهِمْ خوان
گرچه گردد در قیامت آن فزون از خدا اینجا بخواه ای آزمون دهم چون اینصورت
ظهور حضرت قائم است در عالم صغیر برای صاحب اینصورت ظهور قائم آل محمد
شده و بدولت حقه رسیده است یازدهم چون ظهور اینصورت با قیامت
قرینست قیامت این شخص قیام نموده و از برزخ و عقبات گذشته است
دوازدهم اینست که اینصورت آن شعاعی است که فرمودند نَحْنُ مِنَ اللّٰهِ
کَالشُّعَاعِ مِنَ الشَّمْسِ وَ شِیعَتُنَا مِنَّا کَالضِّیَاءِ مِنَ الشُّعَاعِ که دل
مؤمن بواسطهٔ اینصورت روشن است پس مؤمن اتّصال باینصورت دارد
و این صورت اتّصال بخدا دارد پس مؤمن اتّصال بخدا دارد و زهی شرافت
و بشارت که مؤمن را اتّصال نمایان بخدا باشد بحسب تکلیف علاوه بر اتّصال
تکوینی

باب یازدهم در بیان آداب و اوصافی

که باید مؤمن بآنها موصوف باشد اوّل که اهمّ همهٔ آدابست اینست که
در همه حال و همه کار مراقب عهد خود باشد که بغفلت نیفتد و از روی غفلت
خلاف عهد خود ننماید که امتثال امر اَوْفُوا بِعَهْدِی نکرده داخل شود در زمرهٔ اَلَّذِینَ
یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ دوّم اینکه در هر کار ابتدا بذکر خدا کند و بنماز قلبی مشغول
شود تا آن کار بغایت دنیوی که منظور است برسد و غایت اخروی بر آن مترتّب
شود که اگر بدون ذکر خدا و نماز قلبی باشد اگر غایت دنیوی داشته باشد البتّه

٭ را بوجهی
نمایشه

غایت اخروی نخواهد داشت و اینکه فرمود کلّ امرٍ ذی بالٍ لم یبدأ فیه باسم
الله فهو ابتر اشاره بانقطاع او از آخرتست چه غایت دنیا داشته باشد وچه
نداشته باشد و اگر با آنکه بذکر دل مشغول باشد زبانرا محلّی سازد بذکر بسم الله
الرحمن الرحیم نورٌ علی نور خواهد بود و چون نماز اسم است برای آن عملی که سبب شود
توجه کردنرا بجانب حق و تضرع داشتن در نزد حق و این ذکر دل از تمام اذکار و
افعال قالبی نماز در این معنی ابلغ است اینرا بنماز بزرگ نامیده اند و نماز وسطی را
که تاکید در محافظت فرموده است باین نماز تفسیر کرده اند که روح همه اعمال است
که اگر اعمال خالی از این نماز باشد قالب بیروح و جیفه موذی خواهد بود و همچنین
سایر اعمال که فرمود لو انّ عبداً عبد الله تحت المیزاب قائماً لیله
صائماً نهاره ولم یکن له ولایة ولیّه امره لاکبّه الله علی منخریه فی
النّار یعنی روح همه اعمال ولایتست و ظهور ولایت بهمان ذکر ماخوذ از صاحب
اجازه است و همچنین است کلّ نفسٍ بما کسبت رهینة الّا اصحاب
الیمین که هرگاه قید حیثیت مفهوم وصف را اعتبار کنیم معنی این خواهد بود که هر کس
هرچه کند قید پای او خواهد بود مگر اصحاب یمین که شیعهٔ علی بن ابیطالب باشند
از حیثیت تشیع که ظهور تشیع بهمان است که از صاحب اجازه اخذ شده است
و چنین است والعصر انّ الانسان لفی خسرٍ الّا الذین آمنوا که
باعتبار قید حیثیت معنی این میشود که هر کس هرچه کند زیان او خواهد بود مگر

مؤمن از حیثیت ایمان که آنچه کند از حیثیت ایمان شود او خواهد بود نه زبان او
و ظهور ایمان بهمانست که از صاحب اجازه اخذ کرده است سوم اینست که
باید سالک راه حق در اول بسیار بکوشد و بتقلید و تکلف تمام مخلوق را صنع
خدا داند و دست ساخت پروردگار خود داند و با همه شفقت و مهربانی رفتار
کند تا بتدریج این تکلف برداشته شود و لطیفهٔ حب فی الله با حب لله یا حب
الله نمایان شود که آنوقت که آن لطیفه نمایان شود لذتی برای او حاصل شود
از معاشرت و ملاقات بندگان خدا که هیچوقت هیچ لذتی را بر آن اختیار نکند پس
اگر خلاف این کند و با خلق خدا بغیر محبت و شفقت رفتار کند این لطیفه برای
او ظاهر نگردد و از این صفت روحانیت محروم ماند و از این لذت برخوردار
نگردد و بوجهی داخل شود در زمرهٔ مَن یَنقُضُونَ عَهدَ اللهِ چهارم اینست که
سالکِ راه حق در مراقبت ذکر دل منتظر ظهور آثار غیبی و ظهور صورت ملکوتی
باشد که فرمودند باید طلب کند بعد از ایمان از وراء حجب آثار را که این انتظار است
انتظار ظهور قائم آل محمد ﷺ در عالم صغیر که اجر بسیار بر آن وعده داده اند چنانکه بر
انتظار ظهور حضرت قائم ع در عالم کبیر وعده داده اند که هرگاه در مراقبت دل بکوشند
البته علم تقلیدی علم تحقیقی و علم الیقین بلکه عین الیقین گردد و آثار غیبیه و
صور ملکوتیه بر او ظاهر گردد که محل نزول سکینهٔ الهیه شود و حالت حضور که
بغیهٔ عظمای سلاک و غایت مجهود ایشانست حاصل گردد که باید حالت

سالک در ہمہ حال براین منوال بگذرد منتظر چشمی ہم یک چشم باز
کار کدا این سورسد صید نیاز نتیجہ اینست کہ سالک اگر تواند باید چنان در مراقبت
دل بکوشد کہ ملتفت خود و نفع و ضرخود ملتفت غیر و نفع و ضرغیر نباشد و اگر
اینحالت برای او نباشد بلکہ ملتفت معاد و معاش ہر دو باشد باید خیرات
معاشیہ و معادیۂ خود را از خدا بخواہد و بکلی قطع نظر از خلق داشتہ باشد و آنچہ
در زیر دست غیر است چہ بنحو ملکیت و چہ بغیر آن از اجارات و مزارعات و
مضاربات و استعارات و غیر اینہا و چہ بنحو مقدمات ید باشد مثل گفتگوی
مبایعہ و اجارہ و مضاربہ و غیر اینہا از مقدمات ید تمنای او را حرام داند چہ جای
دخیل شدن و ارادۂ بیرون کردن از دست او و از این جہت داخل شدن
در سوم مسلمانان را حرام فرمودند در شریعت مطہرہ و اختصاص ندارد حرمت
دخول در گفتگوی و قطع قصد و نیت مؤمن کردن بہمان بیع و شرا بلکہ جاری
میشود در اجارات و مزارعات و مضاربات و مشارکات و سایر چیزہائی کہ
میانۂ دو نفر واقع میشود مثل خطبۂ نساء و مثل ارادۂ تحجیر زمینی برای احیاء یا
ارادۂ تحجیر رودخانہ بجہت احیاء یا تحجیر زمینی بجہت حرزتوۃ و غیر ذلک مجملاً
اینست کہ داخل شدن در میانۂ گفتگوی مؤمن و قطع حرف او کردن و اخلال
معاملۂ آنہا کردن چندین رزیلہ را لازم دارد کہ ہر یک مؤمن را از ایمان بیرون
میبرد اوّل اینکہ باید خود و انانیت خود را دوست دارد تا بتواند تحیل منفعت

خود دخیل شود در معاملهٔ غیر و حال اینکه انانیت و خودیت و نفس انسان دشمن‌ترین
دشمنهای انسانست که باید پیوسته او را دشمن دارد نه دوست بلکه تبرّی که
یکجز و ایمانست که ایمان حاصل میشود از تبرّی و تولّی اینست که انسان دشمن
انانیت خود و نفس خود باشد که این دو مظهر اول و ثانی میباشند و تبرای از کل شیها
فی الحقیقه تبرای از مظهر خاص آنها است و باید این شخص که دخیل معاملهٔ غیر میشود
غیر را دوست ندارد و حال اینکه از جمله خصائل ایمانست که دشمن خود و مشفق
غیر خود باشد که مؤمن مُبْغِضٌ لِشَانِهِ و مُشْفِقٌ عَلیٰ غَیْرِهِ که غیر خود را باید صنع حق داند
و با همه نحو اشفاق رفتار نماید دوّم اینکه باید بشوب حسد مبتلا باشد که زوال
نعمت غیر را بخواهد سوّم اینکه باید بشوب بخل گرفتار باشد که از آنچه بخیال میخواهد
در زیر دست خود آورد نتواند خود را از او بگذراند بلکه این از بخل بدتر است
زیرا که بخیل آنست که آنچه زیر دست دارد نتواند خود را از او بگذراند چه مأمور
باشد بدادن آن از روی وجوب یا استحباب یا مأمور نباشد مثل حقوقات
واجبه و صدقات مستحبه و انفاقات مباحه و این شخص در عین اینکه منهی است
از تصرف کردن در آنچه در زیر دست غیر است و مأمور است باینکه ترک
مداخله کند در آنچه در زیر دست غیر است نمیتواند خود را از آن بگذراند چهارم
اینکه مؤمن باید در این کار چشم از توکل که از خصائل بزرگ مؤمن است بپوشد
و برزیلهٔ توسل و اعتماد بر اسباب مبتلا باشد که بر خداوند لازم است که قطع

آن سبب نماید یا آنرا که سبب خیر خود پندارد سبب خسران و ضرر دنیوی
او قرار دهد علاوه بر ضرر اخروی پنجم آنکه باید اینشخص اهانت بامر و نهی الهی
رساند که قرین کفر است و حال اینکه مامور است بتعظیم امر الهی که بوجهی نقض
عهد خواهد بود و داخل اَلَّذِیْنَ یَنْقُضُوْنَ عَهْدَ اللّٰهِ خواهد شد ششم آنکه
این شخص باید برذیلهٔ طمع مبتلا باشد که چشم بر آنچه در زیر دست غیر است داشته باشد
هفتم اینکه باید اینشخص اعراض از ذکر خدا نماید تا تواند پشت از اوامر و نواهی نماید
و برای او باشد آیهٔ کریمهٔ مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِیْ فَاِنَّ لَهٗ مَعِیْشَةً ضَنْکًا وَّ
نَحْشُرُهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اَعْمٰی هشتم اینکه این شخص باید معارضه کند با آنکسی که
چشم دارد بر آنچه در دست دارد و معارضه با همه کس بد است با مسلم حرام با
مؤمن قرین کفر است که کسی بگوید برادر ایمانی خود انت عدوّلی کفر احدهما
نهم اینکه باید کسی که داخل معاملهٔ غیر میشود باید از خصلت ایثار و مواسات که
اشرف خصال ایمانست محروم ماند و از این جهت حضرت حق فرمود وَلَا
تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهٖ بَعْضَکُمْ عَلٰی بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِیْبٌ مِّمَّا اکْتَسَبُوْا
وَلِلنِّسَاءِ نَصِیْبٌ مِّمَّا اکْتَسَبْنَ وَاسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهٖ یعنی چشم بر
آنچه غیر را آن برگزیده ایم نداشته باشید چون عالم اسباب است گرد اسباب باشید
و کسب کنید و از خداوند بخواهید که بآنچه غیر را برگزیده است بشما هم عطا کند که رشک
و غبطه ممدوح باشد نه تمنّی که متولد از بخل و حسد مذموم است حاصل این آیت

شما هم

که دخیل معامله کافر شدن رواست و از مسلم حرام و از مؤمن علاوه بر حرمت خیر دنیا و آخرت را میبرد و اینها همه برای کسیست که دخیل معاملهٔ غیر شود چه آن معامله مبایعه باشد و چه مصالحه و چه مؤاجره و مزارعه و مضاربه و مشارکه و غیرها قبل از انعقاد عمل و شروع در تصرف آیا بعد از انعقاد که مثل دزدی و غصب است که تصرف کردن در آن و حبس کردن مثل مغصوب حرام است بلکه حرمتش شدیدتر از غصب است ششم اینست که سالک راه حق پیوسته بعیب خود مشغول باشد بحیثیتی که بکلی بعیب غیر نپردازد بلکه اگر گاهی عیبی از کسی در نظرش آید بکج بینی خود حواله کند و دیدن عیب از غیر دیدن عیب از صانع داند و خود را ملامت کند که چرا احول منش عیب دیدم و صنع صانع را بی بحکمت آن نبرده معیوب دانستم

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

پس مؤمن چنانکه در اخبار اشاره شده است باید بعیب خود مشغول باشد و بکلی بعیب غیر نپردازد و چون در غیر عیبی بیند بخود رجوع کند که شاید آن عیب در خود او باشد یا شاید بعد در او پیدا شود و از اشتغال بخود و خوف بودن آنعیب در خود او یا پیدا شدن آنعیب در خود او بکلی از عیب غیر چشم بپوشد

چار هندو در یکی مسجد شدند بهر طاعت راکع و ساجد شدند
هر یکی بر نیتی تکبیر کرد در نماز آمد زمسکینی و درد
مؤذن آمد زان یکی لفظی بجست کای مؤذن بانگ کردی وقت هست
گفت آن هندوی دیگر از نیاز هی سخن گفتی و باطل شد نماز
آن سیم گفت آن دوم را کای عمو چه زنی طعنه باو خود را بگو

آن

آن چهارم گفت حمد الله که من   در نیفتادم بچه چون این تن   پس نماز هر چهاران شد تباه
عیب گویان بیشتر گم کرده راه   ای خنک جانی که عیب خویش دید   هر که عیبی دید آن بر خود خرید
گر همان عیبت نبود ایمن مباش   بو که آن عیب از تو گردد نیز فاش   پس تا انسان از خود
ایمن نشده نباید عیب کسی را بنظر آورد که شاید خداوند او را از آن عیب پاک کرده و
و شخص عیب بین را مبتلا گرداند در خبر وارد که کسی که سرزنش کند مؤمنی را بچیزی
نمیرد مگر اینکه خدا مبتلا گرداند او را بآن چیز   عیب بر خود نه نه بر آیات دین
کی رسد بر چرخ دین مرغ گلین   پس همه حیران و اله باش و بس   تا در آید نصر حق از پیش و پس
کر اهل را دان که مرگ ما شنید   مرگ خود نشنید و نقل خود ندید   حرص نابینا است بیند مو بمو
عیب خلقان و بگوید فاش او   عیب خود یکذره چشم کور او   می نبیند گرچه هست او عیب جو
عیب باشد کو نبیند جز که عیب   عیب کی بیند روان پاک غیب   عیب شد نسبت بمخلوق جهول
نی بنسبت با خداوند قبول   شخص عیب بین باید از دار عالی علم تنزل کند و در دار
پست جهل قرار گیرد و چشم صنع بینی خود را کور کند و چشم مصنوع بینی باز کند تا تواند
عیب بیند و چنانکه صنع بین مؤمن و ممدوح است مصنوع بین کافر و مذموم
خواهد بود علاوه بر اینها آن کس که در دار جهل قرار گیرد و وطن گزیند منافق وار
کان ممن یحسبون کل صیحة علیهم که چون ناملائم در دنیا برای همه کس هست
و برای این شخص حالت توکل و رضا بقضای الهی نیست هیچ وقت آسوده خیال
نخواهد بود و از خیال خود پیوسته صدمه میخواهد دید و چون همیشه گرفتار

صدمهٔ خیال باشد بکار آخرت و سلوک خود البته نپردازد و باید سالک راه
حق بنای این همه را که ذکر کردیم بر توبه گذارد و اصل معنی توبه بازگشت است
و در عرف خاص توبه بازگشت است از قبیح و از مشتهیات نفسانی و این توبه
یا انزجار است از قبیح و بازگشتست از آن بین خود و خدای خود که همه کس در
همه حال باید این انزجار و بازگشت را بین خود و خدای خود داشته باشد زیرا که
تا از وجود او برای او چیزی باقی باشد و نسبت هستی با و اصل همهٔ قبایح است کما قیل
وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ و آنچه از او صادر شود اگرچه مدح و ثنا
و ذکر و عبادت باشد باید قبیح در نظر او نماید کما قیل خودستا گفتن ز من ترک ثناست
کان دلیل هستی و عین خطاست و پیوسته انزجار از اعمال خود داشته باشد که فرمود
حقتعالی شانه يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ یعنی با آن اعمال حسنهٔ عظیمه که
دارند همیشه خائفند که این اعمال ما ناقص و غیر مقبول و مردود بسوی ما و مورث
عذاب خواهد بود زیرا که تا از خودیت چیزی بر انسان باقیست هر عمل که بجا آورد
نفس خود را شریک کند در آن عمل و چون خداوند اغنی الشرکاء است موافق
اخبار آن عمل را بشریک واگذارد و قبول نکند گر نماز و روزه میفرمایدت
نفس مکار است مکری زاید و این توبه نیز مثل سایر اعمال باید مبتنی باشد بر توبهٔ
که بر دست نبی یا وصی او یا بر دست مشایخی که مأذون از جانب آنها باشند جاری
شود که اصل و اساس همهٔ اعمال این توبه است و باین توبه حاصل میشود و لایت

مرتضی علیؑ که رکن رکین اسلام است که فرمود بنا شد اسلام بر پنج پایه و در حدیث
فرموده است خداوند در چهار پایهٔ آن که صلوة و زکوة و حج و جهاد باشد در خصوص
نفرموده در یکی از آن پنج پایه و آن ولایتست و مردم گرفتند آن چهار پایه را
و ترک کردند این یک پایه را و مراد از ولایت در این اخبار چنانکه گذشت
نفس بیعت خاصهٔ ولویه است یا آن صورتیکه بواسطهٔ این بیعت داخل دل
انسان میشود که ایمان داخل دل همانست که فرمود وَلَمَّا یَدْخُلِ الْاِیْمَانُ
فِیْ قُلُوْبِکُمْ و غسلی که در شریعت مطهره برای توبه مستحب است این توبه
است و توبه در ضمن بیعت عامه اگرچه آنهم بواسطهٔ اینکه راهنمائی بسوی ولایت
دارد مایهٔ خیرات بسیار است لکن اگر منتهی بولایت نشود بیشتر از صورت
اسلام حاصلی ندارد و صورت اسلام هم زیاده از حفظ خون و مال و جواز نکاح
و توارث فائده ندارد و فائدهٔ اخروی بر ولایتست که ببیعت خاصهٔ ولویه حاصل
میشود و چون هر دو بیعت مایهٔ خیرات دنیوی و اخرویست ضنّت ورزیدند
و از نظر خلفای جور صورت آنرا بردند که صورت این عمل هم در دست آنها نباشد که
از حدیث بیعت کردن با جناب رضاؑ معلوم میشود که در نظر مأمون نبود صورت
بیعت و چون ولایت که عبارت از صورت حاصله در دل با بیعت از
این توبه و بیعت خاصه مایهٔ همهٔ خیرات و باعث قبول حسنات و مورث مزید
درجاتست فرمود حضرت پروردگار فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ [illegible]

الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوٰاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا اِلَّا مَنْ تَابَ وَ
اٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَاُولٰئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُوْنَ شَيْئًا
که توبه اشاره باین توبه است که در ضمن بیعت میباشد وآمن اشاره بقبول
شروط بیعت است وعَمِلَ صالِحًا اشاره باینست که کفایت میکند در ثبوت ایمان
همینقدر که اثری وعملی از آن جهت ایمان بر اعضا ظاهر شود وآز جهت اینکه
باعث همه خیر است ومورث قبول حسنات وبدون آن هیچ عمل مقبول
نیست فرمودند در اخبار بسیار با اختلاف کمی در لفظ واتفاق در معنی که
اگر بندهٔ هفتاد سال در تحت میزاب خانهٔ کعبه عبادت خدا کند که روزها در
روزه وشب در نماز باشد وولایت ولیّ امر نداشته باشد او را خدا وند بر
رو در آتش جهنم اندازد وآز این جهت که هیچ عمل بدون ولایت مقبول نیست
اخبار بسیار با اختلاف وارد شده است که کسی که از این امت بمیرد
ونباشد برای او امامی یا نباشد امام ظاهر عادلی خواهد مرد بنحو مردن جاهلیت
یا مردن کفر ونفاق یا مردن ضلالت وچون توبه که رجوع از کثرات وخیالات
شیطانی وهواهای نفسانی باشد مورث رجوع بسوی خدا نیست وبسوی توحید
بلکه میشود که از خیالی رجوع کند وبخیال دیگر مبتلا شود انابه را در همه جا با توبه
ذکر کردند زیرا که توبه فرار از چنگال نفس است وانابه در فرار رجوع بسوی خدا
کردن واین توبه وانابه زکوة وصلوة است که در همهٔ شرایع بوده است

وتبری

وتبری و تولی است که دو بال سالک است وحب وبغض نیز همین است
که فرمودند هَلِ الدِّینُ اِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ وتخلیه وتحلیه است که سالک را
از این دو گزیر نیست وچون توبه باید قرین انابه باشد در بیعت عامه وخاصه
اقتصار بر توبه تنها نمینمودند بلکه شروط ومعاهداتی در هریک از دو بیعت بعد
از توبه در بیعت درج می نمودند چنانکه خداوند جل وعلا فرمود بپیغمبر خود در آیه
تعلیم کیفیت بیعت با زنها یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا جَائَکَ الْمُؤْمِنَاتُ
یُبَایِعْنَکَ عَلٰی اَنْ لَا یُشْرِکْنَ بِاللهِ شَیْئًا وَلَا یَسْرِقْنَ وَلَا یَزْنِیْنَ
وَلَا یَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ وَلَا یَاْتِیْنَ بِبُهْتَانٍ یَفْتَرِیْنَهُ بَیْنَ اَیْدِیْهِنَّ
وَاَرْجُلِهِنَّ وَلَا یَعْصِیْنَکَ فِیْ مَعْرُوْفٍ فَبَایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ
اللهَ که این شروط که در آیه مبارکه ذکر شده است همه انابه است یا لازم انابه
است واستغفار هم توبه جاری کردن آنها بود بر دست حضرت رسول وآنکه
در اخبار بسیار وارد شده است که خداوند ترخیص کرده است در چهار پایه
اسلام وترخیص نفرموده در یکپایه وآن یکپایه ولایتست مقصود این نیست
که مردم مثل دراویش بی سر وپا ترک نماز وروزه وحج وجهاد کنند بلکه مقصود
اینست که تا دست بدست امام یا مجاز از امام نداده چه اسلام حقیقی داشته
باشند یا نحله اسلام یا بر کفر وشرک باشند باقی اعمال وفائده اخروی نخواهد
داشت بلکه در هرکیش وملت ومذهب که باشد چه بطریق نجا[illegible]

حقیقت که بیعت اسلامی دست بدست نبی وقت داده باشد یا بدست
خلیفهٔ نبی باید تمام اهتمام او در این باشد که خود را بامام یا مجاز از امام برساند و بر
دست او توبه جاری و شروط و عهود بیعت را بپذیرد که بدون این دست دادن
و قبول عهد کردن که توبه و انابه است هیچ عمل از او مقبول نخواهد بود زیرا که
باید اعمال او تمام بدلالت امام باشد و چون با امام یا مجاز امام بیعت کرده و عهد را
قبول کرد از جملهٔ معاهدهٔ که با او میشود اینست که باید تمام اوامر و نواهی قالبیه و
قلبیه را تعظیم نماید و ترک نکند که اگر جزئی را ترک کند بوجهی نقض عهد کرده است
پس باید سالک در همه حال از طهارت غافل نباشد اگر غسل میسر شود و الا
وضو و الا تیمم که همیشه با طهارت باشد که مستحب است و در هیچ حال از
یاد خدا غافل نباشد که غفلت از یاد خدا معصیت است برای سالک و
ذکر خدا بدستور مأخوذ از مجاز امام طاعتست بلکه نماز است بلکه نماز وسطی
و نماز بزرگ و روح نماز قالبی است که بدون ذکر خدا نماز قالبی قالب بیروح
و جیفهٔ موذیهٔ عفنه است که فرمودند برای این نماز گذار رُبَّ مُصَلٍّ وَالصَّلٰوةُ
تَلْعَنُهُ و بعد از دست بدست مجاز از امام دادن و بدستور مأخوذ بیاد خدا
بودن حضور قلب میسر است در نماز که فرمودند نمازی نیست بدون حضور
قلب و بیاد خدا بدستور مأخوذ خشوع که مطلوبست در نماز حاصل میشود و بدیحه
اَلَّذِیْنَ هُمْ فِیْ صَلٰوتِهِمْ خَاشِعُوْنَ درباره او جاری خواهد بود و معنی خَشَعَتِ

الاصوات للرحمن در ہمین دنیا و در نماز برای او مشہود میگردد و چون بواسطۂ
این بیعت بسرحد علم میرسد و فی الجملہ بوئی از علم بمشام او میرسد پیوستہ بواسطۂ
اینکہ مراعات اوامر و نواہی و اشارات آنہا نمیتواند نماید محزون است و معنی
العلماء بحزنھم ترک الرعایۃ در خود ملاحظہ مینماید بخلاف آنکس کہ بسرحد دار
علم نرسیدہ و از علم بہرہ نبردہ و بنقوشش محفوظۂ از کتب و از امثال خود مشعوف
گردیدہ زیرا کہ این کس خود را از رؤسای دین و ملت پندارد و پیوستہ خودبین و
خودپسند شدہ و بجہالات خود مسرور و مصداق الجھال یعجبھم حفظ
الروایۃ گردیدہ است پس باید برحذر بود از عالمیکہ خود را از اہل علم بداند
و از صفات علماء ہیچ بہرہ نداشتہ باشد کہ خشیت و تواضع و رأفت باشد و
خود را دشمن دارد و انانیت خود را کاہندہ باشد و خودبین و خودپسند نباشد
و تفقد حال فقراء و عجزہ بسیار مینمودہ باشد و اغاثۂ ملہوفین شعار او باشد
و کہف اراذل و ایتام بودہ باشد و با ہمہ کس از دوست و دشمن بنرمی و رفق
و بابشرۂ وجہ و مدارا رفتار نماید و در حین اینکہ محزون دل باشد بجہت عدم مراعات
با ہمہ کس با بشاشت باشد و غیر از اینہا از صفات علما کہ در اخبار و آیات
مذکور است و بعد از آنکہ مؤمن و سالک راہ حق بنای عبادات و مناسک
خود را برابر این توبہ و این انابہ گذاشت باید نیک مراقب باشد کہ تا بتواند مرتکب
مکروہات نشود کہ لاابالی شدن در مکروہات آخر کار بارتکاب [illegible] کشد

وارتکاب شبهات آخر او را بمحرمات کشاند وارتکاب صغیره بکبیره کشاند و
کبیره باکبر از او تا منتهی شود در معصیت باکبر کبائر که انکار آیات الله و علماء تمام
و این خود ارتداد فطریست که توبه ندارد که فرمودند آنکس که مرتکب شبهات شود
داخل محرمات خواهد شد و فرمود خدا یتعالی شانه ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ
أَسَاؤُوا السُّوأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ
پس آنکس که توبه بر دست شیخ مجازی از جانب معصومینؑ جاری کرد و قبول
بیعت و ایمان نمود و صورت ملکوتی شیخ متصل بدل او شد باید پیوسته مراقب
دل خود و ایمان دل خود باشد که زایل نشود اگرچه آنصورت ملکوتی بر همهٔ بیعت کنندگان
ظاهر نمیشود بلکه بر اقل قلیلی زود یا دیر ظاهر میشود و در اغلب بیعت کنندگان
آنصورت شیخ که ایمان داخل دل سالکست مختفی میماند تا روز مرگ که آنوقت
البته ظاهر میشود و سعی کنند در پیشرو و دست راست بایع که باین بایع فرمودند
أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَىٰ هٰذَا الْأَمْرِ إِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ إِلَىٰ هٰهُنَا و اشاره
بگلوی خود کردند و چون بیعتکننده صورت شیخ با اواست اگرچه خود او نبیند باید
بداند که اینصورت همه جا با اوست باید همیشه شیخ خود را حاضر داند و آنچه کند
از خیر و شر و بد و نیک و مستحب و مکروه و واجب و حرام همه را چنین داند که در
محضر شیخ میکند که اگر او شیخ را نمی بیند شیخ او را می بیند که فرمود اُعْبُدِ اللهَ
تَعْبُدُ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَرَهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ و بسیحوقت از خدعهٔ

نفس غافل نشود که اول خدعه که در پیش انسان آورد اینست که این عمل مکروه است وکل مکروه جائز وبعد از آنکه باین حیله در مکروه او را جری کرد بتدریج تسهیل میکند دخول شبهه را که پیش میاورد اینرا که هر چیز مطلق وحلال است مگر آن چیز که معلوم شود که حرام است وآینها مثل اینست که بناخن روی شیخ را خراش میکرده باشد وچون تسهیل دخول در شبهه کرد بتدریج آسان کند دخول در حرام را باین حیله که چنین حرامی ناقض عدالت نیست وصغیره است وتوبه بردار است تا آسان کند دخول در کبیره واورا داخل کند در بزرگتر تا آنجا که راضی شود بانکار آیات عظمی که انبیاء واولیاء باشد وتا مرتد نشود هر یک از معاصی بصورت تیغ کشیدن برروی شیخست بقصد قتل شیخ وچون معصیت بانکار کشید بصورت قتل شیخ مشهود میشود وچون شیخ در وجود سالک کشته شود تمام اناسی وجود او کشته شود وازاین جهت فرمود حقتعالی شانه مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنَا عَلٰى بَنِيْ اِسْرَآئِيْلَ اَنَّهٗ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيْعًا ومراد بنی اسرائیل کسانی هستند که بنسبت نبوت بانبیا داشته باشند وآنها نیستند مگر بیعت کنندگان ببیعت خاصه که صورت شیخ که مظهر نبی وقتست در دل او داخل شده باشد وچون کسیکه مرتد شد یعنی شیخ خود را در وجود خود کشت وبال او باکشتن همه مردم برابری دارد ازاین جهت مثل این است که همه مردم را کشته باشد مثلاً تسهیل میکند نفس نظر کردن بصورت اجنبیه بحیله آنکه

صورت عورت نیست و در شریعت مطهره تجویز شده نظر کردن بصورت اجنبیه و
بتدریج تسهیل میکند بنظر آوردن حسن شمائل او را با اینکه تشبیب حرام است و آسان
میکند نظر کردن را بشهوت نفس و بعد از آسان کردن نظر بشهوت اختلاط و ملامسه
و تقبیل را سهل میگرداند و بعد از آن فجور را جلوه میدهد و آسان میکند تا آخر کار
بانکار معاد و ثواب و عقاب میکشاند و شخص را مرتد فطری میکند که خلود در نار
برای او باشد و باشد مثل کسی که قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا و مثل کسیکه صاحب خود را
کشته باشد اُعِیذُ نَفْسِی وَاِخْوَانِی مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا از خدا درخواست
میکنم که همه را حفظ کند از مکرهای نفس غدار   چه عجب گر مرگ را آسان کند
او ز مکر خویش صد چندان کند   وصیت میکنم برادران ایمانی را که تا بتوانند راه
ندهند بخود حیلهٔ نفس را در تسهیل دخول در مکروهات، چه برسد بشبهات و محرمات که در
اول جلو نفس را گرفتن آسانست که اگر جلو نگیرد آخر غالب شود و بشبهات و محرمات
داخل کند و باب توبه اگرچه همه وقت مفتوح است لکن مغرور نباید شد که تَرْکُ
الْمَعْصِیَةِ اَسْهَلُ مِنَ التَّوْبَةِ و چون نفس در جزئیات غالب شود آخر بکلیات
کشاند و قوت او غالب بر عقل شود و تا بقعر دوزخ نکشاند دست بر ندارد که فرمودند
اَعْدَی عَدُوِّکَ نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْکَ زیرا که دشمنی است که خود او مخفی
و دشمنی او مخفی است و راه دشمنی او راهی است که بر قوت او افزاید و ضعف عقل
زیاد کند و آنچه در پیش شخص گذارد ظاهرش شهد نماید و زهرش در باطن باشد که

بنظر شخص نباید حَفِظَنَا اللهُ وَجَمِیعَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا

باب دوازدهم در بیان اینکه شریعت وطریقت وحقیقت

یک چیزند که سه مرتبه دارند که از هم منفک نشوند چون انسان که یک چیز است لکن مشتمل است بر چندین مرتبه که ظاهر جسم دارد که محل شریعت است ومقام خیال ونفس وقلب دارد که محل طریقتست ومقام عقل مجرد دارد که حقیقت است وشریعت چون علم طب دانستن است وطریقت دوا دادن ومعالجه کردن وحقیقت شفا یافتن یا شریعت چون کیمیا دانستن است وطریقت کیمیا بکار بردن وحقیقت زر شدن یا این سه چون جوز وبادام است که شریعت بمنزلهٔ پوست روی جوز وبادام است وطریقت چون پوست دوم جوز وبادام وحقیقت مغز جوز وبادام یا شریعت چون شمع است که بدست گیری وطریقت بروشنی آن شمع راه رفتن وحقیقت بمقصد رسیدن وشریعت بر تن انسانست وطریقت بر دل وخیال وحقیقت بر عقل اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْاَبْدَانِ وَعِلْمُ الْاَدْیَانِ اشاره بشریعت وطریقت است مَنْ لَا دُنْیَا لَهُ لَا دِینَ لَهُ باین دو اشاره است اِذَا اَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَیْرًا رَزَقَهُ تَدْبِیرَ الْمَعِیشَةِ نیز باین دو اشاره دارد زیرا که دنیا ومعاش ودر معیشت پایان بینی کردن مراد از همه آنست که صورت معیشت وصورت دنیا را بنحوی منظم دارد که بآخرت ومعاد بکشاند وآن وقتی است که صورت دنیا ومعیشت را بروفق شریعتی از شرایع [illegible] بامر آمر

الهی

الهی داشته باشد که شریعت عبارت از احکام قالبی است که بتقلید عالم مجاز
و با مراد بجا آورد که اگر بغیر آن باشد اگر مطابق هم باشد مقبول نخواهد بود و شریعت
هم نخواهد بود و دنیا و معیشت با عاقبت نخواهد بود که فتوای علماء اعلام است
کثّر الله امثالهم که عمل اگر بدون تقلید عالم وقت باشد اگر مطابق هم باشد فاسد
خواهد بود پس شریعت بوجهی علم است و طریقت عمل و حقیقت حال یعنی قلّا
نمونهٔ از علم و عمل برای انسان بذوق وجدان حاصل باشد که فرمود حضرت رسول
اَلشَّرِیعَةُ اَقْوَالِی وَ الطَّرِیقَةُ اَفْعَالِی وَ الْحَقِیقَةُ اَحْوَالِی و چون شریعت
و طریقت و حقیقت بمنزلهٔ شخص انسان است که یکشخص است و مشتمل بر سه مرتبه است
مرتبهٔ قالب و خیال و عقل که جان انسان است پس چنانکه قالب انسان اگر
بدون جان باشد زود متعفن و جیفهٔ موذیه گردد همچنین شریعت اگر بدون طریقت
و حقیقت باشد متعفن و جیفهٔ موذیه خواهد بود چون مِن عِندِیّهٔ عامّه که از جهت
توسّل بصورت شریعت مطهره خود را از همه کس مستغنی میدانند و رئیس دین و
ملت پندارند و از پیشتر معلوم شد که طریقت بدون قبول ولایت مرتضی علی ع
نمیباشد و حقیقت لازم ولایتست اگر قبول کنندهٔ ولایت لطیفهٔ ولایت را در
تحت هواهای نفسانی نپوشاند بزودی نمونهٔ علم و عمل خود را بذوق و وجدان
بیابد و همان نمونهٔ علم و عمل که حال انسان باشد اول مرتبهٔ حقیقت است که
فرمود اَلْحَقِیقَةُ اَحْوَالِی و از جهت اینکه شریعت بدون طریقت و حقیقت جیفه

موذیه است در اخبار بسیار فرمودند قریب باین مضمون که اگر کسی در تحت میزاب
خانهٔ کعبه هفتاد سال عبادت کند که شب در نماز و روز در روزه باشد و ولایت
ولیّ امر را نداشته باشد او را خداوند برو در آتش جهنم اندازد و همچنین صاحب
طریقت اگر نمونهٔ علم و عمل خود را در خود نیابد علم و عمل طریق او چون قالب بیجان
خواهد بود که چندان فائده بحال او نخواهد داشت و چنانکه جان انسان بدون
تن کمال نپذیرد و پیش از استکمال اگر تن از جان جدا شود جان ناقص بماند و هیچ
کمال حاصل نکند همچنین اگر طریقت از شریعت جدا شود طریقت و حقیقت ناقص ماند
یا هیچ نماند چون مجذوبین که حال مراعات شریعت در آنها نیست و ناقص بمانند
و چون قلندریه که اعتقاد آنها اینست که چون دست بدست ولیّ امر رسید
حاجت بعمل نیست و خود را ضایع و دیگران را بفساد میاندازند چرا که دست
بدست رسول یا خلیفهٔ او دادن و در تحت احکام شریعت داخل شدن بمنزلهٔ
شاخهای زیادتی درخت تلخ را انداختن است که شاخهای باقی مستعد پیوند
خوردن شود پس اگر پیوند شیرین باغبان وجود بر وجود شخص نزند آن شاخهای
تلخ قدرت بیشتر کند و اگر باغبان وجود پیوند شیرین بر دل اینکس زند پس اگر بآبیاری
شریعت مطهره آبیاری نشود و بدستکاری باغبان وجود شاخهای زیادتی
تلخ زده نشود یا آن پیوند که لطیفهٔ ولایت باشد که بواسطهٔ بیعت با ولیّ امر داخل
دل شده بخشکد یا شاخهای تلخ قدرت کند و آن پیوند ولایترا ضایع نماید

من عندیتین بدستیاری شریعت اگرچه بعض شاخهای تلخ وجود خود را میزنند
لکن چون پیوند ولایت بوجود آنها نمیرسد شاخهای باقیمانده شجرهٔ تلخ وجود آنها
قدرت بیشتر کند چنانکه مشهود است که رزائل در آنها قویتر و بخل و حسد و کبر و خود بینی
و عجب زیادتر میشود وقلندریه اگر بیعت حقه کرده باشند و پیوند ولایت بوجود آنها
رسیده باشد اگر لاابالی شوند در شریعت مطهره البته آن پیوند بخشکد یا چنان پنهان
شود که گویا نبوده وطائفهٔ نصیریه و جلالیه و مداریه و خاکسار که بی اعتنا بشریعت
مطهره شده اند و بسبب بدنامی صوفیهٔ حقه گشته اند یا پیوند ولایت بوجود آنها
نرسیده یا اگر رسیده بود بواسطهٔ بی اعتنائی بشریعت خشکیده یا پنهان مانده و
من عندیتین از عامه که بخود سری برآمده و اسم علم بر خود گذاشته اند و بشغل فتیا و
قضاوت مشغول و مشعوف گشته و همچنین من عندیتین از شیعه که بدون اذن
و اجازه از عالم وقت بر مسند شریعت نشسته و فتیا و قضاوت را متصدی گشته
علاوه بر ضلال خود در اضلال غیر کوشیده اند و بجهت اشاره باین دو فرقه فرمود
جناب صادق ع چون دید سفیان ثوری را که حلقه دارد و ابو حنیفه را در گوشهٔ دیگر
حلقه دارد که هٰؤُلَآءِ الْاَخَابِثُ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ وَلَمْ يُغَيِّرُوا النَّاسَ
بِجَلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ بِجَلَالِ النَّاسِ حَتّٰى يَجِيْدُونَا که اینها را خبیثترین خلق
خواند آنحضرت زیرا که چنانکه مجلس قضاوت و فتیا مجلس بزرگیست که لَا يَجْلِسُ فِيهِ
اِلَّا نَبِيٌّ اَوْ وَصِيٌّ اَوْ شَقِيٌّ که حضرت امیر ع بشریح قاضی فرمود مجلس دستگیری مجلس

بزرگی است که نمی نشینند در آن مجلس مگر نبیّ یا وصیّ یا شقی بلکه مجلس دستگیری
بچندین مرتبه برتری دارد بر مجلس محاکمه باندازهٔ برتری روح بر جسد و باطن بر ظاهر
و چون این دو مجلس دو مجلس عظیمی است فرمود جناب صادق دربارهٔ سفیان
ثوری و ابیحنیفه که اینها خبیثترین خلقند زیرا که آن در مجلس طریقت و این در
مجلس شریعت بدون اذن و اجازهٔ صاحب طریقت و صاحب شریعت
نشسته بود و آن متصدّی دستگیری و این یک متصدّی فتیا شده بود
پس صاحب شریعت اگر بخواهد که علم و عمل او بی مغز نباشد باید در طلب
برآید و طریقت را بدست آورد اگر نه علم و عمل او بی مغز و لایق آتش
خواهد بود و صاحب طریق اگر بخواهد که علم و عمل او در نقصان نباشد
از شریعت دقیقهٔ فروگذاشت نکند که باندازهٔ که از شریعت فروگذاشت
کند در طریقت او نقصان پذیرد و باید بکوشد که علم و عمل او از حقیقت نمونهٔ
داشته باشد که اگر خالی از نمونهٔ علم و عمل باشد لایق آتش خواهد بود مگر
اینکه خداوند تفضّل فرماید و بفضل رحمت خود با او رفتار نماید پس صاحب
شریعت و صاحب طریقت باید نیک مراقب باشند که اگر از علم و عمل خود نمونهٔ
نیابند و در عمل و مناجات لذّت نداشته باشند بدانند که عمل آنها بی مغز و جیفهٔ
موذیه و لایق آتش خواهد بود که برای این کس مؤاخذهٔ بالاتر از این نیست که
حامل علم و متحمّل عمل باشد و از آن هیچ لذّت نبرد کمثل الحمار یحمل

اسفارا

استغفاراً باشد و در وحی بحضرت موسیٰ فرمود که بگو بآن بنده که میگفت سالها
معصیت کرده ام و خداوند مرا مؤاخذه نکرده که مؤاخذه از این بالاتر نیست که
لذت مناجات خود را از او برداشته ام و اگر با این حال متصدی فتیا و دستگیری
شوند بدون اجازه صاحبان اجازه بدترین خلق خواهند بود که بسیاری از اهل
علم و شریعت و اهل حال و طریقت را شیطان از همین راه بجهنم برده است و
آیهٔ مبارکهٔ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ
فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا دربارهٔ این دو
فرقه جاریست پس مشایخ روایت که علماء شریعت باشند تا اذن و اجازه در
فتیا و عمل و محاکمه و قضا حاصل نکرده باشند نباید بر هیچیک اقدام نمایند و
همچنین سالک راه بدون اذن و اجازهٔ صاحب اجازه نباید مشغول ذکر
و فکر و سلوک و عمل شود که تمام فریب شیطان است و اگر العیاذ بالله اقدام
بر دستگیری کرد بدون اذن و اجازه که بدترین خلق و خبیثترین همه مردم خواهد
بود پس حقیقت تصحیح طریقت است و طریقت تصحیح شریعت است که اگر نمونهٔ علم
و عمل خود را در خود نیابد سالک طریقت او صحت نپذیرفته و اگر طریقت ندارد
صاحب شریعت شریعت او صحیح نخواهد بود

خاتمه

در بیان احوال بعضی از بزرگان و اقوال مفیدهٔ ایشان از جناب رونق علیشاه
کرمانی جناب حاج آقا زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه از کتاب

مرات المحققین نقل فرمودہ کہ آنحضرت در عالم سیر شیطان را مشاہدہ کردہ و
سؤالات از او نمودہ و جواب شنیدہ چون مطالب لطیفہ است و مناسب
اینمقام بود خواہش داشتم کہ چیزی از آن تحریر شود فرمود کہ چون از مقام معلوم
بیرون شدم شخصی بر سر راہم آمد ملبس بلباس ابیض عمامۂ کردی بر سر بدستی
عصا و سبحہ بدست دیگر از آن سؤال نمودم کہ چہ کسی و چہ نام داری و
از اینصورت و کسوت چہ کام جواب گفت منم پیشوای اہل عجب و تکبر و منم
آنکہ بنی آدم را باشکال مختلفہ فریب میدہم و دنیا و شہوت آنرا در نظر آنہا
زینت و زیب میدہم و آنصاف را از نفوس زائل میکنم و باستخفاف اوامر
و نواہی مایل منم آنکہ در نفوس پس نفوذ میکنم بصفات مختلفۃ الذوات
منم مہلکت ایشان در بوادی نفاق و عدوان و آورندۂ عجب در سر صاحبان
مال و کمال و از آن بایشان میکنم بر زیر لگد نقصان و زوال منم حیلہ دہم
خیانت منم برسم عبادات عادت منم آن سلطانم کہ امام جمعۂ بناحق
بندۂ منست و عبادت کنندۂ من زیرا کہ خود میداند کہ از امام رخصت نیافتہ
و بامر من در امامت شتافتہ خود را نایب عام نام نہادہ و در غلو و ازدحام
عوام افتادہ منم عجب آلودگی کہ از جبہۂ آن نمایانست و اینحال را مشاہدہ میکند
ہرکہ را حرفانست زیرا کہ خبردارد کہ خبر ندارد و عجب خود را بر شخند بر میدارد
و از دست بوس عوام قلبش آرام میگیرد و عجب بندۂ است کہ من اقالیم

چند هزار سال عبادت را بیک عجب که بکفر انسان را پست رتبه شناختم در باختم
و کریمهٔ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ را مخاطب و در دوزخ حمالة الحطب
شدم و آن بچند رکعت نماز عادتی بجدّی عجب را گریبان گیر شده که چندین هزار انسانان
از غایت استحقار پشت سر انداخته که یکی از آنها مهدی هادی است و علم پیشوائی
آنها را برافراخته و با آنکه هر زمان از شش جهت میشنود که فَادْخُلُوا أَبْوَابَ
جَهَنَّمَ خَالِدِينَ جواب میگوید اَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ و منم آنکه چون هیچ فنی
آدم را نتوانستم افکند میبندمشان بتخم یکی از سه کمند که در شاهراه شریعت فضول
زیر خاک دارم و از این حیثیت خاطر شعفناک دارم اوّل بحبّ دنیا بجهت
تحصیل عقبی که شرکیت دو بالا دوّم بحبّ جاه باین اشتباه که منم زاهد
عابد یا عالم مجتهد و بجهت حرمت زهد یا علم صدر جای من باید و عاقبت بدلت
طمع گراید سوّم بحبّ بهشت که چون من مشرکست هر که این تخم در زمین تمنا کشت
منم شک و منم شبهه منم ریب منم قبح و منم علت منم عیب منم آنکه
اهل سواد را بآراستن الفاظ از حقیقت معانی باز میدارم و از الفاظ معانی
و بیان بند بر پای میگذارم منم آن قوّهٔ ممیّزهٔ ملهمه که فیما بین قلب و لسان
مجتهدین علوم رسمی است و ملهمات ایشان همه از عالم جسمی است مسائل
آنها را من جواب گفته ام زیرا که در مستقر مدرکهٔ ایشان خفته ام و برهان
از این دلیلست که استقامت در رأی ندارند و در شبهه و پندارند

امروز حل مسئله مینمایند و فردا باب اشکال میگشایند ساعتی قبول میکنند
و دیگر ساعت رد و نمیدانند بد را از نیک و نیک را از بد ومنم آنکه بکتاب
انبیاء و اولیاء قائلم و بحجاب آنها از نظر خود در خلق مایل زیرا که آنچه از اقوال آن
بزرگان را با اینکه معانی آنها را نادانم مصلحت دانم نزد عوام میخوانم و بآن دست آویز
پیشوای ایشانم من آن هولم که در باطن علمای ظاهر میافتد در وقت اقبال بطریقه حقه
ومنم که مطلنته میکنم نفس ایشان را برسوم علوم جامد و مشتق چه هر چند در علم
رسمی داناتر میشوند در اطاعت من تواناتر میشوند منم آنکه هواهای نفوس را در
وجدان جلوه آله میدهم و از آله بسوی آنهاشان پناه میدهم ومنم آنکه اسماء
الله بدون اجازه استاد کامل ورد میکنم و اسباب انقلاب را خود گرد میکنم
منم که بغرور علوم رسمی و عبادات جسمی اجازه ادعیه و اوراد میدهم و باعث
فساد حال خود میشوم و از دیگران هم منم آنکه بهزار و یک اسم اهل دنیا خدا را
میخوانند که توفیق در اطاعت من یابند و نمیدانند که میدانند ومنم تصدیق
بلا تصور منم جبن و تهور منم شاکی از خدا بسبب اغتشاش امور دنیا ومنم
آنکه دروغ خود را در نفس خود باور میکنم کجا از دروغ درباره دیگران حذر میکنم
ومنم آنکه کلام خدا را بر سبیل وعظ میخوانم و خود را باتعاظ نمیرسانم ومنم
آنکه بصفای لیف و داغ جبهه و آواز نخیف و عصای بادامی و عبای رقیق
چون گرد مندیل گرد و مسح زرد جلوه گر میشوم و پیشاپیش خلق [illegible] ده رو

بسقر میروم و منم که از علوم شریعت محمدیه خلقرا فریب میدهم و مجملها از الفاظ و معانی ترتیب تا دنیا را در نظرها زیب و طیب میدهم و منم بی پیر خرقه دوش و بیر شد ژنده پوش از شراب جهل و خودرایی مدهوشش که کشکول گدائیرا بکمر زنجیر بی پروائی آویخته میگرداند و کلام عرفا و شعرا را با مزخرفات خود بهم آمیخته میخواند و کلاه ترکیرا که بسر باید خرید از نمدمال بزر خریده و بسر هشته و در بهای نان نه در ازای جان از شترچران باور سپیده و رشته شاخ بز کوهی را عوض فکر خدا هیکل وار حمایل کرده و چوبی ناهموار چون اعتقاد ناتراشیده خود بدست آورده و حشیش را نمونه هادی خویش که اَلْغَرِیقُ یَتَشَبَّثُ بِکُلِّ حَشِیشٍ نشأه الهی را در آب و علف خوردن دانسته و شیشه صفا و سپیر باطن را بسنگ اشتهای کاذب و امتلای بطن شکسته مانند دیو مفاصل اعضا را بسوار آهنی و خلخال آراسته وازعین مکر و ریو ساعد و گردن را بعقود سنگ و سفال پیراسته گاهی چون بعیر جبت خمیر غرغر میکند و گاهی چون حمیر بطلب شعیر عرعر میزند پوست پلنگ را برای نمونه دورنگی بر کتف انداخته و از غلغله ای وَاللهِ اِلَّا اللهُ بابا ما درویش است گوش افلاک را کر ساخته و من باینواسطه کانون رهزنیرا گرم و آهن اضلال را نرم کرده قدری را غل و کمی را دور انداز سازم بغل مریدانرا سوی سقر کشم و بد دور انداز منکر نیرا میکشم و منم آنکه از راه ریاضت بوادی علوم غریبه اش اندازم و بدون اجازهٔ استاد

٢ بنفیر

در تحصیل آنها هلاکش سازم و منم آنکه علم نجوم را میاموزم تا چراغ خودنمائی را
در بزم دانائی برافروزم با آنکه میدانم که هیچ نمیدانم فرس فراست در میدان
مغیبات میدوانم و منم آنکه اهل تسخیر را کمند عجب گلوگیر میکنم و بافسون ریائش
تسخیر و منم آنکه بسیاری از بنی آدم را باین خاطرجمعی که میگویند که محبت پیغمبر و آل
آن داریم در غفلت انداخته ام و بمقابله کردنشان بایکی از اولیاء الله که عداوت
با آنها دشمنی بحضرت رسالت پناهی است هلاک ساخته ام دلیل این معنی
جرح کردن اولیاء و اوصیاء است در هر زمان چه خلق هر زمان طالب اهل الله
بزبان هستند و همیشه اهل الله را تکذیب و ایذاء خاطر خستند و منم که چون
در میان جمعی ثابت الایمان متفق القلب و اللسان میرسم مصدق میشوم
و از حال خود در تاسف فرو میروم و از گمراهی خود افسوس میخورم و التماس
هدایت میکنم و در طلب میزنم و چون از میانه در کنار روم بر سر انکار روم
تا در غفلت افتم بحدی که گویا این سخنان را هرگز نشنفتم و منم قائل سخنان
بمعنی و طالب تصدیق از اهل معنی اگر تصدیق کنند مسرور میشوم و الا بر سر
غیظ و غضب میروم و منم مکذب اولیاء از زبان جمال عالم نما و منم که خواص را
از عجب عبادات و کبر قیود و تعارفات بی ادبی میاموزم و از بی ادبی نسبت
با اولیاء خلعت هلاکت بقامتشان دوزم و عوام را بانواع معاصی میگارم
و در مقابل مرآت جهان نما یعنی مرد خدا میدارم اطوار قبیحه [illegible] در آینه او

مشاهده میکنند وسنگ تمسخر وایذاء وتکفیر واستهزا میزنند ومنم آنکه در
وقت شنیدن سخن اولیاء درخوابم یادرانکار وگفتن اخبار کوچه وبازار وشهر
وملکها وشهر ودیار ومنم آنکه درمجلس اهل حق چون راه یابم رشته دوستی را
میتابم وحضار را بپریشان اختلاطی مشغول میکنم ومنم آن پیری که فرزندان
خود را از طلب مذهب حق منع میکنم واسباب منع کردنشان جمع میکنم
ومنم آنکه هرکس را صبح لباس فاخر باشد تعظیم وتکریمش برمن واجب ومتکاثر
باشد اگرچه درحیوانیت از جنس خرس وخر وقاطر باشد ومنم آنکه بقوت داعیه
واو را در دنیا صاحب جاه وجلال میشوم وبسیاری را باعث اضلال میشوم
ومنم آنکه باشکال مختلفه سعی میکنم که ذکر را از ذاکر فراموش سازم ومنم شبهه
اندازنده درنهاد مرید ومنم تقریب شرعی طلبیده از پیر که صاحب شریعت از
زبان مرید ومنم آنم که متابعین مرا میباشند که هرگز سر از اطاعت من نمیتابند
وهمیشه در طلب مرد خدا میشتابند گفتم آنان کیانند گفت آن کسانند که طریق
اطاعت پیر را مدتی از راه اخلاص ناقص می پیمایند وباعتقاد زائل پیر را می آزمایند
ناگاه در مصلحت ومشورت با اغیار درمیایند ومنم که آنگاه از در مصلحت و
مشورت درمیایم واوامر پیر را که بجهت سلب صفات ذمیمه از نفس آن
امرش فرموده نامشروع وقبیح مینمایم ودرصدد عداوت پیرش درمیاورم. وابد
الدهر زیربار ادبارش میگذارم ومنم عجبی که درنفس مرید رجوع میکنم که پیر راست

می انگارم و منم حمق صلاح خالص یعنی اعتقاد ناقص و منم تشکیک در خیال سالک در وقت امتحان کردن پیر او را که پیر را اسناد میدهد بجهل و غوایت از راه هدی و منم طالب مرشدی که تابع رای من باشد یعنی منیت من او را حسب الخواهش من تراشد و منم جمعیت از هم پاشیده یعنی محبت ناتراشیده و منم مرید هرجائی یعنی ارادت خودرائی گفتم انسان از تو چه وقت ایمن است گفت آنوقت که فنا فی الله گشته و از خیال ماسوی درگذشت و در تحت حکم انسان کامل براید و از اندیشهٔ این و آن خلاص شد وصلی الله علی محمد و آله و ایضاً جناب حاج آقا زین العابدین شیروانی قدس در ریاض السیاحه در بیان حال نورعلیشاه قدس سره شرحی بیان کرده خوش داشتم که ثبت این اوراق شود و آن این است العارف بالله نورعلیشاه قدس سره عارف کنوز معرفت و واقف رموز حقیقت بود و در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان ید بیضا مینمود آنحضرت حالات غریب و مقامات عجیب داشته و قرنهای فراوانست که مانند آنحضرت قدم در حلقهٔ وجود نگذاشته دانائی میگوید که آنحضرت نظیر فخر الدین عراقی و اوحد الدین مراغی است و مرید مجدد سلسلهٔ علیه السید معصومعلیشاه دکنی است از بدو حال طالب منهج قویم و صراط مستقیم بوده در جمال صوری و کمال معنوی کسی با آنحضرت برابری ننموده است الحق بر عارفان ایران و سالکان آن مکان منت عظیم و حق جسیم دارد بعد از آنکه رسم فقر و فنا و صدق و صفا

از کشور ایران برافتاده بود ایشانرا آگاه ساخت و آنهائی که از راه معرفت
و طریقت بیخبر بودند براه انداخت زیرا که در زمان دولت شاه سلطان حسین
صفوی تا اواخر حکومت کریمخان زند قانون فقر و رسوم طریقت از ایران
برافتاده بود و بسبب انکار سلطان حسین صفوی سلاسل فقر و طریقت از
ایران رفتند و خمولی و عزلت گرفتند تا آنکه جماعت افغان بایران مستولی
شده خورد و بزرگ آنجا را ناچیز ساخت و خاندان دانا و نادان آنولایت را
برانداخت روز یوم یفرّ المرءُ من اخیهِ و امّهِ و ابیهِ ظاهر گشت و ظلم و ستم
آنطائفه از حدّ و اندازه در گذشت هرکس هرچه از معارف و طریقت دانسته
بود بعدم آباد رفته و برخی دیگر از لوح ضمیر محو نموده مدت هفت سال در
کمال پریشانی مردم ایران اوقات گذرانیدند و در تیه حیرانی و نادانی میگردیدند
همگی در فکر جان بودند طریقت و معرفت کجا بود چون دولت افغان بآخر
رسید و نوبت بنادرشاه گردید آنمرد ترکی بود و بجز جهانگیری و لشکر
کشی اندیشهٔ نمینمود بجهت ترددات سپاه دوست و دشمن و ظهور شور
و فتن کسی طالب طریقت نگشت و بر خاطرش تحصیل معرفت نگذشت اگر
احیاناً در گوشه و کناری کسی اسم طریقت مذکور کردی علماء ظاهر منع کردندی
و اینفرقه را مذمت نمودندی تا آنکه دولت نادری نیز در گذشت و ایران لر
بازار گشت براهل خرد مخفی نیست که صاحبدولتی که افغان شود آنگاه ترک

گرو و بعد بلز رسد طریق عرفان چون از نظرها پنهان خواهد بود و شاهد معرفت
روی نخواهد نمود نظم چونکه نامحرم درآید از درم لاجرم پنهان شوند اهل حرم
قرب هفتاد سال کشور ایران از فقر و طریقت خالی بود و اسم طریقت گوش
کسی نشنیده و چشم احدی اهل فقر ندیده مگر چند کس از فقراء در مشهد مقدس از
طریقهٔ نوربخشیه و چند نفر در شیراز از سلسلهٔ ذهبیه در زوایای گمنامی بودند
و اگر جای دیگر نیز بوده باشند خود را در السنه و افواه مذکور نمینمودند اسم
طریقت در ایران مانند سیمرغ و کیمیا گشته بود تا آنکه مجدد سلسلهٔ علیه و مزین
طریقهٔ عالیه سید معصوم علی شاه دکنی قدس سره باشارهٔ شاه علیرضای دکنی
قدس سره از اقلیم دکن بایران تشریف آوردند و فیض علیشاه و نورعلی شاه
قدس اسرارهما را تلقین کرد و تربیت نمود و بکمال رسانید انگاه اذن ارشاد فرمود
و نورعلیشاه را خلیفة الخلفاء گردانید درعرض مدت هفتاد سال اسم طریقت
بگوش اهل ایران نخورده و نام فقر بزبان نبرده بودند فقر شنیدند و اهل طریق دیدند
جمعی طالب گردیدند و بعضی بفیض رسیدند گروهی باقرار آمدند و قومی در انکار
زدند اکثر مردم بسبب حب جاه دشمن فقرا شدند و جمعی دیگر حقیت او را دانستند
اما عمل نمودن نتوانستند حسد بردند و عناد کردند و بعضی دیگر خود را عالم میشمردند
از کساد بازار خویش ترسیدند و چون صفات انبیاء و اخلاق اولیاء در ایشان
میدیدند و خود را از این صفات عاری و خالی می یافتند خوف کردند که اگر مدح

طریقه ایشان نمائیم قدح خود نموده ایم و اگر اقرار بر کردار و گفتار ایشان کنیم زبان
انکار بر کردار خویش گشوده ایم نه قوت آن داشتند که خود را باوصاف ایشان
متصف سازند و نه قدرت آنکه خود را بمحفل ایشان اندازند اَلنّارُ وَلَا العار گفته لاجرم
بنیاد مذمت فقر نهادند و زبان بطعن و تشنیع ایشان گشادند اکنون اهل ایران
چنانند که هر که از ریاضت و عزلت و مجاهده و تهذیب اخلاق سخن گوید و طریق تکمیل
باطن و تحصیل کمال معنوی جوید و اسم طریقت و حقیقت بر زبان آرد و قدم در راه
زهد و تقوی گذارد بی شاهد و بینه آنکس کافر و ملحد است اگرچه علامهٔ زمان
بوده باشد و اگر شخص از شک و سهو و حیض و نفاس گفتگو کند و هموارہ
از مسائل تجارت و تحصیل دنیا دم زند و گاهی بمسجد رفته خود را بمردم بنماید بی
شبهه و شائبه آن شخص مؤمن و موحد است اگرچه بیمعرفت بوده باشد
و بر جمیع معاصی آلوده باشد عجبتر آنکه ایشان میگویند که تقلید کردن دین
آباء خویش مذموم است و هر که تحقیق مذهب نماید جای او در دوزخ معلوم
با وجود این گفتار اگر شخص در صدد تحقیق دین براید و تجسس و تفحص مذهب
نماید هرآینه بتیغ طعن هلاکش کنند و بضرب لعن وجودش را از لوح هستی پاک
نمایند مضمون آیهٔ شریفهٔ یَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ همانا
دربارهٔ ایشان وارد است اگر خردمندی در تمام ولایات ایران سفر کند و
با هر فرقه مجالست و معاشرت نماید و بر اعمال و احوال مردمش بدیدهٔ انصاف

بنگرد در هیچ فرقه از فرق اندیار اهل زهد و ورع و طاعت و ریاضت و
مجاهده نخواهد دید و سالک طریق عزلت و قناعت و تسلیم و رضا و توکل
و صبر و بردباری نخواهد شنید مگر آنکه اطلاق کنند بر آن کس اسم صوفی و عارف
از اینجا نیز معلوم میشود که اکثر علماء زمان عبید البطون و بندهٔ شهوتند علاوه
بر آنکه عداوت با فقراء داشتند ملوک و سلاطین البختان واهی بواهمه اندختند
باخود یار ساختند و کلمات پریشان و بی اصل گفتند که اینطائفه داعیه دارند
زیرا که سر بکسی فرود نمیارند بمضمون اَلْمُلْکُ عَقِیمٌ ایشان نیز این افسون را
از ملاها پذیرفتند و دست ایذاء براین گروه گشودند و بسا ذلت و اهانت
بفقیران دادند و هرجا درویشی دیدند بعد از آزار بسیار اخراج بلد کردند
و لوازم ذلت و خاری بجا آوردند نخست این امر شنیع را کریمخان زند باغوای
جانی هندوزاده اقدام نمود و عارفان بالله سید معصومعلی شاه و نورعلیشاه
قدس اسرارهما را اخراج بلد کرد و خود نیز از نهال عمر خود برنخورد و یکسال از
اینمقدمه نگذشت که عمر و دولتش منقرض گشت دوم علیمرادخان بود که در
بدو حال اظهار ارادت نمود چون ازدحام مریدان بدید از علماء سوء سخنان
بی اصل شنید کرد آنچه کرد عنقریب خود هم دید آنچه دید بسبب دو حرکت دولت
بآخر رسید و حکومت ایشان بنهایت انجامید و چون خوش داشتم که بجهت
تیمن و تبرک و اعلام مؤمنین جزئی از احوال حضرت فردوس آشیان آخوند

ملا محمد باقر مجلسی در برخی از احوال فردوس نشان آخوند ملا محمد تقی مجلسی رض ذر این
مختصر ثبت اوراق شود تا بشارتی باشد برادران ایمانی را لهذا بر آنچه جناب حاج
آقا زین العابدین شیروانی رض در ریاض السیاحه ذکر کرده اقتصار نمود و
آن اینست مولانا محمد باقر بن مولانا محمد تقی مجلسی فاضل گرانمایه و عالم بلند
پایه بود در اکثر علوم گوی تفوق از همگنان ربود سیما در فن فقه و حدیث
بغایت دانا و در تالیف و ترجمه توانا آنمقدار که کتب عربی و فارسی آورده
و اخبار ائمه معصومین ترجمه فرموده اگر اصل داشته باشد ظاهرا در اینعرض
مدت هزار و دویست و سی و هفت کسی نیامده باشد اما چنان منقولست
که چون مولانا در زمان شاه سلطان حسین صفوی ملا باشی بود در رفع و
رجوع علماء و فضلاء مولانا مینمود سی نفر شاگرد داشت ایشان همگی عالم
بودند منجمله پانزده نفر اصحاب یسار و پانزده نفر اصحاب یمین مشهود بودند و
حضرت مولانا در ترویج شریعت غراء و نشر علوم ملت بیضا سعی بلیغ داشت
و دقیقه از دقایق جد و جهد در انتظام امور دین و ملت مهمل و معطل نمیگذاشت
لاجرم اصحاب یمین و شمال بنام مولانا تالیف و تصنیف نموده بنظر ایشان
میرسانیدند چون منظور مولینا میگردید امضا میفرمودند اینسخن از دو وجه
خالی از قوتی نیست نخست آنکه چنان مشهور است که دانایان عدد تالیف
مولانا را حساب نمودند که از بدو تولد مولانا تا هنگام وفات باید روزی هزار

بیت

بیت تالیف فرموده باشد این خود از جمله محالاتست دوّم آنکه با منصب کذائی
وکثرت مشاغل وازدحام ارباب حوائج اینمعنی صورت نبندد مخفی نماند که در
افواه والسنهٔ اکثر ناس مذکور بلکه درمیان عامهٔ معامله شناس مشهور است که
حضرت مولانا منکر مطلق صوفیه بوده ومخرّب اساس ذکر واوراد وریاضات
او شده چنانکه در بعضی کتب خود نیز اینفرقه را مذمّت نموده است دانائی
میگوید که مولینا منکر مطلق اینطائفه نبود ومذمّت اهل ذکر واوراد ننموده است
بلکه طائفهٔ را مولانا انکار فرموده است وصفات چند درحق آنفرقه بیان کرده که
فی الواقع آنان که متصّف باین صفاتند مردود جناب اقدس الهی ومطرود حضرت
رسالت پناهی ومذموم ائمهٔ هدی ومقدوح جملهٔ اولیائند بنای کلام مولانا برای
دینست بلی فی الحقیقه چنین است چنانچه یکی از افاضل زمان در مسئله که از
امهات مسائل اسلامیه است از مولانا استفسار نموده است اوّل در
طریقهٔ حکماء وحقیّت وبطلان آن دوّم طریقهٔ مجتهدین واخباریین سوّم طریقهٔ فقهاء
وصوفیه آنچه مولینا در جواب سه سؤال فرموده است فقیر صورت آنرا مینگارد
صورت اجوبه اینست مخفی نماند که هرکه درراه دین خودرا از اغراض نفسانی خالی
گرداند وطالب حق بشود البتّه حقتعالی بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا
لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا اورا براه راست هدایت نماید وبحمدالله شمارا باخبار و
آثار اهل بیت آشنا گردانید وخود میتوانید از کلام هدایت نظام ایشان آنچه

حق است ودراین مسائل استخراج نمایند وچون مبالغه فرموده بودید طریق حق امامیه را
دراین مسئله که از امهات مسائل اسلامیه است طریق حق امامیه را این شکسته
تحریر مینماید لهذا بجهت اطاعت امر ورعایت حقوق اخوت ایمانی بذکر آنها
مجملاً مصدع میگردد وتفاصیل آنها را بکتب مبسوطه حواله مینماید اما مسئله
اولی طریق حکماء در حقیت وبطلان باید دانست که حقتعالی اگر مردم را در عقول
خود مستقل میدانست انبیاء ورسل را برایشان نمیفرستاد وهمه را حواله
بعقول ایشان مینمود وچون چنین نکرده وما را باطاعت انبیاء واوصیا
مامور گردانیده وفرموده است وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ
عَنْهُ فَانْتَهُوا پس در زمان حضرت رسول الله رجوع باو باید نمود وچون آن
حضرترا ارتحال بعالم بقا پیش آمد فرمود که اِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ
اللهِ وَعِتْرَتي وما را حواله بکتاب خدا واهل بیت خود نموده وفرمود کتاب
با اهل بیت است ومعنی کتاب را ایشان میدانند پس ما را رجوع بایشان باید
کرد در جمیع امور دین از اصول وفروع چون معصوم غائب شد فرمود که
رجوع کنید در امور مشکله که بر شما مشتبه شود بآثار واحادیث ما پس در امور
بعقل خود مستقل بودن وقرآن واحادیث متواتره را بشبهات ضعیفه
حکماء تاویل کردن ودست از کتاب برداشتن عین خطا است اما مسئله
دوم که از طریق مجتهدین واخباریین سؤال فرموده بودند از جواب سؤال

سابق جواب این مسئله نیز قدری معلوم میشود و مسلک فقیر در این باب وسط است و افراط و تفریط در جمیع امور مذموم است و بنده مسلک جماعتی را که گمانهای بد بعلماء امامیه میبرند و ایشانرا بقلت تدین متهم میدانند خطا میدانم و ایشان اکابر دین بودند مساعی ایشانرا و زلات ایشانرا معفو میدانم و همچنین مسلک گروهی که ایشانرا پیشوا اقرار میدهند و مخالفت ایشانرا در هیچ امر جایز نمیدانند و مقلد ایشان میشوند درست نمیدانم و نه عمل باصول عقلیه که از کتاب و سنت مستنبط نباشد ولکن اصول و قواعد کلیه که از عمومات کتاب و سنت معلوم شود با عدم معارض نص بخصوصه اینهارا متبع میدانم و تفصیل این امور در مجلد آخر بحار الانوار مذکور است فاما مسئله سوم که از حقیقت طریق فقهاء و صوفیه سؤال کرده بودند باید دانست که را دین یکیست حقتعالی یک پیغمبر فرستاد و یک شریعت مقرر ساخت ولکن مردم در مراتب عمل و تقوی مختلف میباشند و جمعی از مسلمانان عمل بظواهر شرع نبوی نمایند و بسنن و مستحبات عمل نمایند و ترک مکروهات و شبهات کنند و متوجه زوائد دنیا نگردند و پیوسته اوقات خودرا صرف طاعات و عبادات کنند و از اکثر خلق که معاشرت ایشان موجب تضییع عمر است کناره جویند ایشانرا مؤمن زاهد متقی میگویند و مسمی بصوفیه نیز ساخته اند زیرا که در پوشش خود از نهایت قناعت پشم که خشنتر و ارزانتر جامها است قناعت

میکرده اند واین جماعت زبدهٔ مردمند ولکن چون در هر سلسله جمعی داخل شوند
که آنها را ضایع میکنند و در هر فرقه از سنی و شیعه و زیدی و صاحبان مذاهب
باطله میباشند تمیز میان آنها باید کرد که چنانچه میان علماء باید کرد و چنانچه علماء
اشرف مردمند بد ایشان بدترین خلق میباشند و یکی از علماء شیطان است
و یکی ابوحنیفه است وهمچنین میان صوفیهٔ شیعه و سنی و ملحد میباشند و چنانچه
در عصرهای ائمهٔ معصومین صوفیهٔ اهل سنت معارض ائمه بوده اند در زمان غیبت
امام صوفیهٔ اهل سنت معارض و معاند صوفیهٔ اهل حق بوده اند و براین معنی
شواهد بسیار است اول آنکه ملا جامی که نفحات را نوشته که باعتقاد خود جمیع
مشایخ صوفیه را ذکر کرده است حضرت سلطان العارفین و برهان الواصلین
شیخ صفی الدین نور الله برهانه را که از آفتاب مشهورتر بود و در علم و حلم و فضل و
حال و مقام و کرامات از همه بیش بود ذکر نکرده است و از مشایخ نقشبندیه و غیر
ایشان جمعی را ذکر کرده است که بغیر از او و بچگان نادان دیگری نام ایشان را نشنیده
وهمچنین سید بزرگوار علی بن طاوس رض که صاحب کرامات و مقامات بوده و
شیخ بن فهد حلی که در زهد و ورع و کمال مشهور آفاق بوده و کتب او در دقایق اسرار
صوفیه مشهور است و امثال ایشان از صوفیهٔ امامیه از برای تعصب و مخالفت
طریقت ایشان را ذکر نکرده دوم صوفیهٔ شیعه علم و عمل با یکدیگر جمع میکرده اند
و در زمانهای تقیه مردم را بریاضات و مجاهدات از اغراض باطله صاف

میکرده

میکرده اند و بحلیهٔ علم و عمل ایشانرا محلی میگردانیدند وصوفیان که تابع اہل سنتند مردم را منع از تعلم علم میکنند زیراکه میدانند که با وجود علم کسی عمر را بهتر از امیرالمؤمنین نمیداند پس باید جاهل باشد که این قسم امر باطل را قبول کنند چنانچه حضرت شیخ صفی الدین چندین هزار کس را باینطریقهٔ مستقیم بدین حق تشیع آورد و از برکات اولاد امجاد آن بزرگوار عالم بنور ایمان منور شد سوم آنکه طریقهٔ صوفیان عظام که حامیان دین مبین بوده اند در ذکر و فکر و ارشاد و ریاضت مباین است باطریقهٔ صوفیانی که مشایخ آنها منسوبند بآن مثل چرخ زدن و سماع کردن و برجستن و شعرهای عاشقانه افسانه خواندن که درمیان ایشان نمیباشد و بغیر تهلیل و توحید حقتعالی و توسل بانوار ائمهٔ هدی و حمایت حامیان شیعیان امیرالمؤمنین چیزی درمیان ایشان نیست و آنها همه موافقت شریعت مقدسه است وایضاً بسیاری از علماء دین طریقهٔ مرضیهٔ صوفیهٔ حقه داشته اند و باطوار و اخلاق ایجماعت بوده اند مانند بهاء الدین محمد که کتب او مشحونست بتحقیقات صوفیه و والد مرحوم از او تعلم ذکر نموده بود و هر سال یک اربعین بعمل میاورد و جمع کثیری از تابعان شریعت مقدسه موافق قانون شریعت ریاضت میداشتند و فقیر نیز مکرر اربعینها بسر آوردم و در احادیث معتبره وارد شده است که هرکه چهل صباح اعمال خود را از برای خدا خالص کرداند حقتعالی چشمهای حکمت از دل او بر زبان او جاری میگرداند پس از

این شواهد و دلائل که ذکر آنها موجب تطویل کلام است باید بر شما ظاهر
باشد که این سلسلهٔ علیه را که مروجان دین مبین و هادیان مسالک یقینند
با سایر سلسلهای صوفیه که سالک اهل ضلالتند ربطی نیست و ایشان برای
ترویج امر خود باین سلسلهٔ عالیه خود را منسوب میگردانند و باید دانست که
آنها تصوف را عموماً نفی میکنند از بی بصیرتی ایشان است که فرق نکرده اند میان
صوفیهٔ شیعه و صوفیهٔ اهل سنت و چون اطوار و عقاید ناشایست از آنها دیده
و شنوده گان میکنند که همه چنینند و غافل شده از آنکه طریق خواص شیعیان
علی ع همیشه ریاضت و مجاهده و ذکر خدا و ترک دنیا و انزوای از اشرار خلق بوده
و طریقهٔ صوفیهٔ حق طریقهٔ ایشان است و مجملاً باید دانست که در همهٔ امور افراط
و تفریط خوب نیست و طریقهٔ حقه طریق وسط است چنانچه حقتعالی فرموده وَ
كَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَّسَطًا و اگر در آنچه گفتیم تفکر نمائید در هر باب حق
بر شما ظاهر میشود وَاللّٰهُ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ و وفات مولانا
در زمان دولت افغان اتفاق افتاد در مسجد جامع مدفون گردید مزارش در
غایت اشتهار یزار و یتبرک مولینا محمد تقی مجلسی سردفتر علماء زمان و سرحلقهٔ
عرفای دوران بود و در علوم صوری و معنوی بر فضلاء عصر تقدم مینمود و در زهد
و تقوی درجهٔ عالی حاصل کرده و چندین اربعین بریاضت و مجاهده بسر آورده
درویش باطن از مریدان شیخ الملة شیخ بهاء الدین عاملی بود بعد از تحصیل

کال اجازه یافته بتکمیل ناقصان و تربیت طالبان اشتغال مینمود سلسلهٔ
طریقت شیخ بهاء الدین بمعروف کرخی میرسد مولینا در فقه و حدیث وغیره
تصانیف مفیده دارد من جمله بر مَن لایحضره الفقیه شرح عربی و فارسی نوشته
و رسالهٔ فارسی مسمّی بحدیقة المتقین در فروع فرموده است اکثر علما برانند
که در فروع هرکس عمل بدان نماید کافی است و احتیاج بتقلید مجتهدی نیست
و رسالهٔ دیگر بر ردّ ملّا طاهر و در اثبات طریقت تحریر کرده و رسالهٔ در بیان
سلوک و روش باطن و مراقبه در تفسیر آیهٔ شریفهٔ وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا
لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ بیان فرموده است
آن رساله عزیز الوجود بود لهذا نوشته و در این مجموعه ثبت افتاد مولینا
فرموده است که سالک باید که عزلت و انقطاع تام داشته باشد از خلایق
و مطلق با مردم الفت نداشته باشد و شب و روز بذکر مشغول باشد و نماز را
با حضور قلب بعمل آورد و همیشه رعایت دل کند که در خاطرش چیزی در نیاید و اگر
درآید بتضرع و ابتهال رفع آنرا از خداوند خود طلب کند و باز مشغول شود و گاهی
مشغول دعاها باشد مثل دعاهای پانزده مناجات و گاهی متوجه ذکر یا الله شود
و میباید ملاحظه نماید و بداند که حق سبحانه و تعالی همه جا حاضر است نه بعنوان
آنکه جسمی تصور کند خداوند خود را خواه جسم لطیف و خواه کثیف نه بزرگش داند
بزرگی جسمانی و نه کوچکش داند بکوچکی جسمانی نه حاضرش داند [illegible] جسمانی

و نه غائبش داند بغیب جسمانی که اعظم حجب عقادات فاسده است و از لوازم
بشریت است که آدمی خداوند خود را جسم داند و چنانکه نه در بدنست و نه در خارج بدن
نه بزرگست و نه کوچک و نه سیاهست و نه سفید پس میباید ذات مقدس
خداوند خود را حاضر داند نه از قبیل حضور جسمانیّات و نه روحانیّات چون
چیزی هرچند اقوی است رفیعتر است و با اینهمه تنزه که حق سبحانه و تعالی دارد
نهایت قرب بنیکان دارد و اَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيد است و مدبّر و مربّیست
انواع مکونات را و باین نحو ذکر کردن و خداوند خود را حاضر دانستن و در
هر ذکر او را یاد کردن و دلرا متوجه او ساختن و ذکر را از دل ادا کردن باندک
زمانی ترقّیات عظیمه حاصل میشود و آنچه این فقیر تجربه کرده ام فتح ابواب
در ده روز شده است و در حین اربعین تمام چیزها ظاهر شده است که وصف
نمیتوان کرد و لکن شیاطین جن و انس ممانعتهای عظیمه میکنند و چون
هرچند راه نزدیکتر است ممانعت ایشان عظیمتر است لهذا شیاطین در
مباحثات متعارفه هرگز ممانعت نمیکنند بلکه معاونت مینمایند و هرکه متوجه
اینراه شد هزار وجه میگویند که این خوب نیست و تحصیل علم واجبست و
اوقات ضایع میشود چنانچه اگر خواهد تصدّقی خالص از جهت خدا کند هزار
وجه از ممانعت دارند و اگر خواهد چیزی در باطل صرف نماید هزار وجه در
تحسین او میگویند و مجاهده همین معنی دارد که بر نفس دشوار است و بر شیاطین

دشوارتر

دشوارتر پس میباید که مبتدی هرچند که ایشان معارضه نمایند او نیز بجناب اقدس
الهی متوجه شود و ایشانرا ببهام لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ از خود
دور نماید تا آنکه بمرتبهٔ محبت فائز شود و دیگر معارضه کم شود و در اوقات صلوة
میباید که همه با حضور قلب باشد و لمحهٔ که شیاطین خاطر را بجای دیگر میبرند باز تدارک
کند و خود را متوجه سازد و متوسل بجناب احدیت شود تا بمرتبهٔ محبت برسد و بعد
از آن مشقتِ نماز بالکلیه برطرف شود چنانچه سید المرسلین میفرماید اَرِحْنَا
یَا بِلَالُ فَقُرَّةُ عَیْنِیْ فِی الصَّلٰوةِ مجملاً تا کسی بمرتبهٔ محبت فائز نشود نه اسلام
دارد و نه ایمان و نه نمازش مقبولست و نه سایر عبادات و نه بتصور کنی که کتب
حکمت خواندن منافات ندارد با راه خدا بلکه از حجب ظلمانیه است که ضد صریح
این راهست و همچنین کتب کلامیه و معارضات و مجادلات لهذا مبالغات عظیمه
در نهی از همه وارد شده است و اصلاً از دلائل آنها ایمان زیاده نمیشود بلکه آن ایست
که ایمان فطری که حقتعالی باو عطا فرموده است زایل میشود و یکشبه عبادت
تاثیرش زیاده از برهانست و زیادتی ایمان و ایقان بریاضت میشود بقانون
شریعت مقدسه و نصوص قرآنیه و حدیثیه پس اگر معارضات نفس و شیطان
بکثرت دعوات و تضرعات کم نمیشود استعانت بجوید بتضرعات و توجهات
مقربان که در اینراه هستند وفات مولانا در روزگار شاه سلیمان صفوی اتفاق
افتاد رحمه الله **تذنیبٌ** بدانکه بنی نوع آدم بقسمة اولی منقسم میشوند

بسہ قسمت چنانکہ کتاب مجید بآن ناطق است اول اصحاب شمالند کہ در جہنم
طبع وطن گزیدہ و این زندان نفس را پسندیدہ و در بارۂ اینہا فرمود رَضُوا بِالْحَیٰوۃِ
الدُّنْیَا وَاطْمَاَنُّوا بِہَا وَیُحِبُّوْنَ اَنْ یُّحْمَدُوْا عَلٰی مَا لَمْ یَفْعَلُوْا نیز برای
اینہا است وَلَا یَتَمَنَّوْنَہٗ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْہِمْ وصف اینہا است وَاِنَّ
جَہَنَّمَ لَمُحِیْطَۃٌ بِالْکَافِرِیْنَ حال ایشانست زبان حال این صنف است این شعر
راضیم گر من بماند نیم جان کہ ز کون استری بینم جہان و اینفرقہ تمام اہتمام آنہا بتعمیر
دنیا و چہار روزۂ زندگانی این جہانست کہ موش وار درخور سوراخ دنیا و زندان نفس
دانائی و کارکنی مینمایند اندرین سوراخ بنائی گرفت درخور سوراخ دانائی گرفت
و اینفرقہ یا قبول ولایت مرتضی علیؑ نمودہ و دست بدست آن بزرگوار دادہ اند
تسلیم اوامر و نواہی آنحضرت شدہ اند لکن از جہنم نفس بیرون نشدہ و در
ہمانجا انس گرفتہ و اینہا در قسم ثانی بیان حالشان میاید یا قبول ولایت نکردہ
و بی افسار و لجام در مرتع نفس میگردند و اینفرقہ چنانکہ ولایت تکلیفی کہ حَبْلٌ
مِنَ النَّاسِ عبارت از آنست ندارند اگر حَبْلٌ مِنَ اللّٰہِ را کہ ولایت تکوینی باشد
نیز فاسد کردہ باشند مخلد در نار خواہند بود و محکوم علیہ بنار ند بحکم نبی و اگر ولایت
تکوینی را باطل نکردہ باشند و استعداد قبول ولایت تکلیفی در آنہا باشد مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّٰہِ
خواہند بود کہ در حال احتضار و اعراف یا خداوند بازگشت بر انہا خواہد کرد و از
اہل بہشت خواہند شد یا او را نیز مثل فرقۂ اولی معذب خواہد ساخت چنانکہ

کتاب کریم بآن ناطق است و این اصحاب شمال را درکات و درجات در جحیم بسیار که چنانکه اهل بهشت را مراتب بیشمار است اهل جحیم را نیز بیشمار است و اینها در مقام نفس اماره وطن گزیده بعضی مورچه وار بحرص جمع و ادخار گرفتار و برخی چون سباع بزدن و بستن مشعوف و جمعی چون بهائم و خرس و خوک بقید شکم و فرج مقید و گروهی میمون مانند و روباه شکل بحیله و مکر مسرور و پارهٔ ابلیس صفت بکبر و منیت ممتاز و بسیاری هستند که جمع دارند میانهٔ بعضی از این صفات غرض اینست که صفات ذمیمه از حد و حصر افزون بحسب افراد و ترکیب و مراتب گرفتاران جهنم نفس اماره باندازهٔ صفات بحسب افراد و ترکیب و باندازهٔ مراتب هریک از صفاتست بحسب شدت و ضعف آنها و گروهی هستند که حریصند بر نماز و روزه و راه گم کرده و خود گمراه و دیگران را اضلال میکنند چون عباد عامه که باسم صوفی خود را مسمی ساخته اند چون سفیان ثوری و امثال او در هر کیش و ملت که بوده اند و مثل او خلق را از راه میبرده اند که دربارهٔ او و امثال او فرمود حضرت صادق ع که این خبیثترین خلق اگر در خانهٔ خود بنشینند و مردم را بحلال و حرام آنها خبر ندهند مردم گردش کنند آثار را بیابند و طائفهٔ دیگر بیاد گرفتنهای خود مباهی و مفتخرند و جهالات مرکبهٔ خود را علم پندارند و اهل علم را پستتر از خود میشمارند و بخل و حسد و کینه باهمهٔ بندگان خدا میورزند و با اینکه در اسفل السافلین واقعند خود را در اعلی علیین میدانند و کبر و منیت بر همهٔ خلق میفروشند و اشاره باین دو طائفه فرمود جناب امیر ع که فرمود

مبغوض‌ترین خلق بسوی خدا دو مردند اول کسیکه خدا او را بخود واگذار فرموده
و او از راه راست بیرون و مشغوف شده بکلام بدعتی که میگوید و حریص شده بروزه
و نماز پس او فتنه است برای کسی که فریفته شود باو و گمراهست از سیرهٔ کسی که پیش از
آن بوده و گمراه کننده است کسیرا که باو اقتدا کند در حیوة و بعد از موتش بردارنده
خطاهای غیر است و خود گرفتار خطاء خویش است و دوم کسی که جمع کرده است جهالتی
را در میان جهال از مردم که او را مردم مانند عالم نامیده اند و یکروز در دار علم
سالم نبوده تعجیل کرد یا سبقت گرفت بر دیگران در آموختن یادگرفتنهای خویش
و زیاد کرد یادگرفتنها را و حال اینکه آنچه از یادگرفتنها کم میبود بهتر بود برای او از
بسیارش تا اینکه شکم خود را پر کرد از آب متعفن که کنایه از یادگرفتنهای فاسد باشد
و برروی هم اندوخت یادگرفتنهای فاسد بیفائده را نشست در میان مردم بقضاوت
و ضمانت کرد خالص گردانیدن آنچه بر غیر مشتبه بود بر غیرش و اگر خود مخالفت کند
قاضی سابق را ایمن نخواهد بود از اینکه قاضی دیگر بعد از او نقض حکم او را کند چنانکه
خود او نقض حکم قاضی پیش کرده است و اگر وارد شود بر او یکی از مبهمات مشکله
مهیا خواهد کرد برای او فضول کلام خود را یا آنقدر که یک انبان یا یک بالش پر کند
از رای خود پس بعد قطع میکند بهمانچه از رای خود پسندیده پس او از برهم بافتن شبهات
مثل مگسی است که در تار عنکبوت افتاده و بدر رشد ندارد و نمیداند که بحق رسیده است
یا خطا کرده است گمان نمیکند علم را در هیچ چیز از آنها که انکار دارد و اعتقاد ندارد

که

که ورای آنچه آن گمان برده است مذهبی باشد اگر چیزیرا بچیز دیگر قیاس کند تکذیب
نظر خود نخواهد کرد و اگر امری براو مشتبه شود آنرا پنهان دارد بجهت اینکه میداند
نادانی خودرا که کسی نگوید که ندانست پس بعد جرأت میکند و قضاوت میکند پس
او کلید ظلمتها است و مرتکب شونده شبهاتست رو بهم آورنده جهالاتست
از آنچه نمیداند عذر نمیخواهد که سالم بماند از علم هیچ بدست نیاورده که غنیمت
ببرد در هم می پیچد روایات را مثل رو بهم آوردن باد خار و خاشاکرا مواریث
از او میگرید و خونها فریاد دارد از فتوای او حلال میکند بحکم خود فرج حرامرا و حرام
میکند بقضاوت خود فرج حلال را نه پر است از علم که شاداب تواند کند تشنهٔ
علمیرا که براو وارد شود و نه اهل است از برای آنچه از او ظاهر میشود که ادّعای
علم حق باشد و تمام این اوصاف درباره علمای عامّه است که علم آنها از روی
ظن و استحسان و قیاس و رأی است قسم دوّم اصحاب یمینند یعنی شیعیان
علی بن ابیطالب ع که دست بدست علی یا خلفای آنحضرت داده و بیعت ولویه
کرده اند و اینفرقه اگر پیوند ولایترا نخشکانیده باشند و تا وقت احتضار که ظهور ولا[یت است]
نگاهداری کرده باشند اینها اهل نجاتند اگرچه گناه انس و جن را با خود ببرند تا دم مرگ
حب علی ع که حسنه است که هیچ گناه با وضرر ندارد همین پیوند ولایتست آنکه فرمود
که این دین خودرا اینکه نگاهداری کنید که سیئه در این دین بهتر است از حسنه در
غیر این دین اشاره بهمین پیوند ولایتست و از جهت همین پیوند [است] که سیئه

حضرت امیر ع

در این دین آمرزیده میشود و حسنه در غیر این دین قبول نمیشود و اینها منقسم میشوند
بقسمت اولی بدو قسم یکقسم طائفه میباشند که در جنام نفس گرفتارند مثل
فرقهٔ اولی و در پی مشتهیات نفس میگردند لکن فرقی که دارند اینست که اینفرقه چون
پیوند ولایت بوجود آنها رسیده اگر آن پیوند را نخشکانند یا در حال احتضار یا در اعراف
بعد از گرفتاری برازخ اهل نجات خواهند بود و همان پیوند پیشاپیش آنها خواهد رفت
تا آنها را بمقام امن آنها برساند لکن اگر خدا نخواسته پیوند را بخشکانند مرتد فطری
شوند که حال آنها بدتر و پستتر از طائفهٔ اولی باشد و از جهت خشکیدن این پیوند است
که فرموده‌اند همت بمعصیتی که بستی آن معصیت را نکن که شاید خدا ترا بر آن معصیت
ببیند و بگوید بعد از این هرچه خواهی بکن که ترا نخواهم آمرزید یعنی میشود باندک
معصیتی آن پیوند ولایت بخشکد اگر بیعت ولویه کرده باشد و میشود فطرتی لایت
قطع شود اگر بیعت نکرده باشد و در هر دو صورت ولایت فطری منقطع میشود و
از این جهت مسمّی میشود بمرتد فطری پس آنکس که بیعت ولویه کرده باشد باید بیشتر
از دیگران برحذر باشد که شاید معصیت جزئی آن پیوند را بخشکاند و فطرت را
باطل کند قسم دوّم طائفه هستند که مراقب لطیفهٔ ولایت هستند و جهت قالب
و کثرات را نیز مراقبت دارند که مشغول مرمّت معاش و تزوّد معاد هر دو هستند
و این فرقه میانه رو میباشند نه چون سابقین عِندَ مَلیکٍ مُقتَدِرٍ مقام گزیده و نه
چون فرقهٔ اولی در جنام نفس مانده بلکه در راه و رو بحضرت اله میباشند لکن

کثرات خود را نیز مراقبت دارند و قسم سوم از سه قسم بنی نوع انسان سابقینند که بر همه خلق پیشی گرفته و جلو رو شده و خلق را بسوی خدا میخوانند و میکشانند و این طائفه انبیاء و اولیائند و مجذوبین را خداوند متعال یا در زمره سابقین محسوب داشته یا بجهت قلت آنها و حکم و تکلیف نداشتن در عداد وارثین کتاب شمرده و آیه مبارکه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ درباره این طائفه است که بیشرو هستند و آنها که دست بدست علی یا خلفای آنحضرت داده و قبول ولایت کرده اند زیرا که ایراث کتاب نبوت و ولایت بدون نسبت ابوت و بنوت با نبی وقت یا وصی آنحضرت نخواهد بود و این نسبت هم بدون اینکه دست بدست بدهند و قبول ولایت بشروط آن نمایند حاصل نخواهد شد اگر چه آیه مبارکه در اخبار بسیار باولاد فاطمه تفسیر شده است و هرگاه بر اولاد جسمانی آنحضرت بواسطه شرافت این نسبت و مشرف بودن بر قبول رسالت و نبوت و ولایت ایراث کتاب صادق آید البته بر اولاد روحانی که ایراث کتاب دارند بطریق اولی صادق خواهد آمد ایراث کتاب و هرگاه اولاد جسمانی آن بزرگوار بحکم آیه مبارکه که فرمود جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا اِلٰی آخِرِهَا از اهل بهشت باشند اولاد روحانی که فعلیت ایراث کتاب دارند البته محکوم بدخول بهشت خواهند بود و چون این معلوم شد باید معلوم شود که

فعلیت

اززمان آدم تا زمان خاتم هر پیغمبر که بوده در اول امر بدعوت ظاهره عامّهٔ خلق را
دعوت مینمود و در مدت دعوت عامّه اگر کسی مستعد میبودند ولایت میبود بدعوت باطنه
وبیعت خاصّهٔ ولویّه بیعت ولایت با او میکرد و در بین دعوت ظاهره و بیعت عامّهٔ
نبویّه بکنایه و اشاره و بتصریح برگوش امّت خود میزد که نباید وقوف نمائید بر همان
قبول نبوّت و احکام شریعت بلکه باید راه بجوئید و در طلب راهنما برائید چنانکه
پیغمبر ما از زبان خدا در چند جای کتاب امّترا خبر داد که باید در طلب راه و راهنما برائید
کما قال قالت الاعراب آمنّا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا
یعنی بیعت با من اگر از روی واقع و موافق دل باشد مورث اسلام است و ایمان
بچیز دیگر حاصل میشود و اسلام خود مقدّمهٔ ایمانست و چون راهنما است کسی
ایمان نعمتی است برای شما که باید خداوند منّت گذارد بر شما در این اسلام و
بیعت با من و فرمود انّما انت منذر و لکلّ قوم هاد یعنی تو بشأن
رسالت باید مردم را بترسانی از وقوف در این بیابان بی پایان نفس که پر است
از موذیات و مهلکات و راه از هیچ سمت نمایان نیست و راهنما برای مردم
دیگریست و از این قبیل اشارات و تصریحات در اخبار نبوی نیز بسیار است
و هر پیغمبر که بوده بشأن رسالت دعوت عامّهٔ ظاهره مینموده و بشأن ولایت
دعوت باطنهٔ خاصّهٔ ولویّه مینمود و در زمان خود آن پیغمبر سه صنف شیخ داشت یک
صنف آنها بودند که خلیفهٔ آن نبی بودند در شأن رسالت و خلق را بدعوت ظاهره

وهنوز او را بدست نیاورده اید و باز فرمود یمنّون علیک ان اسلموا قل لا تمنّوا
علیّ اسلامکم بل الله یمنّ علیکم ان هدیکم للایمان یعنی منّت گذارند بر تو بیعت با من اسلام حاصل شود

باسلام دعوت مینمودند وصنف اوّل بیعت میگرفتند بر قبول احکام قالبیه ودخول
در تحت احکام شرعیّه وصنف دوّم بیعت میگرفتند بر قبول احکام باطنهٔ قلبیه ودخول
در تحت احکام قلبیه وصنف سوّم آنها بودند که در هر دو شان خلافت داشتند
وبهر دو شان مثل انبیاء دعوت مینمودند وبعد از رحلت هر پیغمبر همین سه صنف
خلیفه بودند وخلقرا دعوت مینمودند ودر هر ملّت باسمی مسمّی بودند چنانکه در ملّت
مهابادیان مؤبد وهربد وپستی بودند ودر ملّت اهل کتاب بحبر وقسیس عالم خودرا
مینامیدند ومشایخ طریقترا براهب ودر ملّت محمدیّ عالم وعارف وعالم و[تقیّ]
وعالم وزاهد وحلیم وصاحبان هر دو منصب را بوحیّ وحکیم مینامیدند وچند خبر
که در کافی وغیره نقل شده است باین مضمون که اَلْعُلَمَآءُ مَنَارٌ وَالْاَتْقِيَآءُ
حُصُونٌ وَالْاَوْصِيَآءُ سَادَةٌ اشاره بهمین سه صنف است چنانکه خبر دیگر
که روایتشده است که محبوبترین خلق بسوی خدا پرهیزگاریست که طالب ثواب
جزیل باشد وملازم علماء باشد وپیروحلماء وقبول کننده از حکماء بنا بر بعض
نسخها یا گوینده از جانب حکماء بنا بر آنچه جناب فیض قدّه روایتکرده وتصحیح نموده
اشاره دارد بهمین سه صنف وبعد از هر پیغمبر این سه صنف میبودند که آنها که شیخ
روایت بودند وآنها که شیخ طریق بودند رجوع باوصیاء مینمودند چنانکه بعد از رحلت
حضرت رسولؐ دوازده امامؑ که اوصیای آن بزرگوار بودند صاحب هر دو منصب
بودند ومشایخ جزویه رجوع بآنها مینمودند واز جانب آنها اذن واجازه داشت

یکصنف آنها بودند در شان ولایت وخلقرا بدعوت باطنیه با یمان دعوت مینمودند

یا اذن واجازهٔ بیعت میافتند و بکار خود مشغول میشدند مگر اینکه بر بعضی هوا و هوس

نفسانی غالب میشد و سر از اوصیاء می پیچیدند و بخودسری برامده آغاز دعوت

مینمودند بدون اذن واجازهٔ امام از جانب زمان چون زید بن علی بن الحسینؑ و چون پیروان اسمعیل

بن جعفر و چون مشایخ حضرت امام موسای کاظمؑ و چون عبدالله بن جعفر که هر یک

بخودسری برامده و سر از امامؑ که وصی بود پیچیدند و نزاع با اوصیاء و پیروان آنها

نمودند و حسد برداشتند و چون عبدالله بن حسن بن الحسن و محمد بن عبدالله که بحب

ریاست و سلطنت با جناب صادقؑ بد کردند و اذیت نمودند آنحضرت را و همچنین این

سلسله از مشایخ تا زمان غیبت صغری جاری و بعد از غیبت صغری هر یک

از اینها باطل آمیخته و ارباب هوا بهواهای خود رفتار کردند و حق و باطل بهم آمیخته

شد زیرا که بعضی بدون اذن واجازه چون زمان حضور ائمه امام بخودسری برامده و بر مسند

فتیا و قضاوت نشسته چون عامهٔ عمیا و بعضی بعد از اجازه یافتن و منصب شیخوخت از روایت

یا طریقت یا هر دو داشتن حب دنیا و جاه و منصب یا هواهای دیگر بر آنها غالب و از امام یا منصوب

از جانب امام سر پیچیده و بخودسری برامدند و انکار امامؑ یا منصوب از جانب امامؑ

نمودند و بدعوت ظاهره و شغل فتیا و قضاوت مشغول شدند یا بدعوت باطنه و

شغل دستگیری اشتغال ورزیدند یا هر دو کار دست اندازی نمودند و بتدریج با

بزرگان دین و بندگان خدا حسد ورزیدند و در تجسس عیوب آنها که بری از عیب

بودند برامدند تا بتدریج فتوای قتل مثل حسین بن علی بن ابیطالبؑ را دادند و فتوای

قتل مثل میثم تمار و منصور حلاج را دادند و همچنین فتوی بر قتل بسیاری از ابو
ترابیین دادند و آین آمیزش حق و باطل بعد از غیبت کبری که شخص امام غائب و
مشایخ معروفه از میان رفتند و بعضی بتقلید پدرها خود را شیعه شمردند و در صدد
فتیا و قضاوت و دستگیری برآمدند بیشتر شد و آنها که با جازهٔ صحیحه مشغول فتیا
و دستگیری بودند از عناد من غیرینین در زاویهٔ خمول نشستند و عناد درویش
و ملا فاش شد و الّا آنها که با جازهٔ صحیحه مشغول فتیا و دستگیری بودند باهم
متحد و شیخ طریق کمال حرمت داری از شیخ روایت داشت بلکه شیخ رو[ا]یت را
بر خود مقدّم میداشت و شیخ روایت نیز کمال تجلیل از شیخ طریق میکرد و باهم
متحد و در کار تکمیل بندگان خدا بودند و سلسلهٔ اجازهٔ هریک تا معصوم متّصل
و منضبط بود که هریک سلسلهٔ اجازهٔ خود را ثبت و ضبط مینمودند و از همان
اوّل رحلت هر پیغمبر چون اوّل زمان رحلت پیغمبر ما ارباب هوا و خیال در آن غلب
ملّت آن پیغمبر را بلند مینمودند و از دین که منهاج علیؑ باشد منحرف میشدند و صاحب
دین را منزوی مینمودند چنانکه خداوند مجید خبر داد از بلند کردن نا اہل آن ملّت را و
منزوی داشتن صاحب دین را بقوله فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ
ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ که تفسیر این
و صورت ملّت شده است چنانکه در بعد از رحلت حضرت رسولؐ ملّت را بلند
کردند بحیثیتی که تا بلاد بعیده مثل هند و سند و ما وراء النّهر و ترکستان بردند

ملتزا و صاحبان دین و دنیا ذلیل و گوشه نشین کردند و همچنین بعد از رحلت امیر ؑ
هر یک از ائمهٔ هدیٰ که صاحبان دین بودند منزوی و مهجور بودند که زبان حال
همه این بود که یا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا بلکه علاوه
بر توجه نکردن عناد با هر یک داشتند و مبتدع و بیدین و خبیث میگفتند و پیروان
آنها را ابوترابی و شیعه و رافضی میگفتند و باسم صوفی نیز میگفتند اگرچه بعضی
گفته اند که اسم صوفی را در دویست سال بعد از هجرت بر اینطائفه گذاشتند
و بزبان فارسی قلندر و درویش نیز گفتند ولکن اسم صوفی چنانکه از بعض اخبار مستفاد
میشود در زمان حضرت رسول ص و بعد از آن بزرگوار بوده که میاید انشاء الله چنانکه
زاهد و عابد و تقی و حلیم و عارف نیز بر آنها اطلاق میکردند و ما در بیان اخباریکه در
باب صوفی وارد شده بر همانچه جناب فردوس آشیان حاج آقا زین العابدین
شیروانی رحمه در ریاض السیاحه جمع کرده و نقل نموده اند اکتفا میکنیم و تیمن میجوئیم
و آن اینست که فرمود گفتار در اعتقاد علماء ظاهر در حق صوفیه بر ارباب دانش و
اصحاب بینش مستور نماند که زمرهٔ علماء ظاهر میگویند که در حق صوفیه از جناب ختمی
رسالت مآب مذمت وارد شده وقتی حضرت مصطفی ص اباذر غفاری را مخاطب ساخته
فرمود که یا اَبَاذَرٍ یَکُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ یَلْبَسُونَ الصُّوفَ فِي صَیْفِهِمْ
وَشِتَائِهِمْ یَرَوْنَ الْفَضْلَ لَهُمْ بِذٰلِكَ عَلٰی غَیْرِهِمْ اُولٰئِكَ یَلْعَنُهُمْ
مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ بنابراین فرقهٔ صوفیه مردود حضرت الٰهی و مطرود

جناب رسالت پناهی میباشند وحدیث دیگر از علی بن موسی الرضا مرویست
که آنجناب فرمود مَن ذُکِرَ عِندَهُم الصُّوفِیَّةُ وَلَم یُنکِرهُم بِلِسانِهِ اَو قَلبِهِ
فَلَیسَ مِنّا وَمَن اَنکَرَهُم فَکَاَنَّما جاهَدَ الکُفّارَ بَینَ یَدَی رَسُولِ اللهِ
از مضمون حدیث ثانی معلوم میگردد که جماعت صوفیه مانند کفار حربی میباشند
اخبار و آثار در مذمت ایشان بسیار است بلکه در حقیقت صوفیه از اہل نفاقند
و بروفق آیه اِنَّ المُنافِقِینَ فِی الدَّرکِ الاَسفَلِ مِنَ النّارِ جای ایشان
دوزخ معین و مقرر است اینفرقه ضال و مضل و گمراه کننده جزو و کل اشد از
جماعت کفارند و شیطنت شیاطین را سالارند زیرا که کفار بدین اسلام کار ندارند
و در وادی اضلال مسلمین قدمی نمیگذارند و در ضلالت و غوایت اهل ایمان نمیکوشند
و کسوت تذویر و خدعه جهت گمراهی نمیپوشند لباس صلاح در بر کرده و جماعت
مسلمانانرا در ضلالت و گمراهی نمیاندازند و مانند اینفرقه بآیات فرقانی و احادیث
نبوی تمسک جسته مؤمنانرا تباه و گمراه نمیسازند خود را بخاتم الانبیاء و سید
الاوصیاء منصوب نمینمایند و برای تبه نمودن خلق از اقوال اهل بیت طاهرین
استدلال نمیفرمایند اینفرقه مضله میت و یک فرقه اند بعضی برانند که هفده
طائفه اند هریک از ایشان طنبور دیگر مینوازند و خلقرا بنوعی گمراه میسازند
مردم عوام بسخنان ضلالت بنیان ایشان فریفته میشوند و ساده لوحان بکام
پریشان انجام اینفرقه میگروند باید دانست که علماء اصول مذهب [illegible] فرقه را

دو گفته اند و بعضی بچهار قائل شده اند و جمعی شش و برخی هفت فرموده اند ظاهر بر
وفق جهات سته اهل آن طائفه شش میباشند اول حلولیه دوم اتحادیه سوم واصلیه
چهارم عشاقیه پنجم تناسخیه ششم وحدتیه اما حلولیه میگویند که حق سبحانه و تعالی
بر ما حلول نموده مانند حلاوت در خرما و شیرینی در شکر تعالی عما یقولون علوا کبیرا
اتحادیه ایشان میگویند که جناب باریتعالی با ما یکی شده و مع گردیده حدیث إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ
الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ دلیل آرند واصلیه اینگروه میگویند
ما بایزد متعال واصل شدیم و مقصد اقصی حاصل کردیم طاعات و عبادات بر
ما لازم نیست طَلَبُ الدَّلِيلِ بَعْدَ حُصُولِ الْمَطْلُوبِ قَبِيحٌ و بآیه وَاعْبُدْ رَبَّكَ
حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ متمسک میشوند عشاقیه اینفرقه میگویند که زمره انبیا
و ائمه هدی مشغول بغیر شدند و از حقتعالی باز ماندند و خلق را بتکلف بخدا میخوانند
و از این جهت از خدا باز میمانند هر چه آدمی را از حق باز دارد و از یاد حق فراموشی
آرد باطل است پس بقول انبیاء و ائمه التفات نباید نمود و باب انقیاد بروی
ایشان نباید گشود تناسخیه ایشان فرق چندند بعضی منکر حقند سبحانه و تعالی
عالم و نفوس را قدیم میدانند و بعضی بتوحید قائل شده سخن در انکار بهشت و دوزخ
میرانند و میگویند که ارواح در همین عالم اجسام دور میزنند و ترقی و تنزل بهشت و
دوزخ خود را در این عالم مشاهده میکنند غیر از عالم اجسام عالم دیگر نمیباشد وحدتیه
این فرقه میگویند که وجود مطلق جناب حق سبحانه و تعالی است و وجود عین وا جنت

تجزّی و انقسام را قابل نیست بلکه منبسط شده است بر هیاکل موجودات و ظاهر گشته است در مکوّنات خالی نیست از او شیئی از اشیاء بلکه او حقیقت اشیاء است و امتیاز در میانهٔ ایشان بتقیدات و تعینات اعتباریه است تعالی عما یقول الملحدون علوا کبیرا این بود خلاصهٔ اقوال صوفیه که شنیدی و احوال آن فرقه را بکرات دیدی در بطلان اعتقادات فاسدهٔ ایشان بر هر یک صد وجه ظاهر و باهر است دیگر آنکه اینفرقه در معرفت وجود باریتعالی و اسماء و صفات و حقیقت اشیاء سخن میرانند و خود را اهل طریقت و معرفت و کشف و الهام میدانند بذکر خفی و جلی که بدعتست مشغول میشوند و از خلق منزوی شده بگرد لذات جسمانی و نفسانی نمیگردند همهٔ این اطوار و کردار اختراع در دین و بدعت در ملت سید المرسلین میباشد جمیع سلاسل صوفیه اختراعیست و بر ائمهٔ معصومین منسوب نیست گر بگویم تا قیامت زین کلام صد قیامت بگذرد وین ناتمام لاجرم بر این طائفهٔ مضلّه اهانت رسانیدن لازم و اذیت نمودن متحتم است این بود خلاصهٔ کلام علماء ظاهر که مذکور گشت گفتار در بیان مبدء اشتقاق لفظ صوفی و زمان وضع آن بر ضمیر منیر آفتاب تنویر اصحاب ایقان و بر رای معرفت پیمای ارباب عرفان مستور و پوشیده نماند که اینفرقه میگویند که صوفی مشتق است از صفوة المال یعنی برگزیده و منتخب آن چون بعد از مرتبهٔ نبوت و ولایت مطلقه که وصی نبی است اینفرقه اعز بنی آدمند زیرا که هر چیز را سه مرتبه است ادنی و اوسط و اعلی انبیا

در اینکه تمام مردم بر سه قسمند

و اوصیاء اعلی نوع انسانند و فرقهٔ صوفیه اوسط نوع‌اند لاجرم برگزیده‌اند چون
یاء نسبت بر صفو الحاق نمودند صفوی شد و چون این لفظ کثیر الاستعمال بود و در زبانها
ثقیل می‌نمود پس واو آنرا که لام آن بود بجای فا که عین بود کدا روند و صاد را ضمه
دادند بمجانست واو پس صوفی شد بعضی گفته‌اند که در زمان رسول جماعتی از
مهاجرین اصحاب و متقیان ایشان که اموال و تمکنی نداشتند و همواره علم عبادت
و ریاضت بر سپهر قرب الهی می‌افراشتند در صفهٔ از مسجد رسول بسر می‌بردند و
بصیقل مشاهده زنگ شکوک و اوهام از دلهای خویش میستردند ایشان مسمی باصحاب
صفه بودند و جناب رسالت مآب کمال لطف و مرحمت با ایشان میفرمود بالحاق یاء نسبت
ایشانرا صفی گفتند و از باب اینکه در مضاعف یکحرف را بیا یا بواو بدل میکنند آنرا صوفی گفتند
بعضی میگویند بسبب لبس صوف مسمی باین اسم شدند در فضل و مدح ایشان این سرگه
در تفاسیر مذکور است که جماعتی از اکابر و صنادید قبیلهٔ مضر بخدمت حضرت رسول ص
آمدند چون ایشان قبیلهٔ بزرگ بودند و اسلام ایشان باعث قوت اهل اسلام میبود و
آنحضرت بسبب مصلحت در تعظیم ایشان مبالغه مینمود و ایشانرا بر صدر مجلس جای
میداد ایشان چنانچه دأب اهل دنیا است از مجالست اصحاب صفه که بظاهر حقیر و
متلبس بلباس گلیم و حصیر بودند ننگ و عار مینمودند از آنحضرت درخواست کردند
که ما بزرگانیم و از جملهٔ صدر نشینان در مجلسی که ما باشیم این خرقه پوشان نیایند
و زبان صحبت با ما نگشایند بعد از آن این آیه نازل گشت خطاب بحضرت رسول ص که

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهٗ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيْدُ زِيْنَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهٗ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوٰاهُ وَكَانَ اَمْرُهٗ فُرُطًا وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّكُمْ فَمَنْ شَآءَ فَلْيُؤْمِنْ وَّمَنْ شَآءَ فَلْيَكْفُرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظّٰلِمِيْنَ نَارًا

یعنی بصبر وادار نفس خودرا با آنهائیکه میخوانند پروردگار خودرا در صبح وشام ومیجویند رضای اورا وبرمدار چشمهای خودرا از روی ایشان مگر اراده کرده ومیخواهی زندگانی دنیارا واطاعت مکن کسیرا که غافل کرده ایم ما دل اورا از ذکر خود ومتابعت کرده است هوای خودرا وبوده است کار او بیرون از حد اعتدال وبگو حق را از جانب پروردگار خود پس هرکه خواهد ایمان آورد وهرکه خواهد کافر شود بدرستیکه ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتش دوزخرا فضیلت اصحاب صفه محتاج ببیان نیست همان صفات که اصحاب صفه بدان موصوف بودند صوفیان صفوت نشان بآن موصوفند در میان اینفرقه متعارف بوده که صوفیرا اصحاب صفه میخوانده اند چنانکه مقرب درگاه باری خواجه عبد الله انصاری گفته ایسالک. روشن بین اصحاب صفه را بدین چشم مبین بعضی گفته اند که صوفی مشتق است از صفا که ضد کدورتست زیراکه ایشان از کدورات نفسانی رسته وبصفای قلب پیوسته اند از بعضی از اکابر اینفرقه منقولست که در زمان خاتم مسلمانان افاضل واهل کمال خودرا بنام علیحده مسمی نمیفرمودند سوای صحابه زیراکه هیچ فضیلتی زیاده از شرف صحبت آنحضرت ندیده استند

واهل عصر دوم که از صحابه کسی باقی نماند جماعتی را که بخدمت صحابهٔ حضرت رسول
رسیده بودند واز ایشان احادیث واخبار وآداب شنیده بودند تابعین میگفتند
این نام را شریفترین لقبی میدانستند در عصر سوم که آنها تابعین را دیده بودند
اتباع تابعین میگفتند تا اهل عصری که از عهد رسول بسیار دور شدند خاصان
امتراکه نهایت پرهیزگاری واهتمام باموردین داشتند ایشانرا زهاد وعباد
میگفتند تا آنکه ظاهر شد بدعتها وبسیار شد مذهبهای باطل مثل خوارج وعلات
وملاحده وزنادقه وغیر ایشان هریک مدعی میبودند که درمیان ما زهاد وعباد
هستند واطلاق این اسم را برخاصان خود مینمودند تا آنکه اهل حق خاصان
خودراکه ممتاز بودند بزیادتی زهد ومحافظت نفس از متابعت هوا وصرف گردانیدن
اوقات خودرا در طاعات وعبادات واذکار واوراد وعزلت واجتناب نمودن
از اهل دنیا باسم صوفی مخصوص ساختند واین نام از سنهٔ دویست از هجرت
برایشان اطلاق شده بالجمله آنچه از احادیث وکتب تذکره ظاهر میشود این است
که اینفرقه درزمان حضرت رسول وزوج بتول مختص باین اسم بوده اند چنانکه
روایتشده درکتاب بِشارَةُ المُصطَفیٰ لِشیعَةِ المُرتَضیٰ که جناب ملا محمد باقر مجلسی در
فهرست بحار الانوار خود نسبت این کتاب را بشیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم علی
الطبری داده باسنادش قالَ رَسُولُ اللهِ مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَجْلِسَ مَعَ اللهِ فَلْیَجْلِسْ
مَعَ اَهْلِ التَّصَوُّفِ یعنی حضرت رسول فرموده که هرکه را خوش میاید که همنشین خدا

باشد با اہل تصوف بنشیند مقوی این حدیث حدیث قدسی است کہ حق سبحانہ وتعالی
فرمود أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي یعنی من ہمنشین آنکسم کہ ذکر من کند صوفیان اہل ذکرند
پس حضرت حقتعالی جلیس ایشانست ہرکہ خواہد ہمنشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیا
صوفی ولی است زیراکہ ولی خدا آنکسی است کہ دست بدست علیؑ یا مجاز از جانب
آن بزرگوار دادہ وپیوند ولایت بوجود او رسیدہ وایمان داخل دل او شدہ است
ونیز در آن کتاب روایت نمودہ است کہ قال رسول اللہ ص لَا تَطْعَنُوا عَلَى أَهْلِ
التَّصَوُّفِ وَالْخِرَقِ فَإِنَّ أَخْلَاقَهُمْ أَخْلَاقُ الْأَنْبِيَاءِ وَلِبَاسُهُمْ لِبَاسُ
الْأَنْبِيَاءِ یعنی حضرت رسول ص فرمود طعن مکنید وعیب منمائید بر اہل صوفیہ
وخرقہ پوشان پس بدرستیکہ اخلاق واوصاف ایشان اوصاف اخلاق
انبیا است ولباس ایشان لباس انبیا است ونیز در آن کتاب مرویست کہ
قَالَ رَسُولُ اللهِ ارْغَبُوا فِي دُعَاءِ أَهْلِ التَّصَوُّفِ أَصْحَابِ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ
فَإِنَّ اللهَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَيُسْرِعُ فِي إِجَابَتِهِمْ یعنی حضرت رسول ص فرمود کہ میل نمائید
ودعا طلب کنید از اہل تصوف وگرسنگان وتشنگان یعنی روزہ داران پس
بدرستیکہ حق سبحانہ وتعالی نظر رحمت میکند بسوی ایشان وزود اجابت مینماید
دعای ایشان را ودر کتاب عوالی اللئالی ابن جمہور الاحساوی کہ ملا محمد باقر مذکور
در فہرست بحار الانوار نسبت این کتاب را نیز با بن جمہور دادہ روایتشدہ کہ قال
امیر المؤمنین ع اَلتَّصَوُّفُ أَرْبَعَةُ أَحْرُفٍ تَاءٌ وَصَادٌ وَوَاوٌ وَفَاءٌ اَلتَّاءُ

تَرْكٌ وَتَوْبَةٌ وَتُقًى اَلصَّادُ صَبْرٌ وَصِدْقٌ وَصَفَا اَلْوَاوُ وِرْدٌ وَوُدٌّ
وَوَفَاءٌ اَلْفَاءُ فَرْدٌ وَفَقْرٌ وَفَنَآءٌ یعنی حضرت فرمود اَلتَّصَوُّفُ یعنی آنکسی که مسمّی
بصوفی است چنانکه این اسم چهار حرفست بترتیب مذکور و هر حرفی از آن مشتمل است
بر سه وصف که مجموع آن دوازده وصف میشود پس میباید که شخص مسمّی باین اسم
بدین صفات دوازده گانه نیز موصوف باشد تا آنکه موضوع له حقیقی این لفظ تواند
بود و هر کس که مستجمع صفات مذکوره نباشد اطلاق این لفظ براو مجاز خواهد بود
و کنایتی است شریف یعنی صوفی نمیباشد مگر شیعهٔ اثنی عشری بوده باشد و از
اینست که درمیان صوفیه مضبوط و مشهور است و در بسیاری از کتب مشایخ
مسطور است که انتساب هر یک از سلسلهٔ صوفیه بحضرت امیر المؤمنین یا یکی از
ائمهٔ معصومینؑ میشود و از برای توضیح اقوال دیگر نیز ذکر میشود منجمله میر سید شریف
محقق در حاشیهٔ شرح مطالع فرموده است که مضمونش اینست بدان بدرستی که
سعادت عظیم و مرتبهٔ عالی از برای نفس ناطقهٔ انسانی معرفت صانع است تعالی
و تقدس با آنکه از برای اوست صفات کمالیه و منزه است از صفات نقایص
امکانیه و بالجمله معرفت مبدأ و معاد است که کمال نفس ناطقه است و طریق
تحصیل آن بدو وجه میسر است یکی طریق نظر و استدلال و دیگری طریق اهل
ریاضت و مجاهدات و روندگان طریق اول یعنی نظر و استدلال اگر ملازم و
متابع ملت انبیا اند در هر زمان و هر ملت پس ایشان را متکلم میگویند و اگر تابع

دین و ملتی نیستند ایشان را حکماء مشائی میگویند و سالکان طریق ثانی یعنی اهل ریاضت و مجاهدات اگر تابع ملت و دین هستند و ریاضت و مجاهدهٔ ایشان بقانون و قرارداد نبی آنزمانست ایشانرا صوفیه میگویند نه اینست که بهمین لفظ بعینه میگفته باشند زیرا که این لفظ عربیست مثلاً در میان جماعتی که تکلم بعبری یا سریانی یا غیر آن هر یک فرقهٔ متصف باین اوصاف را بلفظی که بقانون خود برای تسمیهٔ اشیاء قرار داده اند بکلمهٔ تسمیه مینمودند که در لغت عرب بمعنی صوفی است یعنی زاهد و عابد و مرتاض بر طریق شریعت نبی وقت و اگر ریاضت و مجاهدهٔ ایشان موافق قانون و قرارداد نبی آنزمان نیست ایشانرا حکماء اشراقی میگویند و بدین مضمون نیز از محقق طوسی در بعض کتب نقل فرموده بنابراین تقسیم و تعریف اهل ریاضت و مجاهدهٔ تابع شریعترا صوفی نامیده اند پس وضع این لفظ از برای اینفرقه از آدم الی یوم القیامه است پس صوفی اطلاق میشود بر مرتاض مجاهد مطلق موافق قوانین شرعیه جمعی گفته اند اَلتَّصَوُّفُ صِدْقُ التَّوْبَةِ یعنی تصوف توبه و بازگشت راست و درست بخدا یتعالی و بعضی گفته اند اَلتَّصَوُّفُ اِکْتِسَابُ الْفَضَآئِلِ وَمَحْوُ الرَّذَائِلِ یعنی آراسته فضائل شدن و وارسته از رذائل برخی گفته اند اَلتَّصَوُّفُ تَرْكُ الْفُضُولِ وَحِفْظُ الْاُصُولِ یعنی تصوف ترک نمودن آنچه در آخرت بکار نیاید و حفظ کردن آنچه در آخرت کار گشاید قومی گفته اند اَلتَّصَوُّفُ حِفْظُ الْاَسْرَارِ وَحُبُّ الْاَبْرَارِ وَمُجَانَبَةُ الْاَشْرَارِ یعنی تصوف پنهان داشتن آنچه از معارف بر او وارد شود از غیر محرم

التصوف تنزيه القلب عن صحبة الاغيار يعني تصوف پاك ساختن دلست از صحبت غير و بعضي گفته اند

و دوست داشتن نیکوکاران و دوری از بدکاران فرقهٔ گفته اند اَلتَّصَوُّفُ رَفْضُ
اَلْهَوٰی وَ مُلَازِمَةُ التَّقْوٰی یعنی تصوف ترک هوا و تمنای نفسانیست و ملازمت
پرهیزگاری زمرهٔ گفته اند اَلتَّصَوُّفُ شُکْرٌ عَلَی النِّعَمِ وَصَبْرٌ عَلَی النِّقَمِ
یعنی تصوف شکرگذاری نعمتهای الهی است و صبر نمودن بر بلاها و مصیبتها گروهی
گفته اند اَلتَّصَوُّفُ طَرْحُ النَّفْسِ فِی الْعُبُوْدِیَّةِ وَتَعَلُّقُ الْقَلْبِ بِالرُّبُوْبِیَّةِ
یعنی تصوف انداختن نفس است در عبودیت و متعلق گردانیدن دلست در آثار
ربوبیت جماعتی گفته اند اَلتَّصَوُّفُ فَنَاءُ النَّاسُوْتِیَّةِ وَظُهُوْرُ اللَّاهُوْتِیَّةِ
یعنی تصوف فانی داشتن عالم ناسوتست مراد از ناسوت ما سوی الله است
و ظهور و غلبهٔ الوهیت است شیخ شهید اول گفته اَلصُّوْفِیَّةُ الْمُشْتَغِلُوْنَ بِالْعِبَادَةِ
وَالْمُعْرِضُوْنَ عَنِ الدُّنْیَا وَالْمُقْبِلُوْنَ عَلَی الْاٰخِرَةِ یعنی صوفیه آنانند که مشغول اند
بعبادت پروردگار خود و اعراض نموده اند از دنیا و رو آورنده باخرت و دانائی گفته
اَلصُّوْفِیُّ کَالْاَرْضِ یَطَاهَا الْبِرُّ وَالْفَاجِرُ وَکَالسَّحَابِ تُظِلُّ کُلَّ شَیْءٍ
وَکَالْمَطَرِ یَسْقِیْ کُلَّ شَیْءٍ که کنایه از منتفع شدن عموم خلایق از نفوس شریفهٔ ایشانست
تا اینجا از کتاب ریاض السیاحه بود و خلاصهٔ همهٔ اخبار و اقوال اینست که صوفی
اسم است از برای کسی که بصدق ارادت دست بدست نبی وقت یا خلیفهٔ او داده
در رضای خدا را نصب العین خود قرار دهد و دنیا و هوا را پشت سر اندازد که آنکس که
چنین کند لامحاله اقوال نبی وقت و خلیفهٔ آن نبی را بنیکی اطاعت کند و تمام آنچه را

که از نبی یا خلیفه عظمی رسیده پیروی میکنند حال او باشد نه افعال اعضاء و جوارح تنها که معنی تصوف و طریقت تصحیح شریعتست و تصحیح شریعت باینست که ظاهر قالب را آراسته باعمال ظاهره شریعت نماید و باطن خود را آراسته باحوالی که نتیجه اعمال شرعیه است نماید و اگر چنین کند تمام آنچه گذشت از اخبار و اقوال در آن موجود شود و اگر غیر این باشد اسم صوفی بر آن گذاشتن خطا و کذب و افتراء خواهد بود چون قلندریه که خود را بلباس این طائفه در آورده اند و از اعمال و اوصاف اینها هیچ بهره ندارند چنانکه در میان علماء شریعت و مشایخ روایت بسیاری بدون اذن و اجازه داخل شده و منصب فتوی و قضاوت را که حق پیغمبر و وصی پیغمبر است متصدی شده و خود را در مرتبه شقاوت واقع ساخته و دیگران را بفتنه و ضلالت انداخته و باعث بدنامی نکوکاران گردیده اند هذا آخر ما اردت جمعه و تالیفه لبشارة المؤمنین و الحمد لله اولاً و آخراً و الصلاة و السلام علی محمد و اهل بیته خصوصاً علی علی امیر المؤمنین و سید الوصیین و عز المؤمنین و بوار الکافرین تمام شد در ۲۵ شهر ربیع المولود سنه ۱۳۲۵ قمری هجری علی ید مؤلفه سلطان محمد

قد تشرفت بتنمیقه و تصحیحه بقدر المیسور فی یوم الثلثا

سلخ شهر ذیحجة الحرام من سنه ۱۳۲۸ من الهجرة المقدسه

وانا الفقیر اسمعیل بن محمد تقی التبریزی غفر له

طهران خیابان ناصریه جنب سفاخانه ابتهاج مطبعه علی مطبعه ...